بسم الله الرحمن الرحیم

۲ ب بسم الله الرحمن الرحیم النوادر

شکر و سپاس بیحد و بیقیاس خالق را جل شانه و عظم سلطانه که طینت طیبه انبیا و اولیا و اصفیاء را بطینت
هذا عذب فرات سرشته و طینت خبیثه از اجاج و حیا کرده اند و از ذوات مقدسه ذاکر ایشان کامل از ایشان اند
بدانکه و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و بوجه احسن و نوع اکمل و اتم خلعت خلقت پوشانید و تا بمقتضای
والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات از اصلاب زاکیه بارحام طاهره نقل و تحویل نمود و وجود ناقص الجوهر ایشان
بسبب طهارت میلاد و عدم دنائت آباء و اجداد از آباء اضداد معاندان که اجساد و اجسام کثیفه را از ان نطفه
منجسه خبیثه هذا ملح اجاج بمشارکت شیطان لعین که شارکهم فی الاموال والاولاد از حیز میلاد و مکون
وجود بی شرافت ایشان یابند و از اصناف دشمنان که مصداق الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات میا

وجود نامحمود شان اول پشت پدران پیدین و اصلاب آباء لعین شکمهای زانیه و بطون طاهره نزول کرده اند و منتهی
بایشند وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا و در جد موجود الوجود و صلوات نامعدود و بعدد معدود
و معدود و معدود مطهر اشرف کاینات و خلاصه موجودات که وجود با جود عاقبت محمود آنحضرت باعث علت غائی
خلق عالم و مایه ایجاد و تخمیر حوا و آدم است بیت اگر نه واسطه خلق عالم او بودی چه بود فایده در عقد آدم و حوا
و بر اهل بیت اطهار و عترت ابرار که بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ذیل
و دامن طهارت ایشان از رجس ظاهری و لوث باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر است سیما بنفس نفیس و جسم
اقدس ابن عم مصطفی و وصی او که مصداق کنت انا و علی نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام
پیش از ایجاد آدم قدم بعرصه وجود نهاد بیت خود در دو جهان نام علی را بنوشت ور نام علی عالم و آدم بسرشت
مادر دو جهان حب علی میبود نی آسوده و فرزند حرم و فارغ ننهشت و فی الحقیقه بعد و هزار ان الصلوات و التحیه
الذی لم یتبر لا یحبه امیر المؤمنین الا طاهر الولادة و دشمن حیثیا محبت و عداوتش محک تمیز میرحلال طاهر الولاده
و حرامزاده عربیه بعض الحکماء علامة المشهودة کتبت علی صفحات اولاد الانام من لم یوال الا ثام و لیه سیان
عند الله حظا ادیانا چنین گوید العبد الضعیف المحتاج برحمة الله الغنی داود الخادم الاسترابادی که در وقتی
اتفاقات با بعضی از دوستان علی الحقیقه و فاق و بعضی از لباس نفاق در گوشه از اوقات نشسته و در آمد و شد
و اختلاط بر بعضی ابنای روزگار دست حدیثی از هر باب میگذشت و نقلی از هر مقوله مذکور میگشت تا
بتقریبی سر رشته سخن بپاکی اصلاب و طهارت انساب شیعیان امیر المؤمنین و غلامان خاص باخلاص قائد
الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و اولاد الطاهرین کشید و سر رشته کلام باساوت میلاد و تلویث
انساب معلولات مادرزاد یعنی ناصبیان سپلی و معاندان حضرت امیر المؤمنین که نسبت بنوت و فرزندی آن شاه
بتخصیص از انجناب معین و متحقق بوجود افعال و قباحت احوال ایشان از غبار تخنث و دیوثی نبوده و نادر نسبت
دعوی دکوشی و بزدی وانگشت نمای اهل دهر کار محبین و عزیزی که از نحو اذکر و نیز نیست و از اطاعت امر او گریزی
نبوده ازین بضاعت المزجات بود که رساله در ذکر سوء انساب و دناءت اصلاب و ابنای ذوی الاذناب
و مطاعن و مثالب ایشان بعضی از روایات و حکایات مناسب این باب جمع و تالیف نماید تا بوده از بهر کار

بشان بوجود

بشان بوجود و معاندان از قید رد و تعصب بیرون بیند هذا الجامع المسموکه شروع در ترتیب این مراتب نموده این رساله را
بانصاف النواصب موسوم گردانید و این کتاب مرتب است بر پنجاه و یک باب و الی الله المرجع و المآب فصل اول آن
در ذکر سوء نسب رئیس المنافقین ابوبکر بن ابی قحافه علیه اللعنة و العذاب بیت این نسب را هر چون نیک بنگرست
بیشتر از همه که جای تصدیقست و در روضة الکبار آمده که نام ابوبکر قبل از اسلام جبر بود و در اسلام عبد الرحمن
او را نام بود و پدر او را نام عثمان بن عامر بود و لقب او عتیق و کنیت او ابو قحافه در تاریخ گزیده و دیگر کتب
اهل سنت ذکر شده که ابوبکر در جاهلیت نامش عبد الکعبه بود و پیغمبر او را عبد الله نام کرد و عتیق لقب او شد
و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابابکر متولد شده است بعد از عام الفیل بسه سال و عبد العزی
نام داشت و عزی نام بتی است که در زمان جاهلیت کفار معبود خود میدانستند و کنیتش ابو الفضل بود
بعد از آن بخدمت حضرت رسول رسید و اظهار اسلام نمود آنحضرت او را عبد الله نام کرد و مکنی بابی ساخت
و نام پدرش عثمان بود و مکنی بابی قحافه و اسم مادرش سلمی بنت صخر بن عامر و هشام ابن السائب الکلبی که از
علمای اهل سنت است و در کتاب مثالب الصحابه و جمعی از علما و بعضی در کتب خود با اندک اختلافی نسبت
او را ذکر کرده اند خلاصه کلام ابوبکر در زمان جاهلیت خیاط بود و بعد از آن معلم اولاد یهود شده و ابی
قحافه گاهی قمری و امثال آن شکار میکرد و گاهی معلم کودکان بود و در کتاب ریاض الایمان آمده که ابو قحافه مشهور
و معروف بمرض ابنه بود و چون کور و نابینا بود حاجب ابن جدعان شده و او مردی بود که در مکه طعام می پخت
و مردم میفروخت و ابو قحافه در پشت بام او ندا میداد و مردم را بطعام خوردن مطالبه و دعوت میکرد
و در طبقها میفرمان میگرفت و مردم فاسق با ابوبکر لواطه میکردند و عرب چون کاسه را قحف میگویند بسبب کاسه
لیسی بابو قحافه مشهور گشت و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که بعضی از مورخان گفته اند که ابوبکر صاحب
عبد الله بن جدعان بود و ابی قحافه ندا کننده او بود و بعد از آنکه عبد الله جدعان بمرد ابو قحافه صیادی میکرد
و ببلد الحبشه میبرد و میفروخت و او را شریکی بود نام او سعد قاری بود و منزل او ببلد الحبشه بود روزی ابی
قحافه دو مرغ گوشت بود و سعد را که شریک او بود سعد بخانه خود برد و باو حصه از سعد نداد و ابو قحافه از آن
سبب از سعد رنجیده و کینه و عداوت او را در دل گرفت و جبر کرد تا روزی که خانه سعد را خالی یافت بخانه

او رفت و هرچه دید بعوض آن دو مرغ در دزدید بسبب این موسوم بابی قحافه گشت یقال قحف ای جمع یعنی جمع کرد [illegible]
یافت و نام او عثمان بود و جد او ذکر خاطر اسعد را تاراج نموده مشهور و ملقب بابو قحافه گشت و در کتاب ریاض
الایمان آمده که مادر ابوبکر سلما است و بزنا مشهور بوده و چون عرب ننگ داشتند از همسایگی زنان زانیه بنا
بر آن او را از لشکر اخراج نموده بود و مادر خانه اش در ابطح بود و علم سرخ داشته که نشان زنان فاحشه وی بود و آنها
مفتوحة للداخلین و جعلها مرضیة للفاعلین فی مقعود ریحها و کل حالی فعلها عجز افعال الرجال کم نشسته
دو افتی از قلم و بعد از هر کسی میرود رقم ابی قحافه از طائفه تیم است که از جمله طائفها و قبیلها خبیث تر بوده و بعد
کرده اند که ابوبکر مبروص بود و الحال فاصبان بر دین مبروص که مشاهده میکنند او را اعزاز و احترام بیش
از پیش مینمایند برای تشبیه که او را است بخلیفه اول و نقل است که چون مردم با ابی بکر بیعت کردند و او را
خلیفه ساختند ابو قحافه باو نوشت که ای پسر تو مردی بودی با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت و شأن
بلند و مرتبه ارجمند سبب خلافت تو راضی شدند بایی و باوجود [illegible] و پستی منزلت تو ابوبکر در جواب
نوشت که چون از هم [illegible] تو بودم بنا بر این خلافت من راضی شدند ابی قحافه در جواب پسر نوشت که من در
از تو و نکنم [illegible] بیعت نمایند مرا خلیفه سازند و ابو قحافه با ابوبکر بیعت نکرد چنانکه بعد ازین
انشاء الله در باب مطاعن ابابکر بتفصیل ذکر خواهد شد اذا ذکرت الارض هاشمی تناوت بعدک الکلاب
درة ان علی ابی الحطالب امانا فی الصورة المائدة نقل [illegible] فانکث فی مولد الوالدة باب دویم
در نسب عانی و شیطان ثانی عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب بطریق مخالف و موالف اما بطریق مخالف در کتاب نهایة
الطلب خلیفه مذکور است که خطاب الاخ [illegible] وحشی بوده و خطاب [illegible] ولقب اوست و چون مردم مادر او را
بسیار خطبه مینمودند از این جهت ملقب بخطاب شده و خطبه بد و معنی آمده بمعنی نکاح و بمعنی جماع و چون ها
خطاب جماع بسیار میداده زنا میکرده لهذا مشهور بخطاب گشت و کنیت عمر ابو الحفص بود و در کتاب
احسن الکبار آمده که نام وی [illegible] بوده و گویند در [illegible] بود ابوجهل خال وی عمر بوده و نام مادر وی حنتمه و در کتاب
بضاعة الایمان آمده که اسم مادر حنتمه بنت هاشم ابن مغیره است و در کتاب طرایف از کتاب مطالب
الطلب خلیفه نقل شده که عمر در جاهلیت بخرخرانی مشغول بوده و از قبیله عدی بت و هشام ابن السائب

الکلبی

الکلبی از علمای اهل سنت است و در کتاب مثالب الصحابه [illegible] دیگر از علمای [illegible] در کتب خود با [illegible] اختلاف
ذکر کرده اند که صهاک حبشیه کنیز هاشم بن عبد مناف بوده زنا کرده با او نفیل ابن هشام و بعد از او زنا کرد با او عبد
العزی ابن ریاح و از این هر دو پسر نفیل بهم رسید و نفیل و عزی هر دو [illegible] آن پسر را [illegible] و لیکن منازعت و مخاصمت
کرده هر کدام ادعا نمودند که فرزند منست و نفیل جد عمر بن الخطاب است و کلبی نسابه [illegible] گفته که صهاک
هاشم بن عبد مناف بود و نفیل پسر هاشم با وی زنا کرد عبد العزی بهم رسید و بعد از آن عبد العزی با صهاک
با مادر خود زنا کرد نفیل بهم رسید که جد عمر است و گویند آباء و اجداد عمر تا هفت پشت حرام زاده بودند
بعضی از شعرای عرب بیان نسب آن مادر بخطاب گفته شعر هذا ابو الخطاب الامیر بن عمهم ابن النبی و ان [illegible]
طبو [illegible] مضمون [illegible] نظم در آورده نظم بود آنکس حرام زاده و پشت بجز ابا و سبعه پشت بر پشت
امها [illegible] تمام زانیه بود [illegible] بود و در کتاب فصول الحق [illegible] است از ابو عبیده ابن سلام
که از اهل سنت [illegible] پسندیده است که خطاب [illegible] به سبب [illegible] در باره عکاظ [illegible]
که از علمای [illegible] سنت و جماعت [illegible] در یکی از مصنفات خود [illegible] نسب خلیفه دوم نقل کرده
کرده در باب نسب شاه اولیا و سرور اوصیا فرموده عربیه نسب [illegible] مظهر انساب الوری کالشمس فی الکواکب
الانساب و الشمس ان طلعت فما من کوکب لا متغیب فی نقاب حجابی یعنی نسبت نسب شاه ولایت بمیان انساب
عرب همچو آفتاب است بباقی کواکب و ستارگان و چون آفتاب طلوع نماید همه ستارگان سر در نقاب حجاب
کشند و هیچ یک از کواکب در پیش آفتاب نمایان نگردند بیت کسی که دشمن از احوال او خبر [illegible] بدست
در اوصاف او چه خواهد گفت پس [illegible] انصاف [illegible] علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت
در وصف خلیفه [illegible] ایشان که جد او صهاک کنیز هاشم زانیه باشد و جد او نفیل نیز از زنا بهم رسیده
باشد و تقدیم و تفضیل دادن ابو اولاد هاشم [illegible] اولاد و موالی او بوده و هم چنین کسی که با وجود او
اولاد هاشم لایق مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت داشتن و امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب
را با آن جلالت قدر و منزلت و شرافت و حسب و نسب و معالی مراتب که خود ذکر میکنند تابع امر چنین و فرمان
او را دانستن و عقل و نقل را در این باب جمع [illegible] مکابره و عناد و عین کفر و الحاد است و اما بطریق

موافق بعضی فرق ناجیه اثنی عشریه روایتست که از علی بن هشام قمی از یحیی بن محبوب بن داب از حضرت امام جعفر صادق
م مرویست و هم چنین محمد بن شهر اشوب مازندرانی که از اعاظم علمای فرقه ناجیه است نیز چنین طریق در کتاب مناقب
ذکر کرده و صاحب کتاب در لوامع الانوار در ترجیح مذهب ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبد العالی روایت کرده و در کتاب
ملتقطات ذکر شده که مصنف کتاب تحفه عباسی و صاحب کتاب در حضرة الایمان مولانا احمد اردبیلی در کتاب
حدیقة الشیعه و غیر ایشان باندک اختلافی در میان ایشان نسب عمر متصل ساخته روایات نموده اند خلاصه آنکه صهاک
کنیز زنجیه عبد المطلب بود و منتقل بهشام بن مغیره شده و چون هشام بصهاک کمان زنا داشت او را بتنبان
چرم میپوشانید و در بند تنبان او قفل میزد تا زنا نتواند کرد و شتران هشام را هر روز بصحرا بچرا میبرد
و چرا مینمود و نفیل که جد عمر است غلامی از غلامان وی بود صهاک میل بهم رسانید و بصحرا که غنم و شتران
میچرانید خواست که با وی زنا کند عذر کرد که بند تنبان من قفل دارد پس نفیل دستهای او را اندر خت
تا گوشت بدن او کشیده شد و اندک اندک تنبان از او بیرون کشید و با وی مجامعت کرد و مدتی در آن کار
بودند تا خطاب از نطفه او متولد شد و صهاک پسر را در همان صحرا انداخت مخفی او را داشتند بشیر
و پرورش داد چون به حد بلوغ رسید بحسب اتفاقات روزی نظرش بسوی مادر افتاده با او در افتاد و شکم ما
از نطفه پسر گران بار گشت دختری از او در وجود آمد که زینت بخش اندشت و کوه شد از ترس موالی را
در پارچه صوف پیچیده در میان احشام مکرر انداخت پس هشام بن مغیره ولید او را یافت و بمنزل خود آورده
داد او را تربیت کرد تا بزرگ شد او را حتمه نام کرد و چون حتمه به حد بلوغ رسید بحسب اتفاق خطاب را نظر
بر او افتاد عاشق جمال و مفتون بغنج و دلال او شد و با او مجامعت کرد عمر از نطفه او حاصل شد و لهذا ابن حجاج
بغدادی که یکی از شعرای عربست در میان نسب آن کفته و بعضی شعر را بحضرت امام جعفر صادق نسبت میدهند
و نیز مصنف کتاب لوامع الانوار ذکر کرده که در ترجیح مذهب ائمه اثنی عشر شیخ علی بن عبد العالی نسبت داده که
این شعر کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق است مَن جَدُّهُ خَالُهُ وَ وَالِدُهُ وَ أُمُّهُ أُخْتُهُ وَ عَمَّتُهُ
أَجْدَرُ أَنْ يُبْغِضَ الْوَصِيَّ وَأَنْ يُنْكِرَ يَوْمَ الْغَدِيرِ بَيْعَتَهُ یعنی کسی که جد و خال و پدر او باشد و مادر عمه او و خواهر
کسی سزاوار است که با وصی حق که امام مطلق است دشمنی کند و عداوت نماید و منکر بیعت روز غدیر خم
گردد

و حکیم فرد وسی طوسی علیه الرحمة الله در میان نسب آن و نسب گفته بیت کسی را که پدر خالو بود در شرع سیمه ملا
مخوان کو هست کبر و کاو و ترسا هر آنکس کو کرا باشد مادر هم خواهر و ابو کاو هم پا بر من هذا نسب
نیز آکن نیز آکن اذان شومان بد اختر متر آکی نیز آکی اذان دو مان مادر که آن کیا کی و در اصلات خطاب بعث
المحجه هم حوفر دوسی هم کی لعنت بسیار بد اعدا و بیا ببین لاد ثم می آید که خطاب پدر و خال و جد ضها
مادر و خواهر و عمه آن ولد الحلال باشد و در کتاب ریاض الایمان روایت که چون عبد المطلب پدر مقر
در دوقت یافت خطاب را که ضد عقب صهاک او را احوالی کوش و میان هر دو چشم او را داغ کرد و ذکر معظم اخراج
نمود و او در طایف بمرد و اخر آن سکه حرام زاده حلال زاده که خود را بطهور رسانید و در انتقام داغ
کردن عبد المطلب خطاب او لاد عبد المطلب بداغ فقر و فاقه مبتلا کردانید حقوق ایشان از دست ایشان
انتزاع نمود انت ضهاک بکل علج مع علمها بالذی نابرام علی زناها فانما غیر مثلها ملام و لا انکحها و لو به
بنعم ان ابیها امام یعنی زنا کرد صهاک با هر ناجنس بعد از وقف بر حق با آنکه عالم بود بجهت زنا می و تعلاه
مکن او را بفنا و بسطه انکر و او و مثل ملامت و سرزنش نیست و او را ملامت مکن ذمیمه که بعقیق کرده باشد
کرای ضهاک امامت و زیم از که بود کویند که بعیر آن منقلب است و عیر او را بخود علی ساخته شیر آن کره
بغض علی محمد جمی باشد دو نا از نطفه آن بد اختر از چه کسانند مجمان سقر و بکوه هنا اتش و عثمان
در باب عثمان بن عفان و العذاب و الیزان و کیفیت عثمان ابا لیلاست و در کتاب احسن الکبار آمده که کنیت
عثمان ابو عبد الله بود اما مشهور با بو عمر است و مادر او دختر کریز بن ربیعه است و وی و ابی ملوده بنی امیه
و دولد عثمان بعد از ولادت سید انبیاست بعد ست سال نوشته اند هشام ابی محمد السائب الکلبی از علمای
اهل سنت است و در کتاب مثالب الصحابه آورده که از اشارهنی بنی در خود آورده اند در کتاب طرایف نیز آمده
که ان دف نوازی میکرد و در محفلها دعوت خوانندگی و رقص میکرد و کون مخنثی نیست تا زنان
آمدند و دست سنگ میزدند و بغایت محل تعجب است که علمای اهل سنت در کتب خود ذکر میکنند در آن
امام انشا ذ اولاد زنا و مخنث و دیوث و دف نواز و رقاص و کون جنبان در با وجود این حال ما معتقدیم
میدانند بی جماعت که شرم پدران ایشان علی و نیز در طهارت نسا ایشان دینی است و ما هذا

عجیب و غریب این مضمون را محیی نوشتن این باب در رشته نظم کشیده بیت آن بدگهری که نام او عثمان است
ملعون ازان دمی زن کون جلبانست پیشه بدان کرد دشمن آل علی است باب بیست در بدی چون مدبر شی شیطانست
باب چهارم در نسب معویه ملعون و هادویه است و در کتاب احسن الکبار آمده که معویه یعنی سگ ماده بانگ کننده است
در روایت کرده است راوندی از هشام ابن السائب الکلبی در کتاب مثالب و صاحب کشاف در کتاب ربیع
الابرار که عمارة بن ولید بن مغیره است المخزومی و مسافر بن عمرو ابی سفیره و شوذات و ابو سفیان در یک طهر
بخدمت هند مادر معویه رسیدند و هند آبستن شد و معویه را زایید و در میان این چهار کس دعوی یکی کردن ابو
سفیان بستند و شیخ ابو سعید اسمعیل بن علی ابن سمان که حنفی و ابو الفتوح محمد بن جعفر همدانی که از مشاهیر
علماء محدثین اهل سنت اند در کتاب مجمع المستفید و در کتاب مثالب بنی امیه در ساخت طاعنیر با غیر او در
انکه هند با عمرو بن مسافر در ساخت و زد مطلب با وی مباحث و عمرو او را وعده میداد که قرآن فرخواهم
کرد تا انکه از هند حامله شد و حمل او بشش ماه رسید عمرو بن مسافر از دست خصومت و فضیحت او مسافر
شده بحره بخدمت نعمان ابن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن محل بود رفت و هند را ابو عدی بسیار با
سفیان عقد بسته در همان روز بخانه او فرستادند و چون سه ماه در خانه او بسر برد سگ معویه ملعون از وی
تولد یافت و بعد از چند گاه ابو سفیان احوال هند را پرسید او گفت نکاح من در اهل دنشیدن این حال
العفو بیمار شد و بدین الاسفل اشتغال نمود و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابو سفیان
بتجارت بشام رفته بود و در شام یکسال و چهار ماه توقف کرد چون بمکه آمد هند آبستن بود و شکم او بزرگ
شده ابو سفیان گفت ای هند من یکسال و چهار ماه است که از مکه بیرون رفته ام این حمل از کیست هند
نام یکی را برد و ابو سفیان چوب چند بر شکم او زد که شاید آن ولد الزنا ساقط شود فایده نکرد و بعد
سه ماه از قدوم ابو سفیان معویه بوجود آمد و هند از صحبت صباحان محفوظ بود و چند باد زنند
سیاه آورد و همان روز بکشت و مادر هند حمامه نام داشت و او در علم سحر بود و در روز الجاهلیت علم دار
در بام خانه میبود چه در ان وقت زنان فواحش بدان علم میشناختند و هر گاه علم افکنده میبود علامت
آن بود که کسی با او خلوت دارد و کاتبی می نوشت نام کسانی که با او مباشرت مینمودند و چون فرزندی وجود

آمدی

آمدی ان فرزند را از زنا کاران نزد کاهن بردندی و انچه آن کاهن مطلق ساختی فرزند او بودی
و در کتاب محاضرات ذکر شده که شخصی در حضور معویه در نسب یزید پلید تعرض بکسی کرد و چون آن شخص
از نزد معویه بیرون رفت معاویه با یزید گفت نداستی قصد او چه بود مردم هند را بآن کسی نام برده متهم
ساختند و او را ابدیمن دانند و مشهور است که چون حضرت رسول بر زنان آیه که و لا یزنین خواند هند
و هل تزنی الحرة خواند الحضرت بیکی از اصحاب نقل کرد و تبسم فرمود و در کتاب بضاعة الایمان آمده که عمر بن
الاسلام کاه که بخلافت هند میرسید و چون هند مسلمان شد و آیه الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منها
مائة جلدة نازل شد هند بخدمت حضرت رسول آمد و گفت هل تزنی الحرة یعنی زنان آزاد زنا کنند عمر
سقر گفت و عجری لا تزنی الحرة یعنی قسم بحیات خودم که زنان آزاد زنا نمیکنند و مطلبش آن بود که بخاطر آن
آورد که چندین سال با او زنا کرده گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم کرد و جمله اصحابه این معنی
معلوم شد که در کتاب حدیقة الشیعه که از مولفات مولانا احمد اردبیلی ذکر شده که در اصل بنی امیه از قریش
نبودند و امیه غلامی میبود رومی از ان عبد الشمس و چون زیرک و فهیم بود او را عبد الشمس آزاد کرده بفرزندی
برداشت و در میان عرب متعارف است که چون غلامی را آزاد کنند بنام آن شخص خوانده باو منسوب میسازند
و در کتاب بضاعة الایمان و در رساله تبصرة العوام آمده که عبد الشمس را پسری بود و عقیم بود و در شام
از قصابی امیه را خرید و در زمان جاهلیت عرب متعارف بود که مرد که عقیم بود اظهار کند و چون عبد الشمس خواست
باو رضا کند مطیع نمیشد عبد الشمس گفت تو را بفرزندی قبول کردم که بعد از فوت من مال من از تو باشد
و امیه مطیع شد و عبد الشمس با او لواطه میکرد و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی و در کتاب بدیع
الثلث آمده که بنی امیه از قریش نیستند و اصل ایشان از روم است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که
الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین یعنی بنی امیه غالب آیند و ملک
نزدیک باشد که غالب آیند و ایشان بنی عباس و در کتاب فصول الحق روایتست که نامه معویه بحضرت
مولای مومنان و پیشوای اهل جنان نوشت که بنیتم ما و شما مکه فرزندان عبد مناف حضرت امیر در جواب
المؤمنین نوشت که لیس المهاجر کالطلیق و لیس الصریح کاللصیق یعنی نیستند مهاجر مثل آزاد کرده کافر انکر

بحج باشد نسب او مانند کسیکه مطلق مشارک نسب خود را باو و این دلیل بر آنست که بنی امیه بحج النسب میشدند و عبق عبد الشمس
بود را چسبانیده و حکم ساخته الذ نیز بزیدان عبد مناف و معویه انکار آن نوالست بحود خود را ملامت بسیار کرد
نوشتن این سخن کرده و بجره خفیشه کرده قران واقع است باتفاق اکثر مفسرین بنو امیه اند لعنهم الله قاطبة و حکیم
سنائی قدس سره فرموده بیت داستان پسر هند مگر نشنیدی * که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید * پدر او لب و دندان
پیمبر بشکست * مادر او جگر عم پیمبر بمکید * او بناحق حق داماد پیمبر بستد * پسر او سر فرزند پیمبر ببرید * و چنین قوم تو لعنت نکنی
شرمت باد * لعن الله یزیداً و علی آل یزید **باب پنجم** در نسب یزید بن معویه لعنة الله علیه و در کتاب مجالس المومنین
از کتاب مثالب الصحابه نقل شده که مادر معویه یزید میسون دختر بجدل کلبی بود با غلامی از غلامان در ساخت
و یزید پلید از صلب آن غلام در رحم آن دل آرام استقرار نمود مضمون کل شیء یرجع الی اصله باصل خود رجوع نموده بسفک
دماء و قتل شهیدان کربلا اقدام نموده و بسا ئیر بکیره که از علمای اهل سنت نیست که شعر ما ان یکن الزمان اتی جلیلا
بقتل الترات و الموت الوحی فقد قتل النقی و عبد کلب با دعی الطغاة اولاد النبی مراد از عبد اللّه ابی زیاد است
که معویه دعوی برادری او میکرد و مراد از عبد کلب یزید بن معویه است از نطفه غلام بجدل کلبی است و یزید مبا
شرت عمه خود و ابخود مباح و شرب خمر را بخود حلال داشت و در قصیده خود در استحلال شراب این را معقول
گفته فان حرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح ابن مریم یعنی اگر حرام شده است خمر امروز بدین احمد
پس فرا گیر آنرا بدین عیسی بن مریم و آن کذاب ملعون در دین مسیح دروغ و کذب گفته زیرا که هیچ مذهب شراب
حلال نبوده **بیت** ای ناصبی که بغض حیدر داری * خواری و سلام و عونش بدره دهی داری * مادر بخطا نکرده گر در نی
خطه در پشت پدر خطا ئی داری **باب ششم** در نسب عمرو عاص و اخلاف صاحب کشاف در ربیع الابرار
ایراد نموده که رطانبغه عمرو عاص کنیزکی از عربان بود و عبد الله جرحان او را خرید و چون میدید که داشت
از او ساخت و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وایل در یک طهر با ملعونه فاجره و اید
شد نطفه ایشان در آن زمانه که در میان آباء مشرکان و مشرکاً معتقده مشاع و مشترک بود چون متولد شد سرکار
خمسه هر یک دعوی اختصاص در ابوت او میکردند و چون عاص کفالت او نمیکرد مادرش گفت که از عاص است
اما عمر مشابهت بابی سفیان بیشتر داشت لهذا ابوسفیان خطاب و عتاب کرد و گفت ابوت او ابوسفیان

بلاشد

بلاشد فقد بدت لنا منه بینات الشمایل یعنی مادرت را نسبت بعاص داد اما و شک نیست که از ابی سفیان کر مشکل
و شمایل تو باو بیشتر ماند **بیت** ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم * و در کتاب لوامع الانوار مذکور است که در یکی جمع
کس بوده بعد از مادر عمر و عاص زنا کرده اند و در کتاب فتوحات القدس از کتاب حسن الکتاب نقل شده که عمرو عاص در مجلس
در مجلس معویه ملعون علیه الهاویه با امام حسن علیه السلام نزاع کرد و سخنان نالایق که لایق او و معویه بود میگفت و امام شمه از معایب
ملعون بیان نمود از جمله آنکه مادر تو عورت و بتبانی بود و هر که می رسید از سیاه و سفید ملاقات میکرد و قتی که
از فعل حرام بوجود آمدی ده کس از جماعت که عادت کرده بودند دعوی فرزندی تو کردند و میان ایشان نزاع بسیار شد
تا آنکه بغیر قریش یافت چون و عمر آن اختند بنام عاص آمد و نزاع گفت و فرزند خود خواند اگر نه عاص او فرزندی نبود
کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که عمرو عاص در حضور معویه با حضرت امام حسن نزاع نمود آنحضرت فرمود ای عمر و
تو از خواهش بود بعد از تو ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن الحارث و نضر بن کلده و عاص بن وایل
ایشان از کسان اند که تو فرزند او و لیکن عاص تو فرزندی نبود سید کائنات عاص را ابتر خواند و مقصد
آن سید کائنات خدا تعالی آیه فرستاد ان شانئک هو الابتر یعنی بدرستی که دشمن تو عاص در دنیا از او چیزی
است و ظاهر میشود از کلام الهی که عاص را نسل و فرزندی نبود و در کتاب بضاعة الایمان از جمهور اهل سنت
نقل کرده اند که دختر حارث بن عبد المطلب در ایام خلافت معویه بشام رفت و در میان او و معاویه گفتگو
شد در آن در میان مطلب نیست و عمرو عاص معاند او شد و منع او مینمود که تو احمد که با معویه ای خصم
گفتگو نمائی از روی گفت که ای پسر نابغه و منع یعنی ظهور است و عریان هروئی که از تو فساد و فواحش بسیار ظهور
می آید او را نابغه میگفتند یعنی ای پسر زانیه تو در حسب و نسب از قریش نیستی بتحقیق که پنج کس از قریش دعوی فرزندی
تو کردند و هر یک از ایشان گمان داشتند که تو پسر او باشی و ببیا در به ام مادر تو ترا کر دوزها در مکه معنی بود که
الکسائب خطایا و عاصی میکرد و در هر یک از غلامان زنان مشتهی جماع میکرد معتوان در تو آمدند با ایشان با او که
عاص است و دیگری و ایشان بتو شبیه ترند و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که در حضور معویه عطیه بن ابی سفیان
حضرت امام حسن علیه السلام زبان درازی میکرد و میگفت که چون عثمان را بکشت آنحضرت فرمودند کسی را بکش که مینی دوی
و آنش زنت که شریک بوده نیست ببوجا او شرکت در فرزند تو تا آنکه ملصق ساخته بتو فرزند واکرمه

فرزندی نیست و در کتاب احسن الکبار آمده که حضرت امام حسن در نسب ولید بن عقبه ابن ابی سفیان و ابیشت که
آنحضرت در حضور معویه طاعنه را عیبه در حالتی که ولید بن عقبه نسبت با آنحضرت زبان درازی میکرد حضرت فرمود که اگر ما
مادر خود میپرسیدی که پدر تو کیست در آنوقت که او در کران داکه اسیر و بر کرده بود و ترا بعصفر نسبت داد منزلتی
از پدر تو حاصل میکردی و قرار در پیش نبقی کرد که آن عقبه بود از اهل صفوریت بیت عقبت شد مردان مجوز و پیدا آن که کردست
عیب کی علقت باو مادر داده **باب هفتم** در نسب زیاد بن امیه علیه اللعنه در کتاب روضة الصفا مسطور است که ابو سفیان
پیش از قبول ایمان نوبتی بطایف افتاد در خانه خماری ابو مریم نام فرود آمد شراب خورد و در اثنای تصاعد بخار خمر
ابو سفیان از ابو مریم شاهد طلبید ابو مریم سمیه را حاضر کردانید و ابو سفیان دفع مظنه کرده سمیه بزیاد حامله شد
در روایتیست که ابو سفیان بخدمت حضرت رسول آمده ادعا نمود که زیاد فرزند منست و پرسید که از نکاح یا از سفاح ابو
سفیان گفت از سفاح رسول صلعم با اهل ساختن و زیاد حرامزاده را برید خود نبست و بموجب کلام [illegible]
مثل خود حرامزاده را از مادر خود کردانید **بیت** کندم جنس ام [illegible] کبوتر با کبوتر باز با باز و در کتاب احسن
الکبار مذکور است که حضرت امام حسین بمعویه نوشت که [illegible] معویه [illegible] که از آنجمله زیاد بن
سمیه که از نطفه یکی از غلامان بنی ثقیف بوجود آمده بود تو دعوی کردی که از ابو سفیان بوجود آمده و در کتاب
بضاعة الایمان آمده که خواهر ابو سفیان در خانه عبید نام مردی بود و زیاد از خواهر ابو سفیان در فراش ابو عبید
متولد شد و معویه تکذیب ابو عبید نموده ادعا کرد که پیش ابو سفیان با خواهرش که عمه معویه باشد زنا کرده
زیاد از ابو سفیان بهم رسیده و بنابرین پسر عمه معویه است با آنکه خودش فرزند ابو سفیان بود و نقل است که شخصی پیش
معویه آمد و دعوی میکرد که [illegible] در فراش عتبه متولد شده بود گفت [illegible] تا در میان شما حکم کند چون
بیامدند معویه سنکی پیش مدعی [illegible] نهاد اشاره بقول حضرت پیغمبر کرد و للعاهر الحجر گفت [illegible]
که بکوی چرا در زیاد این حکم را نکردی دو بیتست که یکی از اولاد زیاد با دیگری از اولاد ابو سفیان گفت [illegible] گفت در شام
[illegible] دو بیت که چون معویه زیاد را بخود ملحق کرد و خواطر مردمان کران
آمد بر آن انکار را ظاهر مینمودند چه در آن وقت جرئت بمخالفت ظاهر بود یا قول سید الکاینات و للعاهر الحجر
و زیاد همیشه در مقام تفحص فرزندان نسب پلید بود هر که فرزند پدران با باب مینمود و از آنجمله خواست بدیدن دختر

ابو سفیان

ابو سفیان در وقت بادعای پدری او در ایام آمدند و در یکی نامه نوشتند بمعویه بر این لفظ که الی عایشه ام المؤمنین
من زیاد بن ابی سفیان و غرض او آنکه عایشه در جواب نامه او بنویسد الی زیاد بن ابی سفیان و نوشت عایشه در
حکم شهادت باشد بر آن نسب عایشه نوشت من عایشه ام المؤمنین الی زیاد بن امیه غرض که زیاد ملعون هرچند سعی
نمود که وی را زیاد بن ابی سفیان خوانند و مردم از خوف آنکه خلاف حکم رسول شود نگفتند و عایشه او را زیاد بن
امیه نام کرد و بدان مشهور شد عجبت علی [illegible] الشکر [illegible] و ترکوا النفوس و قصص الجهاد فهذا بیت [illegible]
[illegible] النجار [illegible] و الرفق اصله نسب مستعار [illegible] **باب هشتم**
در نسب عبید الله بن زیاد در کتاب مثالب النواصب آمده که زیاد با مادر خود مقاربت نمود عبید الله بهم رسید
و از زیاد که سمیه مادر و جده عبید الله باشد و در کتاب تحفه عباسی مسطور است که عبید الله را پدری مشخص نبود
و معویه او را بزیاد نسبت داد بسبب غرضی که ذکر آن طولی دارد [illegible] الشباب [illegible]
[illegible] علی الوری سبحان خالقنا علی الافلاک **باب نهم** در نسب عمر بن سعد وقاص [illegible] که آن
[illegible] که در کربلا آب [illegible] شاه شهیدان [illegible] نموده
او شهید کردند در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب مثالب نقل شده که نسب سعد پدر ظاهری عمر بوقاص درست نیست
بلکه سعد از نطفه یکی از بنی عذره است که دوست [illegible] بود و دلیل بر این آنکه در وقتی که سعد بن وقاص پیش معویه
گفت که من [illegible] معویه باو گفت که [illegible] بنو عذره این دعوی را [illegible] قبول نمیکنند و مقاد
از جهت استهزا [illegible] و در کتاب فصول الحق آمده که سعد بن وقاص مدتی غایب بود و
یکی از بنو عذره خادم عیال او بود [illegible] سعد رسید و عمر از او
در وجود آمده و معویه [illegible] گفت که نسب [illegible] بنی عذره تمام میشود و سعد بن ابی وقاص از اهل شوری بود
بواسطه آنکه [illegible] در یکی از حروب بقتل رسانیده بود کین آنحضرت در دل کرفته [illegible]
عثمان کرد و در رسالة [illegible] آمده که چون نوبت خلافت بحسب ظاهری بامیر المؤمنین رسید
سعد وقاص از خدمت امیر المؤمنین دوری نموده بود معویه بمنزل او رفت و اعتقاد صاحب [illegible]
آنست که سعد از اخیار است [illegible]

وصیت وصیان عبد الله صلواتی النقابا برده هم در نسب زبیر بن العوام ابو منذر هشام محمد السائب الکلبی در کتاب
مثالب آورده که عوام پدر زبیر پسر خویلد نبود بلکه غلام او بوده و او را پسر خوانده بود و بنام او منسوب کردیده و عادت
بود که عرب را در زمان جاهلیت که هر گاه میخواستند که غلام خود را نسبت بخود دهند و داخل سازند او را نسب
خودان غلام را آزاد میکردند و او را زنی میدادند از نسل عرب و مادر زبیر صفیه بود که از جمله بغایا و فواحش
بود و در کتاب فصول الحق ذکر شده که محمد السائب الکلبی در کتاب خود نقل نموده که روزی عدی بن حاتم
بمجلس معویه آمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از دیدن باز مانده بود و عبد الله زبیر با جمعی از قریش و غیر
قریش در آن مجلس بودند پس عبد الله گفت با عدی در کدام وقت چشم تو از تو ضایع شده است گفت در روز
که پدر تو از قتال گریخت و کشته شد که او را کشته شد و تو از اشتر خواستی که ضربی بزند از او گریختی و از جنگاه بیرون
شدی پس عدی چند بیت گفت که مضمون یکی از آنها این است که پدر تو و پدر پدر تو نسب صحیح نداشتند و بنده
بنده زاده و تو شنید و عبد الله دیگر انکار این سخن نتوانست کرد و دلیل بر آنکه زبیر و اولاد او متحقق بیت کلام معجز
نظام آنحضرت بود بیت که آنحضرت و فرمودند که زنش ما کان ابن صفیة یا النار و حضرت امیر المؤمنین در جنگ جمل
در روز قتل که این خبر چون زبیر را بقتل رسانید بشارت داد او را چنانچه انشاء الله تعالی در باب احوال آل
زبیر مذکور خواهد شد از کلام معجز نظام رسول خدا ظاهر میکردد که زبیر پدر متحقق بیت نداشت و باشد از
برای آنکه اگر حلال زاده میبود آنحضرت او را بمادر خطاب میکرد چنانکه حضرت امیر المؤمنین تکرار و هرگز بن
الخطاب خطاب نمود که گفت که یا ابن الصهاک الحبشیة اللهم العن ابن الصهاک و ابن صفیة و العن من تو قف
فی لعنها بیت از اکرد چو دیش از نسا حسن نفاق کار هیچکی چو اصل او هست خطا جویی ازین اثر اعداد دت شد
خدا است میکن فو هیچش لعنت این بر خدا باب یازدهم در نسب طلحة بن عبد الله بدانکه هشام السائب الکلبی
در کتاب مثالب آورده است که صفیه دختر حضرمی مادر طلحه از جمله بغایای و فواحش بود که غایت شهرت
و بغیت فساق بیت اشرت اوداق بود در خانه خود و پا مکرده و در اثنای آنکه ابو سفیان بن ابو واقع بشد عبید الله
بن عثمان بر تیمی او را تزویج نموده و بعد از شش ماه از تزویج طلحه متولد شد و در بعضی نسخ ذکر شده که عبید الله
بن تیمی با برادر ابو بکر او دست ابو سفیان و عبید الله بر سر فرزند دو لبند منازعه نمودند و آخر صفیه را که ما

اوبود

او بود در میان حکم ساختند و او طلحه را بعبید الله ملحق ساخت و چون مردم بصفیه عتاب نمودند که را طلحه را منسوب
بابو سفیان چکونه او را ملحق بعبید الله ساختی گفت عبید الله کریم است و ابو سفیان بخیل و خواستم که بخیل منسوب
باشد و بود این انکه صفیه گفت ابی سفیان مرا دید و طلحه را و عبید الله را دید بجلال در روایت کرده روزی حسان
شاعر طلحه شعری خواند که دلالت بحلال زادگی او میکرد و مضمون آن بیت این بود که عجب بوده فضل عبد الشمس که
زادی خود را گذاشتند که کسند شما شد و قوم نسب شما را او دانند و ابو سفیان زنده است و دعوی فرزندی
او میکنند و پدر عاریتی تو عبید الله مخنث بوده است و معاش مکر در این امر که اهند و طلحه ازین سخن خجل شد
هیچ نگفت و دوست و دشمن از این گفتگو در تعجب آمدند و صاحب کتاب کشاف لطائف المعارف که از
علما و شافعی است روایت میکند که در کتاب عبد الله حمار انصاری آمده که پدر طلحه پست بود و جمیع که
میل میمودند و از ایامی میکردند و حضرمی که حبک مادر طلحه بود و دختر خود را که صفیه مادر طلحه الخیر
بن معمر گذاشت و زن لجباشی بشد و چون با ذا آمد صفیه از ابو سفیان آبستن شده بود و حضرمی گفت این بلیة
که ما او دو ندار ابو سفیان گفت اندوه مدار که صفیه را با حمق و تیشی که عبید الله بداد است خواهم داد و پس
بعبید الله داد بعد از شش ماه طلحه را بر فراش او او رده بیت هر سکی کو ز دو جفت باشد بو دان بجهر زده کو چه لحق
تا تا است در اصلش خطا است باب دوازدهم در سوء نسب دشمنان امیر المؤمنین از حضرت رسول ترد ست
که دوست ندارد امیر المؤمنین را مگر کسی که حلال زاده باشد یعنی از نطفه حرام بهم نرسیده باشد و مراد
آنست که هر که دشمن دارد آنحضرت را حرام زاده است و دشمن حضرت کسی است که بعد از حضرت رسول امیر المؤ
منین را خلیفه بحق ندانند و دیگری را بر آنحضرت ترجیح دهد چنانچه در مناقب ابن شاذان از ابن عباس رو
است که حضرت رسول فرمودند که علامت بغض و عداوت با علی ابن ابی طالب آنست که دیگری را بر آنحضرت
مقدم دانند و در کشف الغمه از ابو ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که حضرت رسول دست بر
علی زد و گفت یا علی هر که ما را دوست دارد او عربیست و هر که ما را دشمن دارد او علج است و علج نام کافر
از کفار عجم و شیعه ما آنانند که حلال زاده و صاحب اصل و شرف باشند و شیخ مفید در کتاب ارشاد
روایت کرده که از جابر بن عبد الله الانصاری بخبر صادق میگفت یا امیر المؤمنین بتحقیق که مخلوق شده

من و تو از یک بیک طینت داریم خالد دانی بادی طینت ما شیعیان ما خلق شده الله جوید روز قیامت شود

بخوانید مردمان را بنام مادر ایشان مگر شیعیان ما را که بنام پدر میخوانند از برای آنکه اصل ایشان پاکست

و در میان شیعه ما فرزندی زنا نمیباشد و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که دوست نمیدارد ما را

مخنث و دیوث و نه فرزند حیض و نه فرزندی که از زنا بهم رسیده باشد و این شعر کلام معجز نظام امام محمد باقر

است شعر ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده

ومن کان غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده و در کتاب علل الشرایع از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

روایتست که علامت و نشان فرزند زنا دشمنی و عداوت ماست که اهل بیت رسالتیم و در کتاب روضة

الواعظین از حضرت سید المرسلین مرویست که هرکه دوست ندارد عترت مرا یکی از سه چیز است یا منافق است

یا از زنا بهم رسیده است یا فرزندیست که در حیض بهم رسیده است حکایت در کتاب فصول الحق آمده که جماعتی

از دانشمندان عام است در تاریخ خود ذکر نموده که پیش ابو یوسف چون این حدیث را شنید کرد و ست داد

اهل بیت را فرزندی که از زنا و حیض کفت در این شک و شبهه هیچ نیست زیرا که پسرم دشمن امیر المؤمنین

و اولاد طیبین آنحضرت و قضیه او آنچنان بود که من شبی مهمان در خانه بودم و کنیز صاحب خانه را که فهم

و با آنکه او حائض بود با او مقاربت و نزدیکی کردم این پسر هم از زنا و هم از حیض تولد یافته است حالی و پلید

آباء و امهات تا آدم و حوا از دوستی و دشمنی امیر المؤمنین بموجب این حدیث ظاهر میکردد و در کتاب خرائج که کتب

مخالفین است ذکر شده که شخصی بخدمت امیر المؤمنین آمده کفت من از دوستان شما ام آنحضرت فرمود که دروغ

میکوئی مخنث و دیوث و ولد الزنا ما را دوست نمیدارد و بعد از چند روز قضیه صفین پیش آمد و همان مرد از

ملاعین که از ... بود در آنجا کو بجهنم واصل شد و در کتاب معانی الاخبار مرویست که حضرت رسول خطاب

بتول نموده و کفت یا علی هرکه دوست دارد مرا و ترا و دوست دارد ائمه از فرزندان ترا پس حمد خدا کند

بر پاکی ولادت خود چون بدرستی که دوست نمیدارد ما را مکر کسی که پاک باشد ولادت او و دشمن نمیدارد ما را مکر کسی که

پاک نباشد ولادت او و در کتاب روضة الواعظین از حضرت رسول رب العالمین مرویست که هرکه دوست دارد

ما و اهل بیت مرا پس حمد کند خدا را که اول نعمتی با او داده است از آنحضرت پرسیدند که اول نعمت کدام است

کفت پاکی

کفت پاکی ولادت و دوست نمیدارد ما را مکر آنکسیکه پاک باشد ولادت او پس حلال زاده شناسد علی و آل علی را

از آنکه نور در چشم حلال زاده علی است و در کتاب معانی الاخبار از حضرت امام جعفر صادق مرویست که پیابد

به دوستی ما را در دل خود پس دعای بسیار کند مادر خود را بدرستی که مادر او خیانت نکرده به پدر او و در

کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر مرویست که هرکه حج کند و بیابد دوستی ما را در دل خود پس حمد

خدا کند بر مبادی نعم و از آنحضرت پرسیدند که کدامست مبادی نعم کفت پاکی ولادت چنانچه در دیوان نبی که

منسوبست بمولای مومنان خطاب بمحبان و شیعیان خود نموده فرموده اند طبتم حدیثا کما قد طاب

لکم والشوق للاجتبی من فرع العنب یعنی پاکیزه شما در حالتی که بودند چنانکه پاکست انکور شما از سر شاخ

خواه انکور سوال چیده و مترجم آن کتاب ... در بیت نظم کشیده بیت هستید شما پاک ... پاکی مده

پاکست چرا که شما را دستوری هستای ... اصل مقصود ... نظر چیده انکور ...

اخبار و آثار اهل بیت ظاهر میشود که خلقت مخالفان و دشمنان امیر المؤمنین از نطفه نجسه است و این علتی

مادر زاد و مرضی است از نسوه میلاد حکایت در کتاب فصول الحق ذکر شده که روزی متوکل با رعام داد

نظارش بر شخصی افتاد که در وضع مردم او را نداشت از وی پرسیدند که این چه شخص و چه نام داری کفت که از بنی

مختث و نام من منصور است پس متوکل پرسید که بعد از حضرت رسول خلیفه که بود کفت اسد الله الغالب

و مظهر العجایب مولانا علی بن ابی طالب پس متوکل بغلامان امر نمود که او را بزنند و چون زدن غلامان

کفت که بکو ابو بکر کفت یا امیر ابو بکر پس متوکل کفت که خلیفه دیکر کیست کفت الطاعن بالرمحین والضارب

بالسیفین و مصلی القبلتین ابی الحسنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب باز متوکل امر بزدن او کرد غلامان کفتند که

باو بکو عمر کفت یا امیر عمر متوکل کفت دیکر کیست کفت پسر عم رسول و زوج بتول الذی انزل الله فیه انما ولیکم

الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة وهم راکعون مولانا و مولی الثقلین علی بن

ابی طالب باز بزدن او امر متوکل امر بزدن او کرد پس کفت که بکو عثمان کفت یا امیر عثمان پس متوکل کفت که

دیکر کیست کفت حجاج بن یوسف متوکل کفت یا اخ الخنث این بار که دوبت بعلی بود از ما چه کردی کفت

یا امیر هر بار که نام علی را بردم امر بزدن من کردی باز از زدن بتو ترسیدم و کسی را که چون ایشان باشد حجاج

جنابت نام او بردیم پس متوکل گفت عایشه افضل بود یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت چرا گفت زیرا که خدای تعالی
فرموده که فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة و عایشه چنانکه دانی در جنگ جمل جنگ بسیار کرد و عایشه
غازیه شد و فاطمه از خانه بیرون نرفته است متوکل گفت از بنی عم تو کسی شیعه بوده است چون تو شنیده‌ام که
گفتم اگر امام زمان را بگویم گفت ترا امان است گفت بدان سبب که مادر و جدات و آبا و اجداد من زنا نکرده اند
و از زنا حاصل نشده الله پس متوکل او را از بغداد اخراج نمود و خطیب خوارزمی از ابوهریره و شیخ ابوجعفر طوسی
در امالی و غیر ایشان از علمای طرفین از حضرت صادق نقل نموده در حدیثی که ذکر آن طولی دارد که دشمنی نمی
دارد علی را مگر سفیهی و مرد از قوم انصار الا یهودی و مرد از عرب الا دعی و مرد از نسا الا حرامزاده الا شقی و در روایت
ابن مسعود مرد از زنان الا سلقلقی سلقلقی یعنی زناکار است و فاحش است و هر که چنین باشد پس او دعوی باشد
و ندانند که از نطفه کریم دسیسه و پدر او کیست و سلقلقیه آنست که حیض از زن او بیرون آید چنانچه در کتاب
و دو سوم یکی که از عمده کتابهای اهل سنت است ذکر شده که زنی بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و گفت یا
امیر المؤمنین من بعض ترا دارم معاویه موضعی فرمود که برو که تو سلقلقی باشی زن گفت یا امیر
المؤمنین سلقلقی چه معنی دارد آنحضرت گفت که حضرت رسول فرمودند که یا علی دشمن ندارد ترا مگر زنی که
سلقلقی باشد و سلقلق کسی است که چون حیض از زن عقب بیند زن گفت که راست گفته است رسول
من الحالد ... و من خبر ... اذا فی المجلس ذکروا علیا و سبطیه و فاطمة الزکیة فاجری
بعضهم ذکری فاعلم فانه لغیر الرشده و سلقلقیه سب بدخواه مطلق باشد بدخواهی و دشمنی حق شد
هر زن که بود به دل او دشمنی علی بود عذر آن یعنی سلقلق باشد و در کتاب کشف که یکی از کتب اهل سنت است
ذکر شده که جابر بن عبدالله الانصاری در آخر عصا بر دست گرفته در کوچهای مدینه میگشت و میگفت
علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی شان
امر امه حضرت امیر المؤمنین حیدر بعد از ... زنان ... است و هر که ... اباه
کافی است و این جماعت ... اولاد ... حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین رسید
و صید ... و هر که از اولاد ... باید نمود که آن تصدیق

از نجاست

از نجاست حکایت در کتاب فصول الحق آمده که روایت کند صاحب کتاب کشف الغمه که پدرم میگفت با جمع
در کوچهای بغداد سیر مینمودیم و تشنه شدیم و آب طلب کردیم در در خانه کودکی بازی میکردند یکی گفت
میگفت علی امام بر حق است و دیگری میگفت که ابوبکر امام بر حق است پس من گفتم که رسول گفته است یا علی دوست
نمیدارد ترا مگر مؤمنی که طاهر الولاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر حرامزاده و حیض زاده پس زنی از خانه
بیرون آمد و گفت بگو که آن گفت و حدیث من شنید و گفت صدق رسول الله بدانید که این فرزند
منکر امامت علی اقرار میکند از طهر تولد یافته است و منکر دشمن آنحضرت است و بامامت ابوبکر
اعتراف مینماید از حیض تولد یافته است که پدر او در حیض با من مباشرت کرده است و آن ناصبی
رسیده است و در کتاب عیون اخبار الرضا آمده حدیثی که ذکر شده که دلالت بر آن میکند که مبغض
امیر المؤمنین بمشارکت شیطان یعنی از نطفه تکون میباید تولد زنا و زندیت که او در وقت
حاصل میشود و مضمون حدیث اینست که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که در خدمت حضرت رسول نشسته
بودیم در دره کعبه ... پیر پشت خمی که موی ابروی او بر چشم او افتاده بود از شکافت پیری در دستش
عصای بود و بر سر او کلاهی ... بود و پس از کلاه ... بود که ... حاضر
صوفی پس نزدیک حضرت پیغمبر آمد و پشت بجانب کعبه کرد و گفت یا رسول الله طلب آمرزش من کن آنحضرت
فرمود که ضایع است سعی تو ای پیر ... پس چون رفت حضرت پیغمبر فرمود که یا ابا الحسن شناختی
این پیر را گفتم خدا و رسول داناتر گفت آن لعین شیطان است پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که از عقب
او رفتم تا باو رسیدم و او را بر زمین زدم و نشستم بر سینه او و گذاشتم دست خود را بر حلق او که او را بکشم
پس آن لعین گفت مکن یا ابا الحسن که من از مهلت یافتگانم بخدا قسم که یا علی من ترا دوست میدارم و دشمن
نمیدارم ترا کسی دشمن ندارد ترا مگر آنکه شریکم با پدر او در نطفه مادر او پس ... دشمن تو فرزند زنا
مولای موضعان فرمودند که ... شدم و او را گذاشتم و ابن بابویه رحمه الله در کتاب امتحان از ابی
عباس نقل نموده که گفت حضرت رسول با فوج بتول ... نشسته بودند و من در خدمت ایشان
بودم ... حبشه ... از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول خدا باو گفت لعنت بر تو باد حضرت

المؤمنین گفت یا رسول الله این کیست فرمود این ابلیس لعین است پس حضرت امیر المؤمنین
برجست و حلقوم و پیشانی او را گرفته و بر زمین زد و گفت یا رسول الله من این ملعون را میکشم و او را مهلت
نمیدهم پس سید کاینات فرمود یا علی نمیدانی که او را مهلت داده اند تا روز قیامت که وقت معلوم است
مولای مومنان او را گذاشت رخصت انصراف داد شیطان گفت یا علی ترا بشارت میدهم که مرا با تو و شیعه تو
دوستی نیست بخدا قسم که هیچ کس نیست که ترا دشمن دارد الا آنکه من در نطفه او شریک میشوم و فرزند او
از نطفه من و او بهم میرسد چنانکه حق تعالی فرموده که وشارکهم فی الاموال والاولاد حضرت رسول فرمودند
که چنین است و در کتاب تهذیب الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق روایت
که هر گاه مرد نزدیکی کند به جفت خود و اسم خدا بر زبان جاری سازد دور میشود شیطان از او و اگر اسم
خدا را بر زبان جاری نسازد داخل میسازد شیطان ذکر خود را پس در مقاربت هر دو شریک اند در آن
گویند که از آن حضرت سوال نمودم که بچه چیز شناخته میشود یعنی آنحضرت فرمودند که به دوستی و دشمنی
ما بدانای مومن پاک اعتقاد که هر کس دوست دارد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را است
ولد الحلال است و شیطان شریک در نطفه او نیست و هر که بعد از حضرت رسول در فتح بتول را
فاصله خلیفه بدانند و دیگری را بر آن حضرت ترجیح دهد ولد الزنا است و شیطان در نطفه او شریک است
مولانا حسن کاشی در مشرق المهد فرموده نظم حکایتی که گفت جانان من بشنو ز حسان نشو که این حدیث
نبی شنیدم باد است که چو طاعت عمل ز دشمنان علی که جمله مادر این قوم اند زنا داده است که یکی
ذکر ابلیس کرده است بقول که ز اختلاط مادر ایشان عدو حق زاده است حسد چه میبری ای دشمن علی
به بغض که ولای آل علی بدوزی خدا داده است حکایت عقلی از ابو دلف عجلی ذکر نموده که پدر من دلف از
مبغض حضرت امیر المومنین بود روزی پدر من از مجلس برخاست بیرون رفت و پدرم دلف گفت که هیچ
پدرم میگوید لا یبغضنا الا اولاد الزنا یعنی دشمن نمیدارد ما را مگر آنکه از زنا بهم رسیده باشد
و شما عیب تان مینمائید پدر مرا میدانید و هیچ کس زبان طعن بر اصل حرم او در آن نکرده و عصمت و پاکی
ایشان بر وضیع و شریف ظاهر است بخدا قسم که من بغض و کینه علی را در دل دارم در آن اثنا پدرم با

داخل این

داخل این مجلس شد و دید پدرم که پسر او دید تعظیم پدر برخاست پدر ما گفت که من رسیدم الخبر دلف گفت و خبر دارد
کرد پس باید دانا شد حق و صدق است سوگند خدا که دلف ولد زنا است و حیض یعنی بخدا قسم که در حقیقت زنا حال
حیض بهم رسیده صورت و بیان آن انتقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادرم جاریه خود را بکار و استاد
و چون حرا نقل و بیوافتاد و خاطر از اغیار خالی بود عنان شکیبائی از دست داده با او صحبت داشتم و او را
این ولد الحلال در خلال بهم رسید و چون حمل او ظاهر شده مادرم از نیفقه مطلع یافت این کنیز را بمن بخشید
و چون این پسر از نادر حال حیض حاصل شد که نیز عداوت او با حضرت امیر المومنین این سبب است و تا حال
این معنی را ظاهر نکرده مخفی مانده در این وقت که سخن این ناپاک بسمع من رسید لازم شد که وجه این
کنم و پرده از روی کار بردارم بیت هر که را کین غلامان علی در دل بود که برادر باشد کنم کنا [illegible] است
حکایت منصور بن خلیفه عباسی چون را موکل ساخته بود که هر گاه کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق رود
یکمثقال طلا از او بستانند و هر که مثل ابو حنیفه شیخ بعد یکمثقال طلا دهند مخفی بقصد آستانه بوسی
آن امام همام و قبلهٔ انام از خانه بیرون آمده قدم در راه نهاد تنها می کرد راه خانه آن حضرت و ابو حنیفه از جدا
میشد رسید با خود گفت که بخدمت امام رفتن مواهب عظمی و سعادت کبری است اما موکل الخلیفه این طلب
دارند و انواع آزار و اذیت بمن میرسانند و مرا قدرت و استطاعت دادن آن وجه نیست مجمل ابو حنیفه
و حرف کفته حرف معیشت خود میکرد شیطان که پیدا او را گفت به خانه ابو حنیفه برو چون خواست داخل
خانه او شود از بیمی نادم و پشیمان گردید و با خود گفت که چگونه دین را بفروشم و بزخارف دنیوی از راه
دوم و در دنیا و آخرت این ننگ و عار را بر خود بنهم [illegible] گشت متوجه درگاه امام شد و باز شیطان
او را وسوسه کرده از راه برده به خانه ابو حنیفه آورد و چند نوبت سبب این تردد خاطر بود عاقبت بهمین
و مساعدت توفیق بخدمت امام بحق جعفر الصادق قائل گردید چون حضرت او را دید تبسم شده
که از نعمت وقت اینکه اگر مادرت آن کار میکرد تو این کار میکردی و بعد از آن بخانه آمده صورت ما
دیدار گفت حقیقت [illegible] استفسار نموده مادر بی شد که گفت که
امری داری که خلاف ثواب باشد

بیت شکر خدا کرو پرده ناموس عالی است * دامان خواهشم که بیالوده هیچ باب * پس گفت بجد اهتمام کر سخن امام دروغ
نیست در تحقیق نقال الحاح و مبالغه بسیار نموده مادر چون صبر ان داست گفتن چاره نیست سر پیش انداخت
و داشتر گفت بدرستی که مرا هیچ تزویج نموده مدت هشت ماه در خانه او بودم و بنا بر علم قوت و جوانیت و مستی باده
هوس از دامان مطلوب کوتاه ماند بمشقت آنرو بیش کوه بر او سفند نکردید شبی در بام خانه با او در یک بستر
خوابیده بودم قوت شهوانیه و هوای نفسانیه عنان اختیار از دست من گرفته از کنار او بر خواستم متوجه
بام دیگر که غلامی خوابیده بود شدم و بعضی بالین غلام رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عصمت بیکسو اندازم
حیا مانع شده بازگشتم و بجای خود آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرده بر خواستم و دیگر بدستور سابق بر
خوابگاه غلام شتافتم و از خدا شرم داشته مراجعت نمودم چند بار این مقدمه تکرار یافت عاقبت از روی
نفسانی و وسوسه شیطانی را از خواطر بیرون کرده بعزم جزم و نیت ثابت از ان عمل قبیح و فعل ناشایسته
توبه نموده دختر در کنار بدرت خوابیدم در ان اثنا بدرت بیدار شد و خدای تبارک و تعالی ترا بما کرامت کرد
بنیاد دارد فرموده بیت تا تاج ولایت علی بر سر ماست * هر روز مرا خوشتر و نیکوتر میشود * شکر لله که مائیم دین حیدری
از لطف خدا و منت ما در ع ما باقی باب سیزدهم در بیان کفر و ارتداد خلفای ثلثه لعنهم الله از حضرت امام محمد باقر
در تفسیر آیه کریمه الکفر والفسوق والعصیان مرویست که مراد از اول و ثانی و ثالث است یعنی ابابکر و عمر و عثمان
و در رساله قاضی زاده که روید از حضرت امام جعفر صادق در تفسیر آیه کریمه ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله
وجوههم مسودة نقل شده باین وجه که هرکه در دنیا خود را امام گوید و تکذیب و افترا نام خود خلیفه خدا
و رسول نماید حق سبحانه و تعالی بر پیغمبر خود می فرماید که خواهی دید کسانی را که بدروغ و خلاف واقع بمسند خلافت
نشسته باشند در صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه و در او دیده کنان در صف جهان و رو سیاهان غایبه
و بعضی در ان کتاب آمده که از وجوه دال بر کفر ابابکر و عمر و عثمان و توابع ایشان روایتیست منسوب بحضرت امام موسی
کاظم است در تفسیر آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله حضرت فرموده که معنی این آیه اینست که هرکه
در امور دینیه اعتماد بر عقل خود کند و هوای نفس که اشتر بن گمراهیست از جانب الله تعالی باشد
بر چیزی دیگر نموده باشد گمراه ترین مردمان گمراهان باشد و هم در ان کتاب از حضرت امام جعفر صادق نقلست

کرد

کری

که مراد از طاعنیه که معلول علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا است جماعتی باشند که رد انند
از حق تعالی خلافت حضرت که از جانب خدای تعالی است انکار و بر این آیه حق سبحانه و تعالی اعراف و احترام در تعیین دار
اکرام الحضرت را بجای رسانیده که رد و دادار انستند و بعضی از ان حضرت بر خیم نموده تا ظاهر باشد که منکرین الخلافت باشند
در تفسیر آیه کریمه ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا مرویست که مراد ابابکر و عمر و عثمان و تابعین ایشان
باشند و این آیه دلالت بر ارتداد ان مردودان میکند بنا بر تصریح بلفظ آمنوا و در کتاب ملتقطات در حدیثی
که ذکر ان طول دارد روایتست که از حضرت امام حسن عسکری سؤال نمودند از ایمان شیوخ یعنی ابابکر و عمر و عثمان
که ایمان ایشان بطوع و رغبت بود و یا بجبر و اکراه فرمودند که ایمان ایشان از طمع بخلافت بود و ایشان در ظاهر
ایمان آورده بودند و در باطن ایشان ایمان نبود و در کفر اصلی باقی بودند چنانکه حق تعالی در سوره بقره از سو
خلاف کفر باطن ایشان خبر داده است و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر وما هم بمؤمنین یخادعون
الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما
کانوا یکذبون و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر نقل شده که سه طایفه است که الله تعالی در روز قیامت
با ایشان تکلم نمی نماید و ایشان را از معصیت پاک نمیکند یعنی دخول بهشت نمیسازد و بعذاب شدید معذب
میکند و این یکی آنکه دعوی نماید که حق تعالی او را امام کرده باشد و از جانب خدا منسوب شده و یکی آنکه انکار
اعتقاد و حقیت کسی باشد که از اسلام نصیبی نیست و مراد از این دو کس ابابکر و عمر است و کلینی در کافی از حضرت
روایت نموده که من ادعی الامامة و لیست امامته من الله شریکا بالله یعنی هرکه امامت دعوی نماید و از جانب خدا نباشد و دعوی
کند مثل کسی است که بخدای تعالی شرکت آورده باشد و قاضی زاده که در رساله خود ذکر نموده که ابن
بابویه در یکی از تصانیف خود از حضرت امام جعفر صادق نموده که من ادعی الامامة فلیس بامام فهو الظالم
الملعون یعنی هرکه دعوی امامت کند و وی امام نباشد یعنی خدا و رسول او را بجهت این امر تعیین ننموده باشد
البته شخص از اهل ظلم و از مستحقین لعن و از زمره کفر است و در کتاب مجالس الحجج از حضرت رسول مرویست
که آن حضرت فرمود که من نازع علیا الخلافة بعدی فهو کافر یعنی هرکه منازعت و خصومت نماید با حضرت
امیرالمؤمنین علی در امر خلافت بعد از من آنکس کافر است و نیز در ان کتاب مذکوره که حضرت سید کاینات

نموده که من نازع علیا علی الخلافة فقد انکر نبوتی و نبوة الانبیاء من قبلی یعنی هر که نزاع نماید با علی در امر خلافت
من بعد از من پس بتحقیق که انکار نبوت من و نبوت جمع پیغمبران که پیش از من بوده اند نموده اند و در خصال ابن
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و جماعتی که ظلم کردند بما انکه کا
فر است و از ابن مسعود مرویست که شنیدم از حضرت رسول که میگفت هر که بمن ایمان آورده است و نقض
بکفتهٔ من نموده و او دشمن دارد علی را انکه کافر است و نیست مؤمن و نیز اخطب خوارزم که یکی از
اهل سنت است از ابن عباس از حضرت رسالت پناه نقل نموده که آنحضرت فرمودند بدرستیکه علی را کی داشته خدا
ی تعالی میان خود و میان خلق یعنی علی را با خلق بخدا راه می یابند پس هر که او را شناخت مؤمنست و
انکار کرد کافر و هر که او را با این و مساوی داشت با دیگران هست مشرک و هر که او را دوست داشت و
او را انقیاد کرد خواهد بود ناجی در رستکاری پس ظاهر بد انکه مراد از معرفت و اطاعت آنست که پیشوا اصل حضرت
امیر المؤمنین را وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسول دانند رباعی شاه و نبی که مصطفی را ثانی است ۞ و ذ
ی حق با طلعتش جهان نورانی است ۞ حبش سبب رحمت رحمانی است ۞ بغضش ز عتاب جاودانی است ۞ واز
شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی نور الله مرقده روایت است که ابن عباس از حضرت رسول سؤال نمود که وصیت
کن مرا بامری که در دنیا و عقبی از آن انتفاع یابد آنحضرت در جواب فرمود که بر تو باد بمودت و محبت علی بن
ابیطالب ع که قسم بذات پاک آنکه مرا بخلق فرستاده که حق سبحانه و تعالی هیچ حسنه از برای هیچ بنده قبول نکند
تا دوستی از علی بن ابیطالب از او سؤال نماید که اگر از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی در دنیا دوستی او بوده
باشد اعمال وی در حضرت قبول یابد و اگر محروم از این سعادت باشد از او سؤال نموده داخل جهنم کردد
یا ابن عباس بخدایی که مرا بخلق فرستاده که آتش بر دشمنان علی بیشتر غضب الود است که از کسیکه کمان کرد
که خدای تعالی را فرزند میباشد ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر دا
شته باشد فرمود بلی طایفه که نام ایشان را بهترین زبانها مذکور شود دشمن وی باشند ایشان را
از مسلمانان نصیبی نباشد و علامت عداوت آنحضرت تقدیم غیر بر اوست و ابن عباس روایت مینماید که
چون از غزوهٔ ابابیل گذشت وقت نماز حضرت رسول رسید نزدیک شد گفتم یا رسول خبر

مرا بان عمل

مرا بان عمل باید کرد فرمود که یا ابن عباس مخالفت کن با علی مخالفانش در هیچ وقت نامروده که ادراعیاس کسی را
که مخالف او باشد یا ابن عباس اگر خواهی که هر که ملاقات پروردگار نموده از تو راضی باشد دوستی کن با دوست
علی و دشمنی کن با دشمن علی یا ابن عباس و بحذر باش که در دل ما نیز شک در علی باشد زیرا که شک کردن در
علی نزد الله تعالی از جمله کفر و شرک است و در تحفة الابرار از طبرسی از حضرت رسول مرویست که آنحضرت خطاب
بمولای مؤمنان نموده فرمود که یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتاخر عنک الا کافر و مراد آنست که بعد
من کسی بر تو تقدیم نمیکند مگر کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت آنحضرت است و صاحب کتاب مصنف
که متقدمان مشهور و معروفند مراد ابابکر و عمر و عثمان و متابعان ایشانند و اما جمعی که متاخر شدند
تخلف از بیعت آنحضرت نموده مسالک مسالک الحاد اتخاذ کردیدند بر این جمله است که منبر علیه اللعنه و عبدالله
و حسان بن ثابت و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و سعد بن وقاص و امثال ایشان که بیعت بان حضرت نکردند و در
کتاب فتوحات القدس از ابو حمزهٔ ثمالی روایت است از آن کتاب که روزی در خدمت امام زین العابدین
بودم و از آنحضرت سؤال نمودم که یا ابن رسول الله مرا سؤالی که جواب آن چشم روشن کردد و دلم از کدورت پاک
آید آنحضرت فرمود بپرس آنچه خواهی گفتم یا ابن رسول الله چه کونه در حق اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت ایشان
با انواع عقاب الهی و اصناف عذاب نامتناهی بخدا سوکند که هر دو رفتند از این دنیا در حالی که کافر و مشرک
بودند و در مسند احمد بن حنبل و در جمع بین الصحاح الستة و صحیح ابی داود و صحیح بخاری مذکور است که حضرت
رسول روزی خطاب بآنحضرت نموده فرمود یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا کافر یعنی ای علی دوست
نمیدارد ترا مگر کسی که مؤمن باشد یعنی دلش با زبانش موافق بوده باشد و زبان کلمه گوید و دروغ از خدا و رسول
بیگانه باشد چه منافق بقول خدا و رسول کافرند و این مر ملعون سرکردهٔ منافقین اند بیت هر که زنا
دکی و وله کی ۞ تیغ بباید زدنش بر رکی ۞ و در کتب معتبره مذکور است که بعد از واقعهٔ غدیر خم چهارده نفر از
اصحاب جمعی که در شان ایشان ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار نازل شده بیرون رفتند با طا
هوای نفس و رضای شیطان از اهل ارتداد گشتند از فاسده ایشان باطفای نور وجود چراغ بنی عدنان
رسول آخر الزمان قرار یافته در شب ظلمانی بیالای عقبه در آمده سنگهای گران بجانب ناقهٔ حضرت رسول

دعا کنند که ناقه حضرت نبوی نهضت از صدا رمیده آن اختر برج سعادت را بیرون اندازد و صفوف داخل عقبه
نشسته بودند که حذیفه بن الیمان را آنحضرت وصیت کرد زمام ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر را گفت که از عقب شتر
غافل نگردد و اهل ضلال سنگهای گران از آن ناقه را اضطرابی روی داد و آنحضرت مستطابا انعا الیها بطان
ناقه که اسکنی یا مبارکه آن ارمیدن باز رمید و از حرکت بسکون مبدل گشت حذیفه روایت میکند که چون
اصحاب عقبه را مقصود حاصل نشد متوجه شدند که ناقه آنحضرت را بزیر دست محرک چنان سازند که
سنگها بنات از پشت روی در اهتد و من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از آن امر مانع آمدیم و حذیفه
در تحقیق جماعت منافقین که مصدر این قسم امری شده بودند در حریر مبالغه نمود حضرت رسول هر یک
از ایشان میداد تا نوبت سیم اسامی ایشان را بزبان معجز بیان گذرانید و ایشان چهارده نفر بودند ابوبکر
و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص و مغیره و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و سعید و ابو
حذیفه یمانی و ابو هریره و ابو طلحه انصاری و در بعضی نسخ مسطور است که ابو طلحه را نسب همراه ایشان بود اما
بر قرار داد و از حصر باطل ایشان مطلع بود و چون حذیفه را از روی دین اخلاصی بود صورت البعیجی
البینه خواطر بسوی اشتغال یافته وقت چنان تاب در روشنائی منیر بود آفتاب سر از درکی بیار عقبه مظلم الحرمان
بیرون آورده دوست از دشمن و مسلمان از کافر و موافق از منافق ممتاز گردیده و بر طبق اینکه عمر گفت
بنیاد دعوای ایمان ایشان نقض و نقیض آن بطلان یافت در این دلیل واضح است بر کفر و نفاق آن گمراهان
بادیه ضلالت و شقاوت و محقق و متحقق خود بیت تو پنداری بیک قول دمی کند فردا حادیث زانکه
هستی مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود که دم بیانت نفاق ای بخیر چیزی نکو نیست را باد
باد پود در اخیر نیست اگر دل با زبان یکسان کنی تو هر آنچه گفت حق فرمان کنی تو مسلمان حقیقت گشته
باشی زنشت منکران وارسته باشی و در روز غدیر خم اول کسی که بیعت بحضرت امیر المؤمنین کرد عمر بود گفت
بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی خنک باد ترا یا علی در روز آمدی مولای من
و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی در این بیعت کردن آن سگ لعین بحضرت امیر المؤمنین از صمیم قلب واقع
نشد بلکه زبان آن منافق با دل موافق نبود و بنا بر حیت و مصلحت کار خود از عهد اهل هبت و آخر [illegible]

در وقت فرصت شکست و شیخ علی بن حکردی در باب انکار امام اعنی بیعت روز غدیر خم گفته لا اشک ان
غدیر خم امره کالشمس فی اشراقها بل اظهر ما کان مرفوعا باسناد الخبر [illegible] با اینکه ثبته اما قرحبه
وجه الرحق الیقین بذکر واسطة الانام بان یوک المرتضی من یاخذ الاحکام عنه و باق یعنی انکار مکن احوالات روز
غدیر خم ذکران چون آفتاب است برو روشن بلکه ظاهرتر و هر چه اسناد برسول داده باشند از انکار نشاید
کرد در آنروز حضرت امیر المؤمنین را امام و جانشین خود ساخت و جمال و مردی که جانشینی آنحضرت امروز تا
روز قیامت یاد کنند و بهترین و نیکوترین مردمان کسی بود که دوستی و موالات کند مرتضی علی را از آنحضرت فرا گرد
احکام دین خود را از آنحضرت احادیث و روایات نقل کند و اختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول
نعم بسوی او خلیفه و جانشین دانسته زیرا که دیگران کنند روایت است که واقعه غدیر خم باعث این شد که این
چهار کس قصد قتل سید بشر نمودند و باخبار جبرئیل امین شر الملعونین ملاعین از سید المرسلین دفع شد اما بعد از
رحلت حضرت رسول بیعت روز غدیر خم را نسیا منسیا انگاشته در سقیفه بنی ساعده جمع شده اول عمر با ابو
بکر بیعت کرد و بعد از آن باقی منافقین باشاره آن ضال مضل لعین با ابی بکر لعین بیعت نمودند و گردیدند الخبر
این افعال دلیل قاطع است بکفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر نموده جهت آنکه چرا حضرت امیر المؤمنین را در
روز غدیر وصی و جانشین خود نموده و این امر یکی از ایشان رجوع نشده یعنی ارادهٔ باطل و نیز هی ضال محال
و عارف نیشابوری فرید عطار علیه الرحمه گفته بیت دو دقیق کان دین پیغمبر گرفته اند امیر المؤمنین حیدر گرفت
لا فتی الا علی از مصطفی است در نجف در نجف آنش هلاک است ارد و دستش لا فتی آمد بلا که در سر قرص حسن
هلاک آمد بدید از سر قعر چو چیر بیرون شد نرا سر نگون آمد در عقبی مهر و ماه چون نبی موسی علی هرون
بود کو بر او شان بگوش چون بود هر دو بر ایشان هم دم آمدند موسی و هارون هم دم آمده در کتاب احتجاج طبرسی
مختص عقبه با این نوع ذکر شده که چون حضرت رسول متوجه غزوه تبوک اسم موضعی است در دیار روم امیر
المؤمنین را در مدینه قایم مقام خود ساخت منافقان غنیمت دانسته گفتند الحال چون هر دو از هم مغایرت
کردند اضافه ایشان بسهولت میسر است پس اصحاب عقبه جمیع از محبان و دوستان خود را در مدینه گذاشتند
که دفع حضرت امیر المؤمنین مبادرت نمایند و خود در خدمت رسول متوجه غزوه تبوک شدند پس آن

سیاه بجهتان چاه عمیق در راه امیر المؤمنین کنده‌اند که عمق آن چاه ربع بود و بخس و خاشاک سر آن را پوشیده
و جمعی از ارباب نفاق که هر یکی قبل از این اسامی ایشان ذکر کرده که در رکاب حضرت رسول بودند بلا اشتباه
سیاه مانند دلهای خود پوشیده بر عقبه بار تنهای پر سنگ برده نشستند که تا قضا امیر را بر مانند جبرئیل
بفرمان ملک جلیل خبر عقبه و کندن چاه به سید المرسلین بر سبیل تفصیل بیان نموده و چون امیر المؤمنین با جمعی
مسلمین باستقبال رسول رب العالمین بر سر آن چاه رسید دلدل سر بالا کرده بحضرت امیر المؤمنین عرض نمود که
در این سر راه چاهی کنده اند و روی آن از خاک کرده اند امیر المؤمنین فرمود که رو و از این سر مقام که چاه نا پیدا
بر این جو اهل شد و دلدل پا و بر چاه گذاشت و بگذشت اعدای دین کرده یکی بودند متعجب ماندند حضرت امیر
بلا فاصله به رکاب با ظفر انتساب فرمودند که راه را از خس و خاشاک پاک کنند که سیر چند امی آید چون خاشاک
را بر کندند چاه عمیق پیدا شد آنحضرت از دلدل برسید که این چاه را که کند و بفرموده که حضرت
سر کیلو ریشان نشان داد که باتفاق مشورت هم این کار را کرده اند حضار عرض نمودند که این حقیقت را بخدمت
رسول عرض نما امیر المؤمنین گفت که حق سبحانه و تعالی او را خبر داده و سید کاینات من با صحاب رکاب خود
فرموده‌اند که جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق و مخالفان قول و کفتم رسول خدا را در بر نداشتند که
کردند که خبر فوت امیر المؤمنین رسیده و ایشان پنهان میکنند در این اثنا حضرت امیر المؤمنین با جمعی
اصحاب بخدمت حضرت رسول رسید صورت واقعه را بعرض مقدس نبوی رسانید آن ملاعین مرتد حمل
بحر نموده گفتند که محمد و علی در سحر مهارت تمام دارند چون آنحضرت متوجه مدینه طیبه شد در آخر شب بعقبی
عقبه رسید چنانکه قبل از این ذکر شده و این نیز دلیل صریح و برهان قاطع است بکفر آن سر منافق که اراده
قتل سید الانبیاء و سرور اوصیا نموده اند و کذب و سحر را بایشان نسبت دهند و در کتاب فتوحات القدس از
کتاب احسن الکبار و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل امین از حضرت رسول رب العالمین
از کید اعدا اصحاب عقبه را خبر داد حذیفه را از بهر دیدن اصحاب عقبه بود و در تحقیق جماعت منافقین
مبالغه نمود حضرت رسول حذیفه را امر نمود که برو بر سر آن عقبه و در آنجا سنگی است آن سنگ بگو که
خدا امر نموده که مرا در درون خود جای دهی و چنان کنی که از آنجا بادیدن نفاق را بر بنینند و همه ایشان را

برایشان

برایشان چون حذیفه پیش آن سنگ آمده پیغام حضرت رسول را رسانید فی الحال آن سنگ شکافته شد حذیفه را
در درون خود جای داده و راهی گذاشت که حذیفه اصحاب عقبه را ببیند و ایشان او را نتوانند دید پس اصحاب
عقبه و چهار دیگر آمدند و میگفتند تحقیق کنید که کسی در اینجا حاضر نباشد و چون کسی را ندیدند در جهای
خود را کشودند و حذیفه ایشان را دید و دانست که از جماعت منافق چه کسانند پس اراده کرد بخدمت حضرت
رسول رود و حذیفه عذر داشت که مبادا اندر حرف منکرت پیدا آید منافقان او را دیده هلاک نمایند
سنگ باواز آمده گفت ای غافل آنکس که ترا در میان من جای داده قادر است که ترا بصاحب تو رساند که منافقان
ترا نبینند بیرون آی و روان شو که حضرت رسول انتظار ترا میکشد پس چون حذیفه بیرون آمد خدا ایما
دو بال با و کرامت نمود که از انظار پنهان نمود بخدمت سید کاینات رفت و حقیقت حال را عرض نمود و نیز در
کتاب احتجاج شیخ آمده که بعد از آنکه مراد منافقین و کید ایشان به سید المرسلین حاصل نشده و نافرسید کا
ینات بسلامت از عقبه گذشت حضرت رسول عصای مبارک خود را بعمار یاسر داده گفت برو بالای
این کوه و این عصا را بر بینی شتران ملاعین زن و دور گردان ایشان را از عقبه عمار بفرموده سید ابرار عمل نموده
بنا کرد هر یک از ایشان عصا میزد و مینالید هر یک که می‌خورد آن سیلی از آن ناقه بر بینی می افتاد و بعضی را
باز و شکست و جمعی را پا شکست و بعضی را پهلو و عضوی یافت و جمع و درد بسیار از افتادن با ایشان
رسید و آثار شکستگی و خستگی در اعضای آن ملاعین باقی بود تا وقتی که در درک اسفل مقام و ماوای سا
ختند و در کتاب مناقب مرتضوی از کتاب مودات که از کتب اهل سنت است از ابی سالم مرویست که از
ابو الفضایل پرسیدم که اخبرنی از فضایل و کمالات مرتضی علی از رسول شنیده چیزی بیان کن جابر گفت امیر
المؤمنین بعد از خیر المرسلین بموجب نصوص قرآنی و احادیث حبیب سبحانی خیر البشر است پس گفتم چه حکم
در حق آنکه نقض عهد نمودند و بخطاب روز غدیر دامن فراموشی کردند و حق او را غصب نمودند و عداوت و
دشمنی او را در دل داشتند گفت آنها بتحقیق که کافر شدند و دشمن نداد حاکم کافی و احمد بن حنبل در
مسند خود از چند طریق نقل نموده که حضرت رسول فرمودند که من اذی علیا فقد اذانی ایها الناس
من اذی علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا پس هر که آزار کند علی را بدرستی آزار رسانیده

کرده است مرا ای کروه مومنان هر که ایذا واهانتی کند علی را بی آنکه جرمی کرده باشد مبتلا شود و در روز قیامت یهودی یا نصرانی
وحشر شود با آنکروه خواهد شد و هر که احترام او نما باشد ظاهر است که مثل ایشان یهودی و کافر خواهد بود
مال او غایب است کافر شده باکسی که خواهد شد و این سرمدی ملعون در ایذا و آزار آنحضرت مبالغه و کوشیدند
و هیچ کونه تقصیر ننمودند و این دلیل است قاطع و دلیل خلفای ثلثه که در مرتبه یهودی و نصرانی اند و بنا بر آن در مال قفر
مخلد در جهنم خواهند بود و در کتاب سلیم ابن قیس مذکور است که چون ابا بکر بعد از مقدمه بیعت غاصب خلافت
کرد از احوالات سبقت کامنات عبادت ایشان حکایت میکند که ابو بکر بعمر گفت قبل از دو سال هنگام ملاقات وده
امر نبوت محمد در روز من مشکوک بود و گاهی عقل حکم بحجت آن و گاهی ببطلان آن مینمود و چون هنگام استقرار
در آن موضع رسید بخشم مانده بعد از آن که چشم کشودم دریای حبشه و کشتی جعفر که در آن جبشه بود تمامی
بچشم من در آمد از این صورت مرا علم بسحر او حاصل شد و دانستم که اخبار خارق عادت او وصد و ریاضت از آن
متعلق اقوال و احوال ساحرانست و چون این حکایت از ابی بکر شنیدم رای ایشان در سحر ساحری آنحضرت
قرار یافته و در این امر رسوخ یافتند و این نیز دلیلیست قاطع و برهانیست ظاهر بر کفر ایشان و دیگر حکایت
بیرون کشیدن دلالت میکند که آن ضال مضل را اعتماد بر رسالت و نبوت آن سرور نبوده و بیان آن اینست
که علامه نیشابوری در تفسیر خود آورده که یکی از اهل مکه عاشق با امید رعایت و طمع توانگری بمدینه آمده
از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت مینمود و شخصی اسم وی حاطب بن ابی بلتعه مکتوبی با اهل مکه نوشته و چون
حضرت رسول در آن وقت عازم فتح مکه بود این مضمون در آن نامه درج نموده بود که بمکه رسید وحی در بیان
موضوع خود پنهان نموده روان کردید که جبرئیل امین حضرت سید المرسلین را از آن حکایت خبر داد آنسرور
امیر المؤمنین را و شخصی دیگر را از عقب آن زن روان ساخته و فرمود که مکتوبی که مشتمل بر احوال اهل اسلام
عزم دفتنی ما بمکه همراه اوست مکتوب را از وی بگیرید و اکر انکار نماید قبول نکنید و چون ایشان روان
شدند اول بعمر پوی رسیدند و از وی طلب مکتوب نمود عاقبت انکار کرد رسول یاد نموده که نوشته و مکتوبی
همراه من نیست عمر قول وی گفته از آن قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت امیر المؤمنین از عمر سوال نمود که
مکتوب را گرفتی جهه سبب او را گذاشتی گفت سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی در نزد من نیست و بعد از آن

استماع این کلام از جام از عمر سدری با سلام حضرت امیر المؤمنین متوجه شده بعد از آن گرسیده گفت والله
که سخن خدا و پیغمبر خلاف کذب نگفته و هرچه فرموده اند از روی حق گفته و پیغام کذابی جبرئیل نبوده است اکر باب
اقرار نموده آنحضرت بعد از آن شمشیر کشیده فرمود که مکتوب را بده والا سرت جدا میشود و عاقبت چون دید که کشته میشود
ناچار مکتوب را از میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم امیر المؤمنین نمود و بر صاحب ایمان ظاهر و هویداست
که اگر کسی اعتقاد برسالت محمد داشته باشد و گوید و بر اصول او ایمان نموده خدا داند احتمال الکذب در سخنان
آن صادق القول بر امور خود نکند و چگونه قول رنگینه کافر را بقول خدا و پیغمبر او ترجیح داده دعوی
بت پرستان را تصدیق نموده پیغام خدا و گفته مصطفی را اعتماد ننماید و بنا بر آن عمر سدری در کفر اصلی باقی
باشد و از دین اسلام ظاهری اورا فایده و نفعی نیست دعوی بر زبان خود دانستی در خانه هر لحظه بتی
شکستی کوئی که یک شهادت از بت رستم فریاد کنند خانه ام و نیستی ودر کتاب احسن الکبار از کتاب
فعلت فلامکم نقل شده که چون خبر شهادت حضرت امام حسین بمدینه طیبه رسید عبد الله بن عمر آزرده
شده متوجه دمشق گشت که یزید را تنبیه کند چون از مدینه بیرون آمد بهر منزلی که میرسید اظهار کفر
دمشق یزید میکرد و مردم را از بیعت و محبت او منع میکردند و مردم چون او را پسر خلیفه میدانستند
قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و قتل حسین واقع شد و چون عبد الله عمر فضلی در مناقب حضرت
امام حسین بیان نمود شروع بملامت یزید کرد یزید او را بخلوت برد و گفت خط پدر خود را میشناسی
عبد الله گفت آری چند و بعد حاضر ساخته مکتوبی در آن میان بیرون آورده بدست عبد الله عمر داد
در آن نوشته بود که این عهدیست از عمر بن خطاب بمعویه بن ابی سفیان بدان ای معویه که محمد بیامد و بحیله
دعوت ما از عبادت لات و عزی و هبل باز داشت و او در سحر و جادو و علم و بنی اسرائیل غالب بود
و همانا که بودم و ترک لات و عزی و هبل نکردم و نکنم و چون محمد از میان ما رفت و جهل کس با او
که کوی بودند آنکه محمد گفته با نامزه وی گفتی علی را از خلافت معزول ساختم و خلوت او و بیعت ابو بکر را
و تظاهر اظهار سنت او کردم اما باطنا و همانا که در جاهلیت بودم و بالات و عزی و محمد هیچ معتقد نبودم
کردم و قائم ام میکنم و تو که معویه بیعت میکنم تا معتقد باشد با ایشان و نیکی بکار بر کشتن را

نشوی و اگر نتوانی که خاندان محمد را یکبار دیو وار بظاهر از شرع او جدا کنی تا امت او بر تو خروج نکند
و بباطن با محمد قرار دست در دست باشد دفع ان میکنی در نهان که محبت لات و عزی را از دل بیرون نکنی و آن
مکتوب را سر بمهر مطالعه نمود و یکی بدستش داد و بعد از ان دیگری و دیگری تا آنکه قریب بیک جزو کتاب را
بخط ابسط عظیم نوشته دید عبد الله خاموش شد و گفت پدرم هرگز این را بمن نگفت و اگر دانستمی همگی تو را
ملامت نمیکردمی و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نسبت باو بفعل آورد و او با عطایا او جرا
بمدینه بر گشت و بعد از ان هر منزل و مجلس که میرسید میگفت ما قال یزید الا صدقا و علا لا ودت ابی فشا
لم فعله یعنی نگفت یزید بغیر از راست و چون عدالت ازو بفعل بیامده و من دوست میداشتم که در کار
و کردار او شریک میبودم بیت در عرصه که این جفا از کین اوست قتل مظلومان دشت کربلا از نیشی
دیگر دلیل بر کفر ان سه منافق آنکه خلاف قول و حکم رسول خدا نموده تخلف از جیش اسامه کردند و دا
شهبان در مسند خود شروع از حال و این منوال ذکر کرده و ترمذی در جامع خود و مسلم و حنبلی و احمد
و غیر ایشان از دانشمندان اهل سنت هر یک در مصنفات خود مشروح آن ذکر کرده اند که سید کا
در مرض الموت در حین ارتحال اسامه بن زید بن حارثه را سردار و صاحب اختیار لشکر عسکر کرده
بحرب رسول علیه الصلوة و السلام فرموده ابابکر و عمر و عثمان و بعضی از اصحاب را امر فرموده داشت
که متابعت اسامه نمایند و رعیت و تابع او باشند و اسامه بر ایشان اولی باشد و بلاد شام بسمت که
بلاد روم و فلسطین رفته با مسلمانان حرب نمایند و در کتاب فصول الحق آمده که سید کاینات ایشان را بدفع
جدال و فساد که اهل روم با اسلام دارند و تا آخر نبوت ایشان را لازم ساختند و اصرار در باب
ایشان تاکید و مبالغه تمام نموده و فرمودند جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه یعنی کارسازی
لشکر اسامه کنید که مدد کرد از خدا بیعتاد رحمت خود کسی را که تخلف کند از لشکر اسامه و آن منافقان
بیدین از مدینه طلبیده بیرون رفتند بعضی از ان راه راجع نمودند و در ساعت اهمال میورزیدند و چون شنیدند
که بیماری و ضعف الحضرت زیاد شده و داشتند بنا بر آنکه مبادا بعد از ان حضرت بی مانعی و منازعی
خلافت با ایشان کشود و خلافت در دیار بلا مراجعت نموده باین عذر و بهانه تمسک جستند که چنین

کرده

کوفت الحضرت بار سیده طاقت مفارقت نیاورده جز نتوانستیم آورد آمدیم تا الحضرت را ملاقات نمایم و در بعضی
مسطور است که عایشه صهیب را نزد خود ایشان فرستاده از شدت مرض الحضرت خبر ساخت و ایشان همان
شب داخل مدینه شدند و در ان شب سید کاینات تسم باد نمود و نه کرد و لاعنت شر عظیم و دیگر ایشان را امر
که معاودت بجیش اسامه نمایند در نمودند و ناشنیده انگاشتند پس هرگاه حضرت رسول ایشان را تابع در متابعت اسامه
نمایند و ایشان خلاف فرمان رسول خدا کرده باشند و الحضرت لعنت او الحق نموده باشد چگونه قابلیت خلافت
و ریاست دارند و این دلیل ظاهر است بر کفر ان گمراهان بادیه ضلالت و نفاق که در بت پرستی و عبادت
و عزی باقی باشد چنانچه محقق رومی فرموده بیت مادر بتها بت نفس شماست زانکه آن بت مار و این اژدهاست
بت شکستن سهل باشد نیک سهل سهل دیدن نفس را جهل است جهل هر نفس مکری و در هر مکر از آن غرق صد
فرعون با فرعونیان و دیگر در کتب فریقین بطریق معتبر و اختلاف عبارات در روایات ذکر یافته که خلاصه آن
احمد مختار و سید ابرار در مرض الموت کاغذ و دوات و قلم طلبیدند که وصیت نامه رقم نماید عمر چون
دانست که چه خواهند نوشت انکار نموده اسناد هذیان بسید انبیا و جان داده مانع الجناب شده دوات و کا
را از پیش الحضرت بر داشت و در بعضی روایات آنکه عمر کاغذ را پاره کرد و ان النبی فقال قالتهم ندهس
اللهم دار ابابکر اصاب و اکم بحجر و قلاو حی الی عمر یعنی وصیت فرمود در باب خلافت بی گفت و انلی ازیشان
که خطا کرد و هذیان گفت سید انبیا و بود ابوبکر بر صواب و راستی و هذیان میگفت وقتی که وصیت خلافت میکرد
بعمر بیت میدادم از ان کلام کفتاره در حق نبی و آل اطهار ادراک عقیده اش چنین است او مرتد و کافر و لعین است
عرض آنکه ان کافر صدیق در حال وصیت منع حضرت رسول از ان جهت نمود که نکذاشت که وصیت نامه در بیان
بقلم آورند و هذیان بصاحب و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی نسبت داد که مبادا الحضرت در ان وصیت
درج نماید که بعد از من لایق مسند خلافت و سزاوار رهبری امامت علی بن ابی طالب است و ان نوشته در دست
حضرت امیر المومنین باشد و آن ملعون چاره و علاج ان نتواند کرد و این اعمال و افعال محض کفر و زندقه و الحاد
و ان ضلال مضل باعث اختلاف امت و اضلال و سفک دماء و اتلاف اموال و خلود در جهنم من الانمه
النار و استباحت فروج حرام و اکثار توالد و تناسل از سبیل سفاح و انتشار بدعت تا روز قیامت شد داد

وانشوت او امت حضرت بهفتاد و سه فرقه شدند هفتاد و دو فرقه را که اکراه کردند مانند خود غرق بحر هلاکت
ساختند و یکفرقه دست بحبل المتین دوستی و محبت اهلبیت زده از شر آن شیطان امت نجات یافتند و عا
بنده این رباعی را مضمون این بشر نظم کشیده نظم ساختند یکی امت را هفتاد و دو جلوه شان از دین احمد مجتنب
باب بکلام نکنند مصطفی دانکه فرموده علی بابها باب چهارم در لعن خلفاء ثلثه و ثواب لعن و لعن جما
که مستحق لعن اند و لعن در لغت عرب بمعنی راندن و دور کردن است از رحمت آمرزگار و انزال عذاب و عقو
بت است و لعن باتکسار که مستوجب استحقاق عذاب غضب الهی دارند از جمله عبادات و موجب
حسنات و دفع درجات و سبب خلاصی از نیرانست زیرا که الله تعالی جل جلاله در قرآن مجید لعن بجا
دعا اتفاق کرده است و امر بلعنت ایشان فرموده و قال تعالی اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون و نیز
اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و لعنت در این دو آیه اگر چه در صورت اخبار واقع شده لیکن
مراد امر است چنانکه در آیه کریمه و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که مراد امر است نه اخبار و شک
و شبهه نیست که چون مکلف بمقتضای امر معبود خود عمل نماید مستحق ثواب گردد بیت و اعدای دین که بتما
کی منافقت بجز دین اعلا کوش و نیز حضرت رسول لعنت کرده بر ابو سفیان و هم چنین سید اوصیا لعنت بر
معاویه و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و ابو اعور اسلمی کرده و در دعای صنمی قریش که منسوب بحضرت امیر المؤمنین
لعن آن سر مقلب که مسوس کرده سر دو کفار هم باشند ذکر شده پس اگر لعنت موجب ثواب نشده و حسن
بر آن مترتب نمیشد سرور انبیا و سید اوصیا صلوات الله و سلامه علیهما بآن اشتغال نمی فرمودند و در
دعای صنمی قریش که کلام معجز نظام آنحضرت است فرموده اللهم العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما و مراد از صنمی
قریش ابوبکر و عمر است و مراد از جبتیهما و طاغوتیهما دو دختر بد اختر ایشان که عائشه و حفصه است و عبد
الحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که بعضی از علما انکار در کتب خود ذکر کرده اند که ا
کسی که دلیر ساخت مردمان را بلعن ابوبکر و عمر امیر المؤمنین است و نیز روایتست که از ابو حمزه نیشابوری
از حضرت امام زین العابدین که هر که لعن کند جبت و طاغوت در هر بامداد یکمرتبه بنویسد الله تعالی د
نامه اعمال او هفتاد هزار هزار حسنه و محو کند از نامه اعمال او هفتاد هزار هزار سیئه و بلند گرداند

ابنزو

از برای او هفتاد هزار هزار درجه راوی گوید که این حدیث را نزد امام محمد باقر ذکر کردم آنحضرت فرمودند که درست
میکند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حاجت او را پس چون آنحضرت در گذشت بخدمت امام جعفر صادق آمدم و گفتم
که اینچنین و چنین و چنان شنیدم آنحضرت فرمودند که میخواهی که ثواب لعن بر جبت و طاغوت برای تو
زیاده کنم گفتم بلی من فدای تو گردم فرمودند که هر که لعن کند جبت و طاغوت را در هر بامداد یکمرتبه بنویسد خدای
تعالی برای او در نامه او گناهی تا شام و هر که لعن کند جبت و طاغوت را در شام نمی نویسد خدای تعالی بر او گناهی
تا صبح و مراد از جبت و طاغوت ابابکر و عمر اند بیت عمر تخم محبتی بکسر هر دم بر عالم دو نقل و رهان و خبث معلوم
شد اندر لایل بجهد و هم کرامی عمر بود حنیف محبتی و در رساله قاضی زاده که در و د ... حضرت امام
محمد باقر روایتست در تفسیر آیه کریمه اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا حاصل افاده کلام
آنحضرت اینست که هر که از طوایف بنی آدم گمان کند که در طریق بدایت غیر شاه کشور ولایت حضرت
رسالت پناه وصف انتصاف دیرین است نخستین بجهتی عند الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد از
از ثواب بهشت و نعیم جاودانی بنود مخذول و منکوب صحرای محشر گردد و نیز روایتست که هر که در هر صبح لعن
بر ابابکر و عمر کند هفتاد حسنه در نامه اعمال او ثبت است و محو میکنند دو سیئه و بلند میسازند از برای او
ده درجه و در کتاب ملتقطات از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مراد از قول خدای تعالی که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها لعن فلان و فلان است که اول و ثانی باشد که هر که بر ایشان یکمرتبه لعن کند خدای تعالی
ثواب کسی کرده یاد کند در نامه اعمال او ثبت میکند بیت انکه فی تو شنوده میدهد از تو یکی خواهد و ده عبد
ای عزیز خود را معاف مدار از لعن خلفای ثلثه که لعن ایشان موجب محو عبادات است و تا لعن ایشان نکنی
هیچ عبادت تو مقبول درگاه الله تعالی نمیشود و مطالب دنیا و آخرت تو ای مرتعم بسبب لعن این سه مردود
بعمل آید و از مجربات است که هر گاه کسی را مشکلی پیش آید یا چیزی از دو فوت شود مکرر لعن آن ملاعین را بر
طریق بر زبان جاری سازد اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر اللهم العن عمر مشکل او حل شود و گم شده
او پیدا شود و این بعرض شهود است که لعن چهار ضرب و مرتبی انکه این لعن چهار مرتبه اصل یکبار
هر مطلبی باید خواند و مرویست که هر که را مطلب و مدعای باشد یا از برای ادای دینی و در گم شده بایدکه کرد

بکند و صد و یک ریک حاضر سازد و هر یک ریک که در دست میگیرد یکبار لعن چهار ضرب میگوید و در آن
حجره اندازد چنانکه در هر یک از صد و یکبار لعن چهار ضرب گفته باشد و در روز آن حجره را بخاک بپوشاند
بزودی مطلب او حاصل شود و گم شده او پیدا شود حکایت یکی از شیعیان از جهت ضیق و تنگی معاش که در شهر
بیکی از قلاع افتاد که در بالای کوهی واقع بود و امیر حاکم او از اهل سنت بود و احوال را تجسس اتفاق بازی در آن
ایام در شهر گم شده بود و چنان در پای لاحصن نقارش بان شیعه افتاد او را در بالای حصن طلب نموده چون
آثار صلاح و دانش در بشره او ظاهر بود از وی تحقیق نمود که بجهت چه بکنی تو با مکان اعتماد و واقع شد انمرد گفت
از برای ضیق و تنگی معاش گفت چیزی گفت بلی گفت چیزی خواندهٔ گفت بلی گفت مرا باز غی گم شده دعای بخوان
تا آن باز آید و اگر باز آمد ترا نوازش و انعام بسیار نموده بمسکن و مأوای رسانم و الا بضرب چهار تازیانه
کردن ترا از حصار بزیر اندازم آن بیچاره در کار خود حیران مانده که تنگی و تنگی معاش فراموش کرده با حاکم سه روز
مهلت طلب نمود و دل بر حال کرد که دعای لعن طریقی رسید که از برای دفع گم شده لعن چهار ضرب مجرب است در
آن ایام حجره کند و صد و یک ریک حاضر نموده هر یک بر سر که لعن میکرد یک یک در آن حجره می انداخت چون
فارغ شد ان حجره بخاک ساخت چندی از وی باز آمد اوانی باز آمد ان شیعه را اعزاز و اکرام بسیار نمود خبر بان
امیر رسید که پادشاه قلاع حکومت این حصار معزول ساخته باز آن شیعه را طلب نموده گفت چیزی
بسیار دعای بخوان که پادشاه بر من شفقت نموده باز حکومت این حصار را بمن ارزانی دارد و الا امر
فرمایم که ترا از این حصار بزیر اندازند آن بیچاره بطریق در کذشته مشغول بلعن چهار ضرب شد بعد از چند
روز خلعت شاهی از برای او آوردند و باز محافظت آن حصار باو رجوع شد آن شیعه را طلب نموده احترام
او بیش از بیش کوشیده گفت این دعا را بمن تعلیم کن در تحقیق و شدت عداوت آن کم تا حاجت رو اشود
شیعه کتابی از جیب خود بیرون آورده دعای باو نمود که این دعا را تعلیم گیر که من این دعا را جهت حل مشکلات
خواندم و مطلب تو حاصل شده آن ناصبی کتاب را گرفته گفت بخوان تا من بشنوم گفت من این دعا را حفظ
نموده ام و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو خواندم گفت در روغ میگوئی گفت من در وقت خواندن دعا از تو
گوشتر مشاهده نمودم که یک چند خود جمع نموده بودی و بنوشتن کتاب چیزی میخواندی مرا نیست

بیاندازم

باز ندادم تا بمن این دعا را تعلیم کنی و تلاوت آن را بلای این کوه بیندازم چون آن شیعه این حال مشاهده نمود یکبار
قطع حیات خود نموده در کار خود درمانده که اگر تعلیم نکند کشته میگردد و اگر باحیا مونده و آن ناصبی سبب
لعن خلفای ثلاثه از شیعه در جای اصل امر بقتل او خواهد نمود عاقبة الامر بغیر از راستی چاره ندید گفت
چیک شرط این دعا را بتو آموزم که اول بار قسم یاد نمائی که از تو بمن ضرری نرسد و الی قسم یاد نموده آن شیعه آن
سنی را بگوشه برد و شروع در لعن چهار ضرب کرده او الی دست بکوش کرده شروع بتوبه و تبری کفتن نمود شیعه
دعای من اینست که از برای برآمدن مطالب میخوانم دیگر تو میدانی در الحال او الی را توفیق رفیق کرد بدیده انوار هدایت
راه او شد تبرا از خلفای ثلثه و تولی با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نمود خود را از جمله غلامان و موالیان
لیان مولای موحدان و پیش دعا اصل چنان در ایرده شیعه اثنی عشری شد و آن مرد مؤمن را انعام و اکرام بسیار
نموده مالی بسیار باو ارزانی داشت بوطن و مأوای خود نمود بیت اگر ذاتی دو بیم چه خبر است وانکه علی
بحق امام بشر است ادری بیقین یاخفی هشت بهشت موقوف بلعن چهار ضرب عمر است و در بعضی روایات آمده
کر هر کار تحصیل هر روز جهت ادای دین و وسعت رزق صد بار باین طریق لعن چهار ضرب کند بزودی ادا
دین او شود و وسعت در رزق او بهم رسد لعن الله عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر و معاویه سالار العبد شیخ علی بن
عبد العالی که مروج مذهب حق ائمه اثنی عشری است ذکر شده در بین مصنف کتاب فضول الحق که از علمای شیعه است
در آن کتاب ذکر نموده که بخاری و مسلم و حمیدی و خطیب و جامع صحاح ستة که از علماء اهل سنت است هر یک
این بهادر کتب خود آورده که از دلایل قرآنی در جرح قرآنی که دلالت بر لعن خلفای ثلاثه میکند این آیه است
کریمه جل جلاله در قرآن مجید در صحیفه است ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستی در آستانی آنکسانی که ایذا داده خدا و رسول میرسانند حق تعالی جل جلاله
لعنت و ابشان کرده است و آماده کرده از برای ایشان عذابی که موجب اهانت و مستلزم فضیحت ایشان
در صحاح ستة الا این آیه ترک ابی بکر و عمر و عثمان علیه اللعنة من او او لعنت الله آنست که حضرت رسول ادی
شان خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد
یعنی فاطمه دختر من پاره الیست از من هر که او را بیجانیند مرا بیجانیده و هر که مرا بیجانید خدای تعالی

و بجا میده باشد و آن ذوقان ایذا و آزار بسیار بحضرت سیدة النساء رسانیده این بحکم آیه مذکوره
و بحدیث نبوی ان سر منافق ملعون باشد و بنای ایذا آن مرد و دان بحضرت سیدة النساء در باب مطالبت
املاء علی در منع فدک شده عنقریب ذکر خواهد شد و بنفی در رسالة العینیه شیخ علی قدس سره آمده که از جمله آیات
قرآنی که دلالت بر لعن ابابکر و عمر و عثمان میکند این آیه است که حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد
باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی که فرا رسید
سپاه کفار از برای قتال و جهاد روی باید کرد در آنوقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر کفار میکنید
در روز هزیمت مگر آنکه روی در نمایید که در حالت فرار و انهزام برشمار و اینست الا در صورت که یکی از شما که
خواهد کینه کشد در جنگ انهزام نماید از جمعه که بیرون رود دوباره برگردد و دشمن را هلاک کند یا در صورت که
خود را بگروهی رساند از گروه مسلمانان و بتقویت ایشان با اعلا ... نماید و در غیر این دو صورت
گر گفتیم انهزام موجب غضب ... مستلزم دخول در دوزخ و عذاب و عقوبت است بموجب نص قرآنی و حکم
سبحانی هر مکلفی که از جنگ کفار فرار نماید مغضوب حضرت پروردگار و بعید از رحمت آمرزگار است
و وجه استدلال این آیه بر لعن ایشان آنست که آن دو نادان از قتال کفار و جهاد اعداء دین رو فرار نمودند
و پشت بر اعداء الله کردند و این صورت در چند موضع واقع شد یکی در جنگ احد که حمزه عم رسول
را در آن جنگ شهید کردند و دندان و لب مبارک حضرت رسول را در آن جنگ بشکستند و ابابکر
و عثمان در آن جنگ فرار نمودند تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مذکور است و دیگری در غزای حنین
فرار نمودند و این قصه و حکایت مشهور است که گریختند در آن غزوه ... و دیگر در حرب خیبر فرار
نمودند و این قصه و حکایات مشهور است و در روز اول ابابکر و در روز دوم عمر نهزم نمودند حضرت پیغمبر
رایت اسلام را برداشته متوجه فتح قلعه خیبر شد و هر دو منهزم شده مثل ماده شتر ... از دفع که
کار از فرار نمودند پس بحکم آیه مذکوره مغضوب حضرت پروردگار و مستوجب لعنت خواهند بود و معنی
غضب و لعنت قریب یکدیگرند و شاعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر گفته بیت فر هذا و فر ... خیبر

کند

کند که این کار را در وی حیدر کند و ابن ابو الحدید در یکی در قصیده خود فرار ابابکر را ذکر نموده و آن اینست
عربیه و لیس بنکر فی حنین فراره و فی احد قد فر خوفا و خیبرا یعنی تعجب نیست که در حنین ابابکر گریخت
و در احد و خیبر هم گریخته بود و روایت است که عمر ... که گریختن هم در احد کرده اند که چون شکست لشکر
اسلام را دیدند و شیطان ندای ان محمدا قد مات در داد ابابکر و عمر صبر نکردند و گریختند ...
و بر ... بنشستند که چه میشود فی الحال بدر خانه عبد الله بن ابی سلول منافق رفتند بدست و پای او افتادند
که شفاعت ایشان پیش ابو سفیان بکند و عهد کناه ظاهری اسلام ایشان نخواهند و ابو سفیان ضامن
شود که در مکر کفار را با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را در این قضیه داخل میدانند و جمعی میگویند
چون عثمان بعد از نصرت پیدا شد و در رفتن خانه عبد الله بن ابی سلول همراه بودند و پیدا نبودند
او سر در ... میکند که در حق ایشان نباشد و یکی از شعراء فرقه ناجیه در اثبات قدم و شجاعت
لا در ی شاه اولیا و سید اوصیاء در بعض ... نموده نظم در فضل و کمال فخر الانشاء این نکته رفت
نبی است و الله ه مانند علی بشر ... نصدیق ... بدر و حنین و در روز خیبر ه حقا که
بنود مثل حیدر ه در روز احد که بوبکر ... از جمع مهاجرین و انصار ه بدای ... است تعالی ...
مکنش ز اهل اضلال ه او خداییت ثابت و مصاحب ه با تیغ ... بوده اند ... نصرت ... فیروز
فتح کار او بوده ه محبوب نبی علی است ای دوست ه لم است علی و دیگران پوست ه از اکثر مناقبش چنین است ه بی
نهان اما مثلی ... ست ه و در رساله العینیه شیخ علی قدس سره ذکر شده که از جمله آیات قرآنی که دلالت
بر استحقاق لعن خلفاء ثلثه میکند این آیه است که حق تعالی فرموده در قرآن مجید و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده از احکام و تغییر در احکام الهی و برخلاف آن
حکم کند و جاهدان و کافران است و وجه استدلال این آیه بر لعن ایشان آنست که ابابکر و عمر علیهم
اللعنة و النیران تغییر و تبدیل در احکام الهی کردند و بر ضد ما انزل الله تعالی آنست که آن ملعون کافر باشند
و کافر مستحق لعن ... اند و بیان مخالفت عمر علیه اللعنة و تغییر احکام قرآنی آنست که از جمله احکام ...
متعه یعنی متعه زنان و حج ... و بیان مخالفت ... مشهور است و بیان این در ... مفصلا ...

وخواهد شد واین دلیلست واضح بر کفر او وچون کافر باشد مستحق لعنت باشد وبیان مخالفت عثمان علیه اللعنة والنیران
در احکام دین تغییر وتبدیل حکم پیغمبر نموده آنست که حضرت رسول حکم بن عاص را از مدینه اخراج نموده در زمان حضرت رسول
ودر زمان خلافت ناحق ابی بکر وعمر ملعون در مدینه نبود وکسی حکم بن رجوع او بمدینه ننمود ودر اکثر حکم بن رجوع وصل
حکم رسول بود حضرت رسول حکم حضرت پروردگار است وعثمان در زمان امارت خود اورا خواند وتعظیم ومسکن داد
او ظاهر است که این حکم عثمان خلاف ما انزل الله است پس بحکم آیه مذکوره عثمان ملعون کافر گردد وکافر مستحق
لعنت است ودیگر از اخبار که دلالت بر لعن ایشان میکند خبر جیش اسامه است این خبر چنانچه شیعه مسلم است
در کتب اهل سنت نیز مسطور است وبیان این در کفر ایشان سمت گذارش یافت بیت عشب فلک از بتول عذرا
کرد بود آن دلیل بکلام مصطفی گفت که بود در جیش اسامه لعن احمد بکر بود آن سر بدی زبان بطعن که کشود
ظاهر است در لعن ان هنا لاعضل که مانع آمد حضرت رسول را از وصیت نمودن وهذیان بآنحضرت نسبت داد
چنانکه در کفر ایشان ذکر شده است وهم چنین از اخبار دیگر دلالت میکند بر لعن این سه ملعون آنست که در کتاب
جمع المنافقین از ابن عباس مرویست که سید کاینات فرموده که در شب معراج دیدم نوشته بود بر در بهشت لا اله
الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله وفاطمة امة الله علی باغضیهم لعنة الله ظاهر وهویدا
است که این سه مرتد دشمن حضرت امیر المؤمنین وفاطمه وحسنین علیهم السلام بوده اند ونوشته بود بر جنت بخط
جلی که جانشین محمد حجی علی است علی ودر جامع الاخبار از حضرت رسول مرویست که خدا تعالی آفریده است خلقی را
که نیست از اولاد آدم ونیست از اولاد شیطان ولعنت میکنند دشمنان علی ابن ابی طالب را گفتند که اند یا رسول
الله ایشان گفت ایشان قنابرند ندا میکنند در سحرها بر درختان الا لعنة الله علی مبغض علی بن ابی طالب ودر کتاب ملتقطات
در حدیثی که ذکر آن طولی دارد از اسحق بن عمار صیرفی روایتست که بخدمت حضرت امام موسی رفتم وگفتم یا ابن رسول
الله فدای تو شوم از پدرت شنیدم احادیث بسیار در باب اول وثانی حضرت امام موسی فرمودند یا اسحق اول یعنی
بمنزله گوساله است وثانی بمنزله سامری ومراد از اول ابابکر وثانی عمر هم چنانکه سامری امت موسی بسبب ساختن
گوساله گمراه نمود ودر وادی ضلالت انداخت عمر نیز بجهت بیعت ستاندن مردمان از برای ابابکر وخلیفه
ساختن او امت محمد را گمراه وبی دین ساخت واین نیز دلیلست ظاهر بر اینکه ابابکر وعمر مستوجب لعن

ومستحق

مستحق داوری از جهت بدی کارست ودر نفوذ این کتاب از حضرت امام محمد باقر روایتست که بدرستی که خدای
تعالی وجود آورید کوهی از زبرجد سبز کرده رنگ سبزی آسمان از شعاع آن کوه هست وآورید در عقب آن
کوه خلقی را وواجب کرد بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرض کرده است از نماز وروزه وحج وزکوة
ودیگر از فرضها وواجبات اما بر ایشان واجب ساخته است لعن وتبری دو مرد ملعون این امت که ابابکر
وعمرند ودیگر در این کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد از حضرت امام رضا روایتست که در عقب این دنیا خدای
تعالی هفتاد هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالم زیاده از جن وانس است وهمه ایشان لعن فلان وفلان میکنند
یعنی ابابکر وعمر است ومؤید این مقال حکایتست حکایت در کتاب ملتقطات از جابر بن عبد الله الانصاری
روایتست که حضرت امیر المؤمنین هر شب جمعه از مدینه طیبه بیرون میشد وهیچ کس نمیدانست که آنحضرت بکجا تشریف
میبرد ویکی از شبهای جمعه عمر ملعون از عقب آنحضرت بیرون شد که برین سر مطلع گردد تا آنکه رسیدند بشهری
بنیکو که نخلستان خرمای بسیار داشت ونهرهای روان ودیوار بسیار نیکو رباعی شهری چه بهشت در نکوئی
باغ او بر طراوت ... وآنحضرت داخل یکی از نخلستان شد ووضو ساخت ودر پای درخت خرمای بنماز ایستاد
وعمر بخواب رفت وچون از خواب بیدار شد مولای مومنان وسرور متقیان را ندید وخودرا در شهری دید
که هرگز ندیده بود وجمعی را مشاهده نمود که نه او معرفت بحال ایشان داشت ونه آن قوم اورا میشناختند یکی از
اهل آن شهر از عمر سوال نمود که از کدام شهری واز کجا آمدی آن ملعون گفت از مدینه مصطفی که امام آمده گفت کی از آن بلاد
طلبید بیرون آمدی گفت دیشب آن شخص گفت ای احمق خاموش باش که مردمان این حرف از تو قبول نمیکنند
میکشند یا میگویند که این مرد دیوانه است ومن دست از تو باز ندارم که تمامی حالات خودرا براستی بیان نمائی
مرد وچون چاره بجز راست گفتن ندید گفت علی ابن ابی طالب در شب جمعه از مدینه بیرون می آمد ومن بمتابعت
که بکجا میرود دیشب از برای مطلع شدن براین سر از عقب آنحضرت بیرون شدم وباینجا آمدم واو بنماز مشغول
ومن خوابیدم چون از خواب بیدار شدم اورا ندیدم وحال نمیدانم که چه چاره کنم آن شخص گفت علاج وچاره تو
آنست که داخل این شهر شوی ودر اینجا توقف کنی تا آنکه در شب جمعه دیگر در خدمت آنسرور بمکان ومأوای خود
روی واینجا تا مدینه زیاده از دو سال راه است چون عمر داخل آن شهر شد دید مردمان آن شهر را که جمیع لعن

لعن میکردند دشمنان امیر المؤمنین را و اتباع ایشان که ظلم بر اهل بیت رسول مینمودند و بد شنام یکیک را و منافقین را
بنام و نسب یاد مینمودند اول کسی که لعن میکردند عمر بن خطاب بود و هر که هر گاه میکرد اول لعن بر عمر و منافقین
منافقین مینمود آن کافر بود و ایشان ملشد در وقت درخت نشاندن و حبر و دار کشتن لعن عمر میکرد
و العود سبز میشد و بار میداد و عمر ملعون چون این کلام را از جماعت شنید جهان روشن در چشم او تیره و تار
گردید و از حرکت خود نادم و پشیمان شد و تا شب جمعه دیگر بدان مخفی میکرد تا بیند در شب جمعه بان مکان که
خدمت مولای مؤمنان آمده بود و حضر قرار گرفت و چون حضرت امیر المؤمنین بان مکان تشریف آورد بعد از فراغ
نماز و عبادت عمر در خدمت آن حضرت بمنبر باز گشت و علی الصبح در مسجد مدینه منبر رسول الله آمدند و بعد از
فراغ از نماز سید کاینات متوجه عمر شده گفت ای عمر دیدی هفته گذشته بودی که ما ترا ندیدیم عمر الخبر و پس او گذشته
در خدمت سید کاینات بیان نمود سید مرسلین فرمود که ای عمر فراموش مکن الخبر عشر خود دیده و بگوش خود
شنیده و چون امرزد و از خدمت حضرت رسول بیرون رفت گفت این از کیست انحو بنی هاشم بیشک لعن عمر
قدر تو بنا را کنند خالد مقصد از سنا یرتد کنند چون نام عمر برف بود لعنت کنند کین غسل این جماعت بالا
کنند و در رساله شیخ علی و دیگر کتب شیعه آمده کرده روزی جمعی از مخالفان نزد حضرت امام جعفر صادق
آمدند از آن حضرت سوال کردند که چه میگوئی در حق ابو بکر و عمر حال الخلافت حضرت در جواب فرمودند دو
دو عادل و دو دو سکان بودند و حق و مردند بر حق رحمت خدا بر ایشان خواهد بود در روز قیامت پس چون
اصحاب و خواص آن حضرت این کلام را از زبان معجز نظام آن حضرت شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدای دین اهل
نمودند نهایت متعجب شدند و چون مجلس از مخالفان خالی شد پرسیدند که ای سید و سرور عجب سخنی فرمودید
مبارک شما جاری شد و عجب کلامی از دهان در فشان شما استماع افتاد مخالفان کرما از ادعا
و ادعای و سرّ این نکته را اظهار کردند حضرت امام در جواب فرمود اول آنکه گفتم هما کانا امامین یعنی ایشان
دو امام بودند بدانید که امام بر دو قسم است یکی امامیست که بسبب هدایت و نجات خلقان و وسیله خیرات
مردمان میشود دوم امامیست که گمراه مردمان را بدوزخ میبرند و بسبب هلاکت خلقان میگردد چنانکه حق تعالی
فرموده در قرآن مجید وجعلناهم ائمة یدعون الی النار مقصود من از امامیت ایشان قسم دوم بود و دیگر

آنکه گفتم

آنکه گفتم عادلین مراد من عادل از حق بود یعنی گردانند از صواب چنانکه در قرآن مجید فرموده واما الذین کفروا بربهم
یعدلون اما آنکه گفتم قاسطین بدانید که قاسط دو معنی است یعنی راست و درست و دیگری جبار و ظالم
چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و مراد من از قاسط یعنی دوم بود اما
آنکه گفتم کانا علی الحق این معنی را اراده کردم که امیر المؤمنین حق بود و ایشان باطل و ایشان بر امیر المؤمنین که
حق بود مسلط بودند و حق او را غصب کردند و آنکه گفتم وماتا علیه بر این معنی که مردند و ایشان بر حق مسلط
بودند و آنکه گفتم رحمة الله علیهما یوم القیمة مقصود آنست که حضرت رحمت خداست بر ایشان دامنست در
روز قیامت یعنی ایشان خصومت خواهد کرد در روز قیامت پس اصحاب آن حضرت چون تاویل در وقت صبح را
شنیدند نهایت شاد و خرم گردیدند و این دلیل واضحی است بر لعن ایشان منافقان و بعضی از اخبار دیگر که
دلالت بر لعن خلفاء ثلاثه میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر کبیر آورده که روزی حضرت رسول
بزوجه بتول فرمودند که من اذی شعرة منك فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله فقد لعنه الله یعنی هر که ایذا و آزار
بیک سر موی تو برساند چنانست که بمن رسانیده ایذا و آزار و هر که بمن ایذا کند و بخدا ندرا اهدای
تعالی را رنجانیده است و هر که ایذا بخدا رساند بلعنت خدا گرفتار است پس آن سه ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن
بیدن ستاره و لایت مرا در لعنت و شایسته غضب و عقوبت اند دیگر از اخباری که دلالت بر لعن ابا بکر
و عمر میکند که شیخ ابو جعفر محمد ابن حسن الطوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده که جنید نام مردی که از
شیعه اهل بیت بود بخدمت امام محمد باقر آمده سلام داد و دعا نموده بعد از ادعا پرسید از آن حضرت سوال
نمود که چرا میگوئی در باب ابو بکر و عمر آن حضرت فرمود که ایشان اول جماعتند که بر ما ظلم کردند و حق ما را
بناحق بردند و بر مردمان ما را و ما دلیل ساختند و این نوع ستم و ما کردند و خونهای ما بگردن ایشانست
و غیر از ما و شیعه ما هر کسی بر فطرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام قایل نیست و در کتاب لوامع الانوار
حدیثی کرده کو راست که ذکر آن طولی دارد خلاصه آنکه اصحاب درس کرده ملاء عمر بن خطاب است و
بلعن و طعن بیش از منافقین دیگر سزاوار است چرا که بخت تر بود در عداوت اهل بیت علیهم السلام و دیگر
از اخبار درایاتی که دلالت میکند بر لعن شیخین حدیثی که از کتب ابن رنید الاسلاف که از کبار شعرا

اثنی عشریست و با حضرت امامین همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام معاصر بوده است و روایت
کند که روزی از حضرت امام التماس نمودم که مرا از حال شیخین خبر ده و مراد از شیخین ابابکر و عمر است پس آن حضرت
فرمودند که بقدر حرفی هامت خونی در هیچ جا نشده الا آنکه وبال او در گردن ایشان خواهد بود تا روز قیامت که
ما اهل البیت را در خلافت حق رفیق قائم و ظاهر کردند و با جماعت بنی هاشم امر کرده ایم بزرگان خود را
و اطفال خود را بسبب و لعن ایشان و برائت و بیزاری از ایشان و در کتاب کافی مثل الحدیث از حنان
بن سدیر و او از پدر خود سدیر از امام محمد باقر روایت نموده و در کتاب تهذیب آمده که امام جعفر صادق ع
در بیان نجاست کسی که لعن میکرد چهار از مردان و چهار از زنان اما از مردان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و از زنان
عایشه دختر ابابکر و حفصه دختر عمر و هند مادر معاویه و ام جمیل زن ابولهب که دختر بد اخت حرب ابن امیه بود
و مراد از حمالة الحطب اوست و چون این رساله گنجایش ازین زیاده نداشت در این باب بهمین قدر اکتفا نمود
المؤلف لعنت ابابکر و عمر و عثمان هم و بر عمرو بن العاص بود و سفیان هم و بر عایشه و حفصه و طلحه و زبیر و بر خالد بن ولید
بر مردان هم و بر دوم فطاهر و بستان ابی السری بیاض بیان و لعب بحران هم باب بعض در ذکر بعضی از مطاعن خلفای ثلثه
که در سر دیوان اش یکی از اول آنکه در تجهیز و تکفین حضرت رسول خلفای ثلثه حاضر نبودند و در تفسیر حسن بن
علی طبرسی مذکور است که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا علی نبینا و علیهم السلام فرموده که فخلف
من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا که مراد از اضاعوا الصلوة السنه که ابابکر و عمر و
عثمان با سایر منافقان نماز بر جنازه حضرت رسول نکردند و مراد از اتبعوا الشهوات استعداد امر خلافت است
که ایشان بطلب خلافت رفته اند مبادا که اگر متوجه نماز جنازه آنحضرت شوند امر خلافت بنی هاشم منتقل
شود و ایشان محروم مانند و در اکثر کتب و تفاسیر مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسول از دار فنا
بسرای بقا حضرت امیر المؤمنین با جمعی از بنی هاشم بتجهیز و تکفین حضرت نبوی مشغول شدند و بر اسم عزا
و ماتم نشستند ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة و النیران در وقت غسل دادن و کفن و نماز بر آنحضرت حاضر
نبودند و در سقیفه بنی ساعده که صفه بود از برای سرانجام مهمات در الجامع میشدند جمع شده و بر
بتعیین نمودن خلیفه مشغول شدند و غیبت امیر المؤمنین فرصت و غنیمت دانستند چنانکه گفته اند

بیت

بیت چه بیشرمی گشت از تو شبها شغال ان در ابینه بهیبان در لیرا و آن بعد از سه روز که از امر خلافت خاطر
جمع کرده بودند آمدند که بر رسول خدا نماز گذارند و اراده آن داشتند که پیش در حضرت رسول بدن مبارک
الشریف را بیرون آورده نماز گذارند حضرت امیر المؤمنین از آن ملاعین رای بر آن قرار یافت که بر مرقد مطهر
حضرت رسول نماز گذارند حکایت در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که یکی از شیعیان و موالیان سرور مؤمنان
از ابا هذیل علاف که از ناصبیان و دین و مذهب او علیه است سؤال نمودند که بعد از سید انبیا مقدم و امام
و پیشوا کیست ابا هذیل گفت ابوبکر زیرا که حضرت رسول فرموده که قدموا خیرکم و لو افضلکم و مردم همه
بامامت ابابکر راضی شدند آن مؤمن گفت ای هذیل هرگاه سید کاینات این سخن را فرموده است ابوبکر در
پس منبر گفت که اقیلونی و لست بخیرکم پس ابوبکر این سخن را دروغ گفت بدرستی که خلاف قول رسول نموده
است و خلاف کننده رسول و دروغ گوی را امامت نشاید و اگر راست گفت بطریق اولی و آنکه گفتی
که همه مردم راضی شدند دروغ گفتی که انصار میگفتند که منا امیر و منکم امیر و جمعی از مهاجرین بیعت
منکر بودند تا آنکه شمشیر او بشکست و چند کس دیگر بر ابوبکر حجت کردند و بیعت ابوبکر ننمودند و سلمان رضی
الله عنه گفت ابقوم کردید و نکردید و ندانید که چه کردید وای ابا هذیل مرا خبر ده از گفتن ابابکر بر منبر که
مرا شیطانی است که گاه مرا میرباید و در غلطم می اندازد و … میکند و او شما را خبر داده که من بحال … مردم
و چنین کسی را امامت نشاید و خبر ده مرا ای ابو هذیل از گفتن عمر بر منبر گفت که کاشکی موئی بودی بر سینه
ابابکر و در جمهور دیگر بر منبر گفت که بود بیعت ابوبکر فلته وقی الله شرها … هر کس که شما را
بچو این بمثل آن باید که بکشید او را پس بگو که میان این دو سخن تفاوت … چیست و خبر ده مرا که حضرت
رسول بعد از خود خلیفه تعیین نفرموده و مردم ابوبکر را خلیفه کردند و ابوبکر عمر را تعیین کرد و عمر بشوری
انداخت و من ناقص بسیار میان اینها می بینم و دیگر مرا خبر ده که میان شش کس که شوری کرد و ظن او این
بود که ایشان همه اهل بهشتند و گفت اگر مخالفت کنند دو چهار را یا سه را عبد الرحمن عوف با ایشان
بنوده باشد باید که بکشید آن دو را یا سه را پس آیا کرامت این نیست که قتل اهل جنت امر نماید پس ابا هذیل
چنان متحیر شد که زبانش یاری نداد که یک کلمه جواب او را بگوید و در روضة طوسی علیه الرحمه گفته

بدل هر که بغض علی کرده‌ای و فادار بود عیب ان بتره دای که نا پاک زاده بود خصم شاه اگر چند باشد بی ایوان کا
قلم و بسی از ان بین هجر من کرکم باد و ناکش ابن الحجی جلس دوم که هر سر خلیفه در ان شریک بید انکه اول اقدام کردند بی کاری
که مستحق آن نبودند و اسطه بیعت جمع کردند ایشان نیز حرام بود ان کار دیگر اگر بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول
واقع شد و بفرموده خدا و رسول وصی و جانشین آنحضرت نبود بتول بود چنانکه در کتاب فصول المختار ابن
مغازلی شافعی روایت است که در جمع بین الصحیحین مذکور است که جمعی از صحابه بنی هاشم در خدمت حضرت سید
کاینات نشسته بودند که ناگاه ستاره از اسمان فرود آمد پس حضرت رسول فرمودند که در خانه هر که این
ستاره فرود آید آن کس وصی منست پس آن ستاره در خانه امیر المؤمنین فرود آمد جمعی از منافقان
در آن باب گفتگوهای ناخوش کردند پس خدای تعالی این آیه را فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی
ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی
وهو بالافق الاعلی یعنی بحق ستاره که فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد و خطا نموده و مرتکب
نشد و سخن نمیگوید بهوای نفس و آرزوی طبع خود نیست آن ذکر وصی که بستاره میشود مگر وحی آموخته او را
فرشته سخت با قوت یعنی جبرئیل که مامور است و مستقیم در کار و در دست ماموریت خود و این آیات
که امیر المؤمنین وصی آنحضرت است میگوید و آن سه منافق وصیت سید کاینات را نسیا منسیا انگاشته مرتکب
امر خلافت شدند و در اکثر کتاب تواریخ و سیر بتفصیل ذکر این شده و مجملی از آن در بعضی رسائل
دانیست که چون حضرت سید المرسلین جهان فانی را وداع نمود و بر بهشت جاودانی نقل نمود و صلوات
چون خبر وفات حضرت رسول داشتند از هر جانب بمدینه جمع شدند تا بر سند که امر خلافت بکه
قرار خواهد گرفت و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند بعد از قیل و قال
بسیار که در میان مهاجر و انصار در باب خلافت واقع شد اتفاق نموده بیعتی که با حضرت امیر المؤمنین
در روز غدیر خم نموده نسیا منسیا انگاشته با ابابکر بیعت کردند و اول کسی که بیعت کرد عمر بن خطاب بود
همه بسعی عمر پیشرفت یافت و ان ضال مضل جبرا و قهرا ابابکر را بر مسند خلافت متمکن ساخت و اکثر مهاجر
و انصار از شیطان امت از راه بود بر بیعت ابابکر در آورد الا بنی هاشم و دوازده کس هشت از مهاجر و چهار از

انصار

انصار که مخالفت نموده بیعت با ابابکر نکردند از مهاجر خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود و ابی بن کعب
و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبد الله بن مسعود و بریده الاسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو
الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و چون ابوبکر و بسی شد ایشان در کار
ابابکر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نرویم و او را از منبر رسول فرود نیاوریم و بعضی گفتند
که اگر چنین کنید بیرون خود یاری داده باشید و خود را در خطر انداخته باشید و حق تعالی فرموده است ولا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة و لیکن بروید تا نزدیک حضرت امیر المؤمنین شویم و با وی مشورت کنیم پس نزدیک آنحضرت
شدند و گفتند یا امیر المؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حقی که تو بان اولی بودی ترک کردی و ما خواسته ایم
که پیش ابی نامرد شویم و ویرا خبر دهیم بدانچه از پیغمبر خود شنیده ایم تا خصومت او کنید پیش ایشان
تا که پیغمبر رسول خدا ذکر فتند و آن روز روز جمعه بود هر کدام از ایشان بنوبت برخاستند و از منبر
پند و موعظه بود نسبت با ابوبکر تقدیم رسانیدند ابابکر از خجالت ایشان فی المجلس متغیر شده از منبر فرو
آمده و بخانه خود رفت و سه روز در خانه نشست و بیرون نیامد و روز سیم از خانه بیرون آمده و خالد
جمعی که با او بیعت کرده بودند در حضر استقاله بیعت میکرد و میگفت اقیلونی اقیلونی عمر و عثمان و ابو عبیده
و سالم مولی ابی حذیفه و عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقاص هریک با صد مرد و خالد بن ولید با جمعی
عظیم و مغیره با مردم بسیار جمله مسلح با شمشیرها نزد ابوبکر رفتند عمر دست ابوبکر گرفت و گفت برخیز تا
فتاده ایم ابابکر ابا نمود و گفت اقیلونی عمر گفت این زمان اقیلونی میگوئی که ما خود را در زبان خلق انداخته ایم
اگر تو این کار را باکنی و امتناع نمائی مردم بر ما لعنت کنند ابوبکر گفت استقاله میکنم عمر گفت تو از ما اخذ
نمودی و در خلافت شروع کردی اکنون استقاله میکنی اگر بجبر متصدی خلافت شدی والا ترا بکشیم ابابکر
گفت من همیشه آرزوی امر خلافت بوده ام و این امر را خواهان که مردم بر من اقامت حجت میکنند و من
مجلس منشوم و عمر و اصحابش ابوبکر را بمسجد رسول آوردند حضرت امیر المؤمنین با جمعی از اصحاب خود
نشسته بودند عمر گفت ای اصحاب علی بخدا که اگر یکی از شما مثل آن سخنان که قبل از این گفتید بر زبان جاری سازد
سرش از تن برگیرم پس سعد بن خالد بن العاص برخواست و گفت ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود

تقویت میکنید با جمیع جود مادام من سالم باشند بخدا که شمشیرهای ما برنده تراست و ما بیشتریم اکرچه در علانیه اندکیم و نیز اکر
حجت خدا در میان ما است بخدا اکر اکر بیدانستی که من مبدا نستم که فرمان بردار امام وصی اولی تراست من شمشیر
بکشیدی و با شما جهاد کردی در راه خدا پس حضرت امیر المومنین در کفت بنشین یا خالد که خدا تعالی مقام
ترا میشناخت و بی بشت بعد از ان سلمان فارسی برخواست وکفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از حضرت رسول
دو این کوشم کریاد کر میکفت که برادرم و پسر عمم در مسجد نشسته باشند که جماعتی از سکان اهل دوزخ بدر اینده می
شان منبکم که شما میدان سکان جهنم پس عمر قصد وی کرد حضرت امیر المومنین برجست و وی را کرفت و بر
زمین زد وکفت ای پسر صهاک حبشیه اکر نه وصیتی بود از حضرت پیغمبر سبق نموده کم کدام است از ما ضعیف تر
و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که چون ابابکر بخلافت و امامت مقرر شد
بمسجد حضرت رسول امده بمنبر بالا رفت پیری رسید در غایت پیری و ضعف و تکیه بر عصا کرده بود و هیچ کس
از اصحاب او را نمیشناخت بمنبر بالا رفت و میکریست و میکفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رایتک فی هذا المکان
ابسط یدک فانی ارید ان ابایعک پس چند میکفت خدایا اکرم ایمن باشد تا قادر ان مکان دیدم دست بکشا
بد بیعتی که من میخواهم بتو بیعت کنم ابوبکر دست بکشود و آن پیر با و بیعت کرد از منبر فرود امد و بی توقف
از مسجد بیرون رفت و اول کسی که بر بالای منبر رفت با ابی بکر بیعت نمود آن پیر بود و سلمان فارسی کفت
که من در ان وقت در مسجد بودم و چون حال را بدان منوال مشاهده نمودم بخدمت حضرت امیر المومنین
امده اخبار نمودم از اول بیعت نمودن مردم با ابوبکر انحضرت فرمود ندانی سلمان آیا اول کسی که در مسجد
بمنبر بر ابی بکر بیعت کرد دیدی و شناختی کفتم دیدم پیر پارا وضعف از نیرو احوال او بیرون نمودم و کفتم
کلام آن پیر بغایت ضعیف بود و نیز اکرچه ان معلوم شد که شماتت میکرد بفوت رسول خدا و شاد
میشود و حضرت امیر المومنین فرمود که ای سلمان دانستی که ان پیر که بود کفتم نه فرمود او ابلیس لعین بود و بسبب
و بیعت نمودن و شماتت کردن او آن بود که در روز غدیر خم که حضرت رسول مرا خبر بامامت و خلافت منصوب
کردانید و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ابلیس غمکین شده و با لشکر و شیاطین و مرده و اصحاب او نزد او
رفتند و کفتند که این امت امتی مرحوم و معصوم اند و ترا دیگر وسوسه نمودن و اغوا کردن ایشان بعد من

بجنی

منبر خواهد شد بجهت آنکه دانستند که امام ایشان بعد از رسول خدا کیست و مقتدای خود را شناختند و دو او
بیعت کردند از کفتن ایشان حزن و اندوه ابلیس زیاده شد وکفت ظن من آنست که این امت بعد از فوت رسول
علیه اکشند و کمراه شوند و مولا و مومنان فرمود که مجنین صادق فرا انبعای الحیر فرموده وکفت چنان خواهد شد
که ظن ابلیس راست و امت من بعد از من ترک من خواهند کرد و با ابوبکر اقتدا خواهند نمود و حضرت رسول فرمود
یا علی چون ابلیس بر منبر با ابوبکر بیعت کند و از مسجد بیرون رود با لشکر و شیاطین و مرده و اصحاب خود را جمع کند
کوید نعم شما ان بود که من بر اهوای ایشان قادر نباشم و ایشان کمراه نشوند دیدید که چگونه ایشان را اغوا نمودم و
کمراه کردانیدم که ترک و کردند انکسی را که خدا و رسول او بمتابعت و اطاعت او و انقیاد او امر کرده اند و بدیکری
بیعت نمودند و اقتدا کردند در بیشتان الجماعت که الله تعالی فرموده ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا
من المومنین و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی از سلمان فارسی روایتست که چون مردم با ابی بکر بیعت کردند در شب
حضرت امیر المومنین حضرت فاطمه زهرا را بجهت ترحم بر حماری سوار کرد و دست حسنین را کرفت بر
خانه هر یکی از اهل بدر مهاجر و انصار رفته ذکر حق خود نمود و طلب نصرت و یاری از جماعت نمود هیچکس
قبول نصرت انحضرت ننموده و هیچ یکی از انقوم مکر چهل و چهار مرد و انحضرت ایشان را امر نمود که سرهای خود را
تراشیده و سلاح جنک و جدال پوشیده و در اول صبح حاضر شوند و از چهل و چهار نفر مرد در ان شب بیعت
نمودند که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال باز ندارند و چون صبح شد از ان جماعت وفا بعهد و پیمان خود
ننمودند مکر چهار کس که سرهای را تراشیده بخدمت انحضرت امده بعهد خود وفا نمودند از سلمان پرسیدند
که ان چهار کس کدام است کفت من و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و زبیر بن العوام و تا دو شب
دیکر انحضرت بهمان طریق بدر خانه اهل مدینه میرفت و از ایشان مدد و یاری طلب می نمودند بغیر از ان
چهل و چهار نفر هیچ کس قبول اطاعت ننمودند و چون صبح میشد بر خدمت انحضرت الا ان چهار کس دیکری
حاضر نبود و چون ان بیوفائی را از ان جماعت کمراه مشاهده نمود در منزل خود نشسته بجمع کردن قرآن
مشغول شد و چون از ان امر فارغ شد بمسجد حضرت رسول آمده باواز بلند فرمود ندا بمردمان از ان
روزی که رسید کاینات رحلت نموده بعد از فراغ از غسل و دفن انحضرت مشغول بود بجمع نمودن قرآن و

قرآن آیتی نیست مگر اینکه فرا گرفته‌ام تاویل او از حضرت رسول باز گشتم بمنزل خود باز گشت و لشکر بیرون بردند
و چون ابابکر و عمر در فکر بیعت گرفتن از آنحضرت افتادند بهمان طریق با حضرت فاطمه و حسنین بدر خانهای اهل
مدینه آمده هیچ یک از ایشان قبول نصرت و یاری آنحضرت نکردند مگر آن چهار نفر که ایشان سرهای خود
را تراشیده بامداد بخدمت حضرت امیرالمومنین آمدند و بروایتی آنکه آنحضرت ادخه بیرون رفتن از قضا
کردند یک بودند طلب یاری نمود هیچکدام یاری ننمودند و چون آنحضرت بی وفائی قوم و اجتماع مردم با ابی بکر
نموده آزار و ظلم ایشان را با ابابکر و عمر با آنحضرت رسیده از روی تعدی و جبر از آنحضرت بیعت گرفت بودند
نمودن آنحضرت با او و علت اختلاف بیان واقع شده ان شاء الله تعالی بعد از این انشاء مذکور خواهد شد
و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام ناطق جعفر صادق روایت است که چون رسول انتساده این آیه را خواند یا ابن
ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا
بکشند لی صدای آن قبر پیغمبر چنانچه آمد و دستی بلند شد بجانب او یک که شناختند دست حضرت رسول است
وصدائی از قبر بر آمد که شناختند صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من
تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بالخدای که ترا از خاک آفرید پس از [illegible]
رسانید و مردی کرد و نیز در آن کتاب در احتجاج ذکر شده که سلمان گفت که من و زبیر و ابوذر غفاری
و مقداد از روی جبر و اکراه با ابابکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طوع و رغبت با او و علت بیعت نمودند
و ما ابو نمودیم ما چهار کس هیچکدام در پشت کوه از زبیر که چون با ابابکر بیعت کرد خطاب بعمر نموده گفت یا ابن
صهاک اگر الجماعت از ذنبی کشته اعانت و یاری تو نمیکردند هرگز تو مقدم بود و اشتم علی با ابی شمشیر عمر از شنیدن
نام مادر در غضب شد و گفت نام صهاک منتوای بود زبیر گفت صهاک کیست و که من نام او بر ابرم صهاک کنیز
حبشی بود از جد من عبدالمطلب و زنا کرد با او نفیل و خطاب پدر تو بهم رسید و چون عبدالمطلب با بنجی وقوف
یافت صهاک را بنفیل بخشید بعد از تولد خطاب و خطاب بنده جد من است و زاینده شد از زنا پس صلح
نمود میان ایشان ابوبکر و دست از هم برداشتند و چون ابابکر خاطر از بیعت امیرالمومنین و از چهار نفر جمع
نمود عمر بسلمان گفت چون که صاحب تو بیعت کرد الحال هر چه که میخواهی بگو گفت سلمان که گفتم گواهی میدهم که

بشنیده‌ام

شنیده‌ام از حضرت رسول که گناه و ذنوب ابابکر و عمر و عذاب این دو مثل سنگینی جبال با برابر جمیع این
امت است پس عمر گفت بگو هر چه میخواهی هر گاه صاحب تو بیعت کرده سلمان گوید که خوانده‌ام در بعضی کتب
خدای تم نوشته است اسم و نسب و صفت و منقبت تو در یکی از درهای دوزخ عمر گفت بگو هر چه میخواهی
سلمان گوید گفتم در وقتی سوال کردند از [illegible] از تفسیر آیه لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد آن
حضرت فرمودند که آنکس عمر است که عذاب هیچ کس را بعذاب او مانند نباشد پس عمر گفت خاموش شو که خدا تعالی
خاموش گرداند آواز ترا پس حضرت امیرالمومنین فرمودند که ای سلمان ساکت شو پس خاموش شدم و بخدا قسم که
اگر آنحضرت مرا امر بخاموشی نمیکرد هر آینه خبر میدادم هر چیزی که نازل شده بود برای او و جماعت و در بعضی نسخ نقل
و سیله که قتل حضرت امام حسین بحساب اهل قیس در جهان و عذ بود که باهتمام عمر در سقیفه بنوساعده عقد بیعت
بیعت ابابکر گرفتند و ظاهر آنست که اگر بعد از وفات حضرت رسول حق بمنکر الحق ترا دمیگردانید این همه جهالی
بناحق در بخیر مقلید و مقصد [illegible] الانکه شخصی از حضرت امام محمد باقر سوال نمود از خلافت ابابکر و عمر آنحضرت
فرمود که در بخیر نشده ملتقطه خونی [illegible] از ما و شیعیان ما مگر انکه و بال آن در گردن ابابکر و عمر است تا روز
قیامت یکی از عمر منزل سفر پرسید که تحصیل توفیق مردم که باشد گفت ابابکر و در روز سقیفه بنو ساعده با من شرط
کرد که تو دست دراز کنی که با من بیعت کنی من ابا خواهم نمود ناچار چون عشیت ای مهم با او بیعت کردم حکایت
طبرسی که از علمای امامیه است در کتاب احتجاج آورده که هشام ابن الحکم که از اکابر راویان امامیه همامین
امام جعفر صادق امام موسی کاظم که از کوفه به بصره آمد و عالم اهل بصره در کوفه عمرو بن عبید بصری بود و جمعی در
جمعی از منبر میرفت و مسائل حلال و حرام بیان مینمود پس هشام گفت ای عالم علمای این زمان من مرد غریبم
رخصت هست که چیزی بپرسم گفت بپرس پس هشام گفت که آیا تو چشم داری عمرو گفت اگر چه سوال تو احمقانه است
چشم دارم گفت چه میکنی از آن گفت بآن مشاهده الوان موجودات مینمایم پس گفت آیا بینی داری و چه
میکنی از آن گفت دارم و از آن استشمام رایحه‌ها مینمایم پس گفت آیا زبان داری و چه کار تو میاید گفت دارم
و بدان سخن میگویم و نیز از گوش پرسید گفت دارم و بدان استماع میکنم و دست میکنم و بدیهی بجموع [illegible] اشام
و با اسپیو دم پس گفت دل داری گفت دارم و در اینهمه اعضا و جوارح و حواسها است و اگر شک و شبهه در حواس

باشد نزد دل میرود او را راهنمائی میکند و از اثر شک از نفاست پس هشام گفت دل امیر صواب و جواب هست
در همان جیشان از وست عمرو گفت آری چنین است هشام گفت ای دانای زمان حق تعالی تمام جوارح شما را بی امام
و امیر نگذاشت و گذاشت پس این همه خلایق را بی امام و امیر و اگذاشت تا هم خلایق در حیرت و شک
و اختلاف بمانند و امام و امیری تعیین نموده که از مردم شک و حیرت و اختلاف ایشان رفع نماید و ا
ایشان برای خود امام تعیین کنند و هر کدام هر کرا خواهند امام دانند و این امر نسبت بغایت عجیب پس
عمرو بن عبید هیچ نگفت و از جای برآمد و هشام را در بر گرفت و بجا آورد و این معقول دلیل بحث نقطه ولای
مرتضی را آن که اینست هر آنکس را که مادر پارسا نیست اگر اصلش درست و پاک باشد دلش را میل با یاران
نیست چرا خطای مادر ابنا و عای که دو تو است اینکه میگویم خطا نیست بیا تا انصاف بگویم که ترا آنکه
جفا نیست سلونی با اصحاب نی را بین همین ادعی تو اش را ز اخلاف نیست طعن سیم اگرچه نفر موده ابا بکر واقع
شد اما عمر شریک غالب است و عثمان نیز در این امر با ایشان موافقت روایت کرده مسلم و بخاری و واقدی و طبری
و ابن عبد ربه و صاحب کتاب اضافات الحامد و عمرو بن شبیب که همه از اعیان علما و دانشمندان اهل سنت اند
جماعت اند که چون خلافت ابو بکر در دلها راسخ یافت عمر بن الخطاب و خالد بن الولید و سالم مولای ابی حذیفه
و قنفذ بدر حجره فاطمه آمدند پس عمر گفت بیرون بیا یا ابا الحسن و با ابا بکر بیعت کن امیر المؤمنین گفت که من
مشغول بمصیبت حضرت رسولم و جمع کردن قرآن عمر گفت یا علی اگر تو بیرون نمی آیی من داخل سرای تو میشوم حضرت
فاطمه گفت خدا تعالی را بترس که در این وقت [illegible] که بی اذن داخل خانه شوی که من بی مقنعه ام تا سر بر اتم عمر گفت
که من در سرای تو میایم و همان جواب را حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها شنید پس عمر
داخل خانه مخصوصه شد با جمعی که با وی بودند و حضرت خیر النساء فریاد بر آورد و کلیمی که در خانه و پیش ساختن
بود بگرفت و بر سر انداخت و انما نقل کرد آن حضرت امیر المؤمنین را اگر حشند و آنحضرت را از خانه بیرون
آوردند و حضرت فاطمه زهرا از غضب آنحضرت بیرون آمد فریاد کنان اشک ریزان چون ابا بکر حضرت فاطمه را
دید گفت این کار را امید علی را وا فاطمه را بخشم میاور که من از آن حضرت رسول شنیدم که هر که فاطمه را بخشم آورد مرا
بخشم آورده باشد و هر که مرا بخشم آرد خدای تعالی را بخشم آورده باشد و بعد از آنکه در خانه حضرت امیر المؤمنین

در او زد سوختند و داخل خانه شدند و هم منزل سقف میگفت بخدا قسم که خانه را بر سر شما میسوزانم با بیعت
بروید و با ابوبکر بیعت میکنید و چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه در پشت در است و در را فشار
داد بر حضرت بشکم مخصوصه زد که فرزند محسن نام او سقط شد و غلام عمر تازیانه بر کتف مخصوصه زد و اثر آن
تا مدتی باقی ماند و باقی قبایح های ملاعین در ایران روز در مطاعن عمر ذکر میشود و الحال همین قدر اختصار شد لیکن
خاقانی علیه الرحمه میفرماید بیت هر آن امام که خواهم که آتش او بر ورود دیا استاد صدر الانام الکلام کفاه نام هر آن
امام که خواهم کرد باغ فدک کنند حرم بر فرزند مصطفی ایدام هر آن امام بخواهم کرد خلاف ولا و بندا با پدر مش
بلعنت نام حدیث عایشه بگذار و بیعت اجماع چه اعتبار بقول زن و نقص عام میان حق و باطل چگونه فرق کنید
معتدی که نداند حلال را ز حرام طعن چهارم آنکه سر کرده منافقین خود را امیر المؤمنین خواندند یا آنکه صلا
نشنید که این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و در بعضی نسخ ذکر شده که چون ابو بکر خلیفه
شد خود را خلیفه رسول الله نامید و چون نوبت خلافت بعمر رسید خود را امیر المؤمنین خواند و عثمان نیز تتبع
عمر نمود و خلفای بنی امیه و بنی عباس نیز پیروی ایشان نموده هر یک با امارت نشستند و خود را امیر المؤمنین خوا
ندند و در کتاب انفاح کراد مؤلفات محمد بن جریر رستم طبری امامیت آورده که دو نفس یحیی برمکی از هشام بن الحکم
کرد که ابو امامین همامین امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است پرسید که مشهور است که علی بن ابی
طالب عمر بن خطاب را امیر المؤمنین میخواند یا دیدن خواندن و امام علاء الدین صادق بود پاسخ هشام گفت خدای
تعالی نیز از زبان حضرت ابراهیم وصف کرده اصنام را که در آنجا میفرماید فراغ الی الهتهم و قال الا تاکلون و الحقیقه الله
نیستند و در صدق کلام حق تعالی شک نیست پس بی شبهه امر مقبول بود که علی بن ابی طالب وصف عمر را با میر
المؤمنین کرده باشد و فی الحقیقه چنین نباشد و نیز مقبول بود که حضرت امیر المؤمنین اعرابی را وصف بنی [illegible] الشیطان
بحسب اصل و فرع لغوی کرده باشد یعنی امر کننده بر مومنان و هر چند امیر فاسق باشد چون امر او بر مومنان
جاری شود مقبول است گفت و بیان اکبر این اسم مخصوص حضرت علی بن ابی طالب است و بر دیگران این اسم جایز
نیست و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که روزی حضرت سید کاینات خطاب با میر المؤمنین نموده
فرمود یا علی تو امیر اهل آسمان و زمینی و امیر کسانی که بکتف شدند و امیر آنانی که باقی اند تا بعد قیامت و در

توحید از حضرت رسول مرویست که در شب معراج حضرت باری تعالی عز اسمه بمن خطاب فرمود که علی بن ابو طالب را
و امیر المؤمنین را از من سلام برسان تو مرا بنزدم بابین نام محکوم و قبل ازین نام بوده نمیشود بابین نام هیچ کس بعد
از و در کتاب فردوس الاخبار از حذیفه یمانی نقل شده و جمهور اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که
اگر مردم دانستند که چه وقت خدای تعالی علی را امیر المؤمنین نام کرد و بابین نام او را خواند منکر فضل او
نشدند و او را در وقتی امیر المؤمنین خواندند که حال آنکه هنوز آدم در میان روح و جسد بود یعنی هنوز روح
در جسد او داخل نشده بود در وقتی که حضرت عزت تعالی شانه خطاب بذریات آدم کرد و میگفت که الست بربکم من
پروردگار شما محمد نبی شما است و علی امیر شما در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی بخدمت امیر المؤمنین آمد
و گفت یا ابا الحسن چرا امیر المؤمنین میگویند بتو که ترا امیر کرد و جواب آن حضرت فرمود که خدای تعالی عز و جل
مرا امیر ایشان ساخته پس آن مرد بخدمت حضرت رسول رفته و گفت یا رسول الله آیا راست میگوید علی که خدای
تعالی او را امیر خلقان خود ساخته پس سید کاینات در غضب شد و گفت خدای تعالی او را امیر المؤمنین
خود ساخته در بالای عرش و ملائکه را بر آن گواه گرفت که علی خلیفه خدا است و حجت او است بر بندگان
سلطان است طاعت او طاعت خدا است و معصیت او معصیت خدا است و منکر امامت او منکر نبوت منست
هر که او را شناخت مرا شناخت و هر که فضل او را ندانست فضل مرا ندانسته و جنگ او جنگ با منست و هر که او را
ناسزا گفت بتحقیق که ناسزا گفته مرا و او از منست و خلق شده از طینت و سرشت من و شوهر دختر منست
و پدر دو فرزند من حسن و حسین است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین حجتهای خدا
بر خلقان و دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدایند و در کشف الغمه آورده که روزی
حضرت رسول گفت یا ابا الحسن با آفتاب سخن گو که او با تو تکلم نماید حضرت امیر المؤمنین خورشید را خطاب
گفت السلام علیک ایها العبد المطیع لله پس آفتاب جواب داد که السلام علیک یا امیر المؤمنین و امام المتقین
و قائد الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة و در کتاب ملتقطات از حضرت امام جعفر صادق روایت
که نوشته شده است بر در جنت ... لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و
خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت است در یکی از کتابهای خود ذکر کرده که در روز غدیر خم که حضرت سید

المرسلین

المرسلین حضرت امیر المؤمنین را بامر و فرمان رب العالمین خلیفه و جانشین خود کرد ایشان در انوقت فرمود که ای
گروه مسلمین بپرهیزید از خدای تعالی و بیعت کنید علی که او امیر مؤمنان است و کسی که او اول باد بابین مولای مؤمنان
سلام کرد و بیعت نمود عمر بود که گفت بخ بخ لك یا علی صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة من خوشا حال
کردی پیشوای من و پیشوای هر مؤمن و مؤمنه و تا اینجا کلام خوارزمی است و در کتاب بحر المناقب روایت است از
سالم مولای علی که گفت بودم در وقتی با حضرت امیر المؤمنین علی در حیات حضرت رسول که آمدند ابا بکر و عمر
و گفتند که حضرت علی امیر المؤمنین امیر مؤمنان است السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس
جمعی از منافقان ایشان گفتند که حضرت علی امیر مؤمنان است در حیات حضرت رسول پس عمر گفت بفرموده خدای
تعالی و بامر حضرت رسول علی امیر مؤمنان است حکایت در کتاب احسن الکبار و هم در کتاب لوامع الانوار و در
کتاب حدیقة الشیعة مولانا احمد اردبیلی آمده که در وقتی که عمر بشام رفته بود و همراه بود و اهل شام عمر را امیر المؤمنین
میخواندند عباس گفت امیر المؤمنین بنشسته بود بابین نام سلام میکنند که من منزلت او را دارم از و بابین نام عمر
گفت عباس را بخشید و گفت اگر خواهی ترا خبر دهم بکسی که او سزاوار این نام و این کار است گفت عباس گفت
بلی عمر گفت مردیست که او را در مدینه گذاشتیم و او علی بن ابی طالب است عباس گفت او را چرا پیش نینداختید
چرا غصب حق او میکردید عمر گفت ما او را افضل میشناسیم و بدان اقرار داریم و لیکن در امر مقدم نداشتیم
از انکه ترسیدیم که او را در دل داشتند ترسیدیم که عرب جمع نمایند و این کار از دست ما بود و در تقدیم
ما و تأخیر او سبب این بود که خلافت ابو بکر کار ناگهانی بود خدا از شر آن نگاهدارد پس عباس گفت ایشان
زاده این چه عذرهای نامعتبر است ... کنید که او علی در دل ترسیدی بود ... رسول الله در دل
بود ... که این قول حضرت رسول الله نافی برسالت مردمان تمکین کردند و ابو جهل و ابو سفیان را
مقدم میداشتند و چون خدا و رسول علی را امیر نمود از کفار نمودند پس اولی و انسب آنست که مردم از خدا و رسول
بترسند و او را مرتبه بیندازند که عداوت با او عداوت با خدا و رسول است و گفتی که ترسیدیم عرب جمع نمایند
اطاعت عرب شرط امامت نبود پس از پیغمبر تو ابا بکر و خلفای بنی امیه و بنی عباس هم امام باشند چرا که
عرب اطاعت ایشان کردند و بیعت ابا بکر ناگهانی نبود بلکه تو او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت

اندوست بود و چون خلافت اول ابابکر نا اهلان باشد کردند اول بیعت به حضرت کسی که یکی نبود ی کسوتی
بر بیعت نکرده هر بر چون تصدیق دو ده و عبید مردم امر بیعت آن ملعون پلید در آخر بدی و حلافت دو
خودر ادر جمع کیشی امامت را حطبنا حقیقت ساختی و الحال بر کرد را بحود ه اتفق اما بیشانی سو دی نداده و در
ذخیرة القیر فی ترجمه منهاج الکرامه آمده که در بیعت اول خلافت ابابکر بعد از آنکه بیعت عمر بن الخطاب چهار کس
بیعت با بو بکر نمودند ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و بعضی از ابی
چهار کس بیعت با بو بکر کردند دیگر کسی با آن ملعون بیعت نکرد و در کتاب فتح البیان از ابن عباس روایت کرده که حضرت
رسول رسانیدند که جمیع ان قریش آنکه را ضمانید که علی ابن ابی طالب را بامیری مومنان نام بردند و الحضرة
لایق و شایسته این امر نیستند حضرت خاتم النبیین و صنوف دفتر خبر نمودند آنکه ده مرد خاص بدرستی که حق
تعالی با آنکه حضرت را امیری شما بر کزیده و امر کرده که یکدیگر علی را امیر شما هر که امر نکند امیر او نیست
ساخت علی را خدا ندانم و شما را هم که بکویم شما با امیری او نالیشنوید و نه اطاعت او کنید و هر چه علی
امر نماید ان را بکنید و از هر چه نهی فرماید مرتکب ان نشوید و علی امیر شما است در حیات من و بعد از وفات
من بدرستیکه خدا تعالی امیر ساخت علی را بر شما و نام نهاده او را با امیرالمومنین و نام نهاده هیچ کس را پیش از و
اسم و رسانیدم بشما بالخبر مامور بودم ادر و ببرکاد شما هر که اطاعت او کند بتحقیق که اطاعت خدا
کرده است و هر که گفته او را قبول ندارد بتحقیق که فرمان خدا را قبول نکرده است و او در این دنیا و در آن عالم محجوب
بود و در آن باز کشت او در آتش دوزخ خواهد بود کما قال الله عز و جل و من یعص الله و رسوله و یتعد حدود الله
یدخله نارا خالدا فیها و در کتاب کشف الغمه از انس بن مالک روایت کرده که حضرت رسول فرمودند که ای
انس اول کسی که امروز از این در درآید امیرالمومنین و سید المسلمین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین
است پس در ساعت علی ابن ابی طالب علیه السلام بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و در کتب الیقین از بریده اسلمی که حضرت
رسول ما را امر فرمود که سلام کنیم علی را بعلی بن ابی طالب بعبارت یا امیرالمومنین و در کتاب کشف الغمه
از ابن عباس روایت کرده روزی حضرت امیرالمومنین بنزد حضرت رسول رب العالمین در آمد دید
الشروی در کنار دحیه الکلبی است مولای مومنان سلام کرد و دحیه بعد از جواب سلام گفت یا علی

فرمود

را دوست میدادم در قیامت بنزد من ثنایی و مدحت کرد از ان خبر دهم یا علی تو امیر مومنانی و قائد
الجنات نعیم یا علی تو بهترین اولاد ادم بجز پیغمبران و لوای حمد در روز قیامت بدست تو خواهد بود و تو
و شیعه تو با آل تو تمام در بهشت خواهید رفت و در بهشت در این یا علی هر کسی که ترا دوست داشت
بر کرد و زبان رنده و شاد انکس که ترا دوست دارد و دوستان و دشمنان تو ازان
بین در نصیب اند یا علی نزدیک من ای در سر پسر عم خود را در کنار کیر پس دحیه سر آن سرور را در کنار
حضرت امیرالمومنین نهاد و بیرون رفت و چون حضرت رسول از خواب برخواست فرمود که این چه همهمه
گفتگو بود حضرت شاه ولایت پناه گفت و چون حضرت رسول برخاست فرمود که این چه همهمه و گفتگو بود حضرت
شاه ولایت پناه این قصه را بعرض حضرت رسالت پناه رسانید حضرت رسول فرمود که یا علی او دحیه نبود بلکه
جبرئیل بود که ترا با اسم خواند که خدا تعالی ترا بان نام تسمیه نموده است و حق تعالی ترا در دلهای مومنان ذاتا
محبت در دل قلوب کافران انداختند و در کتاب ارشاد شیخ مفید از ابن عباس مرویست که حضرت رسول با ام سلمه گفت
بشنو و گواه باش که علی ابن ابی طالب امیرالمومنین و سید الوصیین است و هم در ان کتاب از ابن عباس مرویست
امر کرد ما را رسول خدا که سلام کنیم بعلی ابن ابی طالب با امیر مومنان و صاحب کسی بودیم از آن جمله ابابکر و عمر و عثمان
و زبیر بودند و ما همراه آن حضرت سلام کردیم با این نوع که السلام علیک یا امیرالمومنین و حضرت رسول در پیش
بود و در کتاب مقتضبات از جابر ابن عبدالله الانصاری مرویست که آنحضرت علی حضرت رسول صلوات الله و سلامه
علیه فرمودند که مرا با کرده می که ملامت میکنند مرا بدوستی برادرم علی ابن ابی طالب بر قسم بانکس که مرا بر
نبی فرستاده که علی را دوست نداشتم تا انکه امر کرد خدا تعالی مرا بدوستی او چرا فتاده است مرا با قومی که ملامت
میکنند مرا در تقدیم علی ابن ابی طالب بر دیگران بعزت و بزرگی خدا قسم که من او را مقدم نداشتم تا انکه امر کرد خدای
تعالی که او را مقدم و پیشوای خلایق کردانم و کردانیدم او را خدای تعالی امیرالمومنین و امام بعد من و امام و پیشوای
ایشان انکروه مردمان بدرستی که چون در شب معراج تا آسمان هفتم جا بجای گرد رسیدم دیدم در هر آسمان نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیرالمومنین و چون رسیدم بحجابهای نور دیدم در هر حجابی
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیرالمومنین حکایت ابن محمد که از مجتهدین اهل سنت است در

دریکی از مولفات خود ذکر کرده و ابن طاوس رحمه الله دریکی از مصنفات خود آورده و مولانا احمد اردبیلی در حدیقة
الشیعه ذکر کرده که کتاب اعلام که کتابیست از تصنیف مامون خلیفه عباسی و تاریخ کتاب دویست و نجاه
یك بوده از هجرت در انجا از حاکم بن مروان از خبیب بن صلت روایت کرده در ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنه
والعذاب دعوی عمر مسلم مشکل شده بود در بخواست و نوشت و بجمع و جمع حل آن بمنتوانست نمود پس به بجماعت
انصار که و گفت شما را در این باب چه بخاطر میرسد ایشان در جواب گفتند تو امیر المومنین و مشکلهای همه
پیش تو حل میشود پس غضبناك شده گفت الجمع از خدا بترسید و از فریب دهید و آنچه راستست بگوئید بخدا قسم
من و شما میدانیم که حل مشکل و کشایش این از که میشود دانا بر این مسائل کیست ایشان گفتند که یا غرض تو علی بن ابی
طالبست عمر گفت مگر بغیر از علی دیگری هست که گمان دارید مثل او پس گفتند او را طلب کن گفت او نفس بعیر است
و فضلی آل هاشم و معدن علم و بجای نمیرود و بلکه مردمان بخدمت او میرسند اگر کاری میکنید در بخدمت
او بروید که او دانا بعلوم او لین و آخرینست پس جمعا بمجلس بخدمت او میرسند که گاهی آنحضرت رفتند دیدند
بیلی در دست دارد و از کوتاه پوشیده بتعمیر دیوار خانه مشغول است و این آیه را میخواند که ایحسب الانسان
ان یترك سدی الم یك نطفة من منی یمنی یعنی آیا میداند و میبیند آدمی که انکه گذاشته شود مهمل
معطل که بدین مکلف و بعضی مبعوث نکردد آیا نبوده است آدمی قطره آبی یا چکیده شده در رحم و آنحضرت
مردمان بکریه در آمدند و بعد از آن حضرت و مردمان ساکت شدند عمر آن مسئله را سوال نمود و آنحضرت
جواب شنید و چون خواطرش جمع شد گفت یا علی حق تعالی ترا برگزیده بود و جهت هدایت در جهان خلق تعیین
کرده ما لیکن قوم تو از آن سرباز زدند و نکذاشتند که حق بمرکز قرار گیرد پس حضرت امیر المومنین گفت ابعد و دوری
از و نهیست که هرچه مقدر شده میشود و هر کس کشته خود را میدرود و وعده گاه حشر است و هر کس بجزای خود
میرسد عمر از خدمت آنحضرت بیرون رفت اما رنگ روئیش سیاه و تیره شده بود و ابن طاوس بعد از نقل این حکایت
گفته که از اینجا ظاهر میشود که عمر و اصحاب آن میدانستند که سزاوار امامت و پیشوائی آنحضرت است و او مظلوم
است و دیگران ظالم و غاصب و بعد از آنحضرت عمر از بیعت نیز امتناع بود و عمر را شست و بعضید ولیکن از حکومت
و جنگ را بصاحب آن تسلیم کرد و عظیم و کاری مشکل است و عارف نیشابوری در شیخ فرید عطار علیه الرحمة گفته

نظم امیر المومنین آن شاه سرمد ۞ وصی و ابن عم داماد احمد ۞ بعد احمد او باشد امام ۞ بمعاد و ذکر او گوید زنام ۞ عمر را
وصی شد او بتحقیق ۞ خدا داده است او را علم تحقیق ۞ بغیر از او که را دانی امامی ۞ بمعاد خود بزن در حرامی ۞ عجب
او توانی رفت بیرون ۞ ازین گرداب سرگردان بی چون ۞ بلی چهار دم از مطاعن خلفای ثلثه آنکه نکث و نقض عهد
و بیمان در عید غدیر خم نموده الله سبحانه ازو در آن نسیا منسیا انکار کثیر الله و صاحب معجم البلدان گفته که خم نام موضع
عدیر است و آن کوئی بوده و آب باران در آنجا جمع شدی و از حضرت امام جعفر صادق آورده است که در روز عید
عید برکسیت نه خدا اشیا و حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده الا آنکه معلوم کرد حرمت این روز بر وی
آنحضرت و معنی آنست که گفت پیغمبران مقدم اوصیای خود را در مثل این روز نصب کردند و در این روز حضرت
رسول حضرت امیر المومنین را نصب کرد و بجای خود نشانید و روایتست که ثواب روزه این روز برابر عمر
دنیا است و امام محمد غزالی که از علمای اهل سنت و جماعتست دعوی اجماع بر صحت حکایت روز غدیر نموده
و بعد از حکایت روز غدیر و عبادت عمر که مشتمل است بر کلمه بخ بخ لك یا علی گفته که روز اول منقول حکم الهی
نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از آن هوای نفس محبت جاه و ریاست که ایشان را بجلادت نام
بند و محبت آنکه علما در طلب خلافت و نشانهای خلافت در پیش و پس میرفته باشند و اسبان و اشتران
دست و پای از هم که نهند بصورت شبکه بنظر ایشان در آید و مردم بدر خانه ایشان جمع شوند چنانکه در وقت
حکام دنیا است عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده در پس پشت انداختند و آخرت را به بهای سهل
فروختند و بد خریدند و خوش بود تا اینجا و جمیع عبارت غزالیست و حکایت مسیر حذیفه علیه الرحمه نیک بکلام
غزالیست که چون بمکه معظمه رفت اظهار تسنن نمود و منصب نقابت و خطابت مکه معظمه را باو دادند و با اهل
عراق در مدح مذهب تسنن مبالغه مینمود که کتاب نواقض الروافض را نوشت و در آنجا حرفی چند نسبت
به اهل بیت و عصمت ذکر کرده و افترا ها نموده که هیچ ناصبی نکند و نگوید و روز آخر در حال احتضار و صیت
و التماس نمود که مرا غسل و کفن و دفن و پیش امامیه خواهی کرد آمد گفت تو هرگاه با ابن عقیده اینجا را اختیار کنی
میفرمودی آهی کشیده و اشکی بچشم آورده گفت حب جاه حب جاه حب جاه و جان تسلیم نمود و جمله این حکایت
روز غدیر که در کتب معتبره علمای اهل سنت ذکر شده مثل صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی

که این شش صحاح اصحاح ستہ خوانند و دیگر در کتب ایشان چنین مرقوم گشته که چون حضرت سید المرسلین

از مراسم و وظایف حجة الوداع فارغ شد در روز هجدهم ذی الحجة الحرام سنه عشر من الهجرة بغدیر رسید باوجود آنکه

آن مکان منزل نبود و آب و علف هم نبود رسیده فرود آمده در آن جا نزول فرمود که قبل از تفریق اصحاب امیر المؤمنین

را بخلافت و جانشینی خود نصب کند و چون اراده آن داشت که تمام مردم از خلافت ما مولا استفاده وقوف یا علم

مطلع شوند این امر که در قبل از نزول بآن مکان نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی

المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و چون بنا بوعده نزول آیه که در نصب امیر المؤمنین

و خلافت بحقیقت آنجا میل حضرت ختم المرسلین در موضع غدیر خم منزل گزیده فرمود که در سایر بعضی آن درختان

خار مغیلان در آن بنا بان پالان شتران را جمع کرده بر سر یکدیگر نهادند و بلال حبشی بفرموده حضرت رسول

ندا کرد مردمان را چون خلایق جمع کردیدند سید کاینات بر بالای پالانها برآمد و حضرت مرتضی علی را بجنب

آنحضرت بالا رفت بجانب راست آنحضرت و ایستاد و حضرت خیر المرسلین بعد از حمد و ثنای رب العالمین

و پند و نصیحت مسلمین و آگاه کردانیدن مردم از انتقال خود بعالم بقا گفت ایها الناس الست اولی بالمؤمنین

من انفسهم یعنی ای مردمان آیا نیستم من بهتر و اولی از آن بمؤمنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز

بر آمد یا رسول الله تو اولی از جمیع وجوه والا انگاه دست امیر المؤمنین را گرفته و فرمود که من کنت مولاه

فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله یعنی هر که من مولا و صاحب او

بتصرف بودم در دین و دنیا بعد از من علی مولی و صاحب او است بعد از من خدایا دوستی کن با آنکه علی را دوستی

کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یاری کن هر که علی را یاری کند و خوار و ذلیل دار کسی را که علی را خوار

و ذلیل دارد بعد از تمام وصیت فرمود که سلام کنید بر علی یا امیر المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی یا امیر المؤمنین

در آن روز بموجب فرموده سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشسته طوایف خلایق بملازمتش شتافتند

بامارت باو سلام کردند و صد و بیست هزار کس در آن روز بابین طریق سلام کردند که السلام علیک یا امیر المؤمنین

و اول و ثانی و ثالث مقدم بر همه کس بآنحضرت سلام کردند و عمر بن الخطاب گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت

مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه و کلمه بخ عرب در حال رضا و در وقت رغبت و تعجب استعمال میکنند

بمعنی مرحبا بر بر و خوشا حال تو ای علی یا امداد کردی در وقتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه

مردان از سلام فارغ شدند زنانی که در آن سفر همراه بودند ایشان نیز آمده بآنحضرت تهنیت گفته سلام کردند و

در بعضی روایت آنکه در آن روز یکیک آمده دست بدست آنحضرت نهاده بیعت کرده عمر بود و در کتاب کامل بهائی مذکور است

که بیعت با مولای مؤمنان چنان بود که امیر المؤمنین بفرمود تا طشتی پر آب کردند و دست مبارک در میان طشت

نهاده فرمود که آن طشت را بدر خیمه آنحضرت گذاشتند و زنان می آمدند و سلام میکردند بامارت و امیری مؤمنان

و دست در طشت مینهادند و بازمیکشیدند و آن بیعت ایشان بود که در بعضی روایات واقع شده که حاضران

در آن روز هفتاد هزار کس بودند بعدد قوم موسی علی نبینا و علیه السلام در آن وقت که حضرت موسی برای برادر خود هرون

بیعت میستاند هفتاد هزار بودند و آخر ایشان آن بیعت را شکستند و حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه از

جمهور صحابه متواتر و الحدیث بتواتر با ایشان رسیده و هیچ یک را اختلاف و نزاعی نیست چنانچه شیخ مفسر محدث

عماد الدین بن کثیر شافعی که در تاریخ کبیر آورده که فقیه محمد بن جریر شافعی کتابیست بدو جلد که احادیث

غدیر را جمع است و ابو المعالی جوینی که مشهور و معروف است بامام الحرمین تعجب میکرد و میگفت مجلدی

در دست صحافی دیدم در بغداد نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و ابو علی عطار همدانی

منقول است که میگفت من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جزری شافعی که از

کبار ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر خم دارد و بالجمله این حدیث در شیوع

و ظهور است در مرتبه ایست که کسی را مجال انکار آن نتواند بود حکایت روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مدرس

درس نشسته بود قاضی عبد الجبار نام او را شنیده و هرگز ندیده بود در آن مجلس حاضر شد و در صف نعال

بنشست و بعد از لحظه خطاب بقاضی کرده گفت اگر اجازت باشد سؤالی دارم قاضی گفت بپرس گفت این خبر

که طایفه شیعه روایت میکنند که من کنت مولاه فعلی مولاه مسلم است که در روز غدیر خم گفته باشیعه از خود

یافته اند گفت لابد خبر صحیح است گفت چون خبر صحیح بلفظ مولاه چه معنی اراده کرده گفت اولی بتصرف در جان مردم شیخ

مفید گفت پس این خلاف و خصومت چیست قاضی گفت این خبر درایت است و خلافت ابو بکر درایت

عاقل او چه درایت را درایت نکند شیخ مفید این مسئله را فرو گذاشت و گفت چه میگویی در آنکه

در الخبر که سیّم علی را گفت یا علی حربك حربی وسلمك سلمی قاضی گفت صحیح است شیخ مفید گفت پس در حق اصحاب جمل چه میفرمائی قاضی گفت ای برادر ایشان توبه کردند شیخ مفید گفت ایها القاضی حرب درایت است و توبه روایتست و خود خلیفه در حدیث غدیر فرموده الیکم مردم عاقل درایت را بروایت از دست ندهند قاضی متحیّر شده فرو ماند و ساعتی سر در پیش افکند و بعد از آن سر برآورد و گفت تو اهل کیستی گفت من محمّد بن النعمان الحارثی قاضی برخواست و با شیخ مفید دست بگرفت و بجای خود نشاند و او را گفت انت المفید حقّا بر حقیقت تو شیخ مفید علمای مجلس را از آن خوش نیامد و غضب بر جنبیدند و هم همه در ایشان افتاد قاضی ایشان را گفت ای دانشمندان این مردم را الزام داد و من جواب او ندادم اگر شما جوابی دارید بفرمائید تا بر جای خود دود و بعد از آن این خبر بسلطان عضد الدوله رسید و او شیخ را طلب نمود و آن ماجرا از او شنید مرکبی خاص با زلادهٔ زرّین و سرافسار زرّین و صد درم و ستار زرّین نیکو و صد دینار در خلعتی بنده بداد و هر روز ده من نان و ده من گوشت از برای او مقرّر فرمود و عارف نیشابوری شیخ عطار علیه الرحمه از حکایت روز غدیر بنظم در آورده **نظم** تو چه دانی سرّ آن سلطان دین ۞ اولیاء الله است در عین الیقین ۞ از خدا گفته است در خمّ غدیر ۞ یا رسول الله ز آیات مبین ۞ ایها الناس اوست در الهام او ۞ ز انکه از حق آمده پیغام او ۞ گفت احمد با خلایق این ندا ۞ هست این دم خود رسول مصطفی ۞ هر چه حق گفتست خود من آن کنم ۞ بی تو امر از خدا السان کنم ۞ چونکه جبرئیل آمد و با من بگفت ۞ من بگویم با شما از نهفت ۞ این چنین گفتست خدا جهان ۞ حیّ و قیوم آن خدای غیب دان ۞ مرتضی و المدینی ملک من است ۞ هرکه این معنی ندانند آن سگ است ۞ بلکه کمتر از سگان دون بوده ۞ هم چو آن سم لعین ملعون بود ۞ اما بحث وطریق شیعه اثنی عشریه و مذهب حق ناجیه اما میه آنکه چون حضرت رسول در غدیر خم در نجوی که مجمل از آن ذکر شده خلیفه و جانشین ساخت در آن روز قبل از آنکه آن جماعت متفرق شوند جبرئیل امین حضرت سید المرسلین را خوشحال ساخت بآیه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا بشارت داد حاصل آن در روز غدیر دین اسلام در او بحصول کامل شده و اتمام نعمت الهی بر بندگان در رضا و خوشنودی خلایق الارض و السماء او از اصل اتمان در امر او رضا پیوسته و بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی کمال الدین و تمام النعمة و رضا

الرب

الرب برسالتی والولایة لعلی بعدی یعنی بزرگست خدای که منّت نهاده و بمن بکامل شدن دین و تمام شدن نعمت در اصحاب بودن حق تعالی از پیغمبری محمد و ولایت و امامت از برای علی بعد از من و در کتاب ملتقطات آمده که در روز غدیر بعد از بیعت نمودن از صدر منافقین اول ایشان بخدمت سید ابرار آمده گفت یا رسول الله صحیح در عمر خود نشمرده ام مثل این بیعتی که با امیر المؤمنین نمودم و بتحقیق که گمان دارم که خدای تعالی ببرکت این بیعت مرا قصرهای فراخ در بهشت کرامت کند حیف بر این الجماعتی باشم که در بهشت جا کنند و منزل دارند بعد از آن عمر گفت که خدای قبول کرده یا رسول الله هیچ چیز اعتماد ندارم که بسبب آن داخل بهشت شوم و از دوزخ نجات یابم مگر این بیعتی که با علی نمودم و بخدا سوگند که من در خاطر ندارم که نقص عهد و پیمان کنم و اگر از بهشت الشیء تا عرش همه از جواهر فاخر باشد و از ان بمن دهند همانا بهتر بیعتی که با علی امیر المؤمنین نموده ام از آن دایم و بعد از آن عثمان برخواست و گفت یا رسول الله ابتغاء وجه تعالی و شادم باین بیعتی که کرده ام که میدانم که اگر بوده باشد هر گناه اهل زمین همانا بسر میبرد و محو میشود بسبب این بیعتی که با مولای من آن نمودم و در کتاب جامع الاخبار از ابن طاوس از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که مرا از طایفه مولّد آیه یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها اجماع باشند که در روز غدیر اقرار و اعتراف نموده اند بولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین و انکار آن نمودند در روز سقیفه بنی ساعده و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که در لوامع الانوار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب مذکور است که در روز غدیر حضرت جبرئیل بصورت شخصی خوش هیئت نیکو لباس حاضر بود بجای خویش در آن مجلس شده بود بعد از آن و صایت و خلافت شاه ولایت گفت بخدا قسم که ندیدم هیچ امروز روزی در تسلیم هر کس که بخیر شدت امام در بحر تاکیدی از برای پسر عم خود قصد ولایت و خلافت نموده بهتر که چه این عقد نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود مگر کسی که کافر شده از خدا و رسول و کشته باشد و عقاب عظیم وعذاب الیم خواهد بود کسی را که حل این عقده کند و عمر این خطاب از جمله الجماعتی بود که این کلام از آن جوان خوش صورت و نیکو لباس شنیده چون از کلام او سوخته بخدمت حضرت رسول آمد از آنچه شنیده بود بیان نمود پس آنحضرت فرمود که آن جوان را شناختی عمر گفت که من او را هرگز ندیده و نشناختم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبرئیل

امین و یکیست رب العالمین بود و بیرون چنین ای عمر از آنکه تو آن کشاینده آنکره باشی بدین سبب که اکنون تو حل آن عقده ما
اندرت که قادر اجماعی خواهی بود که خدا و رسول و مومنان از ایشان بیزار خواهند بود و مع هذا کرای کلام
از جبرئیل امین شنیده و از سید المرسلین استماع کرده حل این عقده نمود و عهد و پیمان اشکسته خود را مستحق
عذاب و عقاب ساخت و مولوی معنوی در مثنوی اشاره باین نموده بیت نقض میثاق و عهود از احمقیست
حفظ ایمان و وفا کار تقیست چون در خلقت آدمی نیز عهد الله فی دمیاد عینا این بجهد عهد و فاسق نیز بوسید
بود و این قاد لطف پوسیده بود و آن ثمار لطف بریده بود شاخ و پیوند عهد که چه سبز بود با فنا در نیز سبزی
نیست سود در اکثر کتب تفاسیر و کتب سیر مسطور است که چون خبر وصایت و خلافت حضرت شاه ولایت
باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان فهری که سردار و بزرگ آن قوم بود بمجلس حضرت رسول در آمده گفت
ما با تو جهاد نیست خدا و رسالت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم بانها راضی نشده خلافت
دامادت را هم خود حواله نمودی این از خود نموده یست یا از جانب خدا حضرت پیغمبر قسم یاد نمود که این امر بحکم الهی
واقع شده چون از مجلس بیرون رفته شده گفت الهی اگر چه محمد میگوید حق و صدق است بفرما که از آسمان سنگی
بر سر من فرود آید که تاب شنیدن این حکایت نیست هنوز سخن او تمام نشده سنگی از آسمان بر سر او فرود
آمده از آن طرفش بیرون رفت و الملعون بجهنم واصل گردید و مقارن این حال سوره نازل شد سأل سائل
بعذاب واقع یعنی سوال کرد سائلی عذابی را که هیچ چیز دفع آن نکند و آن واقع شد حکایت در روز غدیر خم
بعد از آنکه دو سه کرده منافقین ابابکر و عمر لعینین با حضرت امیر المومنین بیعت کردند از مجلس بیرون رفتند
در راه با ایشان بودند یکی از ایشان بدیگری گفت والله ولا نقر هذه ... ابدا
یعنی قسم بخدا که ولایت این سوسمار را ما ... اقرار نکنیم ... علی علیه السلام این سوسمار
بمجلس حضرت امیر المومنین آمد الحراز ایشان شنیده بود بحضور حضرت ... بعرض رسانیدند حضرت آن
سوسمار را بکوشه جا داده تا ابابکر و عمر هر دو حاضر شدند با ایشان گفت که شما چرا با علی از نفاق بیعت
کردید در زبان اقرار کردید و در دل انکار داشتید و انکار میکنید ایشان گفتند معاذ الله
بیعت ما با علی از سر جهد و انکار باشد پیغمبر بود رسول آن سوسمار را بزبان فصیح بلیغ الجراز آن دو منافق

شنیده بود عرض نمود آن حضرت آن سوسمار را در کوشه جا داده تا ابابکر و عمر هر دو حاضر شدند با ایشان گفت که شما
چرا با علی از نفاق بیعت کردید در زبان اقرار کردید و در دل انکار داشتید و انکار میکنید ایشان گفتند معاذ الله
که بیعت ما با علی از سر جهد و انکار باشد پیغمبر بود رسول آن سوسمار را بزبان فصیح بلیغ الجراز آن دو منافق شنیده
بیان نمود ایشان گفتند او یکی است اگر شاهد دیگر بتصدیق قول او گواهی قبول قول او میکنیم بفرمان خدا
زبان سوسمار دیگر و شش هر یک بلغت دیگر در یکبار شهادت دادند آن دو منافق خجل شرمنده و منفعل
از مجلس حضرت سید المرسلین بیرون رفتند و چون حضرت رسول از دار فنا بسرای بقا انتقال و ارتحال نمود
عهد و پیمان روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و وصیت مصطفی را نشنیده انکاشتند و کردند آنچه
کردند و مولوی معنوی در وصف آن حال آن طایفه گفته نظم کچیز ناصح را بود صد داعیه پند را
داعیه پس وصیت کرد و تخم وعظ کاشت چون زمینشان شوره بد سودی نداشت قطعه ششم منع نمودن فدک
است از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن هر سه منافق در این امر شریک و مشورت هم کرده اند اما عمر
غالبست صاحب معجم البلدان گفته که فدک قریه ایست در حجاز که میان آن و مدینه دو روز راه است و بعضی
گفته اند سه روز راه آن قریه از کفار خیبر بود که بطریق مصالحه در تحت تصرف آنحضرت در آمده بود و بموجب امر الهی
خالصه حضرت رسالت پناهی شده بود در آنجا چشمه آب روان و درختان خرمای بسیار داشت و در کتاب
لطایف الطوایف آمده که روزی هارون الرشید بحضرت موسی کاظم علیه السلام گفت که فدک را حد و دکن
تا بتو گذارم امام گفت حد اول آن از ظلم و اهل بیت و منصوبست امام گفت اگر حد و دکن جبال الجرخواست دانم که
تو ادل باز ادهند که من باز گذارم هارون سوگند یاد کرد که میگذارم امام فرمود که حد اول حد است رنگ هارون
از این سخن بگشت گفت بگو امام فرمود که حد ثانی سمرقند است رنگ هارون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود
که حد ثالث افریقیه و مصر است رنگ هارون از زردی بسرخی کشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود
که حد رابع دریای ارمنیه رنگ هارون از سرخی بسیاهی کشت و مدت مدید سر در پیش افکند و بعد از آن
سر برآورد و گفت ای کاظم تو حدود ممالک ما را نام بردی که حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم
کرده اند امام فرمود که ای هارون من اول بتو گفتم که باین قسم راضی نخواهی شد روایتست که چون اکبر که بعمر

فآت ذا القربی حقه نازل شد حضرت رسول فدک را بفاطمه علیها السلام بخشید و قاسیکه آن ثابت در حیات بود
فدک در تصرف حضرت فاطمه بود و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که سه سال در حیات حضرت رسول عامل حضرت سیدة
النساء در فدک بود و چون حضرت رسول وفات یافت و ابابکر ناحق متولی امارت و خلافت شد عمر با ابی بکر
گفت که مردم بنکاه دنیا و طالبان درهم و دینارند پس صلاح آنست که منع کنی از علی خمس و اهل بیت او و فدک
را از جهت آنکه شیعیان و محبان علی این معنی را دانسته اند او را ترک نموده بسوی تو اقبال میکنند بطالب دنیا
پس ابابکر فدک را بجز نموده آن شیطان امت بجبر و تعدی غصب نموده و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایتست که
از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و کار بر او راست شد امر نموده عمر
لعین کوشتاد تا وکیل حضرت فاطمه زهرا را از فدک بیرون کردند و حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابابکر آمد
و گفت چرا میراث مرا از پدرم باز گرفتی و وکیل مرا از فدک بیرون کردی و بفرمان خدا تعالی رسول فدک را بمن
داده است و تو را ازینی میراث میرسد و مرا از پدرم میراث نیست ابوبکر گفت کواه حاضر کن دانی بخلاف حکم
خدا و رسول است تو باصطلاح آنکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متصرف فدک بود و صاحب ید که حضرت رسول
البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر حضرت فاطمه زهرا ام ایمن را حاضر کرد و گفت یا ابابکر گواهی بر تو اقامت نکنم
تا اگر بتو حجت لازم که رسول خدا گفته که ام ایمن زنیست از اهل بهشت گفت بلی چنین بود ام ایمن گفت که گواهی میدهم
که چون حق سبحانه و تعالی آیه ربانات ذا القربی حقه نازل شد حضرت را فرستاد حضرت رسول فدک را بحضرت فاطمه
زهرا داد و ابابکر گفتگوی بسیار واقع شد آخر الامر ابابکر ملعون از جواب حضرت بسوی حیله گویش حضرت رسول
عاجز آمده قباله در مجلس نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد و مضمونش آنکه فدک حق حضرت فاطمه علیها السلام
است و کسی دیگر بان متعرض نشود چون حضرت سیدة النساء قباله را گرفت و از مجلس ابابکر بیرون رفت متوجه
حجره طاهره شد عمر ملعون سر راه آنحضرت رسید و رسید ای فاطمه منازعت و مخاصمت تو با ابابکر بکجا رسید و از
بحث و نزاع شما چه حاصل شد حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که ابابکر کتاب و قباله انکه فدک حق منست
و کسی را در آن دخلی نیست عمر ملعون خشم آلود آن نوشته را از حضرت فاطمه علیها السلام در ربود و پاره کرد و
خشمناک در مجلس ابابکر در آمده در ستیزی نمود و گفت تو در روز حکم نمودی که فاطمه را در فدک حقی نیست

حکم میکنی که فدک حق اوست مبادا که این صورت در امر خلافت مضر و مخل است و موجب طعن تو میگردد
در بنی هاشم بان حجت پیوسته ملیشوند و چون عمر علیه اللعنه بر تحریف کتاب آنحضرت که و انتصوص مظلوم بانحو اطال غمان
فرمود که خرقت کتاب خرق الله بطنک یعنی کتاب مرا پاره کردی خدا تعالی شکم ترا پاره کند و آن دعای آن مظلومه فاطمه
در حق آن ملعون مستجاب شد و در ایام خلافت و حکومت او شکمش را پاره کردند و بدوزخ فرستادند و حضرت
گریان و نالان بخانه آمد و حقیقت احوال را بحضرت امیر المومنین عرض نمود و آن سید اوصیا متوجه مسجد شد
ابابکر را دید نشسته و جمعی از مهاجر و انصار گرد او گرد آمده گفت ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراث که
از رسول بار رسیده در حال حیات رسول مالک و متصرف بود ابوبکر گفت آن فی است یعنی غنیمت و جمیع مسلمانان
در آن شریک و سهیم اند اگر جمعی شهادت دهند که رسول فدکرا بفاطمه داده است از قصه و الا کرا را ز فدک
حق و نصیبی نیست امیر المومنین گفت یا ابابکر حکم میکنی در حق ما بخلاف حکم خدا و رسول گفت اگر کسی در دست
مسلمانان چیزی بود که او مالک و متصرف بان باشد و من دعوی کنم بینه از که میخواهی ابابکر گفت از تو که اکنون
چولست که بینه از فاطمه میخواهی در چیزی که او مالک و متصرفست و از مسلمانان بینه نمیخواهی ابوبکر خاموش شد عمر
گفت دست از سخن بدار که ما طاقت حجت تو نداریم که ما اگر گواهان عادل حاضر کنی خوب والا از مسلمانان بود و تو را و فاطمه
را در آن حقی نبود عمر حال یعنی ای اصحاب از شر القاب دمعنی نعلم نو می توم الحساب با علم ما بان کتمان شهادت نمودند
و انجهنم ... بنات الکرم و مال ایشان را طعن زنند و نگویند که فدک ... فاطمه بجبر و تعدی گرفتند و افترا ببستند
نموده از حدیث را وضع نموده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقه و حضرت امیر المومنین
و عباس جهت اتمام حجت نزد ابابکر رفتند و عباس بر حضرت امیر المومنین دعوی کرد ابابکر گفت ای عباس یاد
داری که حضرت رسول در بدو اسلام جمعی از اولاد هاشم را طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت که
کدام یکی کار معاونت من نماید که وزیر و وارث و وصی و بر ادر و خلیفه من باشد و سه نوبت این سخن را تکرار
نمود و هیچ کس قبول و اجابت نکرد مگر علی که هر نوبت میگفت انا انا لک یا رسول الله در بار سیم حضرت رسول گفت
اجلس یا علی فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی عباس گفت پس تو بر چه ظلم کردی و در
دو صایت و خلافت حق او بود و تو عاصی و ظالمی ابوبکر گفت دور کنید این عباس از من که را و بیب دادند و

مکر کردند و بعد از آن عباس با او گفت تو گفتی رسول را میراث نمیباشد و الحال او را میدانی صدقه است و یا از سبب فدک را
از فاطمه باز گرفتی چرا اکنون بمیراث رسول حکم کردی پس ابوبکر خجل و منفعل شده بیک حرف نزد و انقلبوا بایمان خائبت
و انفعال در دنیا ما حصل او است از روز قیامت اندیشه ناکرد جز حسرت و ندامت در دنیا و بال حیفی نداشته باشی
حکیم سنائی گفته رباعی مسند حست دنیای غرور مجو آن نخوت بنشانی بود در معجزه اوصاف [illegible] بنگ
خریدند و ما اول [illegible] که از آن شده ذکر بعد از آن [illegible] ابن حجی گفت اسد بیناد یده که رسمی
زان بیاید کو خرید [illegible] شیخ جمال الدین در تاریخ خلفاء ثلثه مذکور است که چون ابابکر فدک از حضرت فاطمه غصب نمود
و آن را خالصه خود ساخته و آن [illegible] بود او را تصرف داشت و از وقف یک بنای هیچ یک از مسلمانان نداد حکایت
در کتاب نزهة الکرام از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه بسندی که متصل است با ابن عباس نقل میکند که روزی غلام
ابوبکر و عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف جالس بودند و خلوتی ساخته در را باز امر نمود که کسی را بی حقیقت
او اذن دخول ندهد من هم در بیرون داخل شدم در صحبت مشغول شدند ناگاه پیری در آمد جامه سرخ غلیظ از
بافته صنعا پوشیده و ردای عدنی در بر افکنده نعلین حضرمی در پای و عصای از چوب در دست کرد گفته سلام
جوابش دادیم ابوبکر گفت ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصا نموده گفت من قصد حج کرده ام و مرا همسایه ایست من گفت
فتح مروری باشد التخویف در بار که خلیفه رسول الله است پیغام مرا باو برسان تا از ثواب باشد گفتم بکو
پیغام چیست تا برسانم گفت من زنی ضعیفم و مرا پدری بود وفات کرده و مزرعه به من میراث رسیده که معاش من
از آن بود و حال مزرعه را امیر شهر جبر و تعدی از من گرفت پس ابوبکر گفت بنکوت مباد آن ظالم فاجر که از آن
ضعیفه مزرعه را گرفته است عمر گفت ای صاحب رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق فضیحت کنند و سزای
کردار بدش رسانند تا هر بعد دیگری مرتکب چنین امری نشود پیر گفت پناه میبرم بخدا اگر امروز شیخ و عقلا
هذا کره باشد ظالمین و فاجر تر از ابوبکر و دختر رسول خدا را حکم ظلم کنند و از خانه بیرون رفت ابوبکر گفت که
پیر را باز آرید و یکی از اهل مجلس بطلب او بیرون رفت پیر را نیافت و باز [illegible] بعتاب خطاب کرد که نکفتم
پیر حضرت کسی را مکذارید [illegible] که پیر حضرت کسی را نکذاشتم که داخل خانه شود و هیچ کس بیرون
نرفته پس ابوبکر به عمر گفت شنیدی گفت شنیدم و در عالم [illegible] عظیم تو دید و شیطان بسیار و تقدم را

ابن حجان

ابن حجان انکند در این سخن بود که شنیدم که یکی با آوازی بلند میخواند و صاحب این ندیدیم یا من یحل ایامی لا یلیق به
اعدل علی آل بیت المنا من الجهل الخصر الیلیسا اقد ذهبت بفتوا الذهب من بین المصلین ضب الی الله تعالی کتب
الی النبی دفع ظلم الولیی لحز المشهود و قد دلت علی قذف بنت النبی و کید بهم مفتون فالله یعلم ان الحق
لا حق بهم ولا حق العد بنی و قد شهدت حاتم و صبر العالم الاصلح القوام بالذی لا نظلم احاکم امام حتی اذا
الله من این الوصیة ابن حفظ النبی علینا یوم کفر کم بالحلم والعلم والقرآن والذی ابن ابوبکر گفت یا ابن عباس [illegible] ما
ما امام [illegible] باید که این حکایت را کسی از تو نشنود گفتم چنین کنم در حین بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدم الحضرت
ملتبس شده فرمود یا ابن عباس چیزی از آن ابیات در خاطر داری گفتم ابیات را دادم و لیکن از من عهد گرفتند که
باز نگویم گفت من قصه را تو بگویم گفتم یا امیر المؤمنین ما شش کس بودیم [illegible] گفت آن پیر خضر
بود می آمد و قصه را بمن گفت چنانکه رفته بودم بخدمت [illegible] اشعار را خواند [illegible] و قبیح خلفا
ثلثه تا [illegible] کشته نشد این حکایت را بکس نگفتم موفق بن احمد مکی که معروفست بصدر الائمه و از علماء اهل سنت است
روایت کند که باسناد خود از ابن عباس که حضرت رسول بمولای موقنان فرمودند یا علی خدا تعالی فاطمه را
بتو تزویج کرده و تمام روی زمین را صداق فاطمه کردانید پس کسی که بر روی زمین مشی کند در حالتی که بغض فاطمه
داشته باشد در آن حرامی رفته باشد و [illegible] که فاطمه را [illegible] دشمن او در ملک او و راضی باشد و
مشی در ملک غیری اذن مالک حرام است پس مشی دشمنان اهل بیت نبوت در رسالت و بعضی زمین حرام
باشد [illegible] هر کاه کتابه علمای شما روایت کنند که چون آیه فآت ذا القربی حقه نازل شد حضرت [illegible] فاطمه را
طلبید و فدک را باو داد و نیز روایت کنند که کل روی زمین را صداق فاطمه کردانید دیکر در باب منع فدک
چه عذر میتوان آورد پس بقول شما اهل زمین در مهر حضرت فاطمه باشد اکر بعضی از [illegible] طلبید چرا او را
زجر و منع شود و درین شک و شبهه نیست که حضرت فاطمه از خلفای ثلثه شما خشمناک بعالم بقا ارتحال نمود
[illegible] تقدیر هر مشی که ایشان کرده اند هر چه ازیشان صادر [illegible] همه حرام باشد [illegible] راه
رفتن شما در [illegible] روی زمین [illegible] نیست که دشمن الحضرت و دوست خلفاء ثلثه اید و بودن شما در روی زمین
حرام است حرمت آنکه که هر یکی از در درک الاسفل مقام و مسکن سازید که مشی شما در ان جا حلال است و

و شهید انداز و در کتاب کشف الغمه از ابی جعفر روایت است که حضرت امام جعفر صادق سوال نمودم که
چرا امیر المؤمنین در وقتی که والی شد فدک را اخذ نفرمود و متصرف نکرد الحضرت جواب فرمودند که ظالم و مظلوم
هر دو از دنیا رفته بودند و هر یک نزد خدا استحقاق نیک و بد خود جزا یافته الحضرت نخواست که استرجاع نماید
که چون [illegible] غاصب را عقاب و مغصوب را ثواب کرامت فرموده و نیز امیر المؤمنین در ترک فدک اقتدا بحضرت رسول
کرد که چون حضرت رسول را بعد از مکه معظمه هجرت نمود عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه معظمه بعضی گفتند یا رسول
الله چرا بخانه خود رجوع نمیکنید فرمودند آیا عقیل خانه از برای ما گذاشته که رجوع کنیم و از ان ابا فرموده گفت ما
اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در راه خدا چیزی که انفاق کرده اند روایت است که چون عمر عبد العزیز والی شد فدک را
بحضرت امام محمد باقر و عبد الله بن حسن رد نمود و بعضی آورده اند که [illegible] با ایشان داد هم
الخبر حق بنی فاطمه و بنی هاشم در زمان امارت و حکومت او مخفی شدند و بعضی از متعصبان بر عمر عبد العزیز گفتند
که این کاری که تو کردی طعنی است بر خلفای ثلثه عمر عبد العزیز گفت [illegible] و بر شما [illegible] ظاهر است
که فاطمه زهرا دختر رسول خدا بود که دعوی فدک کرد و در تصرف او بود و از کذب و دروغ بری بود که از
حضرت رسول دروغ نسبت دهد و شهادت امیر المؤمنین و ام ایمن و ام سلمه کواهان داشت و حضرت فاطمه بهتری
زنان اهل بهشت است و بعضی ظاهر و روشن است که فدک حق فاطمه زهرا است و [illegible] صاحب حق
رسانیدم و باین تقرب بجوییم برسول الله و بامیر المؤمنین و امید دارم که فاطمه و حسنین شفیع من باشند
روز قیامت و بعد از عمر عبد العزیز باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه زهرا کرفتند و در تصرف اهل طغیان
و عصیان بود تا زمان مامون که او بتصرف اولاد فاطمه گذاشت و معتصم و [illegible] نیز با ایشان مسلم داشتند
و گفتند که مامون از ما اعلم است الخبر او امضای او نموده ما نیز [illegible] تا متوکل والی شد او آنرا
کرفته و در آخر ایام خلافت با ایشان واکذاشت و بعد از آن منتقد فدک را از اولاد رسول منع نمود و خود
متصرف شد و مکتفی در ایام ولایت خود نصف فدک را باولاد رسول داد و نصفی را خود در تصرف داشت
در حینی نوشتن این طعن محمد شیخ الاسلام سمنانی این مضمون را در رسالت نظم انتظام داد نظم از فدک هر که
منع دختر کرد خویشتن را در [illegible] اکر انکه او خصم مصطفی باشد اصل او بیشک از خطا باشد چون [illegible]

[illegible]

ز آب پاک [illegible] انچنان که عاشق پاک [illegible] تو نکویی که او زاصحابست [illegible] که چه در آیاتست چند کوی که
که یار غار بود از حضین خلقی بر غار بوده سک اصحاب کهف شد همدم یار غار [illegible] نشد آدم او که [illegible]
خود بکو چون شود خلیفه تو لعنت [illegible] و ابوبکر از دنیا [illegible] طعن هشتم بانکه [illegible] انفال و
از اهل بیت طاهرین و در کاشف الحق [illegible] که چون ابوبکر خلیفه شد [illegible] عمر و مشورت هم الخیر از
مدد معاش عایشه و حفصه مقرر بوده و چندان ساختند و الخبر از برای امام حسن و امام حسین و سایر اهل
بیت معین بود قلم کشیده که در وجه لشکر و سپاه که بجهاد میباید فرستاد ضرور است و منع خمس [illegible]
رسول الله نمودند و کفتند [illegible] تخصیص کرده است و خدا تعالی [illegible] گفته است که واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی [illegible] از بیت المال جهت خرج خود مقرر ساختند و ابابکر بیدین
چون بدرک الاسفل انتقال نمود [illegible] هزار دینار طلا از بیت المال در دفتر او مانده بود و [illegible] عمر ملعون
[illegible] هزار درهم از بیت المال [illegible] بود [illegible] عثمان مرد در بیت المال
یک دینار نبود که همه را [illegible] اطراف نمود [illegible] خلافت خود هیچ یک [illegible] و انصار را چیزی نداد
و جمیع را [illegible] مروان و فرزندان خود داد و ابابکر و عمر هر یک در خلافت خود [illegible] از بیت المال مبلغی
بعید [illegible] امام و خلیفه نظم [illegible]
[illegible] طعن هشتم
[illegible] مثل [illegible] و خیبر و باقی حروب [illegible]
در باب [illegible] علی بعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خیبر و خندق [illegible]
طعن [illegible] که [illegible] ابوبکر [illegible] اهل سنت نقل نموده که

که انس بن مالک گفت روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم شخصی از نجد در میان آمد که نشان درویشی و زهد
گفتند
و تصدیق از وی بسیار بفعل آمد حضرت فرمود که او را نمی‌شناسم که دیدم از وی پیدا شد و بطرفی رفت یاران
با رسول الله اینست که حرف وی گفته شد پس چون چشم مبارک آنحضرت بر او افتاد بابو بکر گفت این شمشیر را بگیر
و برو او را بکش که از لشکر شیاطین است پس ابو بکر رفته بعد از لحظه باز آمده گفت یا رسول الله دیدم که در
سجود بود با خود گفتم بالله حرام گشت کشتن کسی را که در سجده باشد مدعی نماز که توفیق عبادت یافته است خاص
عطا فرموده است جای دیگر است پس روی بحضرت امیر المؤمنین کرده فرمود یا علی تو چنین که اگر او را بکشی در میان
امت من خلاف نخواهد بود امیر المؤمنین چون رفت او را ندید بگشت گفت یا رسول الله او را ندیدم
حضرت رسول فرمود که امت موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از ایشان ناجی بودند و باقی در آتش و امت
عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی رستگار بودند و باقی هالک در نار و زود باشد که امت من هفتاد و سه
فرقه شوند یکی ناجی باشد و باقی هالک در آتش مؤمنان گفتند یا رسول الله از فرقه ناجیه کدامند انس در مرفوع
کرده و فوقی اصحاب تو داشته باشند و از ابن عباس مرویست که آن مرد وقتی که ابابکر و عمر او را کشتن
و امتناع نمودند حضرت امیر المؤمنین او را در روز صفین کشت و ذو الثدیه مشهور همین است که از خوارج
صفین است و وجه تسمیه او بذو الثدیه آن بود که بر یک سینه او چون پاره گوشتی بود در اندرون بدن او
میکشیدند بیرون می آمد و هر گاه میگذاشتند بدن او فرو میرفت و در کتاب لوامع الانوار آمده که آن
الخارجی که حضرت رسول حکم بقتل او کرد معاویه است و در کتاب احسن الکبار مذکورست که گوساله این
ابابکر بود که خلق پرستش او می نمودند و فرعون آل رسول عمر بود و سامری عثمان و ذو الثدیه معاویه که سر کرده
خوارج بود حاصل کلام از پیغمبر خدا شنیدند که اگر این مرد بماند امت را بضلالت می افکند و ایشان از
بکشتن او کردند مخالفت نموده بآن کشتند که در سجود بود با نماز میکرد مخالفت قول رسول در تجویز منع نمودند
کشتن این قسم سگی را جایز نمیدانستند با آنکه کسی است که میدانستند که فرموده رسول بامر خدای تعالی است
مخالفت در سوانی و نافرمانی عمر زیاده از ابابکر است که عمر و بار از پیغمبر شنید و خلاف آن صادق القول نمود
و انکه دل آن دو بدان یاری نداد که بقتل او اقدام نمایند ظاهر سبب آشنائی معنویست که از دلها بهم داشتند

چون

بیت دزد را نسبت هر دو چو باد رخ ادری در آشنائیست مفتوح و این داستان از مطاعن عثمان میتوان شمرد از آنکه
در مدت دوازده سال خلافت ناقص خود که این حکایت را بسیار شنیده بلکه خود در اوقات در خدمت حضرت
حضرت رسول حاضر بود میبایست که امر بقتل او نماید همین یقین که اگر این خدمت بار رجوع میشد او نیز نوا
ایشان میکرد الحق روحشان شاد از آن باد که از آن لعنت میکنیم بار دطعن دوم آنکه آن سر مذبذب کار
با هم مشورت کردند که علی را باید کشت تا کار خلافت بالا گیرد و این قرعه بنام خالد ولید بر آمد که او را حیف
میگفتند داشجع و قتی میدانستند و آنحضرت عمودی کرده در دست سیف الله سینان بود از دست او برون
نمود طوق کردن آن سگ ملعون ساخت و چون کار بر وی تنگ و دشوار شد و نزدیک بود که از غصب
آن بار صاحب روح پاک او از کالبد بدن مفارقت کند بالتماس و تضرع ابابکر و اصحاب آنحضرت آن طوق
از گردن آن پلید دور ساختند و این قصه بطریق مختلفه و روایات متعدده نبط رسیده و بعد از این ان شاء الله تعالی در
احوالات خالد ولید ذکر خواهد شد رباعی در علم و در شجاعت و در فضل در کمال مانند مرتضی علی بود محال
ای خارجی رجیست تو با ملاء فراع لعنت بدشمنان علی و نجم آل و در کتاب لوامع الانوار مثبت است که چنان
خود حضرت رسول آمده گفت یا رسول الله کسی را همراه ما کن که مکان و مسکن ما آمده قرآن بما آموزد ایشان
حضرت امیر المؤمنین و ابوذر غفاری و ابو بکر و عمر و عثمان را بر فاقت جنیان بوادی ایشان فرستاد و با ایشان
سفارش نمود که باید در آن وادی روید که هر یک نباشند و الخیر شنوید با یکدیگر نکوئید تا وقتی که پیش من رسید
و چون بوادی حرم رسیدند از بسیار در رخت و خوار داخل آن وادی نتوانستند ابو بکر پیش رفت و سلام
کرد جواب او ندادند و آواز بگوش ایشان رسید که نسب خود را بگو چون نسب خود را گفت هیبتی چند
که از آن حجره گشت و گفتند ای پسر سلامی که کرد که تو صاحب عاملیتی و بعد از آن عمر پیش رفت و سلام
کرد جواب سلام او ندادند و از نسب خود پرسیدند چون اظهار نمود همچنین چند گفتند دل خسته
و پریشان تر از ابو بکر برگشت و گفتند ای پسر چها او حالتر که کرد که ما را با تو در جواب نیست و عثمان نیز
سلام کرد با او همین شیوه بکار بردند ابو ذر پیش رفت سلام کرد جواب سلام او را با حسن وجهی
داده و بعد از اظهار نسب خود او را دعای خیر کردند و با ابوذر گفتند که باز گرد که تو صاحب طالبی

بعد از آن مولای مؤمنان برخاست و سلام کرد جواب سلام آنحضرت را از روی اخلاص و بندگی گفتند
و چون آنحضرت نسب ظاهر خود با ایشان بیان فرمود از خار و خاشاک از هم جدا شد و راه پاک و صحی
جم رسید جماعتی آمدند با آنحضرت از آن تخت نشانده در میان خود بردند عمر لعین با ابوبکر و عثمان گفت که
ما از کار علی کفایت کردیم یعنی آنحضرت را کشتند و ما از او فارغ گردانیدند و چون حضرت امیر المؤمنین
جماعت جنیان قرآن را تعلیم نمود مراجعت بخدمت حضرت رسول کرد دید سیک رسل هجو نمودند شمار اهم
کردم که با یکدیگر نباشید و مکالمه که میان عمر و ابابکر گذشت بود آنحضرت همه را بیان کرد آن دو خار
گفتند یا رسول ما بر علی ترسیدیم و این در مقام چند طعن است یکی آنکه جنیان جواب سلام آن سه منافق
ندادند و ایذا و آزار و اهانت بایشان رسانیدند دیگر آنکه خلاف قول رسول نموده با یکدیگر حرف زدند
دیگر آنکه هر گاه آنسر قابل تعلیم دادن جنیان نباشند چگونه قابل خلافت و امامت جمیع امت
خواهند بود از امکان الغراب دلیل قوم سیهدیهم طریق الهالکینا دو ازدهم آنکه چون کار خلافت بر ابی بکر
قرار گرفت روزی آن سه منافق با یکدیگر گفتند ما را این مکان نبود که این کار بر علی نظام آید و از چنین
در امر خلافت محروم شود این خود درست شد اما قرآن در دست او است و او علم قرآن میداند کاری باید
کرد که اظهار علم قرآن نتواند کرد و بعضی از آن نداشته باشد پس منافقی گفتند که هر کس آیتی یا سوره دارد باید که
حاضر کند و کوه بیاورد و نامی کند یاد نماید که از تغییر و تبدیل نکرده است و مردم آیه و سوره می آوردند
و سوکند مخوردند با کواه میکذرانیدند و آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کرده و آیه
و لئن اجتمعت الجن و الانس را گویا نشنیده بودند بلی امام و پیشوای که چهلش کم از این باشد لایق و مرتبه
خلافت بکار نمی آمد چنانکه شیخ عطار علیه الرحمه گفته بیت راه دین در راه احمد مرتضی است عین دین در
مذهب ما کجا است کو تو عین از ابو بکری رهبری در جهان حقا که کمتر از خری در ره مرتضی کو دهما است
در معانی مظهر ذو الجلال است دو سر امید و کار تو تا شوی از علم و خود دار و فن او بحکم حق ترا باشد و
که از افشا تو پشک جاهلی او تمام او لیا در سر بود او بشهر ستان احمد در بود طعن سیزدهم که هر سه در آن
انکه درهای مسجدها که حضرت رسول بفرمان رب العالمین بود در خانه هر یک از اصحاب بمسجد رسو

و بعضی

و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب چون از غزوه ای آمد دستها را بر در خانه کردند و بعضی
خدا و رسول را از سهل تفنن امور اتکا نشدند و از مؤاخذه روز جزا اندیشه نکردند بلکه این اشقام کشتند
از خدا و رسول تمام کردند و باین فعل فخر و مباهات کردند که این قسم کارها مبتوانم کرد چنانچه این طوایست
که هر سه در آن شریک اند و در باب ایشان مستحق هم طعن است و اگر مستحق طعن نمیبودند در حق ایشان لعنت
بیت هر چند سیاه نامه ام در محشر از فیض دو نجم خدا ابابکرید ترا کو هیچ عقوبتم نبودن نور خانه عثمان
طعن چهاردهم در پیوسته منافق و یوسف و مکر آن سه ملعون با حضرت امیر المؤمنین ابن معاذلی شافعی در کتاب
مناقب بسند خود ذکر کرده است که حضرت رسول بروز غدیر خم گفت یا علی امت من بعد از من باتو غدر
خواهند کرد یعنی مکر و فریب و بیوفائی با تو سلوک خواهند کرد و بانی و باعث آن ابابکر و عمر و عثمان بودند که با حضرت
رسول و امیر المؤمنین بیوفائی نمودند و بمکر و حیله امت را فریب داده تابع امر و نهی خود ساختند و الحاصلت
بیوفائی را شعار خود ساختند بیعت روز غدیر خم را فراموش نموده بفریب و تلبیس شیطان امت کذاب حرام زاده
عمر بن خطاب با ابابکر بیعت نمودند چنانکه روزی مولای مؤمنان داخل مسجد شد و خطاب بابی بکر فرمود
بل
تعلم ابابکر و لا تلک جاهلا بان علیا خیر حاف و ناعل و ان رسول الله اوصی بحقه و اکد فیه قوله و افضا
فلا تجحدن حقه و اردد الوری الیه فان الله لیس بغافل یعنی بدان ای ابابکر و جاهل مباش که علی بهترین هر کس
و کفش پوشانست و بدانکه رسول وصیت کرده در حق او موکد کرد این کلام خود را در فضایل او کم مکن
حق او را و رد کن مردمان بسوی او پس بدرستی که خدای تعالی غافل نیست یعنی دانا است بکرد ار شما حکایت
در کتاب مناقب معاذلی شافعی از ابو بکر موسی حافظ نقل شده او بسند خود از ابن عباس روایت میکند
که روزی با رسول خدا بسیر باغستان مدینه رفته بودیم و علی بن ابی طالب همراه بود و بسیر چند باغ نمودیم
و هر باغی که رسیدیم حضرت امیر المؤمنین گفت که باغ خوبیست حضرت رسول با وی گفت که باغ تو در بهشت است
و بهتر از نیست و در آخر دیدم که دست مبارک بر سر زد و آواز بلند بگریست حضرت امیر المؤمنین پرسید که
یا رسول الله سبب گریه چیست فرمودند که از غرازی میکریم که در سینه جمعی کینه ترا هست و تا من هستم ظاهر
نمیکنند و منتظر ند که من از دنیا در گذرم پس کینهای خود را با تو آشکار کردانند هر یک از غلامان طبقه ضاله

این قسم احادیث در روایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر اعتمادی با احادیث و اقوال خود دارند پس چرا از خلفا
ثلثه تبرا و دوری نمیکنند و دست بدامن محبت و دوستی ایشان زده جنت میجویند و اگر بدین مع ملتزم نیستند
بمحبت و اعتباری باقوال و افعال ایشان نباشد طعن پانزدهم آنکه بموجب وصیت سیدة النساء فاطمه زهرا
النسوه منافق توفیق نماز کردن بر آن معصومه نیافتند و جنین او را که مطهر از مظلومیت نداشتند و از زیارتش نیز
محروم ماندند و این بنا بر حقی بود که آن معصومه مظلومه بر حضرت امیر المؤمنین نموده بود که آنان بر سر ظالم
ناخوشنود بوده راضی نبود که ایشان تشییع جنازه او نموده بر او نماز کنند چنانکه در کتاب مجلی مرات المنجی
آمده که اخطب خوارزم در کتاب خود ذکر کرده که حضرت فاطمه زهرا را حضرت امیر المؤمنین در شب سیدة النساء
دفن نموده و مرقد آن حضرت را با زمین یکسان نمود که احدی بر آن مطلع نگردید و در روز دیگر ابابکر و عمر و عثمان
و اصحاب ایشان از حضرت امیر المؤمنین از حال حضرت خیر النساء سؤال کردند مولای مؤمنان فرمودند که
بموجب وصیت سیدة النساء او را پنهان نموده ام پس عمر گفت که مرقد آن حضرت را طلب کنند تا بر او نماز کنیم هر چند
اصحاب ایشان تفحص و تجسس نمودند از آن نشان نیافتند لما قبضت فاطمة الزهراء غسلها علی بعلها
الهادی و سبطاها وقام حتی انی دفن البقیع بها صلی علیها ثم و لذا هادم بعضی علیها منهم احد حاشا لها
من صلوة ثم و لو لا حتی اذا اصبح القوم الغداة انو بغسل البتول و لم یدروا بمشواها فالو الدیار انا السبطین ما
فعلت بنت النبی قد فقدنا ما اجابهم محتسبا المصطفی فلو علیه عسطا فحقد اخفاها طعن شانزدهم آنکه چون
اباذر و سلمان و عمار و مقداد و بنی هاشم جمیعا بر هیچکدام از خلفای ثلثه بیعت نکردند سعد بن عباده و قیس بن
سعد که از کبار انصار بودند سر بر بیعت ایشان فرود نیاوردند و اگر ایشان بیعت نموده باشند بموجب
الصحودات لنسخ الخطوبات خواهد بود و روایتست که سعد بن معاذ باجماع خاص و عام بیعت با بی بکر نکرده و در
زمان خلافت عمر روزی او را در بازار دید او را گفت یا من بیعت کن گفت ای سعد [illegible] سعد
گفت پدرم [illegible] از امیر المؤمنین [illegible] شام رفت و در [illegible] بود در
شام هر هفته [illegible] عمر [illegible] باد و دند و او را کشتند
عمر خالد ولید را برای کشتن سعد بن عباده بشام فرستاد و او در راه [illegible] سعد را بقتل رسانید

و در بعضی

و در بعضی روایات آنکه ابابکر در ایام امارت خود بمشورت عمر خالد ولید را بشام فرستاد تا سعد را بقتل رسانید
ندا رسید ای ناصبی خلافت و جانشینی رسول خدا چنین باید کرد که مرد سکینای را ادنی بیعت نمودن
امر بقتل او فرمایند و این روایتی از مطاعن عثمان میتوان شمرد پیشتر که اگر سعد بن عباده در زمان حکومت عثمان
میبود نیز بر بیعت او راضی نمیشد و جای نجات که طلبی شد الجهد کرن من اهدا الیها فقد بغی من نادی طعن هفدهم
آنکه هر کدام از خلفای ثلثه سی چهل سال عبادت بت پرستی مشغول بودند و در پیش لات و عزی پیشانی
بزمین نهادند و ذلت و عبادت بت پرستیدن می کردند و هر چند که بعد از آن مسلمان شدند ولیکن پیشانی مسبوق ند و ابن مغازلی شافعی در کتاب
مناقب از عبدالله بن مسعود روایت نموده که حضرت رسول فرمودند که امر نبوت و ولایت من بعلی منتهی شد
هیچ کدام از من و او سجده بت ننموده و همیشه خداپرست بوده ایم پس از آن جهت که عبادت بت و اصنام از من و علی
صد و دینا فته ام استحق نبوت در رسالت و علی را سزاوار امامت و ولایت و وصایت و النسزام نبوت از من
در پدر و وصایت پسری تعلق یافت و در کتاب فتوحات القدس در تفسیر آیه کریمه انی جاعلک للناس اماما قال و من
ذریتی لا ینال عهدی الظالمین آمده که الله تعالی بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام خطاب میکند که بدرستی که من تو
را امام خواهم گردانید حضرت ابراهیم از حق تعالی مسئلت نمود که ذریه و فرزندان مرا نیز امام گردان حضرت
باری تعالی فرمود که عهد و پیمان من که امامت و خلافت یعنی سر فرزندان تو که بت پرست باشند و چنین
از عبدالله بن مسعود روایت کرده که ناینات در شان نزول این آیه فرمود که انتهت الدعوة الی و الی علی لم یسجد
احد منا لصنم قط فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا یعنی دعوت و مسئلت ابراهیم که جهت ذریه کرده منتهی شده بما
رسیده که هرگز پیش هیچ بت سجده نکرده بنابرین حق تعالی مرا پیغمبر و رسول خود گردانید و علی را وصایت کرامت فرمود
و در کتاب منبع الفاضلین آمده که ابابکر در چهل و شش سالگی و عمر در سی و پنج سالگی بشرف اسلام مشرف شدند
و در تاریخ گزیده که از کتب اهل سنت است ذکر شده که ابابکر در سی و هفت سالگی و عمر در بیست و دو سالگی
و عثمان در سی سالگی مسلمان شدند ای ناصبی هر گاه امامان و پیشوایان شما مدت سی سال و چهل سالگی
بشرف اسلام نرسیده و ترک عبادت و پرستش بت چند و شصت بنما باشند چگونه قابلیت امامت و خلافت
داشته باشند بیت آنکه بت را سجده کرده خمر خورده و زنا جسته کی تو مرد مؤمنی از وی حذر باشد چنین

شرعی برادر آن بکو بنت بعد از مصطفی مولای الاعظم طعن هجدهم آنکه در پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک
پاخته بودند و غذای صبح و شام چهل سال ایشان از آن دو جنس نفیس بود و مغز استخوان ایشان از آن پرورده بود
طعن نوزدهم آنکه منافقت مدینه که بر مکر معتبر با اعتقاد ناقص خود مسلمان شده بودند بنفاق زندگانی میکردند
و کفار را از خود راضی داشتند بر همراه حضرت رسول بتبعیت میرفتند و [illegible] در جبلت و سرشت ایشان بود
کر اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار شریک شدند با رفع [illegible] که از اهل اسلام کردند بلکه بیا
با کفار شراکتی میکردند و همان نفاق جبلی طبیعی ایشان شده بودند که در مدینه ترک آن نتوانستند که چنانکه
انشاء الله تعالی بعضی از آنها ذکر خواهد شد طعن بیستم در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که حق سبحانه و تعالی محبت
و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت را بر هر مکلف واجب گردانیده و بدلیل قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و ایشان خلاف فرموده خود عمل نموده عداوت اهل بیت رسول را بدل عقد بستند و بر زبان ظاهر
کردند و با ایذا و آزار اهل بیت رسالت و نبوت هر یک از آن سه ملعون بغایت الغایت کوشیدند طعن بیست یکم در
کتاب ذکر شده که آن سه [illegible] با اکثر علم داشتند که حضرت امیر المؤمنین بعلم و فضل و جمیع صفات کمال و حل
مشکلات سر آمد بود و بر همه مردمان من جمیع الجهات فایق ایشان تابع وی نشدند و بر آن حضرت تقدم جستند
طعن بیست دوم [illegible] کتاب آمده که حکم و فرمان الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه بخانه وی نروند که لا
تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و ایشان بی اذن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین داخل خانه ایشان شدند چنانکه
بعضی از آنها ذکر شده و بعضی نیز مذکور خواهد شد و حرمت خانه زاده رسول را ملاحظه و رعایت نکردند و خدا
و رسول و اهل بیت را از خود خشمناک ساختند بد احوال ایشان در روز قیامت ویل لمن شفعاؤه خصماؤه
طعن بیست سیم آنکه طاهر الولادة نبودند و از زنا و سفاح بهم رسیده بودند و اکثر علمای ایشان باین معنی قایلند
چنانکه انساب ایشان [illegible] بیان شده و هر که در نسب ایشان شک دارد [illegible] در نسب او خطائی
واقع شده [illegible] بیت [illegible] ساقی
آب حوض کوثر [illegible] طعن بیست چهارم آنکه مسجدها را از طریق سنت
بنا میکردند و محرابها را داخل میکردند و حضرت امیر المؤمنین در زمان خلافت ظاهری آن نوع محراب را

[illegible]

بید به سنت بود که از آنها میکندند طعن بیست پنجم آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند که یا
ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق دوستی میکردند و مواصلت میجستند
و هر چند در آن باب آیات سبحانی در ج و قرآنی نازل شد منع نشدند بیت [illegible]
[illegible] کاه کهربا است بیست ششم آنکه [illegible] حضرت [illegible] پنج تکبیر است [illegible] ملعون بمشورت
[illegible] چهار تکبیر قرار دادند و در آن قراءت و سوره فاتحه بیست و ایشان بجای شهادتین فاتحه و صلوات مقرره
و ابو هلال العسکری که از علمای اهل سنت است در کتاب الاوایل آورده که اول کسی که مردم را در نماز میت چهار تکبیر امر
نمود [illegible] عمر بن خطاب بود طعن بیست هفتم آنکه حکم الهی کافر نجس العین است و آن سه مرتد
مردود اهل کفر و کفر را پاک میدانستند فعلیهم لعنة الله و الملائکة و الناس الی یوم القیمة بلا حد و لا انتهاء
[illegible] بیست هشتم آنکه حضرت رسول ایشان را جلب و اخذ صدقات و زکوة
نفرستاد و این [illegible] ایشان نبود که باین خدمت مامور شوند بیست نهم آنکه از مطاعن ایشان [illegible]
[illegible] طعن سیم آنکه هر کس امیر [illegible] لشکر
[illegible] نشدند و قابل سرداری نبودند سی یکم آنکه حضرت رسول عمرو عاص را بر ایشان امیر گردانید تا
[illegible] بدانند که ایشان داخل رعیت اند نه قابل خلافت و امامت و هر کس علم [illegible] آن سه مرتد [illegible]
نشد طعن سی دوم آنکه از صلاح و میراث حضرت رسول [illegible] آن سه مرتد ملعون بود هر چند بلطایف
الحیل خواستند [illegible] میراث رسول چیزی بدست آرند [illegible] بفرموده خدا تعالی
میراث حضرت رسول [illegible] سی سیم آنکه [illegible] اتفاق بود و بعضی اعتقاد اسلام بایشان
داشتند و بعضی نداشتند و [illegible] سی ۴ آنکه آن سه منافق [illegible] حضرت رسول
نداشتند بحمد الله و المنة طعن سی پنجم آنکه باتفاق [illegible] تشهد صحیح نیست و چون سلام نماز
دادند [illegible] السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
[illegible] طعن سی ششم آنکه آن سه مرتد [illegible]

تا لفظی که در آن نمان نباشد داخل کرده باشند غرض اینها همه این بود که هر خللی که در شرع توانند کرد بکنند امیر المؤمنین
در آن تغییر نرفت سیم هر که او را اعتقاد بعد از پیغمبر بجز علی و در بعد وی او از آن شاهد نباشد ایشان زندیق جاهل [illegible]
با اولاد شقی و معدود است هر که وضال مضل و مرتد و زندیق است که هر از آن سال و حسب عمل طاعت کند از اهل [illegible]
هست از همه طاعت جدا طعن سی و هفتم آنکه اذان و اقامت که سنت مؤکد بود و بیست و سه سال [illegible] ایشان را هر روز
پنج بار میگفتند میشنیدند و جبرئیل از جانب الله تعالی [illegible] آورده بود ساخته بود فقره کم کردند که حی علی خیر
العمل است و بجای آن افزودند که الصلوة خیر من النوم است و تا وقت خروج قائم آل محمد آن بدعت ایشان
یادگار [illegible] و ثواب آن بارواح پلید ایشان عاید میگردد و حمیدی در جمع بین الصحیحین این حدیث ذکر نموده که
هر [illegible] کار با هم شریک کند و ایشان را این بدعت مثاب میدانند و در بعضی [illegible] این بدعت را بعمر ملعون
نسبت میدهند که در زمان خلافت او بهم رسیده چنانکه از و سوال کردند که چرا باقی این بدعت شدی گفت
از برای آنکه هر گاه مردم بدانند و بگوش ایشان برسد که نماز بهتر از خواب است همه مشغول نماز میشوند و [illegible]
جهاد میکنند سی و هشتم آنکه بدعت کردند مسح خفین نهادند و بر [illegible] بر خود ثواب و خوش [illegible]
ساختند و [illegible] که فنا شدند سی و نهم آنکه [illegible] امر کردند که [illegible] دست [illegible]
و [illegible] احیای سنت [illegible] این بدعت را در میان امت یادگار گذاشتند و [illegible] را از خود شاد
گردانیدند در [illegible] حضرت رسول [illegible] نمودند چهلم آنکه سنت [illegible] که آن
سنتهای مؤکد نماز است بطلان کردند و [illegible] ساختند طعن چهل و یکم آنکه ابوبکر در
ایام امارت خود گفت [illegible] عمر و عثمان گفتند که ما [illegible]
میرسد [illegible] ساختند و گفتند [illegible] است [illegible] خدا و [illegible]
پس [illegible] امر کردند که بجای مسح پا بشویند و [illegible] مسح [illegible] سر [illegible] مسح نمایند
و این بدعت ایشان یادگار ماند و [illegible] شیطان در [illegible]
از [illegible] کرده [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] شیطان داخل جهنم شوند چهل و دوم
آنکه حضرت رسول [illegible]

باید

باید نماز در رکوع و سجود تعجیل میکنند و تمام کنند ذکر را در رکوع و سجود و نباشند مثل خروس که منقار
بزمین زند و بر دارد و در تشهد مانند سگ بر سر پاها منشیند بلکه و بر پی چپ نشینند و مثل بوزینگان
بچپ و راست منگرید و این بدعتها را اسنه منافق هم رسانیدند و این دو واجب و دو رکعتان بردم [illegible]
دار میکنند پیروان خود که آفتاب غروب ناکرده نماز شام کنند و افطار کنند و این افعال نا خوش و کردار
نشت همه خلاف و گفته خدا و حضرت مصطفی است طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق مسطور است که حضرت
رسول در وقت رحلت از دار فنا برای بقا رحلت فرمودند و فرمود که طلب کنید که دوست و برادر مرا
عایشه و حفصه پدر بنال پدر خود فرستادند چون در آمدند حضرت [illegible] بالین خوابند با ایشان سخن نکرد
که اگر عثمان را هم در آن وقت دختری حاضر میبود او را میطلبید و آنحضرت با اصحاب [illegible]
فاطمه زهرا علیها السلام حاضر شد حضرت رسول باز نشست و آنحضرت با وی [illegible]
و بروایتی آنکه عایشه گفت مراد علی است و چون حضرت امیر المؤمنین حاضر شد حضرت رسول باز نشست
حضرت را باسینه خود ضم کرد و مدت مدید با او راز گفت و انگشتری خود را انکشت [illegible]
و گفت ای بلال [illegible] و جامه کرده [illegible] ام [illegible] الاسرار [illegible]
و عصا و نعلین حاضر ساز [illegible] که شهیا [illegible] است [illegible]
که جناح و حبر دم است [illegible] حضرت امیر المؤمنین تسلیم نما و در وصیت [illegible]
از جفای قوم [illegible] از دنیا رحلت فرمود [illegible] که اگر ابابکر و عمر در [illegible]
سیدالبشر [illegible] خلافت [illegible] امامت میدانستند [illegible]
شد [illegible] ایشان [illegible] عنایت [illegible]
در سول [illegible] حضرت رسول او را طلب میفرمود [illegible] طعن
چهل و چهارم در کتاب طرایف آمده که در عیون اخبار الرضا نقل شده که ابابکر روزی بر منبر
موعظه مشغول بود که [illegible] شده چنانکه حاضران مجلس همه استماع آن نمودند و [illegible]
کتاب اند کور است که [illegible] و [illegible] بیرون آمد [illegible] ناگاه باد [illegible]

گفتگوی خود را قطع کرد و گفت ایها الناس حال متردد شدم میان آنکه از روی دنیا و سمعه با وجود بطلان وضو
موعظه خود را تمام کنم و یا آنکه رضای خدای تعالی منظور داشته از منبر فرود آیم و وضو بسازم [illegible]
بدانید که حال حدثی از من صادر شد موجب بطلان طهارت من شد این بگفت و از منبر بزیر آمد و از غایت
دو خبث [illegible] [illegible] درج نقل و حدیث نیست که [illegible] چنین [illegible]
و از منبر بزیر آمد [illegible] امامت داشت [illegible] که اهل شام امام شما [illegible]
کرد و الحال [illegible] امامت دارد [illegible] امامت خلفا
بوده طعن چهل و پنجم [illegible] در کتاب طرایف آمده که بعد از غسل جنابت امر نمودند که وضو واجب است
واجب ساختند و [illegible] غسل جنابت [illegible] این بدعت شایع است و
احمد [illegible] و احمد حنبل در مسند خود آورده که [illegible] بعد از غسل جنابت وضو [illegible]
در [illegible] ابی نعیم از آنحضرت [illegible] که هر که وضو بعد از غسل جنابت بسازد از اهل اسلام و
مؤمنین نیست طعن چهل و ششم در آن کتاب ذکر شده که جمع میان دو نماز [illegible] ظهر و عصر یا مغرب و عشا
حرام گردانیدند و [illegible] با آنکه حمیدی روایت میکند که [illegible]
و عصر و مغرب و عشا [illegible] طعن چهل و هفتم و در آن کتاب مذکور است که سجده شکر را
حرام گردانیدند با آنکه در جمع بین الصحیحین و دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول سجده شکر بجا می آورد
طعن چهل و هشتم و در آن کتاب مذکور است که منع نمودند که سجده در حالت نماز بر خاک کنند با آنکه در صحیح
مسلم آمده که حضرت رسول سجده در حالت نماز بخاک میکرد و نیز در صحاح اللغه که از تصانیف اهل سنت
آمده که [illegible] سجده [illegible] بر خاک [illegible] است طعن چهل و نهم و نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور را
در میت بطرف ساختند با آنکه در کتب ایشان ذکر شده که در زمان رسول این امر شایع بود طعن پنجاهم
در آن کتاب ذکر شده که [illegible] در میت [illegible] با آنکه در جمع بین الصحیحین ذکر شده که در دیگر کتب ایشان
آمده که حضرت رسول [illegible] کفن کردند طعن پنجاه و یکم و نیز در کتاب طرایف آمده که منع [illegible]
نمودند که با میت [illegible] با آنکه در صحاح ایشان مذکور است که حضرت رسول [illegible] نمود طعن پنجاه و دوم

بر مسند [illegible]

نیز در آن کتاب آمده که امر نمودند که در وقت تشییع جنازه پیش پیش جنازه روند با آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین
و در مسند احمد حنبل و در تاریخ خطیب مذکور است که حضرت رسول و [illegible] که از عقب جنازه روید و آن
حضرت از عقب جنازه میرفت و الحمد [illegible] باب کفتار آن سه ملعون در آن شریکند و با مشورت و رضای یکدیگر
دیگر کردند اگر چه اکثر این بدعتها در زمان خلافت ابابکر حادث شد اما بسعی عمر تشبث یافت و عثمان نیز
با اینها راضی بود بلکه [illegible] در ایام خلافت [illegible] ایشان مستتر بود و اکثر این بدعتها را اهل سنت
کتاب خود ذکر کرده اند و از فضایل خلفای خود شمرده اند [illegible] ذکر میشود مطاعنی است که هر یک
از خصوص [illegible] هر قوم قلم این شکسته رقم میکرد انشاء الله تعالی ملعون جهنمی ابابکر لعین [illegible]
سگ [illegible] عمر [illegible] عثمان پلید [illegible] این جماعت اسما است باب شانزدهم در ذکر مطاعن
رئیس المنافقین ابو بکر بن ابی قحافه علیه اللعنه طعن اول در کتاب فصول الحق آمده که ابو داود سجستانی
در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و حمیدی و احمد حنبل هر یک در کتاب خود روایت نموده اند که چون
بیماری حضرت [illegible] اشتداد یافت و از [illegible] غشی طاری شده [illegible] که [illegible] نماز [illegible]
و بلال در [illegible] گفت الصلوة الصلوة عایشه گفت بگوئید که ابابکر با قوم نماز کند و بعضی از آن [illegible]
را عقیده آنست که عایشه بفرموده حضرت رسول گفت که ابابکر با قوم نماز کند [illegible] حضرت رسول
آواز ابوبکر را بشنید دستی بر دوش فضل بن عباس افکند و بمسجد در آمد و از ضعف پاهای مبارک [illegible]
میکشید و بمحراب آمد امامت قوم نمود و ابوبکر را معزول ساخت و عجب حالیست که پیش نماز [illegible]
بفرموده عایشه باشد دلیل خلافت او میسازند و عزل او که در جمیع کتب خود ثبت است اعتبار نمی نمایند
و اگر پیش نمازی قوم باعث خلافت عام میشد بایستی که ابو لبابه که در غزای بدر و ام مکتوم که در عام
فتح و ابوذر که در غزای احد بحکم آنحضرت خلیفه در مدینه بودند و پیش نمازی قوم میکردند آنحضرت ایشان را
معزول نکرد و کسی را انکار آن نرسیدی بعد از رحلت سید کائنات هر یک خلیفه و جانشین حضرت رسول
بودی [illegible] بشنوید [illegible] ای [illegible] لعن [illegible] لعنت باد بر ابوبکر و بر عثمان [illegible]
لعنت بر عمر [illegible] لعنت [illegible] طعن دوم [illegible] که چون ابابکر بخلافت نشست و مردم با او بیعت کردند [illegible]

و دو از وده کس از مهاجر و انصار که سر بر بیعت او فرود نیاوردند و با سعد و اب و سلیمان وقت حضرت امیر المؤمنین
الجماعت بمسجد در آمد ابابکر را دیدند بیند و فضیحت نمودند چنانکه قبل از این ذکر شد ابابکر در حین فرو نشست و گفت
اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم یعنی بعض کرباهن کرده اید در باب خلافت بر طرف سازید امام روشن آن
نمایند که من بهتر و من او اولی تر از شما نیستم و لیاقت این منصب ندارم تا علی در میان شما است و بعضی گویند که مراد
از اقیلونی این کلام نا وجام و بی انجام قریک و تو غنیب مردم بوده و جلاد اصطبال حضرت امیر المؤمنین چنانکه
بعد از این در باب احوالات ایشان و خالد ذکر خواهد شد انشاء الله کرانه چشم خود را به مال و دیده بصیرت و بینش
و انصاف بیاد که انکه از در و علم و عرفان سلونی گفت با انکه از در و جهل و طغیان اقیلونی بر زبان
عجز و بیان آورد کدام یک قابلیت خلافت و جانشینی پیغمبر داشتند و شایسته مسند امامت و خلافت
و عقل عقلا چگونه تجویز نماید که امامی که منصوب از جانب خدا و رسول باشد و در کرسی بر صحن بیان عجز
بیان کشاید و کلام حق نطاق سلونی بیان فرماید تابع و فرمان بردار نادان بی ایمان که از روی عجز
انکسار که اقیلونی گفته متبوع و فرمان فرما باشد قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر
اولوا الالباب و در کتاب توحید در تفسیر آیه کریمه آمده که آنحضرت امام جعفر صادق فرمود که مراد از
الذین یعلمون مائیم والذین لا یعلمون دشمنان مایند و مراد از اولوا الالباب شیعیان ما اند و فا مشا
دو خیر بصیر و لخر جاهل بیسا سواء عالم که بجاه از هر عالم باشد قدرش نکال علم و لا باشد دانا که
عقل و علم بینا باشد حاشا که با اهل جهل همتا باشد و دوست و دشمن و آشنا و بیگانه اتفاق دارند که
که از غایل کلام سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سوال کنید از من پیش از آنکه از من بیابید مرا سلونی ما دون
العرش سلونی عن کتاب الله فما من آیة الا و اعلم حیث نزلت بجبل ام بسهل یعنی سوال کنید از من
از تحت عرش و سوال کنید از کتاب خدا پس هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه دانا و عالم که چگونه نازل شد
بجبل یا کوه نازل شد یا در هامون و در سلونی ان طرق السماء فانا اعرف بها من طرق الارض یعنی سوال کنند
از من از راههای آسمان پس به تحقیق که من دانا ترم به آنها از راههای زمین بیت بیتی بیان که سلونی
از اقیلونی است بود آنکه زوی فا حبه انجا انصاف طلب نتوان خدا باید حقیق رسول نه آنکه گرم اش نام

میرو بکران طعن سیم در کتاب فصول الحق آمده از محمد بن موسی شیرازی که از علمای شافعی است روایت نموده
که شیخ فخرالدین واعظ بغداد در وقتی بمنبر گفت که خاتم خلفای ثلثه علی بن ابی طالب گفت سلونی ما تحت العرش
و از علمای اسلام منهم سیکوتم سلونی ما دون العرش تا کجا و نیز گفت او امام و حجت و پیشوای مسلمانان
دعوای جهل و ادعای باری بکو عقد عامر که بیدار دی چند است واعظ گفت ای زن لعنت خدای بر تو باد
و بر شوهر تو باد که حضرت پیغمبر فرموده است که هر زنی که بی اذن شوهر از خانه بیرون آید تا بخانه رفتن
خدا تعالی و ملائکه او را لعنت میکنند و اگر بی اذن شوهر بیرون آید تا بخانه رفتن لعنت بر او بر
میکنند زن گفت ای ناصح امین در این ملتقی چرا زنان بسیار در مجلس وعظ تو حاضرند در طریق دیانت
اینست که تو چنین حدیثی دانی حرمان دادی در زنان منع نکنی که هیچ کدام از خانه بیرون نیایند و یکی بکو که
ازواج حضرت رسول را چرا نکاح جایز نبود گفت زیرا که رسول در حکم پدر است زن گفت پس
آمدن عایشه به جنگ حضرت رسول بود یا به جنگ آنحضرت اگر گوئی به جنگ آنحضرت بود کافر شدی و اگر
به جنگ بود بر پسر حرمین لازم می آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بکوید پس زن گفت که من
شوهر ندارم و کنیز حضرت امام جعفر صادق بودم که مرا آزاد کرده حاضران مجلس از حسن مقال و نطق
گفتار او در تعجب ماندند و بحضرت رسول و عترت او صلوات فرستادند طعن سیم از مطاعن ابابکر
در کتاب بطاعت الایمان آمده که سلمان فارسی بر بیعت ابابکر راضی نشد و گفت آیا با امر خدا و نص حضرت
مصطفی در سر وعده بیعت حضرت امیر المؤمنین کردم که بیعت یکی است دو بیعت واقع شده چون سلمان
این گفت چنان بر گردن سلمان زدند که گردن سلمان کج شد و با او بیعت نمود و میگفت من بنده
علی بن ابی طالب و آنحضرت مولای من و من مطیع او یم حضرت امیر المؤمنین فرمود که با بیعت یا سلمان فان الامر
قریب والخبر عند الله جلیل پس سلمان دست چپ خود را دراز کرد و گفت بدست راست خود بر حیات حضرت
رسول با امیر المؤمنین بیعت کرده ام و بدست راست با کسی دیگر غیر علی بیعت نخواهم کرد و به بیعت دست
چپ من مبادات نکردند خدا تعالی بر شما حکومت شما هم چنین کرد سلمان از آن زدن کج بود پس حضرت
امیر المؤمنین فرمودند که قسم میدهم شما را بخدا و رسول که حضرت پیغمبر فرمودند که سلمان منا اهل البیت

سلمان نقد انغضی هر کشند بخدا قسم که این چنین است حضرت امیر گفت که واضح شد که بیعت کنند با شما
بدست چپ ابوبکر داخل شده سلمان بدست چپ با او بیعت کرد انیا چونی این چند طعن است بر خلیفه شما
یکی آنکه مردم را بجبر و اکراه بر بیعت خود در آوردند دیگر بکردن سلمان زدند بمحکم که کردن او کج شود دیگر آنکه
سلمان بدست چپ با او بیعت کرد نه بدست راست دیگر آنکه کسی با یک جا اسند و دشمنی کنند که پیغمبر در حق او
فرموده که هر که بخشم آورد سلمان را مرا آورده است حکایت در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده و در کتاب
ملتقطات ذکر شده که چون کار خلافت بر ابوبکر قرار گرفت هر چند بحضرت امیر المؤمنین افتاد که دنوم بکی
میکرد آنحضرت از خود دور میکرد و میفرمود و از ابی بکر بحث و دشوار بود پس ابوبکر در وقتی تنها خدمت
مولای مومنان آمده گفت که مرا به این امر خلافت میل و رغبتی نیست اکنون چرا تو از من چیزی در خاطر داری
با اکراه و خشم بر من مینگری آنحضرت در جواب او فرمود که هرگاه تو را میل و رغبت با این کار امر خلافت
نبود چرا مرتکب این امر شدی و خلایق را اکراه نمودی و تو میدانی که خلافت حق منست و تو بعد از علی
حق و امتی خود را خلیفه مسلمانان مبدا ان و بیعت بر تو نقدیر و وصایای حضرت رسول را بیاد آورد
ابوبکر بسیار بگریست و گفت راست گفتی یا ابا الحسن امروز مرا مهلت ده تا در این باب فکر و کرم نخورد
گفت چنان کن و ابوبکر از خدمت مولای مومنان بخانه خود آمده دلی را بخلوت ساخت و تا شب کسی را
نزد خود دستوری نداد و در آن شب حضرت رسول را در خواب دید نزدیک آنحضرت شد تا او سلام کند
حضرت رسول روی از ابوبکر دانید پس سه بار سلام کرد و جواب نشنید بعد از آن گفت یا رسول الله
هیچ کاری که حذمو من بعمل کرده که بتقدیم رسانیده باشم آنحضرت فرمود که من چگونه جواب سلام
بگویم و تو دشمنی کرده با علی با خلافت و جانشینی مرا اند غصب نموده باشی بامداد ابوبکر خواست
در مکر بیعت تا بغزنیک شاه ولایت منقبت آمد گفت دست پیش آر تا با تو بیعت کنم و خواب که دیده بود
عرض نمود حضرت امیر المؤمنین دست پیش کرده و ابابکر با آنحضرت بیعت کرد امر خلافت را با آنحضرت
تسلیم نمود و گفت در مسجد رسول روم و الحمد در خواب دیده ام به مردمان گویم و خود را از این کار دور
دوم و با امیری بیعت سلام کنم حضرت امیر المؤمنین فرمود چنان کن پس از نیش حضرت امیر المؤمنین بجواست

رنگ کرده عمر علیه اللعنه در راه و گفت چه بوده است تو را ای جانشین رسول ابابکر او را از خیال خبر داد عمر گفت که
از سحر بنی هاشم اندکیست و از شیطان امت محمد در وسوسه ابابکر نمود که تا باز کرد امید و او را از رای صواب
برهان عزم باطل خود محکم شد و چون حضرت امیر المؤمنین داخل مسجد شد در امکان کسی را نیافت و ندید
دانست که ملعون بادو بکر بیعت را شکسته است بیوفائی حضرت رسول نموده بخانه خود برگشت و فرمود که بیت
طوبی علیه اللعنه گفته بیت دعوی کرد طعن چیرام سرشته که او را انشا فی مباح هشته در ازجوی خلد شد کام
با انکبین دیوی و شهد ناب سر انجام کوهن بنیاد او به همان میوه تلخ باد او به همان بیشتر گر بکد زی
شود جاه بوار و عبرت وکره درون فند انکشتک از آتش سیاهی پیالی مکن طعن چهارم متفق علیه
از جمهور فریقین است و در اکثر کتب طرفین بیان شده که سوره برات نازل شد حضرت رسول ابوبکر را طلب
نموده فرمود و چند آیه از آن سوره عظیم یاد داد که در موسم حج با اهل مکه رساند ابوبکر آیاتی که حضرت رسول نمله
معظم شد و چون طی بعضی از آن منازل مسافت نموده جبرئیل امین نزول نموده گفت یا محمد پروردگار حق تعالی
جل جلاله تو را سلام میرساند و میفرماید که لا یبدی عنک الا انت او رجل منک یعنی باید که از جانب تو سوره
سوره برات بکفار مکه نرساند احدی مگر تو خود و یک کسی اهل بیت تو نمله شد ان سوی یا مردی که از تو باشد
پس حضرت رسول فرمود علی منی و انا من علی یعنی علی از من است و من از علیم چنانکه حکیم سنائی گفته مصطفی را
که کرد بر دانش همچو جان مرتضی جانش هر دو یک جان اند جو دشان دو هر دو یک درج کالبد شان دو هر دو ملک
در یک صدف بودند هر دو بر ابر شرفی بودند دو پیوند چراغ که دو دو ر دو تن او چنان مویی همزاد فقام
آنحضرت امیر المؤمنین داده امر فرمود که خود را با ابوبکر رسان و آن چند آیه برات را از او بستاند و طلب رسالت
رسالت بجای آورده آن را با اهل مکه خواند و حضرت رسول فرمود که ابابکر مختار است اگر خواهد در رکاب تو باشد
و الا بازگردد و حضرت امیر المؤمنین بفرمان واجب الاذعان از عقب او روان گردید و آن آیات از ابابکر گرفته
تمام سوره را در موسم حج بکفار مکه رسانید و ابوبکر از آن محل برگشت و غضب و این حکایت در خدمت امیر المؤمنین بمکه
رفته و ابابکر از نیمی در الحسرت آزرده شد و با مرکبان عهد نمود که اتفاق کرده بعد از پیغمبر نگذارند که هرگز
مومنان خلافت کنند پس در خانه کعبه رفته و عهدنامه را نوشته و در هر وقت که این عهدنامه را

ازجانب الحضرت

تحقیق میشناختند تا آنکه حضرت رسالت پناه رحلت فرمود امتناع از بیعت ابی بکر کردند و بدان سبب مرتد شدند
چنانکه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان بتجهیز و تکفین حضرت رسول ناشده متوجه امور دنیوی شدند
و غصب حق وصی و ولیّ مطلق علی نموده و لشکر از مردم بیعت میگرفتند و ابی بابویه علیه الرحمه در بعضی از تصانیف خود آورده که از
حدیث لا نبی بعدی چنانک ظاهر میشود که امیر بعد از حضرت نباشد و هر که تابع او نخواهد بود بدلیل قوله تعالی فمن
تبعنی فانه منی و هر که تابع آنحضرت نباشد بهشت و دوست دار او نخواهد بود بدلیل قوله تعالی قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و هر که محبت خدا نباشد و محب خدا و رسول ایمان ندارد و بغض
ایشان عین کفر و طغیانست و این کفر و نفاق از شقی ظاهر میشود و علامت جز دوستی شده که شاه ولایت
پناه از حضرت مصطفی است ای اصحاب چون بجا آرم ابابکر را سزاوار نداشت که این چنین امیر با مال مکر رسانه
وا از منع نمود و حکم لا ارث بر بنیاد امامت و خلافت مسند امامت خواهد بود حکایت در کتاب ملتقطات از
حضرت امام محمد باقر روایت است که در وقتی حضرت امیر المؤمنین ابابکر را دید این آیه را خواند ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون تو گواهی میدهم که حضرت رسول شهید از دنیا رحلت نمود
بخدا قسم که بتو بنمایم آنحضرت را چون مشاهده نمود و در حال بعضی بدان گرا دوست و شناخت بصورت
و مثال او در بینا بینید تو حضرت امیر المؤمنین دست ابوبکر را گرفت امیر علی مشاهده جمال حضرت سید نمود
حضرت رسول فرمود که ای ابابکر ایمان بعلی و یازده فرزند آن بیاور که ایشان مثل منند مگر نبوت که عضو من
منست تو مر را انکشت کی بخدا و بتو از خیر در دست نیست که این حکم حق تو بیست بر حضرت امیر المؤمنین دست ابابکر
را گذاشت سیکاینات از نظر ان ملعون غایب شد طعن پنجم از مطاعن ابابکر قتل مالک بن نویره و قبیله او
و اسیر کردن فرزندان و زنان ایشانست و در اکثر کتب تواریخ مذکور است که بعبارات مختلفه و روایات متعدده
خلاصه کلام آنکه مالک بن نویره رئیس و سرکرده قوم بنی حنیفه بود و از شجاعان و رشکار و فصحای زمان بود و بنی
حنیفه طایفه از عرب بادیه اند و در زمان حضرت رسول مسلمان شدند و همکی ایشان از جمله محبان و دوستان
اهل بیت بودند مالک بن نویره شرف صحبت حضرت رسول را دریافته بود آورده اند که چون مالک بن نویره
شنید که ابوبکر را خلیفه ساختند از آن نپسندید و از قبیله خود متوجه مدینه شد طلب کرده اتفاقا روز جمعه بمدینه

رسید و چون بمسجد در آمد دید که ابوبکر بمنبر حضرت رسول خطبه میخواند پس با ابی بکر گفت یا ابی بکر امروز نفس
خود زیاده از حد طاعت بار مکن و ده گوشه خانه خود بنشین و طلب آمرزش گناه خود کن و حق را بصاحب حق بسپار
آیا نشنیدی که بعد از آن که خدا و مکان و مقام ملتمس اوست خانه خدا را که خدای تعالی و رسول او از برای دیگری مقرر ساخته اند
تکیه و جای نشستن ایشان را زیدی نداری تا که اسباب بزرگ هم آماده کنی یا مگر فراموش کرده که سلام کردن و بیعت نمودن
خود را بعد بوم غدیر با ابی طالب بعبارت که السلام علیک یا امیر المؤمنین و دست بیعت بآنحضرت دادی
بیعت نمودی ای آل مهاجر و انصار اگر حق را بر کز اصحاب خود قرار ندهید کار بر شما مشتاق و دشوار خواهد شد
ابوبکر چون این سخنان بشنید برآشفت و مالک گفت خاموش شو که تو از اهل بشر نیستی و در راه اسلام مجاهده
نمودی و از اصحاب و هم نشینان دائمی حضرت رسول نبودی پس مالک گفت تو از بنی قحافه و جهره است تا بدین
حد افتخار کنی و همیشه آن قوم که قوم تو بوده اند از اراذل و تابعان دیگر اقوام بوده اند و ابوبکر چون این
سخنان درشت از مالک بشنید حاضران گفت که کفایت کنید و دور سازید این اعرابی بول کننده بر پاشنه
پای خود را بس جماعتی بر مالک آویختند و او را بکلک کاری کرده از مسجد بیرون کردند و در آن حال ایشان القصه
میخوندند این ابیات را در شعر منظم کسیده عربیه اطعنا رسول الله ما کان بیننا فیا قوم ما شأنی و شأن ابی بکر
قام عمر و قام شتلک و بیت الله قاصم الظهر و چون ابوبکر از غازی فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد ولید را گفت
میان او و مالک بن نویره در زمان جاهلیت کینه و کدورت بود و نزد خود طلبید و با وی گفت هر قدر که در جمع
همراه گیری مالک بن نویره را برهانم منع زکوة بقتل آر و قوم او را اسیر ساز که ما تسم کرخیالی در کار مالک کند
پس خالد صد سوار برداشت و از مدینه بیرون رفت و چون بمیان قوم بنی حنیفه رسید و شهر و جنگاه
و از شجاعت مالک که دلیر و نامدار بود ترسید و اظهار این نمود و گفت که من بجای دیگر میروم و امشب اینجا
مهمان لاجرم مالک و اقوام او در اکرام نمودند و ضیافت کردند چون نصف شب شد خالد برخاست
و شمشیر برداشت و بالین مالک آمد که در خواب خود خوابیده بود او را بقتل رسانید و مکر بکشت و صدای لشکر را
بخواند تا سوار شدند اکثر مردان القوم را کشتند و در بعضی نسخ آمده که بکلیه را یورد و بسته از خردان القوم
رسانیدند و زنان و فرزندان آن قوم را اسیر ساختند و مالهای ایشان را غنیمت گرفتند و در همان شب خالد

حلیله مالک را بفراش خود آورد بی روز بیکی بود و اسیران و غنیمت بدارالشرف نزد ابوبکر آورد و چون این شجاعت را ابابکر از
خالد مشاهده کرد گفت ان خالدا سیفا من سیوف الله و از آن روز خالد را مسمی بسیف الله نمودند نقل است که مالک
بن نویره در ایام جاهلیت دوست و مصاحب عمر بن خطاب بود و چون قصه کشتن مالک و اسیر کردن قوم او را
شنید بمسجد در آمد دید که خالد جامه پوشیده که از نشا و ببیند ذره نکرده فتنه و سر به پیش زده و در مسجد آمده
و خوشحالی و افتخاری بکشتن مالک و اسیر کردن قوم او میخواهد پس عمر با او گفت که ای دشمن خدا و رسول در مسجد
خدا متکبرانه و مستانه می خرامی و حال آنکه تعدی کردی و بمردی که از مسلمانان بود او را بعدیه کشتی و زنان او را بحرام
مباشرت نمودی آنگاه دست دراز کرده تیرهای از عمامه او بیرون کشید و بشکست و او را از مسجد بیرون
کرد و گفت والله اکبر اقیمه تجسم رسد تو ای جهنمی مالک را بظلم کشت پس خالد از مسجد بیرون رفت که بان
و نالان نزد ابابکر رفت از عمر شکایت نمود و او را مغضب نمود که خالد را دریای واقعه ملامت مکن که او شمشیر ما است
و اخبر کرده با مر من کرده و مصلحت در آن بود لاجرم عمر دیگر در آن باب چیزی نگفت و ابوبکر بر خالد حکم خدا
جاری نکرد و او را حد نزد و زن مالک را با او بخشید و در بعضی روایات آنکه ابابکر چون مال زکوة از مالک
طلب نموده مالک پیغام فرستاد که پیغمبر ما امر نفرموده که زکوة بتو بدهیم و شرعی امر کرده که از اما طلب کنی
پس چرا طلب چیزی که خدا و رسول تو را بان مامور نساخته میکنی لاجرم ابابکر ایشان را اهل رده کرده و با آن
بهانه خالد را بسر ایشان فرستاد تا مردان ایشان را کشته زنان ایشان را اسیر کرد و در کتاب اصحاب
ذکر شده که حضرت رسول مالک بن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر وفات حضرت رسول
و خلافت ابابکر باو رسید آن صدقات را بر فقرا قوم خود قسمت نمود و ابو الحال الشطرنج نیز عمل میکنم و با
قتل مالک بن نویره شد و چون خالد او را بکشت و زن او متصرف شد و قوم او را اسیر کرد و او را با مالک
نزد ابی بکر آمد و در آن باب با ابی بکر سخن گفت تا سیر فی با او برد که الا ان مالک را که خالد بحرام متصرف شده
بود و عمر در آن باب غلظت بسیار بخالد و ابابکر نمود و بابید بی آن متربت شده و خالد آن ذن را در دنکرد
و چون نوبت خلافت بعمر رسید خواست که خالد را بجهة مالک قصاص نماید خالد از خوف او بجانب شام رفت در بود
الحاکم و در تاریخ طبری مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید و برا اندیشه قتل خالد در خاطر

کرده بعد و بتحریر از عمر بن بیعت داد و ابابکر خالد ندید

نادروزی در باغ یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان شده و عمر رو بخالد نموده گفت که میان من و او عداوت بود و او را
جهت تشفی نفس خود کشتم اما از برای تشفی نفس تو و ابابکر سعد بن عباده را نیز میکشتم عمر از کشتن او بیرون آمد
او را نوازش نموده و گفت یا خالد انت سیف الله و بابن لقب در میان عرب مشهور گشت و بعد از آنکه عمر چون خلیفه شد
سعد بن عباده در مدینه بود عمر روزی با او گفت یا من بیعت کن یا از مدینه بیرون رو سعد بشام رفت و چون عمر
قتل خالد نمود گفت از من کشتن خود بکند تا بشام دختر سعد بن عباده را که مرا و خلیفه اول بیعت نکرد بقتل آرد
عمر راضی شده و خالد را بشام فرستاد و خالد در شبی فرصت یافته سعد بن عباده را بقتل رسانید و خالد بعد از
کشتن سعد این شعر را انشا نمود عربیه لقد قتلت لکم سعد بن عباده الامر کان بینکم و بینه و قتلت مالک بن نویره
و سبب امرا ترا لا امر کان بینی و بینه و در کتاب جمع بین الصحاح از ذعبل بن الخزاعی روایتست که حضرت امام رضا
از پدر خود و جد خود روایت نموده که روزی جمعی از شیعیان که از جمله جابر بن یزید جعفی بود بخدمت امام محمد باقر
آمدند و از آنحضرت سؤال نمودند که آیا پدر تو علی مرتضی با امامت اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر راضی بود آنحضرت فرمود
اللهم لا گفتند پس چرا خوله بنت جعفر حنیفه را که از جمله اسیران حکم ناصواب ایشان بود بکنیزی از ایشان
گرفت امام محمد باقر گفت جواب این سؤال را از جابر بن انصاری بپرسید که او در آن زمان بوده و معاینه مشاهده
الحال نموده است پس آنحضرت جابر را نزد خود طلبید و در آن باب از وی سؤال نمود جابر گفت که من حاضر بودم
که خوله را با سایر اسیران بمسجد حضرت رسول آورده بودند و چون نظر خوله بر مرقد منور و مطهر حضرت رسالت پناه
افتاد و بکریه فریاد بر آورد و گفت السلام علیک یا رسول الله الخ ای کراهت تو از ما ای اطاعت تو و درود بر ایشان
اسیر کردند و هیچ گناه و خطائی جز اقرار بنبوت تو و محبت اهل بیت تو از ما سر نزده و بعد از آن اصحاب
که در مسجد حاضر بودند خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسیر کرده اید و حال آنکه ما کلمه لا اله الا الله محمد رسول
الله میگوییم ابوبکر گفت بواسطه آنکه از ادای زکوة منع امتناع نموده اید خوله گفت که ایخلیفه بنیت که اکر
باشد که مردان ما از آن امتناع کرده اند زنان مومن را چه گناه است و هر که از اصحاب رسول در مسجد
حاضر بودند آن زنان را بطریق تملیک و بندگی بخود حلال ساخت الا حضرت امیر المؤمنین که خوله بنت جعفر را
که مادر محمد بن حنفیه بمقتضا که امی که او را بود بنکاح خود در آورد و چون حضار بعلو که لم گفتند

یکی از اصحاب را اختیار کن که شوهر تو باشد و متکفل احوال تو شود و خوله گفت شوهر من کسی میتواند بود که از وقت
ولادت من و الخبر در آن وقت بر زبان من جاری شده و پس من که شتر تا حال خبر دهد و با آن که کنکوی اهل بیعت باز
کرده هر که حرفی میگفت که در آن اثنا عالم دعوت غیبی امیر المؤمنین رسید امیر و مؤمنان و پیشوای متقیان فرمود
کرای چنینست چون مادر تو او وضع حمل تو نزدیک رسید میگفت بار الهی وضع حمل من او بر بهتر انسان که این اواک
خواهی بکن اعلمی و اکر خواهی هلاک کن که وجود متوکل شدی در ساعت زبان بادای کلمتین شهادتین کشودی
و با در خود گفتی که چرا هلاک تو هی راضی شدی و رضا دادی و حال آنکه عنقریب سید ولد آدم و وحی رسول
مرا الجیبا از نکاح خود در خواهد آورد و از تو سید خواهی حاصل خواهد شد و مادر تو چون این کلمات از تو شنید
فرمود تا این سخنان او بر قطعه از نحاس نقش نمودند و در این دفن کردند در وقتی که ترا اسیر میکردند از آن ماده
در جای بازوی خود بستی و صبا العزیز از جمع آن حاضران آن قطعه را از بازوی خود کشوده با ایشان نمود و جماعت
طلایق که آنحضرت حکایت نموده بود مشاهده کردند و حضرت امیر المؤمنین خوله را بخالد بن ولید که یکی از خویشان من سنا
تا او در وقت بعد مسیر حاضر شد برضا و رغبت پدر خوله او را الجیبا از نکاح در آورد و مریدان و پیروان ابابکر این
را از معجزات و کرامات او میشمارند و در حقیقت کمی خراب خود و کردار خود خواهد رسید ان حبل الخبیث
ان شر من اغر از قتل مالک و قوم او و اسیر کردن زنان و اولاد ایشان سبب منع زکوة نبود بلکه بر
واسطه میل و محبت انقیاد و عداوت حضرت امیر المؤمنین بود که مبادا امثال و اعوان آنحضرت بسیار شوند
و بدان قوت کیرند و خلافت از دست ایشان برود و اکثر اهل کوفه که در زمان خلافت اهل بیت رسالت
در زمان خلفاء ثلثه در وقت با ایشان میبودند در مقام اسلام ثابت قدم بودند اما الطواف محبت و خلافت
اصل بیت رسالت و انکار خلافت ابابکر و عمر و عثمان میبودند **رباعی** منکر مهین لعین سرکش از دل و جان
از بعد ابابکر عمر و عثمان ملعون ثلثه را چه نسبت بعلی است ای یک سر آن سر را با طلا دان **طعن ششم** انکر
انکر و جنفر که صحابه ابراء ابابکر تعیین کرده بودند که بر آن راضی نشده بر سر منبر رفت و در اثنای خطبه
شکایت کرده و مردم تشنیع زد که من مردم و شما را جزء تمام بدهید تا بالخبر تعیین کرده بودند چیزی زیاده
کرده و در کتاب بصحاعز الایمان ذکر شده که چون ابابکر با امارت نشست هر روز سه مثقال درهم از بیت خود

و کوسفندی

کوسفندی از بیت المال میکرفت و در کتاب بصحاعز الایمان آمده که شش هزار درهم بجهت عایشه و شش هزار
درهم از برای حفصه تعیین کرد پس چون خلافت بعثمان رسید گفت حبذا کرمن تکم الخیر ندهان شما در حق ما
نهر کردند و حصه هر دو را قطع کرد و این سبب بود که عایشه غنوی داد که بقتل عثمان چنانچه ابن اسحق
سوالی در کتاب لطیف آورده که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا و اقتلوا الحرا قاتل المصاحف یعنی بکشید پیر کفتار را
و بکوبید سوزنده قرآن را و نعثل اسم شخصی طویل اللحیه بود که عثمان با او در صورت بغیر مشابهتی داشت
و بحریک و بقول عایشه عثمان کشته شد پس ابوبکر با این دناءت ذات و خساوت میلاد و صفات چکونه لیاقت
خلافت و امامت باشد مولانا حسن کاشی فرماید **بیت** هر آنکو مرتضی را باور داشت ببدوزخ مرتد در
ره ابلیست ** کسی کو بغض حیدر داشت در دل ** نصیبش غیر نقطه دیر ابلیست ** همیشه لعن بر ایشان بکویم ** که دست
دستم این خبیث دعا ابلیست ** ز آب و خاک و باد آمدم وجودم ** بنا پاکان ازان میلم هوا بیست ** کنادم بیدارا
همین است ** از آن میلم بسوی کهربا نیست ** خدا بین دادن توفیق کرا او را ** بحادر بین امام اصلی شوا نیست **طعن هفتم**
آنکه بخالف و موالف در بین اتفاق دارند که روزی حضرت رسول با مهاجر و انصار در مسجد بنماز مشغول
بودند شخصی بصورت درویشان و فقیرا نجیب امام مسکینان کرد صفها او نعاید را عز و سوال میکرد و
چون هیچ کس مرهم احسانی بجراحت حق هیچ ننهاده روزه عاجانب دهند و منت کرده و گفت الهی تو دانی
که از مسجد سغیر تو محروم میروم چون در این وقت بو حضرت امیر المؤمنین رسید آنحضرت در رکوع بود در
درویش را ایشان بکویش آنحضرت رسید انکشت مبارک را بطرف او حرکت داده درویش را معلوم شد که
غرض چیست انکشتری از انکشت آنحضرت بیرون آورده شکر الهی بجای آورد جبرئیل امین در آن حال از رب
العالمین نزول نموده این آیه را در شأن حضرت امیر المؤمنین نزد خیر المرسلین آورد انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما
نیست مکر خدا و رسول را و آنکسانی که ایمان آورده اند و نماز را بجای آورند در اثنای نماز و حالت
رکوع زکوة بمستحق میدهند و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که جبرئیل کفت مبارک باد تو را ای علی
در بهشت که تو دیکست بدر جبر من و ابراهیم خلیل چون اصحاب این حال را دیدند از حضرت سید کاینات

علیه و آله افضل الصلوات التحیات استماع نمودند هر کسی از ایشان که انکشتری در دست داشت بسایل دادند تا
بر آن کر چهار صد انکشتری در آن مجلس باو دادند و آن سایل شادان شد و آنهم از برکت مولای مؤمنان بود که
حسان بن ثابت در آن روز در مدح مولای مؤمنان این مضمون در شعر نظم کشیده فانت الذی اعطیت اذا
کنت راکعا فدتک نفوس الناس یا خیر راکعا فانزل فیک الله خیر ولایة و بینها فی محکم الشرایع و اما امر
غزالی که در میان اصحاب اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده ذکر نموده است که
انکشتری حضرت انکشتری حضرت سلیمان علی نبینا و علیه بود که بدست جمعی از سیاهان افتاده بود که تقریب دست
آنحضرت داشتند و از اسم همایون آنحضرت بخدمت حضرت امیر المؤمنین و بخدمت حضرت رسول آخر الزمان علیه
السلام آوردند و آنحضرت از ایشان او لیا و سر و را و صبا عنایت و شفقت فرمودند و در وقت نماز در
نیز بوده حضرت رب العالمین جبرئیل بمسجد سید المرسلین در آمد سوال نمود و چون از هیچ کس جز او شاه ولایت
ولایت پناه امیر را بان عطا فرمودند و خوشوقت کردانیدند سایل جبرئیل و خاتم انکشتری حضرت سلیمان
بود و در کتاب فتوحات القدس از امالی شیخ شهید نقل شده که آن انکشتری وزن حلقه آن چهار مثقال
بود از نقره و وزن نکین آن پنج مثقال بود و نکین آن از یاقوت احمر سرخ بود و قیمت آن خراج مملکت شام بود
که سیصد شتر از نقره و چهار شتر از طلا باشد و آن از طوق بن حرام بود که حضرت امیر المؤمنین او
او را کشت و انکشتری از انکشت او بیرون آورد و بخدمت حضرت رسول آورد آنحضرت آن را با میر المؤمنین
بخشید و ناصر حسینی فرماید **بیت** الخبر علی داد در رکوع فوزی است ** دالخبر هر عمر داد حاتم طائی ** و در بعضی تفا
آمده که چون این آیه نازل شد در شأن آنحضرت ابابکر را الخجالت رسید که نوعی نماید که با آنحضرت در آیه
شریک باشد یکی از منافقان را کفت که در وقتی که من در مسجد میان جمعی از صحابه در نماز باشم در حالت
رکوع پیدا و از من سوال کن تا من انکشتری خود را بتو دهم تا با علی در این آیه شریک باشم منافق سید بعد
هفته با نمل نمودند که آن انکشتری را از انکشت او بیرون نماید بهیچ حیله میسر نشد و آن مقدار تلاش
و سعی نمودند که نماز خود را باطل و عاطل و حفظا کرده اند الخیر آن نمودند که نماز او باطل شد و مطلب او
حیز نبود **طعن هشتم** آنکه شکست لشکر در جنک حنین از نحوکه رعین و ازنشومت چشم زننده ابابکر بود

و بین الفریقین

و بین الفریقین مشهور است شکستی که در روز حنین بلشکر اسلام رسید از زخم کد ز عین و شومت چشم
بد بود و لیکن اعتقاد امامیه و بعضی از اهل سنت عالی یعنی چشم زننده ابابکر بود که بعضی از اهل سنت نسبت
بدیکری میدهند چه لشکر حضرت رسول بعضی ده هزار نفر و بعضی دوازده هزار یا شانزده هزار کفته اند
چون ابابکر آن لشکر را بآن عدد و شوکت دید کفت لن نغلب الیوم من قلة یعنی ما امروز از کمی لشکر دشمنی
و بسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد و چون این خبر ببیند تفرسید نپسندید و از نحوست عین و
شومت چشم ابابکر چنان چشم زخمی بلشکر اسلام رسید که ایشان بر شکستگی مانند بد بختی میکشند
و عسکر دشمن با آنکه چهار هزار کس بودند سر راه بر ایشان کرفته جمعیت چنان بهزیمت متفرق ساختند که
با حضرت رسول بغیر از ده کس نماند چنانکه حق تعالی فرموده و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم
شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در حنین کران داد فی است در میان طلم
و طایف و حضرت رسول در آنجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود بعجب آورد شما را از بسیاری
لشکر شما پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنک شد بر شما زمین با فراخی و کشادی
پس پشت بدشمن کردید و برکشتید از حرب در حالتی که هزیمت کنندکان بودید و حضرت امیر المؤمنین پای
ثبات افشرده تا فتح نمود و لهذا یکی از فضلا کفته که کان ابو بکر الذی هاکم و علی علیه السلام عاینهم یعنی بود ابابکر
آنکه چشم رسانید بلشکر اسلام که همه را بحیثی پشت دادند و بود علی آن صفدری که بعد از شکست لشکر
اعانت و یاوری نمود تا فتح میسر شد و ابن ابی حدید معتزلی بنابر اعتقاد خوش آنست که عالی ابابکر بوده در حقیقه
اشاره بان نموده کفته و الحجب انسانا من القوم کثرة فلم تغن شیئا ثم هرولوا عنه و ضاقت علیه الارض من
بعد ما و النص حکم الاید افع بالمدی یعنی بعجب آورد یکی کسی را کثرت جماعت بسیاری لشکر خودش دفع نکرد از
کثرت چیزی از غلبه دشمن پس کریخت و رفت بجهد و در روی که پشت داده بود وهم و فرس انکشتان بالی
رسانیدند و بر مشدی رفیق است و شک شد بر او زمین با وجود فراخی در نص الهی را حکمیست که دفع نمیشود
بجادله و مراد از نص آیه و یوم حنین است و فرزند رفیق که مراد از ابابکر است ابیات سابقه و نده حصه ا
اکر کسی خواهد که یقین خود کند که رجوع بقصیده او نماید باید کرد و ملا علی قوشچی در شرح کفته و تدانسته این

التوفی عشرة الاف من المسلمین فتعجب ابوبکر من کثرتهم فقال لن نغلب الیوم لقلة فانکی هزموم باجمعهم یعنی که
راضی شد و دوری سیر کرد از نمود حضرت پیغمبر فرمود سخن باره هر که کس از مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر
از بسیاری آن لشکر و گفت که مغلوب نخواهیم شد ما بعد از این بسبب کمی لشکر پس انهزام یافتند تمامی د
چنانکه پیغمبر میفرمود کرده و اهو نکرده بنا و تا صو ظاهر است که چشم زدن از لشکر چشم بر دلالت و شکی
حوصله و نادانت بمیخیزد و صاحب این عیوب خلافت و امامت را نشاید طعن هفتم روایت کرده که وقتی
که حضرت رسول از کفار و تیش ثقفه که معظم امر او بود ابابکر را در راه دچار رسید او را کشتن حضرت پیغمبر
انکه مبادا ابوبکر کفار را از آن در اختیار خبردار ساخته او را بجز آه خود بغار برد چنانکه در کتاب ... وجهان
که از مصنفات اهل سنت است ذکر شده که قال رسول الله علیا علی فراشه دخشی ان یقتله ان یدلهم
علیه فاخذه معه و مضی الی الغار یعنی امر کرد حضرت رسول علی را که بجای او بخوابد و ترسید از نبی ابو قحافه
که مبادا ایشان بعد آنحضرت را بکشتند و بگوید که محمد بکجا رفته هراهش بود و در کتاب روضة الایمان آمده که
چون صدای پای مشرکان در غار بگوش ابابکر رسید لهانکه بر در زاری نمود که شاید کفار آواز او را شنیده
بغار برآیند و آنحضرت کفایت کرده و هرچند آنحضرت با او میگوید بدان منافق سپرد از ... و فتکرد وقت
فریاد و فغان را بی نهنهود تا در آن غار مار پای آن ملعون را گزید از آن درد آن ملعون مرد و دو چون
مار بخود پیچید و بدوری خار و ... حضرت معتقدین بوی آب دهن مبارک بر زخم مار گزیده
آن نابکار افکنده و جمیع الم او تسکین یافت و آنحضرت باو گفت هرگاه ... باز مبادا ... خود را بجای که
از تو بنا شد که از این درد عود کند و خواهد کرد و در ایام ناخوشی خود آن منقلب رو و سیاه گاه
پای و صی میگذاشت از درد والم عود میشود و شیخ عطار اشاره بدان نموده بیت ببوکی حدیث غار
که ماراست نزد عقل از حق سقاری شیخ معترم باشد امام انکه ... بوده مار من از امام مار گزیده
کجا بوم در کتاب فصول الحق مذکور است که در روزی در کوه جمعی کثیر در کوه از شیعه و سنی جمعی ساخته
بودند و ابو جعفر محمد مومن الطاق که از علمای شیعه است و ابن ابی حذیفه که از دانشمندان اهل سنت است
در آن مجلس حاضر بودند ابن ابو حذیفه گفت ابوبکر بچهار خصلت افضل است و شیعه را دفع آن ممکن نیست

انکه آنحضرت

انکه آنحضرت رسول در یکجا مدفونست ثانی اثنین است تنها طعن دوم انکه با مردم نماز کرد در وقت غیاب رسول
طعن سیم انکه صدیق امتست پس ابو جعفر مومن الطاق گفت که من و نقضی اینکم که علی افضل است از روی دلایل جمیع
اصحاب و این چهار وصف که ذکر کردی مثالب صاحب تو ابوبکر است و اطاعت علی بر تو لازم آورم بقرآن
و نص رسول و بدلایل عقلی و این جماعت حاضر ما باشند مومن الطاق گفت ای ابن حذیفه بگو ابوبکر در حاضر خود
دفن کردند و خدای تعالی منع نموده از دخول خانه آنحضرت مگر باذن آنحضرت و باعتقاد ناقص شما که انبیا
میراث داشتند یا صدقه اند ابابکر میگوییم که سهم از میراث نبی اینجا باشد اگر میراث گیری بعایشه و حفصه نه زنی
رسیدی و اگر صدقه گیری کافه مردم شریک بودندی در باقی ... بحضرت دادند ... بی دخول خانه
حضرت رسول در حیات و ممات و باذن او معصیت است و معلوم هم است که حضرت رسول امر به سد
ابواب همه نمود از مسجد بامر خدای تعالی مگر در خانه علی که مفتوح بود که هرچه بر رسول در آن مسجد حلال بود
او بر حلال بود پس حضار گفتند حیفی بود بر مومن الطاق گفت ای ابو حذیفه دیگر دلیل تو رفت و این منقبت
صاحب نیست بلکه مثالب و معایب اوست انکه گفتی که ثانی اثنین ... اکثر کتب شما ثبت است که
کرده اند شب حضرت امیرالمومنین در فراش حضرت خاتم النبیین خوابید و حضرت رسول ابابکر را همراه بغار
از برای انکه مبادا آن کافر از آن خبردار ... چنانکه در ... که قبل از این حکایت ذکر شده در بیان آن مفصلا
آمده پس حضار گفتند حیفی بود پس مومن الطاق گفت ای ابو حذیفه نصف دین تو رفت و انکه گفتی ابوبکر
صدیق امت است اول دعوی خلافت میکند و آخر میگفت که بنشینم من بهتر از شما و نفی خیریت از خود نمی
کرد و دیگر کسی که صدیق امت باشد هیچوقت دروغ نخواهد بود و نفی خیریت و بهتری از خود نمی نماید و علما و فقها
نقل کرده اند که حضرت امیرالمومنین بر سر منبر میگفت انا الصدیق الاکبر حاضران جمیع گفتند راست گفتی پس مومن
الطاق گفت ای ابا حذیفه سه ربع دین تو رفت و انکه با مردم در حین مرض و بیماری حضرت رسول نماز کرده
فضیلت صاحب تو اتمام نشد بلکه بنقص او بود ... است که آنکس با امر حضرت رسول بود و ...
غار ... بود که بدون رضا ... رسول بود که ... شد با وجود صعوبت بیماری بیرون آمد
و او را دور کرد تا بعد از فوت آنحضرت طلب خلافت و امامت نکند و مردم نیز بدانند که او قابل ... نیست

و الا نموده بودند که با مردم نماز کند در هر سوره برائت در غیر آن بفرمان خدای تعالی بود و این دلیل واضح است که
ابوبکر استحقاق خلافت نداشته است و قوم هم تصدیق نمودند بعد از آن گفت یا ابا حذیفه دین تو تمام رفت اما
دلیل قرآن انکه خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الصادقین بدرستیکه علی موصوف است باین
صفت و منقبت چنانکه حضرت عزت جل شانه میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء و حین البأس اولئک الذین
صدقوا و اولئک هم المتقون و اجماع امت است که امیرالمومنین اولی است باین امر از غیر خود زیرا که هر که ...
از هم ... نموده چنانکه ابابکر و عمر و عثمان و سایر منافقین نمودند و در اکثر کتب فریقین علمای شما اعتراف
بفرار ایشان دارند و در کتب خود ذکر آن نموده اند که حضرت رسول فرمود که انی تارک فیکم الثقلین ان
تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی و مثل این مثال بسیار است و اما دلیل عقل انکه مردم باید
اطاعت عالم کنند و اجماع امت است که علی اعلم مردمانست و هیچ یک از علمای فریقین انکار این نتوانند نمود
پس ابو حذیفه خجل شده از مجلس برخاست طعن دهم انکه محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ خود نقل کرده که
چون ابابکر از رفتن حضرت رسول بجانب غار مطلع شد بسرعت تمام راهی شد که خود را بخدمت حضرت رسول
الله برساند و چون شب تاریکی بود آنسرور گمان کرد که یکی از کفار است خواست که ... بند
نعلینش پاره شد و انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگ آمده بشکافت و خون بسیار رفت و چون بخدمت حضرت
رسید از خوف مبادا از رفتن بغار کفار مطلع سازد ... شده و ... اول دم سفک
من رسول الله بعد الهجرة بجنایت ابی بکر یعنی اول خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت بسبب جنایت
ابوبکر بود طعن یازدهم انکه معنی اب را در قول خدای تعالی که وفاکهة وابا ابابکر و عمر ندانستند چنانکه گفت اما
الفاکهة فنعرفها و اما الاب فلا نعرفه یعنی فاکهه را میدانیم که چیست اما آب را نمیدانیم و چون این خبر بمولا ...
رسید فرمود که آب چراگاه حیوانست چنانکه فاکهه و آب در قرآن مجید واقع شد متاعا لکم و لانعامکم
پس هرگاه کسی دعوی خلافت کند و خود را جانشین پیغمبر داند باید که جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود
نه انکه مثل ... بماند و معنی آب را نداند چه صاحب هوش و بینش پوشیده نیست که هر که اندکی عقل
و نقل نظر کند برو ظاهر و روشن میشود که ابابکر ملعون را هیچ ... فضل و دانش نبوده و اکثر احادیث

که اهل سنت

که اهل سنت در فضیلت خلفای ثلثه در کتب خود ذکر کرده اند موضوعیست که ... بوده است که حضرت
رسول در شان ایشان ... فرموده اند پیروان و متابعان ایشان تغییر و تبدیلی داده اند جهت جذب قلوب
خلایق بجانب آن سه ملعون و رسوخ خلافت ایشان در دلها در بارهٔ ابابکر و عمر و عثمان ذکر نموده اند مجملی از آن
بعد از این ذکر خواهد شد بیت از پیر سوال کردیکی که بگو که کیست علم کتاب را در جواب از روی صواب گفت نیست
از جز علی نکو تر ایست طعن دوازدهم از حسن بصری که در محبت ابوبکر غالی بود روایت کرد که ابوبکر بر منبر میگفت که فرمان
ببرید شما مرا جهت فرمان بری ... خدای را اگر گناه و معصیت کنم و اطاعت حق تعالی نکنم شما نیز اطاعت من
نکنید و اگر ببینید که براه راست میروم تابع من شوید و اگر از راه راست میل کنم و ... کسان
کنید اثبات جواز عصیان بجز ذکر کرد و بجهت آن در حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس ...
نه چون تجویز خطا و معصیت بنسبت بخود کرد پس ممکن که هر چه کند و بگوید محتمل خطا است و معصیت است پس
رعیت را اعتماد نماند ... و اثق باشد بمتابعت افعال و اقوال او بلکه هر کس ... باشد و طعن
بعد از این ذکر میشود موافق ... آنچه این هر دو طعن از طرق اهل سنت است جهت محبت
بلکه هر دو ... ساخت تا ... دل شیعیان و غلامان خاص باحوال حضرت امیرالمومنین
باشد و منافقان و ناصبیان از غصه ... بمیرند با انکه چون بر احوال ذمیمه غیر مرضیه مقتدایان خود مطلع
شوند از طریق ضلالت بصراط مستقیم عدول نمایند طعن سیزدهم متفق علیه اهل سنت ... است که ابوبکر
بر منبر میگفت که مرا شیطانیست که ... مرا از راه راست ... و ظاهراً شیطان او شیطانیست که ابلیس
... قبول نداشته باشد و در بعضی ... مسابقت از وی بوده و ... فریب داده و شیطان
او ... است چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که ویوم یعض الظالم علی یدیه یعنی روزی که
بدندان بگیرد ظالم دست خود را ... و مراد از ظالم ابابکر است یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یعنی ابابکر بگوید ایکاش ... با رسول راه راست ... علی است و او ولی
خدا و جانشین حضرت مصطفی بود ... یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یعنی ... کاشکی ...
... لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی ... که ... ساخت ... و ولایت

هدایت و کان الشیطان للانسان خذولا مراد از شیطان عمر است یعنی گمراه کننده و فریب دهنده انسانست
و لهذا بمکر و حیله ابابکر را دادن وا فریفت و اضلال او نمود و وادار از رفیق سفر خود در غار مستتر کرد ایشد و بی عقلی
ظاهر و دوش است که ران ضال و مضل بعد از رحلت حضرت رسول از دنیا سبب او بقا شیطان امت آن حضرت
شده بر تلبیس و مکر اکثر امت را بضلالت و گمراهی انداخت مگر اندکی که طایفه ناجیه اثنی عشریه اند که بوجود هدایت
رفیق راه ایشان شده بعروة الوثقی و حبل المتین ولای حضرت امیر المؤمنین و ذریه طاهرین او و ذره از وسوسه و کید
آن ملعون بسلامت رستند و بمنزل سعادت دوجهانی و دولت منزلین فائز گشتند و فرد و سو طوبی علیه الحمد
مطلب علی دبیر الحسین و حسن و جعلنی بکذا دام از ایشان محرومم نداریم با دیگران هم کار بمهر علی یکی بانان دعنکار
طعن چهاردهم در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که ابی قحافه بیعت نکرد و در طایف بود و چون بدو
نوشت که از خلیفه رسول الله بنزد ابی قحافه بدانکه مردمان مرا بجهت که پیش تحلافت بداشتند و تو امروز
موافقت قوم نمای یعنی بیعتکن که من امروز خلیفه خدایم و هرچند زود دو بیانی تو اصلح باشد در جواب
نوشت که بو نوشته که خلیفه رسول خدا و جانشین اویم و مردمان مرا الحلافت بر داشته اند بجهت که پیش تو و منی خلیفه
خدایم پس تو خلیفه مردم باشی نه خلیفه رسول و نه خلیفه خدا زیرا که بجهت که پیش تو خلیفه کرده الله من از
پس هیچ بایست مرا خلیفه بکنند و تو بخلاف حکم پیغمبر خود و بحلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق
تو نیست اگر حق را بصاحب حق که علی ابن ابی طالب است واگذاری و تو اصلح باشد که تو را عهده این امر خلاصیت
دهی الی و کتابت تو سخت احمقانه است و اگر تو این امر را به برکت رسول یا مرا اهل تو بان سر او در نرفید
بشری میزاحنه جبا و تو مشتبه نرم و السلام چون آن کتابت بابی [illegible] رسید و بر [illegible] شد کتابت پدر با تش
وای طعن ایست که مرتع طعن حساب میتوان کرد بیعت نکردن پدر او اظهار شدن پدر و سوختن کتابت
با تش و خود را خلیفه رسول نوشتن و کذب و افترا بخدا و رسول نسبت دادن تو خواهی این را یک طعن حساب
کن و خواهی پنج و من از بیان هیچی بود نبود نظر تو یک طعن حساب کنم که بر [illegible] دانت شود و معنت دار باش در تاریخ
ابن مسعود اعده که وفات ابی قحافه در ایام امامت عمر بن خطاب بود و [illegible] و نه مرحله از محله دنیا کا
علی بود حکایت در کتاب خرایج از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده و روزی حضرت امیر المؤمنین با ابوبکر

ملاقات

ملاقات کرد و گفت ای ابابکر ایا فهمیدی و یا فراموشت شده که حضرت پیغمبر ترا امر کرده بود که با امامت من اقرار کنی و جامه
مومنان در زمان سلام کنی و تابع امر و فرمان من شوی ابابکر گفت اگر دیگری را در این امر که میگوئی حکم میساختی که
میان من و تو حکم کند من بگفته او راضی میشدم آن حضرت گفت آن ثالث که میگوئی اگر رسول الله خودش باشد را
خواهی بود گفت حضرت رسول را چون توانم دید و فرمود که بیا تا بمسجد قبا رویم چون بان مسجد رسیدند دید
که پیغمبر خدا نشسته است چون حضرت رسول را چشم با ایشان افتاد فرمود که ای ابابکر من ترا نگفتم که با [illegible]
علی بگوی و او را تابع فرمان بوده باشی گفت بلی یا رسول الله بد کردم حال از تو [illegible] شرط کردم که [illegible] تا علی نکنم چون
بکشتیم عمر را در راه دید [illegible] دیده و شنیده بود نقل کرد عمر با او گفت تو سحر بنی هاشم را فراموش کرده و این قسم چیزها
از ایشان بعید میدانی چندان وسوسه اش کرد که [illegible] ندیده انگاشت و [illegible]
رفت و رسید ناخیر رسید طعن پانزدهم انکه در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده که عمر در وقت خلافت خود
[illegible] میگفت که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین من شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت کردن
با ابوبکر چیزی ناگهانی بود [illegible] خطا از انکه فکری و تدبیری کرده باشی نکرداشت خدای تعالی
خود مسلمانان را از [illegible] ان بیعت پس اگر کسی بعد از این بکرد چیزی که مثل او و مانند آن بیعت باشد کشته
آن کس را و از این کلام [illegible] که خلیفه دوم میگفت لازم می اید که خطای او و با خطای ابابکر چیز مرتکب شده اند یکی
از این دو ملعون چیزی که موجب قتل است از برای انکه اگر ابابکر قابل ولایت خلافت و امامت بود و مردم
در بیعت او بصواب بودند عمر در این کلام خطا کرده باشد و کاذب باشد و نفاق او نسبت بخلیفه اول
لازم آید و اگر عمر در این کلام صادق بوده لازم اید که ابوبکر لیاقت و خلافت و امامت نداشته باشد و مردم
بیعت او باطل بوده اند و عمر قول بیعت ابابکر مرتکب امری شده باشد که موجب قتل او باشد و شرم نمیدانند
اهل سنت که این قسم مزخرفات از پیشوایان و امام خود نقل میکنند و در کتب خود مینویسند بلی چون میباید که
بطلان مذهب [illegible] ایشان ظاهر شود این قسم سخنان بر زبان ایشان جاری میشود تا روز قیامت قول
و گفتند و نوشتن آن ملعون بر ایشان حجت باشد بیت داد و حجة من البرایا اذ کان لشهود خصوم طعن شانزدهم
انکه اشعث بن قیس مرتد شده و از دین برگشته بلشکر کفار داخل شد و خالد ولید او را در جنگ گاه بگرفت

و نزد ابی بکر فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود ابابکر او را خود گفت که فکری باید کرد که اشعث را بکابو عمر
داد و دینی او را چون ماحنید این جز متکار بود با جرای حد شرعی رو نکرد و خواهر خود را [illegible] با او داد گفت اگر در
جاهلیت بودی [illegible] امیر نشلی و [illegible] صحیح [illegible] قصیده در این باب گفته که یکی از ابیات او این بیت
کان ثواب الله کث اجباء نفسه و کان ثواب الکفر تزویج الکبری یعنی بجزای مرتد شدن او را زنده که اشتی
کافر شدن خواهر بکر را بزنی باو دادی امام وقت و خلیفه رسول چنین باید طعن هفدهم در کتاب جامع
الاخبار و در کتاب احسن الکبار مذکور است که حضرت پیغمبر در مرض موت خطبه خواند و در اثنای خطبه فرمود
که خدای تعالی قسم خورده که از ظلم هیچ ظالمی در نگذرد پس هر کرا از من امانتی و قصاصی باشد باید که مطالبه آن
کند و در دنیا و بقیامت نگذارد در آن اثنا عکاشه محصن اسدی برخاست و گفت یا رسول الله ملکردی
تازیانه زدی و دوش من برهنه بود و امروز قصاص آن میخواهم بکنم که بعد از این قیامت بیفتد آن حضرت همان تا
را طلب نمود و باو داد و کتف مبارک را برهنه ساخت عکاشه بالای منبر آمد تازیانه و اسکندر انداخت
خود را بکتف مبارک و مهر نبوت آن حضرت مالید و گفت یا رسول الله هزار جان فدای تو باد من از تو شنیدم
که هر که بوسه بر مهر نبوت زند آتش دوزخ بروی حرام گردد و غرض من آن بود که این شرف را دریابم خود را از
آتش دوزخ خلاص کنم نه آنکه قصاص نمایم و بعد از آن ابابکر لعین برخاست و اراده کرد که او نیز مهر نبوت را
بوسه زند آن حضرت فرمود که سبقک عکاشه یعنی پیش گرفت از تو عکاشه و مانع آمد که مهر نبوت را بوسه زند
و این بهانه نیست ظاهر که ابابکر ملعون از اهل دوزخ است و اگر او از اهل دوزخ نمیبود حضرت رسالت
رحمة للعالمین است مانع او از بوسیدن مهر نبوت نمیشد طعن هجدهم انکه جبرئیل ابادی از بهشت آورد که
ابابکر حاضر بود حضرت رسول امیر المؤمنین و حسنین را از آن بخورانید و ابابکر از آن حصه طلبید چون میوه
بهشت بود جز اهل بهشت را رخصت نیست که بخورد و تغافل کرد و با او حصه نداد ای ناصبی اگر کسی را اندک
شعوری باشد میداند که شخصی که قابل آن نباشد که از میوه بهشت نصیب و حصه باشد چگونه قابل
خلافت و ریاست است و امام باید که منصوب من عند الله باشد نه آنکه ابی بکر بر بیعت عمر خلیفه خدا
کرد و عمر بوصیت ابابکر جانشین رسول الله شود بیت نه تنها بر اسم منبر که جبر و دو چند [illegible] ای اعداء یا تبعدی

معاند

معاند دین [illegible] تا چه رغم همه دانند اگر در خود نیست [illegible] از تخت سلیمان مقام اهرمنی طعن نوزدهم در کتاب
ملتقطات در روایت از سعید بن المسیب که سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق که فدای تو شوم ابابکر
با حضرت پیغمبر در حین هجرت او بمکه معظمه بمدینه مشرفه رفیق بود چرا باید از آن حضرت جدا شد امام فرمود که
چون ابابکر در خدمت سید بشر بمسجد قبا فرود آمدند حضرت رسول انتظار قدوم بهجت لزوم حضرت امیر
المؤمنین را میکشید ابابکر با آن حضرت گفت بیا برویم بمدینه که اهل مدینه از قدوم مبارک شما مسرور [illegible] انتظار
آمدن علی را ملتفت که گمان ندارم که او فعلا امروز دیگر بیاید حضرت فرمود که حاشا او بمنزل کوچ کنم تا انکه برادر
و ابن عم من بیاید پس در خشم شد ابابکر از بغض و حسد [illegible] با امیر المؤمنین و ابابکر در آن منزل از خدمت حضرت
رسول جدا شده بمدینه رفت و حضرت خاتم النبیین در آن منزل توقف نمودند تا حضرت امیر المؤمنین از مکه آمد
و باتفاق داخل مدینه طیبه شدند طعن بیستم در کتاب فصول الحق ذکر شده که بخاری در صحیح خود روایت
نموده که بعد از رحلت سید کاینات اسامه که حضرت رسول در حیات حکم او کرده بود طلب داشت
پس ابوبکر مکتوبی نوشت با اسامه بر این طریق که این مکتوبیست از ابوبکر خلیفه رسول خدا باسامه بن زید
که اما بعد اسامه بداند که مردم مرا والی خلافت یافتند و خلیفه کردانیدند و در عظم امور مرا بحضور
احتیاج بسیار است که رخصت توقف عمر را بدهی والسلام و اسامه در جواب او نوشت که امرا ابابکر مکتوب
از تو بنزد من آمد اخر آن نقیض اول آن بود اگر تو خلیفه رسول خدا بودی که مردم ترا والی خلافت
دانند و ترا خلیفه کنند و اگر مردم ترا خلیفه ساخته اند خود را خلیفه پیغمبر گفتی چه و [illegible] و ای ابابکر که
ترا رخصت توقف داده که رخصت توقف عمر کنی و اگر کسی نیک تامل نماید این چند طعن است که بر خلیفه اول
لازم می آید طعن بیست یکم در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که چون ابابکر خلیفه شد اسامة بن زید را از
آن لشکر که حضرت پیغمبر مقرر داشته بود که بشام روند عزل نمودند و خالد بن ولید را بجای او منصوب کرد
و بجانب شام فرستاد طعن بیست کسی که عزل کند آنکه از نبی شده منصوب چگونه معیوب نشد و [illegible]
صباح روز قیامت چه حال خواهد داشت کسی که کرده تجرع و نقاع بیرون طعن بیست دوم انکه فجاءه سلمی را دعوت
بر سر سعی خود کرده او را ابابکر گفت امر خلافت مخصوص حضرت امیر المؤمنین است و فجاءه بلیت این امر نداری

ابابکر گفت که او را در آتش انداختند آن مظلوم در میان آتش کلمه [illegible] کرد بر [illegible] و هر چند او را از آن
منع مینمودند فایده نکرد و بال از در کرد آتش ماند و با آنکه از حضرت رسول شنیده بود که میفرمودند لا یعذب
بالنار الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی با آتش عذاب کند کسی را که غیر از خدای تعالی که صاحب آتش است
حکایت در کتاب کفایة المؤمنین و در کتاب خرایج جرایح از سلمان فارسی روایتست که [illegible]
ام فروه میکشید و منکر خلافت ناحق ابی بکر بود و مردم را از آن منع مینمود و از محبان حضرت امیر المؤمنین بود
و مردم بان ترغیب مینمود و چون این خبر بابی بکر رسید ام فروه را بقتل رسانید و بعد از آن ام فروه را بیرون در خانه
اش دفن کردند و در آن وقت مولانا [illegible] متوجه خانه ام فروه شد سلمان گوید که من هم در خدمت آنحضرت
بودم تا بسر قبر ام فروه رسیدیم دیدیم در اطراف قبرش چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر کدام
یکدانه انار در منقار داشتند و در سوراخ قبر ام فروه در میرفتند و بیرون می آمدند چون آنحضرت را دیدند
بالهای خود را بازکرده باتفاق از آن برداشتند و با آنحضرت چیزی چند عرض کردند که نفهمیدم و حضرت
مثل کلام ایشان جواب داد و آنحضرت در برابر قبر ام فروه ایستاده و دست بدعا برداشت و برکت دعای
آنحضرت قبر ام فروه شق گردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامه سندس سبز بهشت در بر داشت گفت
یا مولای پسر ابی قحافه خواست که اطفای نور تو کند خدای تعالی قدر ترا ظاهر گردانید چون این خبر بابو بکر ملعون
و عمر سگ رسید بغایت متعجب شدند حضرت ام فروه را بخانه شوهرش فرستاد و دو پسر دیگر از او متولد
شد و بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین شش ماه وفات یافت طعن بیستم آنکه بلال با ابی بکر بیعت نکرد و هر چند
دعوا میداد فایده نکرد و هر چند او را امر نمود امتناع کرد که بانگ نماز نگوید [illegible] طعن بیست چهارم
در کتاب تحفة الابرار مذکور است که حضرت فاطمه زهرا روزی بحضور رسول نشسته بود ابوبکر بدری بگذشت
و گفت یا فاطمه دفن صاحبتک لیلة الاربعاء یعنی ای فاطمه مدفون شد رسول در شب چهارشنبه و مراد
آن ملعون آن بود که هر که در شب چهارشنبه مدفون شود در عذاب است [illegible] حالا او بدست [illegible]
از منافق ظاهر میشود که ایمان بحضرت رسول نیاورده و تصدیق قول ان صادق القول ننموده با آنکه در حق
مطلبی [illegible] ایذا او از سگ الدنیا بود نعوذ بالله من هذا المقال طعن بیست پنجم آنکه حضرت رسول

از یهودی خریده بود و قیمت از یهودی رسانیده بود یهودی ادعا مینمود که قیمت آن بمن نرسیده حضرت
ابابکر و عمر را حکم ساختند ایشان از رسول خدا در ادای قیمت درع گواه طلب نمودند بعد از آن آنحضرت [illegible]
ساخت علی تصدیق قول رسول نمود در ادای قیمت درع و گفت یا رسول الله [illegible] تصدیق میکنیم
چگونه ثمن درع تکذیب کنیم آن دو ملعون از گفته خویش نادم و پشیمان شده عذر خواستند طعن بیست و ششم آنکه
حضرت رسول عمر بن خطاب را تولیت صدقات داده و از آن حضرت او را معزول ساخت و ابابکر عمر را تولیت جمع
اموال مسلمانان کرد طعن بیست و هفتم آنکه ابوبکر روزی بمنبر حضرت رسول رفته موعظه مینمود حسنین بمسجد آمده
گفتند این مقام جد ما است و ترا قابلیت آن نیست که در این مقام نشینی و دامنش گرفته از منبر بزیر کشیدند آن
ملعون خجل و منفعل شده از منبر فرود آمد طعن بیست و هشتم آنکه خالد ولید با اذن [illegible] مالک بن نویره در همان شب که
کشته زنش را بخانه آورده و با او زنا کرد و ابابکر بروی حد جاری نکرد و سببش [illegible] محبت ابابکر با خالد آن بود
که خالد از دشمنان حضرت امیر المؤمنین [illegible] طعن بیست و نهم آنکه مطلقا ابابکر علم باحکام شریعت نداشت
چنانکه از او پرسیدند که کلاله چیست ندانست و کلاله مخفی است که او را پدر و پسر نباشد و وارث شود و جده
او از ابابکر پرسید که از میراث چه چیز میرسد گفت نمی یابم در کلام خدا و سنت رسول خدا که حقی باشد تا آنکه
مغیره و محمد بن مسلمه یاد گفتند که حضرت سدس جده را میداد و در بعضی تفاسیر آمده که [illegible]
مادر کلاله گویند و در کتاب محاضرات [illegible] آمده که ابابکر از معنی کلاله سوال کردند گفت کدام
آسمان سایه اندازد مرا و کدام زمین بردارد مرا که من تفسیر کلام الهی برای خود کنم و این خبر بامیر المؤمنین
رسانیدند آنحضرت فرمود که کلاله خواهر مادری و خواهر پدری و خواهر پدری و مادریست طعن سیم در کتاب
لوامع الانوار مذکور است که خالد با اذن مغیره زنا کرد ابوبکر لعین بر حد جاری نکرد و آیات قرآن را منظور
نداشت و اسقاط حد از او نمود طعن سی و یکم [illegible] دست چپش را [illegible]
[illegible] که دست راست او ببرید و خلاف حکم خدا و رسول کرد و بعد از غلطی که میکرد میگفت
ان اصبت فمن الله و ان اخطات فمن الشیطان یعنی اگر در حکمی بصواب رسیدم و راست گفتم از جانب خدا است
و اگر خطا کردم از جانب شیطانست مرا معذور دارید و چون [illegible] نسبت بجهل علم [illegible]

چونکه شیطان بود [illegible] طعن سی و دوم آنکه ابن عبد ربه در کامل التواریخ روایت کرده که
چون ابابکر را اجلش نزدیک شد و دانست که میمیرد خواست که [illegible] عمر را بخواند و خلافت را باو
داد و خلق را اجبار بر بیعت او امر نمود و جمعی هر چند باو گفتند که تو بغیر حق در این کار شروع کردی و بحق
گذشت اکنون این ظلم را [illegible] و دیگری را که اهلیت این کار ندارد بر مسلمانان مسلط میکنی که الحال وقت
توبه و استغفار است هیچ وجه قبول نکرد طعن سی و سیم در کتاب [illegible] آمده که ابن عبد البر در کامل التاریخ
آورده که چون ابوبکر مریض شد عهد نامه نوشت که بعد از من عمر خلیفه و جانشین است و بعثمان و یکی دیگر داد تا
داد که باتفاق بمردمان بخوانند پس عثمان با رفیقش بمسجد رفته گفتند که در میان این عهدنامه وصیت
نامه ابی بکر است اگر قبول دارید بخوانیم طلحه گفت بخوانید اگرچه این عهد نامه خلافت عمر است عمر گفت بطلحه که
بچه جهت گمان کردی که [illegible] گفت بدانکه والی ساختی تو او را دیروز و [illegible] امروز عمر انکار
نکرد بخندید و ایشان عهد نامه را بمردمان خواندند و جهت محض ظلم ظاهر گردید طعن سی و چهارم آنکه در وقت
مردن وصیت کرد که در حجره مطهر نبوی او را دفن کنند و بمحل دیگر نبرند و چون عمر هم قائم مقام و جانشین او
بود او نیز [illegible] وصیت کرده [illegible] ابابکر عمل نمود و از خدا و رسول شرم نکرده
[illegible] ابابکر و عمر را در خانه سید کائنات چه حصه و حقی بود که خانه رسول را
گورستان میکردند و عایشه و حفصه چه حق داشتند و اگر [illegible] بمیراث با ایشان انتقال یافته است
ورثان دیگر آنحضرت [illegible] میراث نمیگیرند و ترکه ایشان صدقه است
[illegible] جمیع مسلمانان باشد و عایشه و حفصه را از آن [illegible] و کدام مسلمان ایشان را رخصت
داد [illegible] که خانه از عایشه و حفصه بوده [illegible] عایشه و حفصه را خانه [illegible] و حمیدی و محمد سعد
طبقات و مسلم روایت کرده اند که حضرت سید کائنات فرمود که مرا در خانه من دفن کنید و نفرمود که
مرا در خانه عایشه و حفصه دفن کنید حکایت یکی از سادات [illegible] زیارت حرمین نموده چون بمدینه طیبه آمد
مدفن ابابکر و عمر را در روضه حضرت خیر البشر مشاهده نمود در خاطرش [illegible] شبهه بهم رسید که اگر
ابابکر و عمر [illegible] در روضه حضرت خیر البشر مدفون نمیشدند و کی سزاوار لعن و طعن باشند

در آن حال [illegible] اثنی عشری [illegible] بخواب رفت حضرت رسول را مشاهده نمود که
داخل روضه مقدسه منوره نبویه شد و قبر عمر و ابابکر شکافته شده در نهایت تاریکی و ظلمت و آن دو ملعون
بصورت خوک با قلادهای آتشین در گردن و بندهای گران [illegible] معذب و معاقبند
آن سید از مشاهده آن حال از آن خواب گران بیدار شد و توبه و انابت نمود و در هر مجلس و هر محفل که میرسید
هر چه در واقعه دیده بود بسمع دوست و دشمن و آشنا و بیگانه میرسانید بیت [illegible]
[illegible] تا نگویند سنیان لعین که [illegible] طعن سی و پنجم آنکه ابابکر در وقت مردن
میگفت کاشکی فدک از فاطمه غصب نمیکردم و کاشکی در خانه علی نمیشکستم و نمیسوختم و بی رخصت داخل خانه
او نمیشدم و کاشکی در سقیفه بنی ساعده بدست عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح بیعت نمیکردم و قوم بنی حنیفه را
نمیکشتم طعن سی و ششم در کتاب منهاج الکرامه ذکر شده که ابوبکر در وقت مردن میگفت کاش میپرسیدم از
حضرت پیغمبر که آیا انصار را در این امر حقی هست و این دلالت میکند بر اینکه او در خلافت خود شک داشت و از
[illegible] این کار واقع نشد طعن سی و هفتم آنکه ابابکر مبروص بود [illegible] مبتلا [illegible]
[illegible] خلیفه مبروص [illegible] و کرامات او میشمارند [illegible] خلیفه اول [illegible]
[illegible] با آنکه علمای آن گروه که از حضرت رسول روایت میکنند مؤمنان برص و جذام گرفتار نمیشوند
و این معجزه فایده که با ایشان رسید آن بود که [illegible] خلیفه اول نمودند و الحال ناصبیان [illegible]
[illegible] مشاهده میکنند [illegible] خلیفه اول
و مطاعن ابابکر ملعون بسیار است این مختصر گنجایش [illegible] ندارد در این باب بر همین قدر اکتفا نمود
بیت هر کس که [illegible]
باشد و عثمان لعین حکایت در کتاب ملتقطات از عمیر بن عماره روایتست که روزی ابابکر بحضرت امیر المؤمنین
گفت من از حضرت رسول خدا بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو شنیده ام اگرچه در عهد حضرت رسول
امیر المؤمنین میگفتند منهم میگفتم و خبر دادم که حضرت رسول تو را وصی و وارث و خلیفه و جانشین
[illegible] خود ساخته بود اما ابابکر [illegible] خود خلیفه و جانشین ساخته باشد [illegible]

این امر شدم ومرا گناهی وتقصیری نیست مر حضرت امیر المؤمنین با او گفت اگر من رسول را نمی‌بینم تا امر چه فرموده خواهی دید
نشوی در زبان شک وشبهه از خواطر تو این امر زایل کرد که امر حق منست وخود را از آن کار معزول خواهی ساخت
واگر نکوئی متفرق خواهی بود که مخالفت خدا ورسول او کرده باشی گفت اگر پیغمبر را بینم واو بگوید بشنوم وبجا آرم
گفتا میکنم وبدیگر محل تو وقتی نیست آنحضرت فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی نزد من آی تا او بعده وفا
در ابابکر بعد از نماز شام آمد با او بمسجد قبا رفتند ورسول را در قبلهٔ مسجد قبا دیدند وحضرت رسول
با او خطاب نمود وفرمود ای ابابکر بر مولای خود تو امری وبجای او نشستی وحال آنکه این مجلس مجلس رسالت
است وغیر او وصی او را از آن نیست وعلی مستحق این مکان ومقامست وحکم وفرمودهٔ مرا در پس پرده انداختی وخلاف
قول وگفتهٔ من کردی وخود را از خشم وغضب من وعذاب الهی که در انتظار تو است ودرین ایامی که بعیب حق وما
پوشیده بکنی که تو از اهل آن نیستی وتا بایست ندارد واگر ازین گفته نشنوی وعلامکان تو آتش دوزخست
مقام تو در قعر جهنم ابابکر مضطرب شده از مسجد بیرون آمد عازم آنکه خود را معزول کند وامر خلافت حضرت
امیر المؤمنین تسلیم نماید حضرت سید اوصیا وسرور اتقیا علیه الف الف التحیة والثنا بجا آمد آنچه گذشته
بود بسلمان بیان فرمود سلمان گفت آیا این خبر را برفیق ویار خود خواهد گفت حضرت فرمود بلی زود
باشد که با او این خبر را بگوید واو مانع شده او را بوسوسه ووسواس بشغل خود مشغول شود بعد از آن آنحضرت
فرمود که بخدا قسم که نمیگذارند این کار را ترک نخواهند کرد وچون عمر از ابابکر ماجرا را شنید گفت که چه ضعیف
رای وبی عقل وسست رای که بعد از آنکه خبر دار این حالت شد از او بر ده از ذو دیده الله که کیست از سحر
بنی هاشم ونداری که این نکوهای مکن ودر کار خود باش وحکومت را از دست مده وکان ولی الامر بعد محمد علی
فی کل المواطن صاحبه ووصی رسول الله حقا وجاره واول من صلی ومن لان جانبه

در ذکر احوال ابابکر ملعون در حال نزع واحتضار وخبر جاری شده در آن وقت بر زبان آن غدار مکار
ومقالات مناسب این باب قال الله تعالی فی کتابه العزیز ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی خدای تعالی
ودر کتاب عزیز خود فرموده که چون کافر موطن ومسکن خود را بالجمله جهنم واو را دو مهیا شده از
الوان عذاب وانواع عقاب در حال نزع واحتضار در نظر می آورد ومیگوید کاشکی من خاک بودمی

وموجود

وموجود نبودمی وعلما ودانشمندان از اهل سنت وجماعت در کتب خود ذکر کرده اند که حضرت پیغمبر فرمود
ما من محتضر الا ویری مقعده فی الجنة والنار یعنی محتضری که در حال احتضار باشد مگر آنکه ببیند مکان
ومأوای خود را در بهشت یا در دوزخ ودر کتاب ملتقطات آمده که حضرت امام جعفر صادق فرمود من احب
لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه اصحاب آنحضرت گفتند هلاک شدیم یا ابن
رسول الله زیرا که همه مرگ را دوست نمیداریم حضرت فرمودند که این حالت در وقت احتضار وموت مشاهده
میشود که حضرت سید المرسلین وحضرت امیر المؤمنین حاضر میشوند در آنوقت وهیچکس از دنیا بیرون
نمیرود مگر آنکه در وقت احتضار وموت نزد او حاضر شوند محمد وعلی بوجهی که سید انبیا وسرور اوصیا
را مؤمن در آنحال مشاهده کند خوشحال وشاد بهجت میکرد وچون حضرت رسول اشاره فرمود او
گشته باید نمود که بگوید بجا اینوری ومن آنرا داده ام که در جنت وملازمت شما باشم پس سید ملک
فرماید که آیا دوست میداری که رفیق وهمراه ما باشی مؤمن بگوید بلی پس حضرت رسول اشاره کند
بملک الموت که قبض روح او کن پس محب ولطیف این دوست محب ما است واین حاضر بشارت است که
قبض روح بندهٔ مؤمن نمیکنند مگر باذن او وخبر میدهند تا بعضی ازواح ذکر این از محبان ما است
پس این آنکس است که دوست میدارد لقای خدا را وخدا او را دوست میدارد دیدن او را باین مژده که جان
فشانم روا است که این مژده از انیس جان ما است واما دشمنان محمد وعلی پس هیچ چیز اعتقاد مکروه
نیست ایشان را نزد احتضار مگر از انیس جان ما است دیدن محمد وعلی از برای آنکه دشمنان محمد وعلی پس
هیچ چیز اعتقاد میدانند در آنحال میدانند که تضییع حق حضرت رسول وحق حضرت امیر المؤمنین نموده اند
پس حضرت رسول بقابض ارواح بگوید که قبض روح این دشمن ما را بکن پس این آنکس است که مکروه
دارد لقای خدا را وخدا مکروه میدارد لقای او را ودر اکثر کتب مسطور است که حارث همدانی بیمار
شد وحضرت امیر المؤمنین بپرسش او آمد آنحضرت حارث را از هول وفات موت خایف وهراسان یافت
باین کلام معجز نظام او را بشارت داد از الخوف ورئیس ایمن ومسرورش ساخت ویکی از شعرا این خبر کلام
آنحضرت را در رشتهٔ نظم کشیده چون مناسب مقام دید بعد از کلام آنحضرت وخبر منظوم را نیز ذکر نمود

شاد دل البیت یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا بیت میدان بسیار تو حارث همدانی
که آنکس که رحمت از آنجهان فانی ببیند هیچ از جمال من یا دوانی که اهل نفاقست اگر ایمانی یعرفنی طرفه وعرفته
بنعته واسمه وما فعلا از کرم شوم بوقت مردن مشاهده او بشناسد مرا ومن او را نیز هم معلوم شود نام ونشان
که چه بوده واگر کار کرده آمده باشد بوجوه وانت عند الصراط معترض فلا تخف عثرة ولا زللا خواهد بود
گذارت افتاد بر پل صراط تو آن روز در آن که من بتوان حارث همدانی بر آن از لغزش پا من ترس بگذر اقول
للنار حین توقف العرض دعیه لا تقربی الرجلا ان لهذا الرجل حبلا بحبل الوصی متصلا که من چیزی تو
افتد با آتش امر کرد که ای آتش این بگذار ونزدیک مشو با او وا بگذارش که دوستدار ...
اسقیک من بارد علی ظما تخاله فی الحلاوة العسلا چون تشنه شده بسیار کیاب ذلال که زور
ذلال که روی حلاوت عسل آید بجمال او تشنگی تو دور شوی فارغ بال هذا لنا خالصا بشفقتنا
اعطانی الله فیهما الولا یعنی این کرامت ها دادست مخصوص شیعیان ماست که عطا کرده است خدای تعالی
بما وشیعیان ما ودر تفسیر علی بن الحسین ذکر داده ودر کشف الغمه آمده است که اسمعیل بن محمد بن حمیری که
اشتهار داشت اما علوی نبود ودر اول طریق اثنی عشری نداشت وچون بحضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصادق رسید او را از آن طریق گردانید ومذهب شیعه اثنی عشری را اختیار کرده وقصاید بسیار در
مناقب اهل بیت اطهار دارد حسین بن عوف روایت کند که در وقت بیماری سید من بعیادت او رفتم
اتفاقا قیمتی بود که سید در حال احتضار بود ومو... وغافلان از همسایها بر گرد او بودند ناگاه نکته
سفیدی در روی او ظاهر شده وروی او دو سیاهی محو میشد تا تمام روی او سفید گشت در غایت
نور وصفا در آنحال چشم گشود واین ابیات انشا نمود کذب الزاعمون ان علیا لا ینجی محبه من هنات
قد وربی دخلت جنة عدن وعفا لی الاله عن سیئاتی فابشروا الیوم اولیاء علی وتولوا علیا حتی الموت ومن
بعده تولوا بنیه واحدا بعد واحد فی الصفات یعنی دروغ میگویند کسانیکه ادعا میکنند که علی
نجات نمی دهد دوست ومحب خود را از عذاب وعقاب وسکرات موت وعقبات آخرت بخدا سوگند
کردم امروز بهشت ... حضرت از گناهان وسیئات که مرا بود پس بشارت دهید

دوستان

دوستان حضرت امیر المؤمنین را که تولا بحضرت علی کنید تا وقت معلوم وفات وبان تولی نمایید بر پسران علی که
یکی بعد از یکی هر کدام که بصفت امامت وهدایت خلقان آراسته باشند آنگاه کلمهٔ شهادت عرض کرده جان به
قابض ارواح داد حکایت روزی که در روز جزم خطای بخشد تقصیر کوه پادشاه ببخشد خوش باش دلا که
جهان مرکز ماد ابعق مرتضی وبخشد ودر کتاب منهج الفاضلین آمده که ابوبکر در حال نزع تأسف بخود میکشت
یا لیتنی لم افرط یوم السقیفة الامارة والخلافة یعنی ای کاشکی که روز سقیفه متولی امارت وخلافت نمیشدم وذکر
این که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید در وقت نزع عاقبت این کار مشاهده کرده بود از آنحضرت
دیدم که گشته بود وتأسف میخورد ونیز در آن کتاب ذکر شده که ابوبکر در حین نزع بعایشه میگفت هلال ابوبکر
هذا رسول الله معرض عنی ومبشر بالنار یعنی هلاک شد پدر تو ورسول خدا اینجا حاضر اند ودروی از من گردانیده
است وبشارت میدهد مرا باتش دوزخ ودر کتاب ریاض الایمان از منهاج الکرامه نقل است که ابوبکر
هی در حین احتضار وسکرات موت میگفت لیت امی لم تلدنی یا لیت لیتنی کنت تبنه فی لبنه یعنی کاشکی مادر مرا نزادی یا
کاشکی پسر بودم کاهی در خشت که مشاهده عقوبات الهی نمینمودم ودر عذاب الهی گرفتار نمیشدم ودر کتاب فعلت
قلم ودر کتاب کاشف الحق نقل شده که عبد الله بن ابی بکر گفت که پدرم در حال نزع وسکرات در جمعی بودم خواهرم عایشه
وبرادرم عبد الرحمن وعمر بن الخطاب میگفت که محمد وعلی اینجا حاضر شده اند مرا بدوزخ بشارت میدهند
صحیفه در دست محمد است وعهدهای ما در آنجا است وثبت است در عین مجوا کنند ومیگویند مرجع وشقی عمر وعثمان
ومعاذ جبل وسالم مولی ابی حذیفه وابو عبیده جراح در دوزخست وچون عمر از پدرم این گفتگو شنید گفت هذیان
میگوید این را بکی مگو شاید که تا این هاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرده گفت ای عمر هذیان نمیگویم در حین
غار بودم که عهد آنحضرت فرمودند در حبشه سفینه جعفر او بدیم کردی دیار جاده است ومن گفتم یا رسول الله
من نیز میخواهم بر بینم او دست بچشم من مالیدند من نیز مشاهده نمودم وبعد از آن در ملیحه الحال با تو گفتم تو کفتی
او ساحر است اما الحال از من ظاهر شد که سبب آن اعتقاد فاسد وظلمی که بر اهل بیت او کردیم معذب
خواهیم بود دیدند عاقبت بد ما محقق شد عمر بخنده در آمد وگفت هذیان میگوید وخواست با برادرم عبد
الرحمن رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم ونمیتوانم گفت کرد ونزع

و تابوت میگذارند گفتم چیست تابوت گفت تابوتیست از آتش در زیر طبقات جهنم و در آن ده کس اند و شش
تن دیگر قابیل پسر آدم است و نمرود و فرعون و هامان و آنکه از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و تغییر دادند
سنتهای انبیای خود را یکی از ایشان تبدیل نمودند تورات را و دیگری تبدیل نمود انجیل را و مجمع السموم نام آن
ان عقوبت است و از شدت حرارت آن دوزخ تاب میشود گفتم یا ابت تهذی ای بدرستی هذیان میگوئی گفت والله
ما اهذی لعن الله ابن صهاک الحبشیة هو الذی صدنی عن ذکری بعد اذ جاءنی فبئس القرین که مراد از ذکر در قرآن
واقع شده ولایت حضرت امیرالمؤمنین است یعنی بخدا که هذیان نمیگویم لعنت خدا بر پسر صهاک حبشیه که او باز
داشت مرا از ذکر که ولایت علی است بعد از آنکه بمن آمده بود قرآن و راه حق را بر مردم ساخت پس دعوی ثبور
نمود و فریاد میکرد و واویلا و واثبورا میگفت تا جان تسلیم نمود پس عمر و عبد الرحمن آمدند و محمد بن ابی بکر
فریاد میکرد عمر پرسید که بعد از ما چه گفت گفتم شنیده بودیم گفتیم عمر گفت هذیان گفته است اما نمیخواهد
تو با علی بگو که با هیچکس مگو که موجب شماتت میشود و در کتاب احسن الکبار و در کتاب کاشف الحق از ابو عفان
مالک بن اسمعیل نهدی روایت کرده که محمد بن ابی بکر گفت در حال نزع پدر را بر بدترین حالی دیدم گفتم ای پدر
بر بدترین حال مشاهده میکنم گفت ای پسر کجا بود او من مظلوم ابلیس که اگر حلال کند امید نجات است گفتم او
کیست گفت علی بن ابی طالب گفتم اگر بگوئی نزد او روم و التماس نمایم که ترا حلال کند گفت برو پس نزد آنحضرت
رفتم و گفتم پدرم بر بدترین حالی است و بدی عاقبت را بحجت ظلمی که انداخته و شما کرده است و حق
که از شما انتزاع نموده و در مقام آن شده ام که از حضرت شما التماس کنم که او را حلال کنید فرمود که بگو انا لله لا احلکما
مرة بعد الکرة من اعتراف کند که امامت حق او نبوده و خلافت را انتزاع نموده تا من او را حلال کنم از سی تعهد
دیگر رو او کردم تا بیرون رفتم و ماجرا را با او گفتم گفت اگر بگویم در مردم تا روز قیامت بر من لعن کنند
و این آیه را خواند و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید پس آهی کشید و گفت کاشکی
با فاطمه در خانه او حرکاتی بمودی و کاشکی خانه اسلام را آتش نسوختمی و کاشکی خواهر خود را باشعث بن قیس
نداده بودی و فدک را از فاطمه نگرفتمی و از لشکر اسامه تخلف نکردمی و خالد بن ولید را بقتل مالک بن نویره
نفرستادمی و واویلا و واثبورا میگفت تا جان تسلیم نمود و در بعضی کتب مسطور است که چون ابابکر در حال

قرنغ

نزع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نموده که جهت او آماده و حاضر شده است پسر خود محمد را با تعجیل تمام بخدمت امیر
المؤمنین فرستاد که بگو تا از سر کرده او در گذشت و گفتار ناصواب من که گذشته مرا حلال کند و جمعی از مهاجر و انصار و صحابه حضرت
رسول را حاضر ساخت که در حضور ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و امامت حق علی ابن ابی طالب است و من خلافت
حق وی را از روی جبر و تعدی از وی غصب و انتزاع نموده ام و باز حضرت سپرده ام خلافت را در حیات خود
باو سپارم محمد بن ابابکر بخدمت مولای مؤمنان رفت که آن ماجرا را عرض نماید و در آن اثنا عمر ملعون داخل
ابوبکر شده و بکیفیت احوال مطلع شده پریشان خاطر و مضطرب حال شد که مبادا حضرت امیرالمؤمنین با جمعی
از مهاجر و انصار آمده ابوبکر امر خلافت را بآنحضرت تسلیم نماید فی الفور آن شیطان امت داخل خانه ابوبکر شده
بالشت را از زیر سر آن ملعون برداشت و بروی او گذاشت و بر بالای بالشت نشست تا بعد از دمی که ابوبکر خفه
جان بمالکان دوزخ سپرد و بعذاب و عقاب الهی گرفتار شد چون محمد نزد حضرت امیرالمؤمنین آمده پیغام
پدر را رسانید آنحضرت فرمود که بالشت کار خود کرد و تو هر چه کنی در آن دیر کردی بالشت است آن کو است محمد
تعجیل باز گشت چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالشت را بنشانی که حضرت فرموده بود مشاهده کرد
و پرسید که بعد از رفتن من که داخل این خانه شد گفتند بغیر از عمر کسی دیگر پیش پدر تو نشده بود دانست که ابابکر
را آن ضال مضل خفه کرده و روانه در ک الاسفل نموده است و مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه
بود و عمر آن مبدا کفر شصت و هفت سال و بر روایتی هفتاد و یک سال و در کتاب احسن الکبار ذکر شده
که ایمان آورد در چهل و شش سالگی بود و بیست و سه سال با رسول الله بود و بعد از سیزده و دو سال و سه ماه و ده
کافر بود و بعد ده روز وفات وی نزدیک بود و در تاریخ گزیده که از کتب اهل سنت است مذکور که اسلام ابابکر
در سی و هفت سالگی بود و بیست و شش سال آن منافق ظاهر اظهار اسلام مینمود و در روز دوشنبه بیست
و دوم جمادی الاخر ثلث عشری هجری متوفی شده باسفل درکات جهنم رسید حکایت در زمان خلافت آن
ابابکر ملعون تخمینی درهم چند آورده با امانت بار داد و خود بسفر رفت و در ایام خلافت بحضرت امیرالمؤمنین
آمده آن امانت را از محمد بن ابوبکر و باقی ورثه طلب نمود گفت من علم بآن ندارم و هر دو را بحضرت امیر
المؤمنین آورده نزد آنحضرت تصدیق قول آن مرد نمود گفت ای محمد مدتیست مشغول نظر این مرد است و این شخص

مبلغ را باو سپرده و اولاد او الادم است که حق این مرد را بدهند بعد از آن آنحضرت فرمود ای محمد میخواهی که پدرت را
ببینی دانی و بپرسی که امانت این مرد را چه کرده است و در کجا ضبط نموده گفت بلی یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود
که از فلان در جاده کوفه بیرون رو و چون بفلان مقام و محل بروی ماده خوکی خواهی دید که از عقب او چند خوک
میروند باشند و یکی از خوکها ماده و از ذو بیرون کرد امانت این شخص را چه کرده چون محمد بفرموده مولای مؤمنان
از شهر کوفه بیرون رفت و چون بآنمکان رسید ناگاه نظر او بخوک چند افتاد که مقدم ایشان ماده خوکی بود
و آن خوکان از عقب او روان شدند محمد نزدیک آن خوک ماده آمده پرسید که امانت فلان کس را چه کرده آن خوک
بزبان آمده گفت ای محمد مرا میشناسی من پدر تو ابابکرم بسبب ظلمی که بآن سرور اولیا و سید اوصیا نمودم و حق
او را بجبر و تعدی از وی گرفتم خدا تعالی مرا بعد از موت صورت مسخ نموده باین صورت و هیبت مبتلا گردانید و عذاب
الیم و عقاب عظیم گرفتارم و هر که با اهل بیت رسول ظلم کند هر که از او دوزخ خلاصی نخواهد داشت و این عذاب
با دوستی و اطاعت شیطان امت عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب میکشم و این خوکان که از
عقب و معقب خواهد بود و امانت این شخص را در فلان ساختم و در محراب مسجد دفن نموده بود و با وی بده و بدان ای
پسر من هیچ چیز نزد خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیرالمؤمنین نیست و آنحضرت را سفاحاضر نایب وجانشین
پیغمبر و دوست او را در بهشت و دشمن او را در دوزخ دان و محمد چون این کلمات از پدر شنید و پدر را بآن
صورت مشاهده نمود در همان مکان بپدر خطاب نمود این ابیات را در این شعر نظم کشیده شعر یا ابابکر یا ابن قحافة
یا ابانا قد وجدنا ما صنع خاب من انت اباه و اصطنع انما انعقدن مثلها للذی انعقد الدنیا من ظاء المطمع انبت
فی ختم دهما بلغ المبعوث قبر وشیج منک اوصی احمد فی نصها او لمن ابی ابن عبد مع ام بادت مذ تغصبها تعد
ما یخجع عنها و کنتم ما صنع عند ذلک فی الحشر غدا و بلی ایلاف الان اذ الحق التقم و سال المصطفی عن خطایا کم و عن
تلک ابتهج ثم ان فاطمة و ابنها من بعد عنک و من ذا الدفع و علیک الخزی عن رب السماء کلما ناح حمام و صدح
یا بنی زهرا عنکم عند دینکم فی الحشر میزان درجع و اذ هجت اولادکم لا ابالی لمن بالغ قد نخع یعنی ای پدر بحقیق که
ما یافتیم که آنحضرت صلاح ما در دانستن دوستی و محبت امیرالمؤمنین است و زبان گویا است آنکس که تو پدر او
باشی ذلیل و رسوا است که پدر بدی بسوی که نجات دادند مرا از تو خداوند عفو یا آن خدائی که نجات داد در کوه

سوزد

شود آیا فراموش کردی آن عهدی که بسته شد در روز غدیر خم در وقتی که بتبلیغ کرد پیغمبر و تصریح داد از وصی خلافت که
احمد وصیت کرد و او برای تو منع وحسب او برای آنکس که راه بیعت او با بیعت مبارک مفتوح است با میراث کوثر
خلافت را بعد از آنکه گفتی به به یا ابا الحسن گفتی بود و از آن دوستی کرده بود آن سگ ملعون کافر و شاید که ممکن و بال
نشود فردای قیامت دوستی او و دشمن داشتی که حق بود داخل و ظاهر گشت و بدی که را او نمودی با این صورت مسخ
ندامی بردی آن وقت که سوال کند مصطفی از فضایح افعال تو و قبایح اعمال تو پس سوال کند از تو فاطمه و دوات
او که کیست که انکار منع کرد از فاطمه ارث او و کی نقل نمود او فدک را فاطمه دختر ارث و کی ابو بکر وی خزی و خواری
رفیق در دوری از خدای آسمان و بر تو باد هر صبح بر تو که فریاد و نوحه میکنند که ای فرزندان زهرا شما امید نجات من
در روز قیامت و شما جواب میباشید میزان من در آخرت پس اگر مطاع بخت شما در باز دولت شما آنچ باشد
دار و باکی ندارم از سگان فریاد کننده و بعد از آن محمد با ادب عرض حضرت امیرالمؤمنین آمده تسلیم
دیده شنیده بود بیان نمود آنحضرت امر فرمود که محراب مسجد را کندند و آن را بیرون آورده بصاحبش
نمود و در کتاب مشارق انوار الیقین در تفسیر قول تعالی که ان انکر الاصوات لصوت الحمیر آمده که مردی سوال کرد از
امیرالمؤمنین که چیست معنی آیه که خدا تعالی آن انکار کرده و بد شمرده است آنحضرت فرمود که مراد از حمیر
رفیق و صاحبا و دست یعنی ابابکر و عمر کرده تا بوق آتش باشند بصورت دو حمار و هر گاه فریاد برآرند
این هر دو پیدا آید با آتش و مکروه نماید اهل نار از آواز ایشان بیت بوبکر لعین که از او باشد حاصل در
بعوض حق مصطفی شد مایل هر نطفه که از حرام گردید پیدا باشد بامامت چنین سگ قایل باب هفدهم
در مطاعن بانی بیعت و بدعت رهزنده دین و ملت عدو شیطان امت کلب بن کلاب عمر بن خطاب الکذاب
علیه اللعنة و العذاب الی یوم الحساب ای ناصب دین دار و بی پروا از سیله ها بدان که مطاعن خلیفه دوم شماره
داشت اما این فقیر اندکی از بسیار و یکی از هزار و بالکل قطره از بحار مطاعن او را در ختم تحریر آورده
در این تذکره آخرت خود میدانم طعن اول آنکه در وقت خلافت و امامت منزل التسمیه چهار صد کس
بولایت شهرها و قبایل عرب بجهت رسوخ خلافت خود روان گردانید که از مردم او برای او بیعت بگیرند
هر کس که از اطاعت او امتناع نماید آنکس را بجبر و قهر بر بیعت او درآورند و هر که تن در ندهد او را بکشند و اطفال

ایشانرا اسیر ساختند و اهل و اموال ایشانرا بتاراج بردند ناچار مردم سر باطاعت آن ملعون پیچیده [illegible] آوردند
و از طرف خصم و هدایا جهت او میفرستادند و نیز در اول خلافت ابابکر بن ابی قحافه جهت رسوخ خلافت
آن ملعون بقبایل عرب و اعضا و جمیع بلاد اسلام فرستاد و آنها بر رسولان امر نمود که مردم را بلطف و مهربانی
و تعجیل و مکر بر بیعت ابابکر در آورند که مبادا چون مردم خبر وفات حضرت رسول و خلافت ابابکر را استماع نمایند
و خبر و تحقق آن نفر مردودان رسد از طرف بیرون آمده اطاعت نکنند و هر که را خواهند و هر قبیله و
را بخود امیر سازند یا آنکه چون خبر وصایت و ولایت امیر المؤمنین بحکم [illegible] و بعضی مومنان سالکین
باطراف و اکناف جمیع بلاد و قبایل مسلمین رسیده از طرف بیرون مبادا که حمیت نمایند و از خلافت
ایشان گفتند بصاحبش رسانند طعن ششم در روز دوم خلافت عمر منول است باکثر ولایت آنها فرستاد
که من بوجه بیعت ابابکر خلیفه و جانشین رسول الله امام و رهنمای مسلمانانم و در زمان [illegible] در اکناف بلاد اسلام
عمال و حکام فرستاده در روز چهارم آن ملعون برپای و بجای ابابکر بالای منبر رسول آمده و شروع بخواندن خطبه
کرد و چون فارغ شد بعضی خواطر نامبارکش رسید چنانکه صاحب کشاف در تفسیر و حمیدی در جمع بین
الصحیحین روایت نموده اند که در روز چهارم خلافت آن شقی چون بالای منبر گفت ای مردمان هر که مهر زنان
زیاده از چهار صد درهم کند او را حد زنم و آنچه زیاده از چهار صد درهم باشد گرفته در بیت المال داخل
میکنم زنی در مسجد حاضر بود انجا برخاست و گفت ای عمر سخن تو اولی است یا قول خدا گفت عمر گفت
قول خدا فرموده خدای تعالی در قرآن مجید آیه کریمه آنکه و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا پس
گفت بغیر چرا منع میکنی چون خدای تعالی باعطا نموده مفهوم آیه کریمه آنکه اگر داده باشید یکی از زنان را مال بسیار
بجهت کابین حرام میکنید از آنچه داده اید چیزی و گفته اند که قنطار پوست گاو پر از طلا و نقره
عمر خجل شد و در حضور انصار گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی البیوت یعنی همه مردمان فقیه تر اند از
عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و آنکسی که حکم بجهل و نادانی خود کند و گوید همه مردمان از من فقیه تر
و دانا تر اند و زنان دانا در دانش بجهت [illegible] آن داده که بالای منبر [illegible] کار کرده دعوی
خلافت و رهنمای مردم نماید حکایت در کتاب خرایج و جرایح از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل شده که گفت

امیر المؤمنین رسانیدند که عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب شیعیان و دوستان ترا بدی یاد میکند [illegible]
خلافت آنحضرت بودم که با جمعی از باغهای مدینه میرفت بحسب اتفاق عمر در آن باغ دچار شد حضرت امیر المؤمنین با او
خطاب کرد که ای عمر بمن رسید که تو دوستان و محبان مرا بدی یاد میکنی عمر در جواب حرف ناصواب گفت آنحضرت
کمانی که در دست داشت بر زمین انداخت دیدم که آن کمان اژدها شد و بهیئت تمام شتر بزرگی دهان باز
کرده رو بجانب عمر کرد که او را فرو برد عمر از اضطراب در آمد و فریاد برآورد که الله الله یا ابا الحسن بعد از این دیگر
پیش ازین خلاف امر ترا نمیکنم یا ابا الحسن تو بزرگ مردم که بعد از این چنان نکنم و چنین نگویم و خود را در پناه آنحضرت
تضرع مینمود و فزع میکرد پس آنحضرت دست دراز کرد و حلق آن اژدها را گرفت دیدم که آن کمان همان کمان بود که در دست
آنحضرت بود و عمر ترسان و لرزان از آنجا بخانه آمد چون شب در آمد سرور مؤمنان سلمان را طلب نمود و فرمود برو نزد
عمر و بگو آن مالی که امشب از جانب مشرق زمین آورده اند میرود و [illegible] باهل آن قسمت کن [illegible]
مال بسیار امشب چنانچه هیچکس علم بآن نیست نزد او آورده اند و در خاطر دارد که کسی را در آن شریک
نکند سلمان گوید نزد عمر رفتم و پیغام را رسانیدم گفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا و بی اعتبار
شوی مال را بایشان قسمت کن گفت ای سلمان صاحبت ترا که اعلام بآنچه رسید گفتم مگر چیزی با او مخفی
و پوشیده هست سبب [illegible] پوشیده نیست [illegible] بر پیش یکی است گفت ای سلمان
بتو مهربانم [illegible] از جمله ساحران است گفتم ای عمر بد گفتی و بد شناختی آنحضرت
وارث اسرار نبوت و رسالت و علم لدنیه [illegible] علوم [illegible]
و شنیده چون از من مایوس و نا امید شد گفت برو و بمولای خود بگوی که عمر میگوید سمعنا و اطعنا
یعنی شنیدم و فرمان بردم و هر چه فرمان دادی چنان کنم چون بخدمت مولای مؤمنان آمدم فرمود که الخبر میان
او و تو گذشته بیان کنم گفتم یا امیر المؤمنین یقین که تو داناتری از من در الخبر که گذشته است میان من و او
[illegible] تفاوت گفتگوها را بیان فرمود و گفت [illegible] احکام [illegible] درون او بیرون نمیرود
سمعنا و اطعنا از بیم اژدها میگوید و چون جمع شد اموال را بمسلمانان قسمت نمود [illegible]
پند شنیدی تا بخلافت حاصل نکنی [illegible] چون گندم جو [illegible]

طریق از قبایح مطاعن آن ملعون آنست که در پهلوی شکم حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا است علیها السلام [illegible]
فرزندی محسن نام از و سقط شد و مکرر در حرم او بوده در اخبار آمده که چون [illegible] از دنیا بسرای بقا و
اعلا انتقال فرمود و عمر با جمعی از منافقان در منزل سقیفه بنی ساعده جمع شده با ابوبکر بیعت کردند و حضرت
امیر المؤمنین بتجهیز سید کاینات قیام نمود بعد از آن آنحضرت مصاحبت احتیاط نموده در منزل خود نشست
طلب خود نمود [illegible] دست آن حضرت [illegible] داشتند که آن شاه ولایت را بر بیعت
ابابکر در آورند عمر و خالد ولید جمعی از اشقیا همراه [illegible] آتش بدر خانه آنحضرت آوردند و گفتند که علی را بخانش
[illegible] در آن خانه هست میسوزانیم و آتش در در خانه آنحضرت [illegible] خلافت
[illegible] نمودند فاطمه زهرا [illegible] در آمده [illegible] ایشان
[illegible] عمر ملعون [illegible] مظلومه در عقب در [illegible]
تمام در حرکت داده [illegible] آن بتول عذرا و بضعه
مصطفی آه و درد و ناله کشیده [illegible] فرزند محسن نام سقط
شد و آن منافقان داخل خانه آن مطهره مظلومه شدند عمر شمشیر [illegible] مظلومه نموده [illegible]
مجروح کردانید [illegible] سیدة النساء [illegible]
روایات آمده که [illegible] خالد ولید [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] از دست [illegible] کرده و طوق [illegible] ساخت و هر چند سعی نمودند [illegible]
[illegible] نتوانستند [illegible]
ملعون [illegible] شد حضرت امیر المؤمنین [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] خالد ولید [illegible] منافقان [illegible] حضرت سید الوصیین مشاهده
مینمودند [illegible]
[illegible]
و مستوجب عذاب الیم ساختند و در بعضی [illegible] مسطور است که چون خالد ولید [illegible]

دید او را شمشیر که غلاف کرده بدست داشت بر آن معصومه فرود آورد و بعضی اسقاط جنین را بخالد نسبت داده اند [illegible]
بجهت [illegible] آنکه از آن ضرب عمر ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلویش بشکست و بهمان سبب بعد از اندک
روزی فاطمه زهرا بدار الجنان خرامید ظاهرا آتش بدر خانه حضرت فاطمه علیها السلام زدند و در را بشکم او کوفتند
و استخوان پهلویش شکسته و جنین را ساقط ساختند و امام حسن و حسین و علی و فضه را مجروح کردند [illegible]
از خدا و رسول اندیشه نمودند با اسلام و ایمان [illegible] رسول جمع نمودند [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible]
ابن عبد البر در جلد دوم کتاب عقد ذکر شده که [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] و گفت ای عمر [illegible]
چنانکه گویند [illegible] و بعد از آن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] خطاب [illegible]
[illegible] حکومت طعن ششم آنکه مانع در متعه شد
از متعه حج و متعه نساء که حضرت حق سبحانه و تعالی بآن امر نموده چنانکه حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که عمر گفت
متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالتین و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء یعنی دو متعه
است که هر دو در زمان حضرت رسالت پناه حلال و مشروع بود و مردم از آنها میآوردند بحکم خدا و رسول
اما من در این وقت آنها را حرام کرده منع میکنم از ارتکاب آن مردم را و ایذا و عقاب میکنم هر که بر آن اقدام نماید
یکی متعه حج و دیگری متعه نساء و در بعضی روایات آنکه گفت سه چیز بود حلال در زمان حضرت رسول و من حرام
کردم آنها را و منع نمودم و هر که آنها را بعمل آورد او را زجر و عقاب میکنم متعه زنان و متعه حج و گفتن حی علی خیر
العمل در اذان و اقامت و بموجب آیه کریمه فمن تمتع بالعمرة الی الحج ای فی حلاله [illegible] مردم سنت و باطل
کردانید چه مردم را هم چنان متعه زنان را باطل کرده با آنکه طوایف اهل اسلام اجماع و اتفاق کرده اند که در
زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابی بکر و اوایل خلافت عمر نکاح متعه حلال و مشهور و شایع بود و عمر از زنان
طبع نفس خود حرام کرده و نیز و طرف ساخت گفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامت و در بعضی روایات آنکه

خلافت ابابکر خلفای ثلثه عشوره هم کفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامت و در بعضی روایات اکر بطرف
ساختند چنانکه قبل از این جهت کذشت یافته و مشهور است که میان شیعه و سنی بر مسئله متعه نزاع بوده
سنی از شیعه پرسید که تو بر حقیت متعه چه دلیل است کفت دلیل من قول عمر بن الخطاب است که در جمع بین الصحیحین
از چندین طرق علمای شما نقل کرده اند که عمر کفته کانتا فی زمن رسول الله و انا احرمهما کدام دلیل برابر است
که او میکوید که در زمان حضرت رسول حلال بود و من او را حرام کردم و تو سر بر دیوار زدی که خدا انبیی و رسول
خدا منبی چون حتی بر احرام میکنی سنی جهی بن الحث الزام یافت و ساکت شد چه دین و درویش است که تابع فرمان
پیغامبر و رسول که از جانب خدا حلال و حرام را تعیین میکند و فرماید او است از تابعیت عمر که خلاف سنت پیغمبر
و رضای ابابکر ثابت شده بی رضای خدا و رسول هر که بخلاف کفته خدا و رسول کند از جمله کفار و ملاحده
و مستوجب لعن و طعن و عذاب و عقاب است و آیه کریمه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة در متعه
مجید در اباحت متعه واقع شده یعنی الخیری که بان جماع کرده اید از زنان پس بدهید اجورهن یا بایشان یعنی
مهر ایشان را بایشان بدهید که آن واجب و لازم است و مفسران از روات ثقات نقل کرده اند که مراد
از استمتاع در این آیه نکاح متعه است و علامه حلی در نهج الحق ذکر کرده که ابن عباس این را فما استمتعتم به منهن
الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة قرائت مینمود و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که در مصحف ابی بن مسعود
نیز بامسطوریق ثبت نموده و مراد از اجل مسمی در این آیه مدت ایام متعه است و این صریحست در اباحت متعه
و احادیث بسیار در طریق اهل بیت اطهار در ثواب متعه و ترغیب بان وارد شده چون در این مکان منا
ندیدند الا بعضی از آن مبادرت مینماید روایتست از حضرت رسول که هر که ایمان بخدا و روز قیامت
دارد
بیرون نرود از دنیا تا آنکه متعه کند چه آن زنی از آن حضرت مرویست که هر کسی متعه کند یکمرتبه
آزاد میشود ثلث او از آتش دوزخ و هر که متعه کند دو مرتبه آزاد میشود دو ثلث او از آتش دوزخ
و هر که متعه کند سه مرتبه آزاد میشود جمیع بدن او از آتش دوزخ و از آن حضرت مرویست که هر که متعه کند
یکمرتبه درجه او در جنت مثل درجه حضرت امام حسن علیه السلام است و هر که متعه کند دو مرتبه درجه او
در جنت مثل امام حسین و هر که متعه کند سه مرتبه درجه او در جنت مثل درجه حضرت امیر المؤمنین و هر که

متعه کند چهار مرتبه درجه او در جنت مثل درجه حضرت محمد است روایتست از سلمان فارسی و مقداد ابن اسود
الکندی و عمار بن یاسر رضی الله عنهم که بودیم ما روزی در خدمت حضرت رسول و آن حضرت برخواست
و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی حضرت باری تعالی سمی روی مبارک بطرف ما کرد و فرمود ای مردمان بدرستی
که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین تحفه آورده که آن تحفه پیش از من بهیچ پیغمبری نفرستاده و امر کرده
شما را بمتعه کردن و متعه سنت منست و بعد از من سنت مرا بپای دارید و هر که قبول کند و عمل نموده مراد
کند بان و رونق داده سنت مرا او از من است و من از ویم و هر که خلاف امر من کند خلاف فرمان خدای تعالی
کرده است و بتحقیق که از اصحاب من یکی تکذیب قول من کرده منع متعه خواهد کرد و ترک این سنت مرا
خواهد فرمود تو خدا را کواه میکیرم که آنکس از اهل دوزخست و لعنت خدا بر کسی باد که خلاف امر من کند در
سنت و هر که انکار کنند سنت مرا پس خلاف امر من کرده است و هر که خلاف امر من کند بتحقیق که خلاف
خدا کرده است و هر که خلاف امر خدای تعالی کند پس از اهل نار است بتحقیق که مخصوص ساخته است خدای تعالی
متعه را بمن و تفضل داده است مرا باین سنت و دیکران پیغمبران پس هر که متعه کند در عمر خود یکمرتبه او از
اهل بهشت است و هر کاه مرد با زنی که متعه شده است بنشینند در یکجا ملک فرود می آید از برای ایشان در
که حفظ ایشان کنند تا آنکه از آن مکان برخیزند و هر کاه حرفی بزنند خواهد بود کفتکوی ایشان با یکدیکر
ذکر و تسبیح و هر کاه هر دو دست دیکری را بکیرند میریزد کناهان ایشان از انکشتهای ایشان و هر کاه بوسه
دیکری را بوسید خدای تعالی برای هر بوسیدنی حج و عمره و هر کاه مقاربت واقع شود بنویسید خدای تعالی
برای ایشان بجهت شهوت و لذت که یافته اند حسنات مثل کوهها پس هر کاه برخیزند و غسل کنند و بدانند
که خدای هست و پروردکار خود ایشانند که سنت من است خدای تعالی خطاب میکند بملائکه که نظر کنید
باین دو بنده مؤمن که برخواستند و غسل میکنند و میدانند که من خدای ایشانم کواه باشید که من آمرزیدم
کناه هر دو را و بعدد قطرات آب که میریزد از بدن ایشان ملکی که موکل ستر از برای ایشان عبد هر موی که در تن
ایشانست ده حسنه و بطرف ساوند از ایشان ده سیئه و بلند سازند از برای ایشان ده درجه دارومی کوید
کرو خواست از جای خود حضرت امیر المؤمنین و کفت یا رسول الله من تصدیق قول و فرموده شما کردم

چه چیز است اجر آنکه کوشش کند از برای برادر مؤمن متعه بجهت ساختن حضرت رسول فرمودند که سعی کننده را ثواب
و حسنات برابر ثواب هر دو است حضرت امیر کفت عیالان فرمود چه چیز است ثواب هر دو آن حضرت فرمودند که
هر کاه برخیزند و غسل کنند خلق میکند خدای تعالی بعدد هر قطره او که از بدن هر دو چکیده فرشته که تسبیح
و تقدیس خدا کنند و ثواب آن از برای ایشانست تا روز قیامت یا علی هر که سست شود در این سنت و دوست
ندارد
نیست از جانب ما چون که بمن ایمان آورده باشد و من از و بیزارم و بیزار بود از برادر که مرد و زنی صید کابین نشسته
بوده و در خدمت آن حضرت ذکر متعه و ثواب آن مذکور شد آن حضرت فرمود که میدانید که چه چیز است ثواب
متعه کردن حضار کفتند یا رسول الله چیست کفت بدرستی که جبرئیل بنزد من آمده کفت یا محمد خدای تعالی
سلام میرساند و مخصوص ساخته است ترا بمحبت و کرامت و میکوید یا محمد بکیدم که مؤمنین بمتعه بدهند الجنة
است زن خدای تعالی از عذاب دوزخ که بدهند یعنی متعه در راه خدا یا محمد خدای تعالی خلق کرده است علی
از برای آنکه آمرزیده شود متعه کرده است در دنیا یا محمد هر کاه مؤمنی صیغه متعه بکوید مؤمنه را بر خیزد
از مکان خود تا آنکه آمرزیده شود از برای مؤمنه است که ثواب مثل مؤمن و ندا کنند ندا کننده از آسمان
که بدرستی که خدای تعالی میکوید ای بنده من کردی تو متعه امید ثواب و آمرزش دادی که من محال کنم تا آمرزش
بخشید سیئات ترا و نیز از آن حضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه ایمن شود از غضب الهی و هر که متعه
دو مرتبه حشر میکند او را با نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند در بهشت همراه منست و هر که زیاده میکند
خدای تعالی مرتبه او را و درجات او بلند میشود یا علی این خضراست که بتو و شیعه تو داده است یا علی
در دنیا و آخرت می آیند متمتع و متمتعه و پشت از نور سوار با حلهای رحمت و کرامت و روند بر
جانب بهشت پس نکاه کنند با حیرت ملکی کویند که آیا اینها ملائکه مقربند و پیغمبران مرسل اند پس کوید
اینها نه ملائکه مقربند و نه انبیای مرسلند اینها آن جماعتند که متعه کرده اند در دار دنیا پس داخل
بهشت شوند هر کاه ایشان کناه بودند کوهها و عدد ریک بیابان باشد و میدهد خدای تعالی
هر یک از ایشان را در جنت عدد چهل هزار شهر از طلا در هر شهری چهل هزار قصر در هر قصری چهل
هزار
خانه در هر خانه چهل هزار مائده چهل هزار کاسه در هر کاسه چهل هزار رنگ از طعام و شراب و در هر

خانه چهل هزار تخت است از طلا طول هر تختی هزار ذرع و عرض آن هزار ذرع و در هر تختی حوری باشد از حور العین
و هر حوری سیصد کیسو داشته باشد از نور و بدارند هر کیسو را هزار کنیز و آن کیسوها را بمشک و عنبر معطر سا
باشند تا آنکه روز فاکره باشند خدای تعالی اجر متمتعین را و بدهد خدای تعالی در جنت نعیم ایشان را ثواب هزار
شهید و چهل صدیق و عمل شصت هزار زاهد و طلب آمرزش کنند از برای ایشان آفتاب و ماه و ستارها و
هر سنکی در ریک و خشک و تر تا آنکه ماهی در دریا هادی بوده در ختان و بنویسد خدای تعالی برای ایشان
نیست
ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره با پیغمبر آخر زمان و هر عمره با صدیقی و شهیدی و از حضرت امام جعفر صادق مرویست
که هر که بمیرد و متعه نکرده باشد خواهد آمد در قیامت اجذع و مراد از اجذع آنست که بد منظر و بد هیئت باشد مثل
کسی که بینی یا یکعضو او ناقص باشد و نیز از آن حضرت مرویست که متعه کردن از دین ما و دین پدران ما است پس هر که
متعه کند و عمل کند بان عمل کرده است بدین ما و هر که انکار کند انکار دین ما کرده است و در دین دیکر است
متعه کردن نور دلست و اما الست از شرک بیرون که رونقی که از متعه حیم رسیده جهنم است از حضرت علی که از
دوزخ دائمی هم رسد و انکار کننده متعه کافر و مرتد است مکر که مقر باشد در متعه کردن مؤمن است و
ملکی
مؤمنه متعه شود بمؤمنی ببینان و صدقه کند از دنیا در بنویسد خدای تعالی از برای او در و ثواب
عبد الله
اجر صدقه و دیکر ثواب متعه حکایت در کتاب منهج الفاضلین و در کتاب استغاثه آمده که روزی
نبی در مسجد سخن میکفت و عبد الله عباس مکفوف و نابینا شده بود داخل مسجد شد عبد الله زبیر کفت
بشنید
از کوری که خدا دل او را کور کرده است حلال میداند متعه را و متعه زنان یعنی زنا است عبد الله چون آن سخن
کتاب
بشنید و کفت خدای تعالی چشمهای مرا کور کرده است و عقلهای شما را احمق که نازل شده آیه متعه در
خدا و ما مردم در زمان حضرت رسول متعه میکردیم و آن حضرت از آن نهی نکرده و بعد از آن رسول دیکر منا
که حرام کند متعه را بدلیل رای قول عمر است که کفته و متعه است که در زمان پیغمبر حلال بود من حرام
میکنم ان اکر ما انتهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول خدا حلال بوده و تحریم او را قبول نمیکنیم و تو از
کفت
متعه حاصل شده پس برو پیش مادر خود و از او بپرس که عمر بچه عبد الله زبیر بجانب رفت و از روی غضب با مادر
خبر داد که وا از او بود که عمر بچه مادرش در جواب کفت پدرت با رسول الله بوده و مردی عمر بچه نام در بر داد

رسول را از حضرت اتحاد استدعی تو داد و بدین توان بود برابن داد و من متعه شدم و بتو حامله گردیدم و تو از متعه حاصل شدی
و در کتب سیر حدیث مسطور است که عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری
و سلمة بن اکوع و مغیرة بن شعبه و اسماء بنت ابی بکر جمع دیگر از فضلای صحابه و تابعین بجز عمر التفات نکرده بآیات
متعه فتوی او دانسته و بدان عمل مینموده‌اند و میگفته‌اند که ما از حضرت رسول شنیدیم که متعه حلال است و بقول
عمر آن را انکار کردیم و بر آن اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند و در صحیح ترمذی آمده که مردی شامی از ابن عمر
سؤال کرد از متعه نساء ابن عمر گفت حلال است شامی گفت پدر تو از آن نهی کرده ابن عمر گفت بگفته پدر خود دست از
سنت رسول بر نمیدارم هذا الجواب که و در مسند احمد حنبل مسطور است که عمران بن حصین گفت که نازل شد آیه
متعه نساء در کتاب خدا و ما عمل میکردیم با حضرت و جمیع صحابه متعه میکردند و نشنیدیم که قرآن نسخ آن کرده باشد
یا رسول منع نموده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود و در صحیح مسلم مذکور است از جابر بن عبد الله
انصاری پرسیدند که آیا متعه مشروع و حلال است یا نه فرمود آری حلال است و حضرت پیغمبر متعه را شروع کرد بحکم
خدای تعالی و شارح مقاصد و صاحب هدایه فقه حنفی نقل کرده‌اند که مالک را مذهب آنست که متعه حلال است
و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده حضرت امیر المؤمنین فرمود لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر نهی
عمر متعه را نمیکرد زنا واقع نمیشد مگر از بدبختی و یحیی بن اکثم که از اجله مشایخ نواصب بوده و فتوی بتحریم متعه
مشهور است که مرضی ابنه داشت و لواطه را خود حلال میدانست و نیز مشهور است که بانی این بدعت و سلطان
امت عمر بن الخطاب علت ابنه داشت و بدین علت در مرض که فساد بوده واقع غلام او بود بندگی در خدمت
او ایستاده میبود و یکی از شعرا اشاره بدان نموده بیت امام او مستکر خلق جهان غلام و بند هر آنکه
از هوس افتد بزیر پای غلام حکایت در کتاب محاضرات راغب و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ایشان
را در دمشق زنی همسایه بود و مرد غریبی همه روزه بخانه او میآمد آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه
تو بخانه این چیست گفت ورا نکاح متعه کرده‌ام چون ناصبی این سخن از او شنید فی الحال آوازه برکشید و فریاد بر
در زد بیایید ای مسلمانان که رافضی متعه را حلال میداند از هر طرف جمعی گشته ازیشان بر او جمع شدند و آن
غریب بیچاره را گرفتند و پیش قاضی بردند قاضی پرسید که بآن مرد غریب چکار دارید گفتند که میگوید که من

غلام

فلان زن را نکاح کرده‌ام پس یکی از ناصبیان قاضی کرده باطل مستغیر التی عشیره بوده برخاست و نزد آن مرد غریب رفت و گفت
اگر خلاص و نجات میخواهی باید نزد قاضی بگوئی که زنا کرده‌ام مرد بعد از آن نزد قاضی آمده گفت ای مرد غریب و پیکان اهل خبر
او میگوید عذر اوست که الجماعت میگویند پس قاضی صورت حال از آن مرد غریب پرسید چون او بتعلیم ناصب قاضی اعتراف
زنا نمود قاضی او را رها کرد و الجماعت که او را آورده بودند دست از آن بر داشتند و اظهار ندامت و معذرت نمودند
که ما از او شنیدیم که میگفت متعه کرده‌ام و اگر میگفت که زنا کرده‌ام متعرض او نمیشدیم و آنگاه الجماعت متفرق شدند
و آن مرد غریب بیچاره بواسطه اعتراف بزنا از شر ایشان خلاص یافت اینست مذهب دین اکثر که در بلاد شما این او لوا
کردن هیچ ملتی و شریعتی حلال و جایز نبود مباشرت نماید متعرض نمیشوند و اگر اقدام بنکاح و متعه نماید متعرض
او شده حکم بقتل او میکنند که چرا تغیر نموده خدا و رسول عمل کرده اند و خلاف گفته عمر نموده است و یکی از شعرا اشاره
بدین نموده شعر زنا انکم نقض لعهدها و من اتی البکم من المستمتعین قتلتم انکر دین دینی عمر در ایام خلافت خود در شب
گردش اطراف بدر خانه رسید بگمان اهل خانه شرب خمر یا بفعل منکری اقدام مینمایند از دیوار خانه داخل شد
بمعروف و نهی از منکر نموده ایشان را از فعل نامشروع ممنوع سازد و اهل خانه را که نظر بر جمال ناخوش او افتاد
گفتند ای شناس و خناس واعظ شر نزد الذی یوسوس فی صدور الناس در این وقت کجا بودی که بخیر
آمده خدام خلافت پناه جلالت دستگاه فرمودند که نظر آنکه شما بنامشروعی اقدام نموده اید آمدم
که شما را منع و نهی نمایم الجماعت گفتند بیت تو بر رو ما یان چرا جو تو بر کلت میکنند که وند علو تو
آن کار دیگر میکنند او خارجی مکر تو ازداری تکلیف خارجی و الا استحقاق بود نداری و استخفاف بما
شی ایضا بنیت و تبع و تتبع اولی توی اگر ازما تکفیصی سر زده باشد از تو بچند جهت در همین کار مخالفت
حکم خدا صادر گشته و بوجوه متعدد اوفتو در این امر چونی در اصل ما پاکت خطا واقع شده اول آنکه حق سبحانه
و تعالی فرموده لا تجسسوا یعنی تجسس احوال و عیوب مردم نکنید که خدا ابتغا ستار العیوب است و تو بکردن
شکسته خود را خلیفه رسول الله میدانی میباید که سر پوش باشی نه بر دو در دیگر آنکه حق تعالی فرموده و لیس البر
بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها یعنی خوب نیست که از پشت بام خانها
داخل شدن نیکی آنست که از خدا بترسید و از ابواب خانها در آیید و تو در گذاشته چون دزدان و سبب روان

از دیوار خانه در آمده و از نیکی و تقوی که خدا گفته بیاد بیاد بردی و دیگر حق تعالی فرموده و ان جاءکم
فاسق بنبا فتبینوا و تو بتحقیق نا کرده بر سر ما آمدی و ما را بخانه بستی و دیگر ایزد تعالی فرموده لا تدخلوا بیوتا
غیر بیوتکم حتی تستانسوا و توبی اذن داخل خانه ما شدی الخانه و دیگر آن دا شیراز خود سیدانی بگو و اگر دعوی
النبی میکنی چونی از خلیفه النبی یعنی حاشا و کلا که ما را ابو النبی بوده باشد بیت دیو و حشت ابدا از بیدار تو
النبی را حیوة فی ایله کار تو آخرا حرعول زن وای بر الفضول داد زن تر مرد و خریت بر حر اختلاط داشتی او زن
بمنزل ما آمدی و چون در زدن و شب آن داخل اوتاق و کاشانه ما شدی و اگر بطلب آمده بجان عزیزت که
هیچ در کار نیست بیت رسیده کار بجائی ز ضعف تو عمر که موش خانه را راه میرود بعصا و دیگر انکه حق تعالی فرموده
تسلموا علی اهلها و تحیه و تو که از بند رستن باشد بجا بامر یاد و برجست در اما از الحیت و سلام که شیوه
مومنان و مسلمانان و شیوه اهل جنان است سر باز زدی و مانند ابلیس لعین و شیطان رجیم کبر و منی
و نخوت و خودبینی را شعار خود ساختی و چون ستاد با انز بکر زندگی در آمدی از تبلا کوه رنشت و کشتار
ناخوش در شیت علیش و صحبت ما را منغص کردی او را واقعیت آنست که بای سلامت نفس و کار دانی شب گردی
و عسس برداری و خلافت و جانشینی رسول را بصاحبش گذاری و عزیزی مناسب این مقام گفته بیت
تو را چه حد که نهی پای بر مقام رسول اینو رسد که کنی شب روی و عیاری چه فرق است بر لب حلال در آزادم
چرا تو دست ازین کار بر نمیداری ای توست باره جهل در عقل و هوش ملا عجز تو سخن ز دانش خود چند بر زبان داری
بسان عقرب کاشانی کوتک تا کی ای جو ما و دم زدن تا چند بر مردم آزاری طعن ششم و در کتاب سواد میانی که
از کتب اهل سنت است در ذکر طبقات مشایخ آمده که چون حضرت رسالت پناه فرمود که اعرفکم بالمنافقین
حذیفه یعنی داناترین شما است بشناختن منافقین حذیفه عمر برادر زن حذیفه رفت و گفت مرا از منافقین جنب
داده ایا من از ایشانم حذیفه گفت ما کنت لافشی سر رسول الله یعنی نیستم من از آن کسانی که فاش سازند
سر رسول خدا را و اسامی منافقین که حضرت رسول حذیفه را خبر داده بود در کتاب در باب خلفای
ثلثه مذکور شد و سر کرده منافقان عمر بود و شیخ عطار علیه الرحمه در کتاب مظهر العجائب گفته بیت عمر که
شد رو زن روزه که گمراه شد بجز عمر از الله دلخواه شد طعن هفتم حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر کرده که

عمر در ایام

عمر در ایام خلافت خود حکم برجم حامله نمود که زنا کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر ترا بانی زن
سلطنت است پس ترا سلطنت بر آنچه در شکم اوست نیست عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر نبود علی هر آینه هلاک میشد
احمد کنی طعن هشتم احمد بن حنبل در مسند خود از حسن بصری روایت نموده که عمر در ایام امارت خود دیوانه را
مجنونه را خواست که حد زند حضرت امیر المؤمنین گفت حدیث مرفوع که برداشته شده است قلم تکلیف از دیوانه تا
بهوش آید عمر گفت لولا علی لهلک عمر و هم چنین در مقدمات بسیار از روی جهل احکام از وی صادر شده مولای
مومنان او را از آن شبه ساخته تا زیاده از هفتاد نوبت بر زبان عمر ما انجاری ساخته که لولا علی لهلک عمر و از
او ظاهر میشود که فتاوی بغیر و ناحق داده است و نادم و پشیمان از احکام خود شده و بنادانی خود اعتراف
نموده که احکام و اقوال او بنحو صواب نبوده است طعن نهم حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده که چون
حضرت رسول او را رضا بسرای بقا رحلت فرمودند عمر ملعون را اشتباه شد که شاید مردن بآن حضرت روا
نباشد و ما بکمان انکر و عمر چیزی چند کنیم که او را حق نباشد و ما دا بدان امور کناه کاه وایم ساختند
بجز او از سنا و او سا ائلا سو بیدیه یک ابوبکر رفت و حال با او گفت ابوبکر این آیه خواند انک میت و انهم میتون
عمر گفت پنداری که من این آیه را نشنیدم و پیوسته باتفاق با انبیا سید المرسلین آمدند ابوبکر چادر از روی
حضرت رسول بر داشت و آنحضرت از عالم رحلت نموده و روی انور مطهر او پوشید گفت فداک ابی و امی یا ابابکر
بعمر گفت البدار البدار قبل البوار یعنی ای عمر بشتاب بطلب خلافت و از مردم بیعت بستان پیش از آنکه علی
بنی کار برد ارد و امر خلافت از دست ما برود ابوبکر و عمر از نزد سید المرسلین بیرون رفته بفکر خلافت
و بیعت ستاندن شدند چنانکه ذکر شده طعن دهم سید مرتضی علیه الرحمه در خصایص الائمه نوشته است
که در عهد خلافت عمر علیه اللعنه حربی از اهل آذربایجان داشتی چند بود و اهل آذربایجان بود و دفعا
خود را از آن میکند پسند تا کاه شتران از دو بانی شده سر بصحرا نهادند و چندانکه سعی کرده رام نشدند
او را درهم آرکه دند که تبیشتر رود و از جا ایشان رسول خدا در این امر استعانت و یاری جوید چون بمدینه
آمد او را نزد عمر بردند و از جانشین بوی ترحم کرده کاغذی نوشت که من عمر امیر المؤمنین الی مردة الجن و الشیاطین
تا فرمان برداران تصللوا هذه المواشی که یعنی دعفر اهست افتی که امیر مومنانم بسوی شما

تا فرمان بردار باید که چون فرمان امیر المؤمنین ان مولاتی وان جهان یارانت ذلیل وفرمان بردار این مرد سازید
والا بشما غضب خواهم کرد ابن عباس گوید من از مجلس حاضر بودم انس رضی عنها اند شدم بخدمت حضرت امیر المؤمنین
آمده حکایت را نقل نمودم آن حضرت تبسم فرموده گفت که آن کوکر دانرا میرو باید وادعیه امی آموخته کرد این مرد بفریاد رسیدم
رسیده وآنرا بخواهد کشت پس مدتی وینا مدکر دیدیم وکشته رخمهای منکر پیروی داشت اندر بوستید
که حال تو چون شد گفت با آن محرا رفتم در جعفر نمودم اندیشان شتران دو سر شتی در بمن کرد و مرا در میان
زد و پیچیده کرم بکشتند دست برکاه الهی بر داشتم گفتم خدایا اشرا بنها را ازمن کفایت کن و لجت انصات
خویشان حیدر ان ان رسیده مرا خلاص کرده بخانه بردند مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این زخمها که می بینی
التیام پذیرفت بعون به جالتیان رسول خدا رفتم او را خبر کردم گفت دروغ میگوئی و تعرض بایشان نمود
امر کرد جلاد را برسول اختم خود که حرفی از دروغ بینا یا سیاوردند ام عمار را از پیش خود راندند گفت این دروغ گو را
بیرون کنید ابن عباس گوید که از حضرت امیر المؤمنین حجره روحی مطلق بودم بتبسمی فرمود گفت من نمی گفتم
که عنقریب خایب وخاسر میکردد امر یرا دلداری نموده گفت با موضع برو و بگو علی مرا فرستاده و این دعا
بخوان اللهم انی اتوجه الیک و بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل صعوبتها و
کفنی شرها فانک الکافی الغالب القاهر امر د متوجه مکان خود شد و سال دیگر دیدیم که آمده و شتران همرا
داشت و بخدمت مولای مؤمنان آمده و مبلغی بنزد آن حضرت آورد که اینها را تصدق تو اکن بر شتران با فتن
ام بیمن منت تو و قبول کن آن حضرت فرمود که قبول کردم و بتو بخشیدم واحوال که میان او و شتران او گذشته
بود آنحضرت بحجت اثر میان فرمود امر د گفت خدا سوکند که گوی آن همراه من بوده و چون من این دعا خواندم در تمام
مبارک آنحضرت تکلم نمودم یکیک مید و یدند و از تو نمی گرفت ند و فرمان من میبر دند چنانکه کویا
هر که میان من و ایشان کدورت و جدائی نبوده و بعد از آن حضرت اندر هی در پیشانی خلامی با فرو مبلغی
نیز در دست وادم و از خدمت آنحضرت رخصت انصراف حاصل نموده باز کشت و تا زنده بود سالی یکبار
بج آمده و مال الیسیار از ان شتران بخدمت رسانید و آنحضرت فرمود که هر کس را از جانب اهل و مال صوتی رو
دهد یا مشکلی رخ نماید باین دعا توسل جوید البته حق تعالی آن مشکل را بر وا آسان کردانید حق تم کفایت کننده

هر امری را آسان کننده است هر مشکلی را و در خبر است که احوال آنحضرت را بعمر رسانیدند و او بر سر این حدیث ساخت ها
و بغضها شد **طعن دهم** آنکه عجب با مرکه ابو بکر نوشتی با عطای خط رسول الله در باب فدک که او حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام است بستد و پاره کرد چنانکه سمت گذارش یافت در باب مطاعن که هر سه در آن
شرکتند و بدعهای معصومه مظلومه را شکم انعلوم در ابر که دو کردند **نظم** شکم پاره کردش بتیغ دغا حکم گوشه بضعه مصطفی
طعن یازدهم در کتاب خصول الحق آمده که بعضی را بر بعضی در عطا تفضیل داد مهاجر را بر انصار و انصار را
عرب بر عجم زیادتی داد و حال آنکه حضرت رسول همه را برابر میداد و اینها نیست الا بدعت و خلاف
امر خدا و رسول و ناصبیان بعینی در کتب خود ذکر نموده اند که عمر در تفضیل عطا با اقتدا بحضرت رسول نموده که
آنحضرت در جنگ حنین بعضی را بر بعضی تفضیل و بعضی را زیاد بیان میگویند که عمر مجتهد بود و عمل برای خود
میکرد اینها جمعی اجتهاد در جای است که نص خدا و رسول در آن نباشد و حضرت رسول غنیمت و عطا را
برابر میداد الا در جنگ حنین که آن حضرت بعضی قریش را بجهت تألیف قلوب ایشان با کل بخصوص ساخت
دادن با این قیاس نتوان کرد **طعن دوازدهم** نیز در آن کتاب آمده که خراج بسواد زمینها تعیین کرد و بفرمود
در عراق مساحت زمینها کردند و هر یک جریب زمین یک درهم مقرر کرد و در مصر در نواحی آن هر یک جریب
زمین یک دینار چنانچه در زمان جاهلیت مقرر بود **طعن سیزدهم** در آن کتاب ذکر شده که حکم آیه صدقات
را باطل ساخت و حدیث نبوی را در این باب رد کرد و سنت زکوة باطل شد و نوع عام جهانیان و جمله
عالم حرام خور شدند و مظالم از آن بگردن او بماند تا روز قیامت **طعن چهاردهم** در کتاب تحفة الانبیاء که از کتب
عالم فیر است ذکر شده که روزی عمر خطاب بقوت با مداد میکرد و چون سلام داد گفت ای مردمان شما اعاده نماز
کنید که من جنب بودم و سهو نماز کردم عمر علیه اللعنه رفت که غسل کند و صحابه نماز را از سر گرفتند و چون
تابعان و پیر و ان آن مرد و ضیل بدرا یا این حتم امر و متحیر عاجز شده اند و از آن رفتار او دیگر مشاهده کردند
افترا آنکه مبادا خصم گوید که ایشان سنی او در بر امامت نشستند و کسی که در مسجد رسول جنب امامت
کند وفا و این جماعت کذار د ممکن است که اکثر اوقات جنب نماز کرده باشد و نماز پیش بیان مده باشد و لهذا
کتابی تصنیف کردند و بر یوچی چند در هم بافتند و نام آن الخبطة الانبیاء نمودند خطا و چند بهر یک از

انبیاء دادند تا عیوب خلفا و کثرت خودرا بآن مستور سازند و الظاهر الشمس است که هر کس از انبیاء خطا
سر زده و معصوم مبرا اند از لوث ذنوب و عیوب و اگر میان انبیاء عیبی چه نقامت باشد و الحمد لله
که خلفای ثلثه هر عیوب که نشان بودند تا صاحبان هوش و دانش دریابند که ایشان داخل رغبت بود و قا
بلیت امامت و خلافت نداشتند **حکایت** در کتاب بحار الحق فمنای آمده که چون در امامت و خلافت عصمت
بمذهب شیعه شرطیست و ناصبیان عصمت را شرط در امامت نمیدانند بنا بر آن انکه خطایای امیر و پیشوای ایشان
بود این عیوب اند و پوشانند لهذا افترا بشیعه نمودند و گفته اند که بنی دیث را فضی خروسی را باشک کند باید که
معصوم در آن خطا باشد و یکی از متعصبان اهل سنت و بدعت در کتاب خود این سخن را افترا ذکر نموده اند
و شیخ عبد الجلیل رازی که از علماء شیعه اثنی عشریست در جواب آن ناصبی گفته و جواب چنین است بدان دلیل که
خروس باشد که بوقت بانک کند به روز در خانه گوید شومست این را باید کشت و انبیا ظاهر میشود که
که عارف تر باشد از ناصبی که او گوید اگر خطا کند و بوقت خوانند بیاید کشتن و ناصبی بداند تحقیق که معصوم
نباشد با اما مشی متبول نباید کرد **طعن یازدهم** در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر شده و در کتاب بصائر المنقول
در مسند احمد حنبل مسطور است که عمر منع می حضرت رسول را از وصیت کردن ووداع و قلم از پیش آنحضرت
بر داشت و هذیان بالحضرت نسبت الحضرت داد چنانکه در باب کفر خلفای ثلثه سمت گذارش یافت **طعن**
شانزدهم حمیدی در جمع بین الصحیحین و ثعلبی و طبری در وافی و بخاری و مسلم هر یک در کتب خود اعتراف بآن
کرده که عمر میگفت ما شککت فی نبوة محمد قط الا یوم الحدیبیة یعنی هر گز شک نکردم در پیغمبری محمد و نبوت او چنانکه
شک کردم در روز حدیبیه کردم و سبب شکش آن بود که حضرت رسول فرموده بود که مکه را فتح کنم فتح میشر نشد
در آن سال بصلح قرار دادند عمر با خود گفت اکه فتح میبود بصلح راضی نمیشد و بخدمت رسول آمده گفت نه تو
میگفتی که بمکه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت رسول فرمود که هیچ گفته بودم که امسال خواهد شد گفت نه
و با این راضی نشده بنزد ابا بکر رفت و گفت این مرد پیغمبر است گفت بلی ما چه حقیم گفت بلی پس چرا باین صلح راضی
میشود گفت او تابع امر خداست و این صلح بفرموده امر خداست پس ابو بکر گفت من هر گز شک در پیغمبری او نکرده
بودم از آن روز که مسلمان شده ام تا امروز مشهور است که ملا قطب اللاهیجی علامه شیرازی هر وقت که

پریشان و بینوا میشد بشهری میرفت و میگفت از مین رومیان نمیشوم و بابی طاهر مبلغی از دیوم میگرفت
روز شیخ سعدی او را در آن حال دید گفت تو یک کافری هستی که هر کس مسلمان نخواهی شد **طعن هفدهم** حمیدی
در جمع بین الصحیحین در مسند عمار یاسر آورده که مردی در ایام خلافت عمر نزد او آمده گفت که من جنب و آب
نبود نمیدانم که مرا چه باید کرد عمر گفت هر گاه آب نباشد ترا نماز مکن عمار یاسر حاضر بود گفت ای عمر
ترا یاد نیست که در فلان سفر بحسب اتفاق و تراهم احتیاج بغسل افتاده بود و آب نبود و تو نماز نکردی
و من چون گمان داشتم که تیمم بجای غسل است همه بدن را بخاک رسانیدم بخاک غلطیدم نماز کردم و چون
خدمت رسول آمدیم بتیمم نمود و فرمود که یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین زده و پیشانی
خود را با هر دو کف دست با زمسح نمائی و چون عمار این خطاب را نقل نمود قبول نکرد عمار آیه فان لم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا را شاهد قول خود آورد در واقع کسی که خود را خلیفه رسول الله داند مدتها
در خدمت حضرت رسول بوده باشد و مکرر از آنحضرت شنیده باشد که اگر آب نباشد تیمم باید کرد و دلیل قرآن
نماز جایز نیست و این قسم فتواها صد را کرد و قابل مسند خلافت است یا آنکه کر سطل آب بجهت غسل کردن
او از آسمان بزمین آمد چنانکه در کاشف الحق بطریق اهل سنت بطریق جماعت انس بن مالک روایت
نموده که جمعی بود که ابا بکر و عمر به خانه سیدة النساء حاضر شدند و حضرت رسول با ایشان بود گفت برویم
به خانه علی که من او را غضب شما آیم که الحمد امشب بر او واقع شده از غلبه نوم انس گوید که من نیز همراه او
رفتم و چون سلام کردیم علی از خانه بیرون آمده گفت جنبی است یا چیزی حادث شده ابو بکر گفت چه را
دیدی عرض بودند که سخن حد اتمه کفت یا علی الحمد امشب بر تو واقع شده برای ایشان نقل کن گفت یا رسول
الله از نقل آن شرم میدارم حضرت رسول فرمود که ان الله لا یستحیی من الحق یعنی بدرستی که حق تعالی از کلمه
راست شرم نمی آید شما هم در الفاظ ان الخبر خود راست باشد شرم مکنید مولای مؤمنان فرموده که مرا
احتیاج بغسل شد و برخاستم بنو محسن را از جائی بر جوی برستادم و حسین را بجانب دیگر و دیر آمدند و من
دلگیر بودم که مبادا ایمان و نماز تا آخر کوه دیدم که سقف خانه شکافته شد و سطل حاضر آمد و مندیلی بر سر
مندیل او داشتم سطل را پر آب دیدم از آن غسل کردم بمندیل بدن را خشک کردم هم مندیل و سطل

اصفهان رفت و من خود نیز همان را شنیدم پس حضرت پیغمبر فرمود که ابن کعب ... و اگر امین جبرئیل و میکائیل
از آسمان بهشت و سعل از سطلها و جنت بود و گفت مثل تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خادم تو بوده و انجه
بسیاری از مخالف و موالف نقل کرده اند و تفاوتی که هست در اینست که بعضی از طرفین را اعتقاد آنست که جهت
وضو ساختن الحضرت فرود آمد و بعضی جهت غسل کردن روایت نموده اند **طعن بیست و هشتم** در کتاب احسن الکبار
و نیز در کتاب کاشف الحق از کتاب کامل بهائی نقل است که حجر الاسود را از آنجا که حضرت رسول صلعم گذاشته
بود نقل کرده و بموضعی بود که در جاهلیت نهاده بودند و همچنین صاحب کتاب کاشف الحق فرماید که خطا
الفعل سهو کاتب است و مراد از حجر مقام ابراهیم باشد چه عمر این تغییر داده و این نیز علی الحق است که این عمل ناشی
از آنست که افعال رسول الله را هیچ نداند یا آنکه طریقه جاهلیت را دوست داشته باشد هر تقدیر مخالفت کرده
رسول و مخالفت در موده الهی است و معنی کفر همین است **طعن بیست و نهم** آنکه غزالی در کتاب احیاء العلوم گفته که آنکه
خود را خلیفه رسول میداند است چه وضو ساختن با کروه و کوید و معلم بغیر از ایشان بود و آنکه تشدید بود که خدا
تعالی در قرآن مجید فرموده انما المشرکون نجس و غرض از این افعال شنیعه آنکه استحقاق دین اسلام و تقویت دین
کفار است و مطلب دیگر نیست **بیت** هر که بینی ناقص و کامل آن نیست الا جنس خود مایل **حکایت** ابن عبد البر
که از دانشمندان اهل سنت و جماعت است در کتاب عقد آورده که عمر بن خطاب عمرو عاص را عامل مصر کرده بود
و خبر رسید که مال بسیار جمع کرده است عمر کسی فرستاد که آن مال را از او بگیرند پس عمرو عاص گفت لعنت
کرده اند خدا ایشان زمانی را که عمرو عاص عامل عمر بن خطاب باشد بخدا قسم که من دیده ام که عمر و پدرش هر کدام
پشته هیزم بر دوش میبرد و میفروختند و در این حکایت راوی عبد الحمید که او نیز از اهل سنت است بیان نموده
ذکر کرده که عمرو عاص گفت لعنت خدا بر آن روزگاری که من عامل ابن خطاب باشم والله که دیدم او را و پدرش
را که هر یک عبای کهنه کنده خشن پوشیده بودند که تا زانو نمیرسید و بر گردن هر یک پشته هیزم بود و
بدین در جامه های او پیشی و بیان و نعت عرفی بود و الحال خلیفه است و مرا تابع و میباید بود و این صورت
دهشت و حیرت و تشفی که او راست **طعن سیم** در کتاب کاشف الحق مسطور است که عمر حکم کرد که کشتها
که از مصر کندم و غیره و دیگر چیزهای که می آوردند فرود نکند تا اعراب شتران را بکار برند و نیز مانع

کجی غلامان

کشتی بان شد و هم چنین باعث که این حبوبات شد **طعن بیست یکم** در کتاب کاشف الحق آمده که عباس را به
خدمت الحضرت بجهت خواستکاری ام کلثوم دختر الحضرت فرستاد قبول نکرد پس بعباس گفت علی را زنی هست و در بجد قسم که
قتل او تا جز فاش و سعی نمایم عباس خبر بالحضرت داد فرمود که کشتن من حساب دیگر است و دختر دادن
حساب دیگر من دختر باو نمیدهم **بیت** پس بدین جهت الحضرت را کوفتن دیگر چه گفتند شنیدم پس عمر بعباس گفت
در روز جمعه بمسجد حاضر شو تا آنکه بکذرد بیشتر عباس در روز جمعه بمسجد حاضر شد تا که عمر بعد از خطبه گفت ایها
ان هذا رجل من اصحاب رسول الله فی زعم هو وقد اطلع امیر المؤمنین و حدها انتم قائلون یعنی ایها مان
بدرستی که مردی از اصحاب رسول الله زنا کرده و بزنی که شوهر دارد و امیر المؤمنین که عمر است خبر دارد بر تنهایی
براین اطلاع یافته است شما چه میگوئید در جواب خطاب گفتند که امیر المؤمنین را احتیاج بگواه نباشد
اگر فرمایند او را بکشیم پس او میتواند بنهد و با عباس گفت که آگاه باش که دختر بمن میدهی یا نه گفتم بگو عباس
بحضرت مولای مومنان آمد و حال را گفت فرمود که من میدانم و گفت شما دانستم و لیکن این کار نکنم عباس
گفت او بمیشه مست و عاصی است هر گز اگر تو نکنی من عرض و جرأت میکنم اگر تو خواهی و اگر نه باحضرت
بطرف میشود پس عباس بعمر گفت اگر علی این کار نکند من میکنم عمر بعد از آن حاضر کرد و گفت عباس ع علی است و وکالت
او دختر بمن میدهد و بعد از آن نکاح خود در آورد و بعضی از علمای فرقه ناجیه اثنی عشریه را عقیده آنست که جنیه را
مصور ساخته بخانه عمر فرستادند و ام کلثوم بخانه عمر نرفت و اگر رفته باشد هم نقصانی بمرتبه و شأن الحضرت
و ام کلثوم نمیرسد لوط با آنکه پیغمبر خدا بود دختر باو بکفار میگفت هولاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و آسیه دختر
مزاحم با علو مرتبه در ایمان زن فرعون بود و او یکی از زنان اهل جنت است از آن که در خانه فرعون بود چه نقصی
مرتبه او بهم رسید چنانکه حق تعالی از آسیه در کلام مجید یاد نموده رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و
نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین و هم چنین اگر ام کلثوم در خانه فرعون آل محمد باشد چه نقصان بر
شأن معصومه میرسد **طعن بیست و دوم** در مسند احمد حنبل مذکور است که در آن وقت که حکم الهی شد بر سبق
درهای خانهها که بمسجد بود و همه درها بسته شد الا در خانه علی که بحال خود بود و عباس التماس نمود که ناودانی از بام
خانه او بمسجد باشد بدین خبر قبول افتاد و حضرت رسول بدست مبارک خود بجهت رضای عم ناودانی نصب کرد

در موعظت ساختن آن فرمود که هرکه این را بکند عمر را از بریده سازد از رحمت خدا دور است و عمر روزی از آنجا
خلافت از آنجا میگذشت آب از آن ناودان و رنجه که ملعون در غضب شد حکم بکنندن آن کرد و بعضی از اصحاب این
حدیث را بیاد آن شریف داریند فایده نکرد حیف بجای گفته رسول نداد و عباس و عم بدرگاه دولت
سرای مولای مومنان و پیشوای متقیان نهاد **بیت** در کشور قبله حاجات خلایق بودی حضرتش مرجع احباب
بودی که این وقت الان عرض حال نمود حضرت امیر چون عم خود را دلگیر و آزرده دید بمسجد آمد و انجا ایستاد تا قنبر
ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول خدا خورد که هرکه این را بکند بدو الفقار بدو پاره میکنم و عباس گفت
خوشا حال کسی که چون تو برادری داشته باشد و دیگر کسی بکار بان نتوانست کرد اما دوری از رحمت الهی و نفرت حضرت
رسالت پناهی خلیفه و مباح مرا دریافت **طعن بیست سیم** آنکه حکم فرمود در حد شرب خمر بصد تازیانه در حال مستی
و حال آنکه این حد هشتاد تازیانه است و تا مستی بحال خود نیاید و هشیار نشود حد نباید زد و این همه از جهل
نادانی و بی معرفتی اوست بمسائل فقهی و ملاء علی که از جمله دانشمندان طبقه حنفی است در این خطای خلیفه ثانی
جواب نامعقولی گفته است که اجتهاد کرده بود و موجب طعن میشود **طعن بیست چهارم** آنکه واجب ساخت بیعت
ابی بکر را بر تمام خلایق بی آنکه خدا و رسول واجب کرده باشد یا امر بآن نموده یا عمر مطلع بر اسرار الله اعلم از خدا
داناتر از پیغمبر خدا بود یا آنکه خدا و رسول او را نایب خود ساخته بودند که ابوبکر خلیفه و پیشوا و فرمان کننده
آنکه امت بمنزله تفویض قوت باو نموده بودند او خود حاکم ساختن که هرکه خواهد از ایشان امام و رهنما سازد
که حیله و حیله او در این امر باطل بود که در زمان رسول و در وصیت رسول که حق تعالی عترت ایشان را بر جن و انس واجب
ساخته بیاد داد و حکم بسوختن خانه ایشان کند و در شکم دختر رسول خدا و طیبه طاهره بی مبارک او زده جنین را
ضایع اعلی در بیعت ابابکر و حال آنکه حضرت رسول از یهود و نصاری بجزیه راضی شد و فرمود که بحکم خدا متابعت
بیضا اجبار آن قهرا واجب است و عقوبت نکرد کسی از ایشان او و اقوام بر در خانه هیچ یهود و نصرانی نفرموده که بزنند و بالکل
دیگران بودند از مهاجر و انصار چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که بیعت نکرده بودند چرا آتش بر در خانه ایشان
نزدند و این حکومت را خصوص از اولاد رسول ساختند و این حیله و حیله عمر در خلافت ابابکر مستلزم آن بود برای
آن بود که بعد از آن ملعون خود خلیفه شود و اهل بیت رسول در ذریت بتول که وارث امر خلافت و امامت بودند محروم

سازند **بیت** کوشید که برمراد رفت رفت و نفس میراث خلافت بجهر او دو بجهان هرکس که مکان ملک برسکافد بر زاد منهای دو روز
بیشاهان جهان جلوه بر خواند که این موجد ختم لباد و در دوزند میراث بر سکافند تصحیح سلیمان سعدی روشن فاعل
دین او نیست لعنت بر ابابکر و عمر و عثمان **طعن بیست پنجم** در کتاب کاشف الحق آمده که قدامه بن مظعون شراب
خورده بود بر او اقامه حد خواست کرد قدامه این آیه خواند که لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا
یعنی نیست باکی که ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند حرجی و گناهی که در آن چیزی که خورده باشند عمر چون
این آیه را شنید او را حد نزد و در گذشت و چون این خبر بحضرت امیر المؤمنین رسید فرمود که لیس قدامة من
اهل هذه الآیة یعنی او از جمله کسانی که این آیه در شان ایشان واقع شده نیست و در حقیقت حد است چه وقتی که آیه تحریم
خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شرب میکردند در حال اسلام و حال الاسلام شرب
چشیده اند آیا چه خواهد بود این آیه آمد و چون عمر شنید قدامه را طلبید که حد جاری کند اما عمل اینست که
حقیقتش چند است مولای مومنان فرمود که حد او هشتاد تازیانه است بحکم خدا چون کسی شرب کند عقلش میبرد
و عقل که رفت هرزه میگوید و افترا میکند **حکایت** در کتاب لوامع الانوار آمده از عبد الله بن عمر و او از پدرش
روایت میکند که در زمان حضرت رسول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل جمعه بود که بمن بیایم که در مسجد
رسول الله نماز گذارده و بجهت قرار دادم کردم وقتی که حضرت رسول صلعم از مسجد بیرون رود از پی او بیرون رفتم
عشق حال را تمام و چون روز جمعه در آمد و وقت نماز نزدیک شد امیر المؤمنین از مسجد بیرون رفت من گفت
من نیز از عقب او بیرون خواستم رفتم و ما معلوم کنم که بکجا میرود چون اندک راهی در خدمت الحضرت رفتم در عقب پس بکام
کدام شهر میرود اندیدم در این اثنا الحضرت دعائی خواند و سپاس و بر زمین زد چشمه آب پیدا شد و وضو ساخت
و روان شد و من نیز خواستم که وضو بسازم چشمه آب ناپدید شد و من روان شدم تا که بادری شهری
دیدم بسیار بلند الحضرت داخل شهر شد و من نیز از در شهر رفتم دیدم اهل شهر از وضیع و شریف و
کبیر و صغیر سلام کردند و دست او را میبوسیدند و الحضرت داخل مسجد شد و بمصلی بنشست و مؤذن بانک
نماز بگفت و علی خطبه فصیح خواند و خلایق باوی نماز گذاردند و بعد از آن نماز خلوت در دام کرده از مسجد
بیرون رفت من با خود گفتم امروز این شهر را تماشا کنم و فردا میروم و بتماشا و نظاره و تماشا کردم تا دیگر روز

چون بامداد شد برخواستم واز شهر بیرون آمدم و یک دو فرسخ دویدم اثری بیرنزدید در آن اثنا جوانی دیدم از او
احوال پرسیدم که اینجا تا مدینه چند فرسخ باشد گفت مگر غریبی گفتم بلی گفت این زمان بکجا میروی گفتم بمدینه
بخندید گفت ای احمق ده روزه راه است تو چطور میتوانی گفتم نیز دیدم و نیز داخل لیکن مدینه را دیدم گریه بگریستم زن را
کردم و مرا وقت قید مدینه بیرون آمدم با ابن عم رسول علی بن ابو طالب ع و نماز صبح با آنحضرت گزاردم و بشنیع شهر
بازماندم که امروز و بدوم گفت مگر تو مجنونی یا دماغ تو خلل کرده است اینشهر تا مدینه رسول یکساله راه
راهست عرابی گفت باخود گفتم که این بی‌ادب از بنی هاشم است که یکساله راه را باینک لحظه قطع کنند در این
ننستا لا محرو بکریان باین شهر رفتم و تا جمعه دیگر توقف کردم چون وقت نماز جمعه فرود یکشنبه امیر المؤمنین
را دیدم که بمسجد در آمد و بطرق جمعه گذشت اما استخلفان کرد و بیرون رفت و من در عقب او روان شدم
بعد از لحظه داخل مدینه شدیم و حضرت رسول هنوز نماز ظهر نکرده بود چون علی را دید تبسم فرمود و گفت
نوشتباد یابن ابو طالب و روی بمن کرد و گفت یابن خطاب چند روز است که غایب شده گفتم اندکی مرض
داشتم آن حضرت و فرمود که در فرسخ میکوئی ان جمعه را با امیر المؤمنین اقتصیم بیرون رفتی و با آدمیان شهر
نماز کزاردی و این زمان هم از انجا با او آمدی و الخیر ویمن گذشته بود باز گفت که گویا با من بوده فرمود که یابن خطاب
اینها از علی بن ابو طالب عجیب و غریب نیست و عقوق در هر رو منقبت آنشاه کشور ولایت و هدایت و امامت
فلک وضاین و امامت فرموده نظم زهی بعد زی ده خلقان علی بن ابی طالب زهی فرمان ده مردان علی بن ابو طالب
نهان از فهم و در هر از عقل و برتر از خیال اما که گفتن وصف آن نتوان علی بن ابو طالب ندیم المن و الاحسان عظیم
الشان و البرهان قسیم الخلد و النیران علی بن ابو طالب هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن هو الحنان
هو المنان علی بن ابو طالب زهی از وصفها بیرون زهی سلطان کاف و نون وله حضرت چون علی بن ابو طالب
شهادت او طهارت او نماز و روزه و حج او جهات جهاد او میدان علی بن ابو طالب اگر چشم خرد داری ببر بیت او
زدیده معنی بو جه چه جوانان علی بن ابو طالب فرستاد است با تو در بالجیل البارق الی جرم سلا جهر بنیان علی بن
ابی طالب خداوند تو ایمان بحق درود و دوحق شاه بالحسان علی بن ابو طالب طعن بیست و ششم انکر ثوری که
ابنادی کر یکی از علمای اهل سنت است در کتاب خود آورده که روزی عمر در ایام خلافت خود در مسجد

نشستم و جمع بود و کردکر آمده حرف حضرت امیر المؤمنین بمیان آمد یکی از آن میان بجوش آمد عمر گفت کرا و جود
معزو داست و عجب است عمر او را منع کرد و گفت که علی را باین صفتها نسبت نکرده است والله که اگر شمشیر علی عمود
اسلام استحکام نمی یافت او حاکم بحق این امت است و در دین سبقت او راست و او صاحب شرف و بزرگیست در
دین و چون این فضیلت از علی مشهود شد او گفت چرا او را مقدم نداشتند یکی جهت کمی سن او یکی از برای انکه بنی عبد
المطلب را دوست میداشت و آن ملعون مردود دروغ و کذب میکوید چه مانع و باعث نبود الا عداوت جبلی
کر آن سوره و لادت او دست و حب جاه و ریاست مهر او از سعادت ازل مطرود در جحیم صعید کند بعض
در ... امکان ... بالمرسلین ... کند طعن بیست و هفتم و در کتاب نوادر الاوزار آمده که چون عمر ملعون
خلافت را بظلم گرفت و دست ستم و تعدی بر اهل بیت رسالت دراز کرد خلاف کشود چنانکه مردم از دست
نوعی
بفغان آمده تظلم مینمودند و او را از جهت دنیا و هوا پرستی رسیده و هرکز شب بیرون نیامدی و مسجد
و از برای نماز نفی کرده بود و بیشتر اوقات از آنجا بمسجد و بمیزد و تا صبح درویش نمی‌نشستند که بمسجد نیامدنت و این
حدیث را انکار کرد که حضرت رسول فرمود فانه اعظم للاجر یعنی در آخر وقت جمع نماز نکند و دید کر آن زمین کرامست
جر نوحه تا دلیل داغش شود وان نبیند نواند بمسجد رفتن طعن بیست و هشتم در شرح نهج البلاغه مذکور
شده از ابو خلیفه آورده که مغیرة بن شعبه زنا کرده بود چون گواهان آمدند که گواهی دهند سه کس گواهی دادند
گواه چهارم را تعلیم داد که کتمان شهادت کند چون چهارمی تعلیم او شهادت نداد بآن سه کس را حد
کرد که گواهی دروغ داده اند و در این عمل چند قبح ازو بظهور آمده یکی معطل ساختن حکم الله تعالی و حد فرزن
بامغیره با انکه حسب الشرع اجرای حکم الهی و حد بر وی بود و دیگری انکه آن سه گواه را که شهادت داده بودند بی
حد زده و یکی مانع گواهی دادن مرد چهارمی شدن و تابع هوای نفس گشتن در رضای مغیره فاسق مردود
ملعون از رضای خدا و رسول اجتناب کردن و وضع حد در غیر موضع نمودن و بعد از آن نائزه بر هر که
اهل
مغیره را میگفت میترسم که سنگی از آسمان بر سر من فرود آید و قاضی القضات که از دانشمندان
سنت است جواب گفته است که عمر حق است که مغیره در میان مردم رسوا گشته حیله کرد که حد را از او دفع
کند
و رسید جرحتی بقصاص ... جواب گفته که ابا جایز است جهت انکه تا بیک کس گناه رسوا نشود سر کسی بکناه

و سر کس صادق داخل نباید که یک کس زانی را از حد خلاص کند و حیله که خدای تعالی و رسول او واجب کردانیده باشند
بحیله دفع کند عذر بدتر از گناه جواب قاضی القضات است اما آنچه منکر مطاعن خلیفه را حق خود میپندارند شده
در عمر ثبوت در تواریخ مذکور است و جواب مرا نیست ندارد طعن بیست و نهم انکه عمر ملعون در مدت عمر خود در اسلام خواست که
سوره بقره را یاد گیرد مقدور نشد امام و بجمعی از اصحاب مرا نیست خوب نیست که در مدت عمر یکسوره را یاد بگیرد
و فضل و دانش زیاده از این عیب باشد حکایت در کشف الغمه از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که روزی عمر
ابن خطاب در حین بود که پدرم حسین ع داخل مسجد رسول شد در مقابل عمر ایستاد و فرمود ای ابن صبر ای یعنی فرود
ای ابن صبر یعنی کر تو شایسته و لایق این مکان نیستی عمر بکریه در آمد و گفت راست گفتی او حسین که این منبر پدر تست
من
تر مبنی پدر من در این حین امیر المؤمنین حاضر بود فرمود یا عمر خیال آنکه کر الحق حسین فرمود بتعلیم من بود این سخن بگفتن
فرموده من بطرق و مباهده عمر گفت که راست میفرمودی یا ابا الحسن من ترا بالکه متهم نسازم انکه عمر از بالای منبر فرود
آمد و حضرت امام حسین را بالای منبر برده و پیک جانب خود جای داد و خطبه میخواند انکه گفت ای مردمان بدانا
و آگاه باشید که من از حضرت رسول شنیده ام که عترت و اهل بیت مرا محترم و مکرم دارید و ایشان را صیانت دید
لعنت خدای بر آنکس که ایشان را اذیت کند و نعم حق که روزبان آن ملعون جاری شد آنست که خود را در بالا
منبر لعن کرده است طعن سی ام در جمع بین الصحیحین آمده و حمیدی از مسند ابو هریره نقل کرده که نماز نافله شب
رمضان در زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابا بکر مردم فرادا فرادا میکزاردند و بجماعت نمیکردند و شبی
از شبهای رمضان عمر بمسجد آمد دید که مردم بنماز نافله مشغولند فرمود که نافله شب رمضان را بجماعت
بکذارید و شب دیگر آمد دید که چراغها روشن کرده اند و صفها بسته اند و نافله شب رمضان را بجماعت
میکذارند پرسید که چه چیز است یکی گفت مردمان نماز سنت را بجماعت میکنند گفت بدعتی و نعم البدعة یعنی
نو عقیدتی که بهم رسید خوب بدعتی است و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که حضرت امیر المؤمنین در ایام
خلافت ظاهری خود یکی از شبهای ماه مبارک رمضان داخل مسجد کوفه شد دید که اهل کوفه نماز
نافله ماه مبارک رمضان را بجماعت میگذارند بحضرت امام حسن ع فرمود که درآیند و ایشان را
متفرق سازد و حضرت امام حسن ع بفرموده مولای خود ایشان را منع از نماز جماعت از درهای مسجد در کی

انعام نمودند و در الحال فریاد میکردند و میگفتند وا عمراه طعن سی و یکم و نیز در آن کتاب روایت کرده که عمر چاشتی داخل
مسجد شد مسجد را خالی از مردم یافت امر نمود که مردم در چاشت نماز کنند و آن نماز را ضحی نام نهاد و حال آنکه
حضرت رسول فرموده که الصلوة فی اللیالی فی شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة و صلوة الضحی بدعة و کل بدعة ضلالة
و کل ضلالة سبیلها الی النار یعنی نماز سنتی در شبهای مبارک رمضان بجماعت بدعتست و نماز چاشت بدعتست
و هر بدعت کراهیست و هر گمراهی مبیر و بجهنم صاحب خود را این دو بدعت آن گمراه و ملت در میان ناصبیان بدعت
کذاشت طعن سی و دوم انکه قرار داد که مردم در سفر روزه ماه رمضان بدارند و در زمان حضرت رسول و ایام
ابا بکر و اوایل خلافت او منع نموده حضرت رسول هیچ کس در سفر روزه رمضان نمیگرفت و این بدعت در زمان
تکنند
عمر بهم رسید و تا روز قیامت او و یاد ماند طعن سی و سیم انکه امر نمود که نماز را در سفر تمام کنند و بعضی
و هر چند صحابه رسول او را منع نمودند که در زمان پیغمبر و ابا بکر خلیفه اول تا حال مردم در سفر نماز را قصر میکردند
و حکم خدا و فرموده رسول آنست که نماز را در سفر تمام نکنند فایده نکرد و این مخالف حکم خدا و رسول حذا از وی یاد
ماند حکایت در کتاب نزهة الایمان آورده کرده و نیز سید کامیاب فرمود که یکی از اهل بهشت امروز خواهد آمد
سؤال خواهد کرد از چیزی که مبهم است و اظهار آن لازم و چون لحظه گذشت اعرابی بر شتر سوار بدر مسجد حاضر شد
دید
و شتر را خوابانید داخل مسجد شد و بعد از سلام گفت که کدام یک از شما رسول خدا نید حضرت رسول را باو نمود
اعرابی گفت یا رسول الله من دلسبب تلاوت قرآن میفرمودم باین آیه رسیدم واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا
آمده ام تا از شما بپرسم که حبل الله کدامست که خدای تعالی فرموده است که دست در آن زنید و از پیروی آن پراکنده
و متفرق نشوید و بر مردمان فرض کرده است که دست در آن زنند پس حضرت رسول دست مبارک بر دوش حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب گذاشته فرمود که اینست حبل الله که خدای تعالی در قرآن مجید یاد
آورده
الله دست بدامن محبت او زنید و متمسک باو شوید که هر که با او دست نزد اعرابی بنزدیک حضرت امیر المؤمنین آمد
و میان هردو کتف او را بوسه داد و گفت خدایا من دست در حبل المتین تو زدم چنانکه تو فرمودی خدایا تو
او را ولی و شفیع من گردان پس اعرابی حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین را وداع نموده بازگردید عمر علیه
اللعنه در عقب اعرابی از مسجد بیرون آمد در وقتی که اعرابی میخواست که بر شتر سوار شود باو رسید و گفت ما

با او حاجتی است اعرابی گفت چه حاجتست داری عمر گفت از حضرت رسول شنیدم که وصیت کرده بود که از اهل حبشی
بخواهم که از برای من دعا کنی اعرابی گفت حمد و ثنای خدای که مرا هدایت نمود و از اهل حبشه شدم و ای عمر تو
شده بالحمد او رسول ایمان میاورد که حبل المتین که علی بن ابی طالب است در دست شما است و از من التماس دعا
میکنی با انکه دست بر دامن او زنی و از و بخواهی که از برای تو دعای کند پس اعرابی که هرگز پیغمبر را ندیده بود چون
طالب حق بود میگفت رسول خدا هدایت یافت و از اهل حبشه شد و عمر و امثال او که سالها او بخدمت رسول
خدا بودند از بد طینتی و بد ذاتی و بغض و عداوتی که با مولای مومنان عداوت داشتند خود را مستوجب عذاب
الیم و عقاب عظیم ساختند بیت که ... ذره از خود شد تا بان دیده ...
کتاب کاشف الحق آمده که عمر مسایل میراث را تغییر و تبدیل داد و بنظر فاسد طبع خود خلاف حکم رسول
و فرموده او احکام میراث را قرار داد و در این باب بدعت چند قرار داد که در میان اهل سنت شایع و مشتهر است
از الجمله ابعد را با اقرب شریک ساخت و خلاف امر خدا نمود کما قال الله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی
میراث داد و عم را از میراث منع نمود و پسر عم را میراث داد و دختر عم را از میراث محروم ساخت و پسر عم و
داد و دختر عم و برادر را منع نمود پسر پسر را داد و پسر دختر را منع نمود و هم چنین میراث بفرزندان عم داد و فرزندان
خال را محروم ساخت و اینها احوال طریق ایام جاهلیت است که در زمان قبل از ظهور اسلام باشد و ملت اهل جاهلیت
مگر عناد بخدا و رسول طعن سی و پنجم و نیز در ان کتاب مذکور است که در نکاح دوام ... بدعت چند
قرار داد و احکام ان تغییر و تبدیل نمود و مسئله چند از خود تراشید که هیچ صغیر و نادانی از ان قبول نکند الا
پیروان و متابعان او که چشم و دل ایشان از متابعت او از ایمان کور و اعمی شده در وادی ضلالت و جهالت
افتاده اند طعن سی و ششم انکه عداوت و دشمنی بحضرت امیر المومنین و اهل بیت طیبین صلوات الله علیهم
اجمعین نمود و عداوت اهل بیت رسالت را در دلها جای داد ... بود ...
از خود راضی نشد ... ذکر شده طعن سی و هفتم در کتاب لوامع
الانوار مذکور است که چون عمر ملعون دیوان خلافت را ... با ول جریده نام نامی و اسم
گرامی حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین را نوشت و ...

که کرد هر سال از بیت المال چون چند روز بر این گذشت از ان پشیمان گشت و جریده را طلبید نام گرامی ایشان را محو کرد
و گفت که اگر ایشان را هر سال از بیت المال ... قوت و شوکت پیدا کنند و انگاه در مقام طلب ریاست
در آیند پس من اولی انست که بایشان چیزی ندهد و چون امیر المومنین این حال را شنید بعمر گفت تو بدست خود
نام ما را نوشتی بعد از ان نام خود را ثبت کردی در ان جریده عمر گفت یا علی انحضرت فرمود که الحمد لله که احسان
را بدست خود نمودی ... احسان تو نکشیم دیگر باره جریده را آورد و نام ایشان را نوشت ...
چیزی نداد و بیت المال را ... مصروف ... بیت او ...
حق را جز بامر حق ... حکایت و در کتاب فخر المناقب از کتاب مناقب خطیب که یکی از کتب معتبره اهل
سنت است ذکر شده که دو اعرابی نزد عمر بجهت محاکمه امدند عمر بحضرت امیر المومنین گفت یا ابا الحسن میان ایشان حکم نما
چون انحضرت باحدی ازیشان حکم کرد ان دیگری بعمر گفت این حکم میکند میان ما پس عمر بر جواست و گریبان انکس را
گرفت بر حلق او محکم ... گفت ما تدری من هو هذا مولای و مولی کل مومن و من لم یکن هذا مولاه
فلیس بمومن یعنی میدانی که این کیست این مولای من و پیشوای هر مومن است و هر که او را مولا و پیشوای او نیست
انکس نیست مومن و از اهل کفر است طعن سی و هشتم انکه در کتاب کشف الغمه از جابر بن عبد الله الانصاری روایت
کرده که حضرت امیر المومنین از جنگ طایف و هوازن برگشت و در طایف خود بخدمت حضرت رسول رسانید
پس حضرت رسالت پناه خلوت ساخت و با امیر المومنین راز ... گفت و چون زمان ... امیر المومنین
... عمر خطاب ... و گفت یا رسول الله چرا تو با علی خلوت میکنی ... میکوی
... حضرت رسول ... علی ...
... شقاوت ملعون و حقد و حسد او ... است ... باشد
... رسول ... نکسی که ... ایمان ... الا
... مقام ... طعن سی و نهم انکه مرض ... داشت ... علام او در خدمت او ایستادگی میکرد
... بود ... شنیع ... انحضرت ...
ذکر خواهد شد طعن چهلم در کتاب کاشف الحق آمده که ... کرد ... در ... شیخ

ایشان را قبول نکند هر چند ... گفتن ایشان اعتبار نباشد طعن چهل و یکم حمیدی در جمع بین الصحیحین از چند
طریق از مسند عبد الله بن عباس نقل کرده که طلاق در عهد حضرت رسول و در عهد امارت ابا بکر و دو سال هم
در زمان حکومت عمر این طریق بود که اگر کسی در مجلس سه لفظ طلاق میگفت یکی حساب میشد عمر گفت ای کار بر مردمان
دشوار میشود سه طلاق در یک مجلس قرار داد و تا حال این بدعت در میان اهل سنت مانده همین که شخصی بگوید
انت طالق ثلث طلقات یا سه بار بگوید انت طالق سه طلاق واقع میشود در چهار ... پیشوای ناصبیان
چنین باید که خلاف حکم خدا و فرموده مصطفی نماید و ... منافقان ... خود ...
ایشان کند طعن چهل و دوم در اکثر کتب ... ذکر شده که ... حضرت رسول
... که میان ایشان حکم کند ... هیچ ... نتوانست کرد ...
بخدمت حلال مشکلات و مفرج کروب امیر المومنین علی فرستاد و انحضرت ... داست
نگفتند ... که ... حضرت فرمود که طفل ...
... چون این کلام را شنیدند ... گفت ... شدم ... گفت الله الله یا امیر المومنین ...
خواهد بود ... حضرت ... الله اکبر ...
... گذشتم ... امیر المومنین ...
نظم از گلستان ... مطلب ... مطلب ...
... علی ... طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق مسطور است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین ...
نموده که چون عبد الله بن سلول منافق فوت شد پسر او بخدمت حضرت رسول آمده درخواست نمود که ...
و دعا کند و چون انحضرت ... از اشرف کاینات ...
... حضرت انحضرت ... خدا ...
خدا ... انحضرت ... منافقان ...
لایق حال رسول است ... حضرت رسول ...
حضرت اعتراض نمودن و ... انحضرت ...

حضرت رسول و منصب امامت و خلافت ظاهرا و مناسبتی نداشته باشد طعن چهل و چهارم در کتاب فصول الحق مسطور است
حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر بن عبد الله الانصاری روایت نموده که پدرم در احد شهید شد و او را قرضی بسیار
بود و حایطی که ... بخدمت سید البشر آمدم و عرض احوال نمودم انحضرت برخواست و بان
حایط امد و دعا فرمود برکت بسیار بهم رسید و از حاصل ان قرض پدرم داده شد و برای ما چیزی بسیار بما
ماند و چون دیگر بار بخدمت انحضرت امدم و صورت حال عرض نمودم انحضرت در میان قوم در ... که ... عمر ...
عمر گفت ما ... که ... دانشمندان ان
... ظاهر ... عمر شک در نبوت او داشت ...
... عمر ظاهر ...
... طعن چهل و پنجم در کتاب فصول الحق ذکر شده که
ثعلبی در تفسیر خود روایت نموده که رسول فرمود که طوبی درختیست در بهشت که اصل ان در خانه من و در خانه علی
من باشد انحضرت فرمود خانه من و علی یکی باشد ...
... حضرت مصطفی ... باشد طعن
چهل و ششم در کتاب فصول الحق آمده که حضرت رسول فرمود ...
... احرام ... رسول ... انحضرت فرمود ...
... حضرت رسول ... ایمان ... طعن چهل
و هفتم در جمع بین الصحیحین ... منقولست که حضرت رسول ...
... حضرت رسول ...
... رسول الله ...
... طعن چهل و هشتم ... کتاب ...
... عبد الله عمر ...
... عبد الله ... رسول الله ...

وجهاد باقی اعمال حسنه که از ما سر زده بالجمله بعد از رحلت رسول کرده ایم سر بسر شود و نجات یابیم ابو موسی بعمر گفت
تحقیق که جهاد در خدمت رسول کرده ایم و روزه داشته ایم و خیر بسیار از ما واقع شده و امید داریم که الخیر بعد از
بنی از ما صادر شده سر بسر شود و نجات یابیم ای ناصبی چنین شهادت عمر بر نفس خود دلیل است بر اینکه اعمال و افعال
او بعد از حضرت رسول نبوده بود بلکه بقبایح اعمال خود رسیده و از زده میبود که افعال سابقش را بابام اعمال جعفر
سر بسر کند و از نجات یابد از عذاب و عقاب الهی طعن چهل و ششم مسلم در مجلد ثانی از صحیح خود روایت کرده است که
حضرت رسول مالی در میان جماعتی قسمت میفرمود عمر گفت یا رسول الله بخدا قسم که قسمت این مال بجماعت دیگران سزا
داشت ای ناصبی همانا ضرر عمر با حضرت رسول و ضم خوردن عمر بر انکار فعل رسول در قسمت اموال بجماعت سوای
طعن بی حجیر تواند بود طعن چهل و هفتم انکه حضرت رسول اسماء بنت عمیس را بر عمر تفضیل داد در صحیح مسلم در نصف ثانی
از مجلد ثالث روایت است که عمر روزی نزد حفصه آمد و اسماء بنت عمیس نزد او بود تا عمر چون اسماء بنت عمیس را دید
گفت این زن کیست حفصه گفت اسماء بنت عمیس است پس عمر گفت که ما سبقت داریم بر شما بسبب هجرت و سزاوارتریم
برسول از شما اسماء از این سخن غضبناک شد و گفت ای عمر دروغ گفتی حاشا که در این سخن راست گوی باشی بخدا قسم
که شما با حضرت رسول بودید که گرسنه شما را سیر میکرد و جاهل شما را آنحضرت رسول تعلیم میفرمود و ما
از حضرت رسول دور بودیم و در حبشه در مکانی بودیم که از آب حکیاد عاری بود و سکنای ما در آنجا بود و بنا بر اطاعت
و فرمان برداری خدا و رسول بود بخدا قسم که طعام نخوریم و آب نیاشامیم تا در خدمت رسول اکرم در باب سخن عمر
تمام حفصه گوید که چون حضرت رسول آمد اسماء بخدمت آنحضرت عرض نمود که عمر چنین و چنان گفت آنسرور
کرامت کمی نزاوار تر از شما نیست بمن از عمر و اصحاب او را یک هجرت بود و شما را که اهل سفینه اید دو هجرت
پس
مشاء الله و من اسماء تعلق ازو اوی را قویت بمن از عمر و اصحاب او ای ناصبی کرامی این سخن ها نیست قادح در فضیلت هجرت اسماء بر هجرت عمر و
فضیلت اسماء برسول الله و اما با وجود تفضیل او بر عمر دعوی خلافت و امامت نکرده و عمر که در مرتبه دون
ازو باشد چگونه خلیفه تواند بود و ای ناصبی بگشته پس کلاه کم کرده چند چرا افتاده شمار او ذکر این حدیث
صحیح از در کتب خود که خلیفه و امام خود دانسته و ملعون بطعن ساز ند در مرتبه و منزلت اسماء دون مرتبه جیب
قرار دهید و مع هذا او را واسطه میان خود و خدا دانید طعن چهل و یکم در کتاب بحیره امرات البخری آمده که عمر

منزلی منقطع بود که غیر قریش از طایفه قریش زن نخواهد و عجم زن از عرب نخواهد و خلاف امر خدا و امر حضرت
خاتم الانبیاء نمود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و
قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم و حضرت رسول گفته المسلمون اکفاء بعضهم ببعض و در حدیث قدسی
واقع شده الجنة لمن اطاعنی و ان کان عبدا حبشیا و النار لمن عصانی و لو کان سیدا قرشیا و بر بنت اعدی را
بزید بن حارثه و مکی بنماید صلاح و تقوی و در کتاب بدیعة الثلاثة ذکر شده که حضرت رسول که دختر زبیر بن
عبد المطلب که دختر عم انحضرت بود بمقداد داد و مقداد از موالی متسلم کننده بود و فرمود ایا نسا
اکرم ابمقداد دادم و دختر عم خود را گفتند انحضرت فرمود که تا بدانید که کرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین
شما است طعن بیجاه دوم انکه در وقت مردن عمر خلافت را بشوری قرار داد چنانکه در سنت زمان جاهلیت بود
و گفت یکی از این شش کس که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن بن عوف باشند خلیفه شوند و مدت
سه روز شوری قرار داد و با بی طلحه انصاری که سردار لشکر بود گفت که اگر کسی سر پیچ کند بکشید و یکی از ایشان الخلافة
نصب نکرده باشند هر شش را بکشند اگر علی و عثمان بر امری اجتماع نمایند قول ایشان است حالا از شش کس
سه کس مجتمع شوند و هر سه کسی که عبد الرحمن باشد تابع حکم ایشان باید شد و غرضش ان بود که میدانست که علی
و عثمان اتفاق بر امری نمیکنند و عبد الرحمن بسبب قرابت و خویشی عثمان میل بدیگری نمیکنند و اگر سر پیچ کند
و راضی نشود حضرت کسی بخلافت یکی و یکی ابا نماید آن یکی را بکشند و اگر دو کس ابا نمایند هر دو را بکشند حاشا
اگر شیطان در تمام عمر در مکاری ابی غدره فکر دقیق کرده باشد ای ناصبی اگر بنیک تامل نمائی چند طعن از این د
خلیفه بناحق بر او لازم می آید اول انکه حضرت رسول تعیین امام را بشوری قرار نداد و دیگر انکه حضرت
رسول باعتقاد شیعه حضرت امیر المؤمنین را امام و جانشین خود ساخت و بزعم شما هیچ کس را وصی و خلیفه
نکرد و تو کرده او خلاف کرده رسول خدا باشد دیگر انکه بعقیده ناقص شما ابا بکر خلیفه رسول است
اگر که عمر باشد خلافت را قرار داده و عمر بعد آنکه خلیفه اول کرده بشوری قرار داد و دیگر انکه این شش کس را
از اهل بهشت میدانسند او بکشتن اهل بهشت نمود و خون همه را حلال ساخت در حدیث ان اهل الا اتحاما
ابلیس و هکذا حرمت شرع سید المرسلین بیت مر حرمت جلیل و خاک کنه بعقده قناعت خاک دو خاشاک کند

چون یاد عمر کنی بود لعنت کن کین شربت از حرمت ایاک کند حکایه در السنه و افواه رایج در میان فرقه اثنی عشریه شایع
که چون عمر منزل سفر انحضرت شنیده حکایت رفتن بمعراج را استماع نمود تصدیق قول الصادق القول نموده گفت
چون میشود که محمد از مدینه بمسجد اقصی برود و طبقه هفت آسمان گذشته بمکان قاب قوسین او ادنی رسد بعد
از انکه مراجعت نماید هنوز جامه خواب انحضرت گرم باشد و کوزه ابی که سر نگون گردید کرده باشد تمام ریخته نشده
باشد هر کس چون دانای اسرار کیستان کو همه این کفتار را و جیستر در مجالس نکذب این معنی مینموده تا روزی
داخل خانه خود شده زنش را دید که آرد می پزد و اراده نان پختن دارد عمر گفت برو آب بیار تا خمیر کنم عمر سبوی بردا
بطلب آب رفت چون بکنار آب رسید آب بسیار روان لطیف و زلال مشاهده نمود بخاطرش آمد که غسل کند
که در آب غوطه خورد بر هنه شده سر در آب و خورده چون سر از آب بیرون آورده و خود را در شهری دید که هرگز
ندیده بود بصورت دختر صاحب جمال و چون مردم آن شهر مشاهده جمال آن دختر نمودند همگی دل از دست
دادند
عاشق و مفتون آن دختر کشته او شدند و آن بیچاره در میان آن جماعت برهنه و بسته ایستاده بود یکی از آن
جماعت او را تصرف نموده بخانه خود برده و از آن بکارت او را نمود و در عقد نکاح خود در آورد بنطفه او حامله گرد و ان
بار گشته هفت سال عمر ملعون بصورت زنان در آن شهر بود و هر سال فرزندی آورد و بعد از هفت سال
روزی بکنار آب آمد که غسل کند و در آب غوطه خورد و چون سر از آب برآورد خود را بصورت اصلی یافت
و
دخترت و صنوف خود در کنار آب مشاهده نمود بسیار متألم و پریشان خاطر شده در کنار چشمه نشست
و در فراق شوهر مهربان و فرزندان عزیز گریه و زاری بسیار نمود و علیشیا و التفاتی که با شوهر خود کرده
بود یاد مینمود و این مضمون را بر زبان جاری ساخت بیت یکبار دیگر و ندیدیم یارم هوس است در آن نرود
بسیار کوی است و هر چند در آن چشمه سر آب فرو میبرد که شاید یکبار دیگر بصورت زنان معاودت نماید
و با شوهر خود بعیش کوشد فایده و نفع بر آن مترتب نشد دریغ سود نداشت و چه وقت کار از دست عاقبت
مایوس شده غمگین و دل آزرده رخت خود را پوشیده سبوی را پر آب کرده متوجه خانه خود شد زنش را دید که
آرد میپزد و هنوز تمام نشده است در تعجب شده از زن خود امتحان او پرسید کرد این آدم زنش گفت هر کیانی
تکذیب
نرودی آب بیاوری بعد از آن این ملعون ظاهر و روشن شد که این قضیه از آن جهت بود و واقع شد که

قول حضرت رسول نمود حکایت شب معراج را قبول نمیکرد ای ناصبی اینقدر قبایح و مطاعن عمر ملعون زیاده از آنست
که در حیز بیان آید رعایت خاطر ناپاک نموده در این باب بهمین قدر اختصار یافت بیت بدل کی پیش تو کنم غم دل
سیدم که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است باب نوزدهم در بیان مکالمه عمر با شیطان و فریب خوردن
فت
از آن در ایمان و مقالات مناسب این باب در کتاب ریاض الایمان ذکر شده که روزی عمر بن خطاب در راهی
ابلیس را خورده او رسید که ای ابا حفص کجا بودی و کجا میروی گفتم مصاحب و ابلیس من بوده و در این
فی الغانم و یکسره شیطان گفت بخدا قسم حضرت رسول بودم که تو عمر را استغفار تمام انحضرت فرمود که تو بر
وقتی مقبول درگاه الهی میشود که قبر حضرت آدم صلی الله علی نبینا و علیه زیارت نموده مرقد او را سجده کنی و یا ان
کار بتعجیل میروم از این حجت در خدمت تو تقصیری رفت عمر که این سخن از وی شنید گفت افسوس افسوس که
اعتقاد من از تو فاسد شد و مرا گمان آن بود که تو اغیرت و حمیتی هست و خلاف آن مشاهده میکنم آدم که ابلیس
حیات او استر بود با آن حسن و جمال و مقدار و جلالت ابر مورد خدا او را سجده نکردی و با او سر فرود نیاوردی
اینوقت که وفات یافته و اعضای او رمیم شده چگونه بخود قرار میدهی که بسخن سر خاکش را زیارت نموده مرقد او را
سجده کنی و این معنی از تو بغایت عجیب است شیطان از سخن او آزرده و کشته گفت لعنت خدای بر تو باد ای
ضال و مضل با انکه چنین هزار هزار نفس را من گمراه نموده ام از راه بیرون برده ام تو مرا اضلال نموده در وا
غوایت و ضلالت انداختی و شاعری در این باب گفته ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت یا عمر اغویت ابلیسا
یعنی اگر شیطان تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه برده ای عمر تو شیطان را از راه برده و مولوی معنوی هم
خوش فرموده بیت تا تو ای میکر از یارید یا ابد بر تو بود از غلید ما باید تقها تا او جان زند یا باید بر جان
و بر ایمان زند و نیز در آن کتاب که در حقیقت دیگر شیطان امت و تعبیر بعضی ازین دو حقت کذا برتاب ما
خبیث
کتاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب و ان از اف ساس مکر و تلبیس و ثانی اثنین عمر بر حیله و تدلیس شیطان
خسیس یعنی ابلیس مکالمه و محاوره و عمر ملا برابر با ان عمر لا و علکان طاهر حواب شافی بیان نماده
چنانکه شاعری بنظم در آورده بیت شنیده ام که زشیطان سوال کرد عمر چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی
بگفت سجده نکردیم از انکه دانستم که در جبلت او بود چون تو نا پاکی و در کتاب مستطاب علل الشرایع که

مصنفات افضل المجتهدین ابن بابویه است بسند صحیح نقل شده که ابلیس را که از شفاعت محرومان است اکر امیر
المؤمنین را دید میکفتند در بهشت او مشغول بودند باذن الله ایشان ذکر حضرت و بیان میشد و آخرت بغضب
شما باز بیند که کدام خود ابتدائی داده قوم جان و بعد از هزار سال و بعد از فنای قوم جان شکوه کردم از شما
مرا پیمان بوده و مثل آن وقت در انجا ابنیا امت خود تمام مشغول بودم و در میان فرشتکان نیز میبودم در آن انشا
دیدم که نور پشتشانی و مثل انکار ظاهر شد و هم او را سجده کردند و در حیرت بودم که آیا این نور کدام یک از ملائکه
مقربین یا انبیاء مرسل است که ندا رسید که ما هیچ نور ملک مقرب و نبی مرسل هیچ نور جلیل
علی ابن ابیطالب یعنی نیست این نور ملک مقرب و نیست نور پیغمبر مرسل بلکه این نور جلیست امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
است وای بر شما که امید بیدی یاد میکنید چه بد احوال شما ای ناصبی و بد احوال عمر که از حیدر علی و معتقد درستی بود
او خود دشمن نیست پس در بعضان ابوالفرد بسبب عداوت یعنی آنحضرت خود را مستوجب عذاب ابد
دانسته و در کاشف الحق ذکر شده که یکی از صلحای جن حدیث کرد که از اصل بیت آمده و شد میکرد خود را دعوی
داران و دعوی سداران ایشان صدا است نقل کرده که ابلیس را در فلان جزیره در فلان دریا بر شکل سنکی
دیدم میناالید و میکفت شفیع الی الله اهل العبا و ان لم یکونوا و الآمن شفیع النبی و شفیع الوصی شفیع الحسن
و شفیع الحسین شفیعی از الحضرت و جملا فضل علیها علی العالمین یعنی شفیع کناهان مرا کسیکه خدای نعم البقا
داکر چه شفاعت نکنند و اکر ایشان الشفیع نا فرمانی و کناه خود نشاند نمی کیست که او را شفیع تو ان ساخت
داخل شفاعت از توان داشت غیر ایشان نیکیک از آل عبا ایشان که وی میکفت که شفیع من الله و محمد
رسول الله و بعد از آن شفاعت کننده مرو جمعی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین بن علی که نفس
خود را عزیز خود از ما تحرمان نکاه داشت که او تعالی بعصمت و پاکی او کواهی داده در قرآن مجید
و آیه مناکر تطهیرا در شان او در شان او فرستاده و اولا ما عفو کفت بیت مرا شفاعت این پنج تن
بسند بوده کز دوزخ رهائی دهم تن در پنج حلق بآدم و دختر حور و پسر محمد علی و امام حسین و حسن
ایا کسی که شک معتصم بآل رسول ذهی سعادت لا لخفضه الا الحر این ناصبی و دین وای بر وی عمر این جمیع
مبتکان حقوق از ابلیس و کسیکه او صبر سنجد از فتوح تعالی پناه میبرند وای بر لشکر شیطان از امیرالمؤمنین علی بن ابی

طالب

طالب میشود بسند و مشتمل عبرت میشی بر جهت عظمت شان بعضی مکان از ابلیس امید شفاعت از بیره مؤمنان
دارد و شیطان امت حره و درود که عمر بن الخطاب قطع نظر از شفاعت از ذریه مؤمنان از ظلم و عداوت نسبت با اهل بیت
رسالت و نبوت نمیت میرود که دشمن مرود بکوری چشم نواصی شیعه از نمیرسر بیرکت محبت و دوستی اهل بیت
نبوت و رسالت از وسوسه ابلیس و تلبیس رجالت فرج داشتاره عفو خلند چه کونه بال دهرد از عقبات آخرت
نجات یابد و موجب این کرید الاعرفی علیهم و لا هم یحزنون باشند و ملا از نقل دان قال الدین الاحمر منها اسد
از برسید و صوت ایشان مشاهده مکان و ماوای خود در بهشت میکنند و نومید آید کرید فنزل من حمیم و تصلیه
جحیم فیکان از انکار از دنیا از خودست آنسه مناقض یحیا مکان و منزل خویش را یان خود را مشاهده خواهد نمود
کرد و در دوزخ جهت شما چکونه الوان عذاب و انواع عقاب آماده و مهیا است و در خبر است طوسی علیه الرحمه فرموده
بنی و علی و ختر بیره در بوده که بیم دستان و بکرا تم عفو ما بدبکر از مردان کامل نیست خزائن درجه او دوری کنعان نیست
یعنی زادم و هم یعنی بکدیم جنان دان که رخاک بچیده ام و این شهر اشوب در کتاب مناقب نقل کرده که شیطان
با الکر در خواست کرد جمیع فرزندان کر جمیع فرزندان آدم را از راه ببرد و بعضی از دوستان امیرالمؤمنین را اغفات حاصل
کند و شرط و هوای و دوستی بجای آورد و یاد شمنی او دشمن شیاید و امید قضا و صالح از آن حضرت دارد لااذا
او را و در کتاب فتوحات القدسی از حضرت امام جعفر صادق روایتست که کفت دنیا بود از خبیثان نام
و عفر از دایم که بجهت حضرت رسالت آنکه و شد میبود و علم آموختی و چندانکه تعلیم کرد و چند روزی
به خدمت سید کائنات نیامد آنحضرت حال وی پرسید جبرئیل کفت جواهر شی در جزایر اخضر وفات کرده است
بدین جانب عزیر نبود از حیدر چند روز بعد از وفات حضرت رسول فرمود او عفر از زمان آنجا رسید جبرئیل کفت ای رسول
الله ابلیس را در جزایر اخضر بر سنک سفیدی ایستاده و دو دست برداشته میکفت خداوندا تو سوکند خورده
کرمرا ابا بود در دوزخ سازی و صبر کردم تا مرا بدوزخ فرستی و سوکند خود را است کنی بعد از آن کوم حق خدا الحق
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین کر مرا از دوزخ نجات ده و اینم که جهانم در هوای ابلیس را کفتم الحیه در است کفت چی ان
خلقت آدم هفت هزار سال ابلیس را خطا مید دید در ساق عرش را نشسته که پنجتن خلقهای الله ترک خدا پیغمبر کرایشان
را شفیع سازد و تمام حاجت او را روا کند و هر کو پناه بایشان ابدا از عذاب خدا و نجات یابد و در کتاب کاشف الحق

از علی بن محمد الصیرفی روایتست که بره اه بشیطان بر خوردم ازو پرسیدم که تو کیستی من کفتم یکی از فرزندان آدم کفت لا اله
الا الله تو از آنها نیست که دادم که از دوستان خدا اند و عصیان او میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت
او مینمایند پس من کفتم تو کیستی کفت من صاحب نام نیرنک و ماالک جلیل عظیم کشنده هابیل منم و ناقه صالح را پی کردم
و آتش نمرود را بجهت ابراهیم برافروختم و مدبر قتل یحیی من کردم و قوم فرعون را من باب دادم و سامری جهت اغوای
بنی اسرائیل من ساختم داوند بر زکریا بکفتم من نهادم و ابرهه را با فیل بجانب کعبه من بردم و در روز بدر و حنین لشکر
من لشکر کفار جمع شدند که با محمد را بجنک قتال کنند اصحاب سقیفه آن امر در سقیفه بنی ساعده جمع آوردم
هود ج عایشه را در روز جمل من برپا داشتم ناکثین و قاسطین و مارقین را بفتوی من بر مرتضی علی خروج کردند
لقب حره استعظام من ابلیس مغضوب رب العالمین و باعث ضلالت خلقان در روز قیامت منم پس کفتم ترا بخدا قسم میدهم
کمرا دو عملی نمائی که موجب قرب درکاه الهی باشد و مرا از حوادث زمان امید امان کفت باید که از دنیا بکفاف
قناعت کنی و از برای آخرت برادر دوستی علی ابن ابی طالب و دشمنی دشمنان او ذخیره خویش بدانی دعوی در صفت اسمان
عبادت کرده ام و در هفت زمین معصیت او عبادت نمیدهم ام خدا قسم هیچ ملک مقرب و هیچ نبی مرسل ندیدم که بدوستی او دلی
بجوید و محبت او امید وار نباشد تا قالی حکایت کویند که این سخن بکفت و از نظر من غایب شد و در نجد
حضرت امام محمد باقر آمده ما جرا را نقل نمودم آنحضرت فرمود که امن الملعون بلسانه و کفر بقلبه یعنی ملعون بزبان
اظهار ایمان نمود اما بدل کافر است عمر بعینه نیز ایمان بخدا و رسول بزبان آورده اما بدل کافر بوده چنانکه در
باب مطاعن او در باب کفر خلفا ملتزم ذکر شده نظم در بغض عمر اکر نباشی چون من حب علیست یقین نخواهد بود و دل
در هم معنی دوستی نباشی صادق با دشمن دوست کر نباشی دشمن باب بیستم در کشته شدن عمر بن خطاب در روز ربیع الاول و سعی و حال
و اعتقاد آن غدار و بعض و فضیلت و برکت روز قتل آن ملعون بدانکه مقالات مناسب این حدیث و سبب
در روز نهم ربیع الاول بیست و سه از هجرت در وقت نجر جرحون آل محمد کلب بن کلاب عمر بن خطاب سقر اسفل
و ما و او ساختند و آن عید اکبر و عید بزرک اعیاد است و روز سرور اهل بیت نبوت و رسالت و شیعیان و موالیان
ایشانست و روز نوحه و ماتم ناصبیان بی ایمانست و فضیلت و مبارک آن روز و حدیث و روایات بطریق اهل بیت
اطهار و ائمه ابرار واقع است از انجمله در کتاب ملتقطات بسند صحیح ذکر شده از مجتبی ملا و الحجه ابن الواسطی

یحیی

یحیی بن مریح البغدادی که نزاع افتاد در میان ما در باب عمر بن خطاب و مشتبه بود امر آن پس رفتیم ما در پیش قم و در روز
نهم ربیع الاول نزد احمد بن اسحق القمی از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود چون او را از آمدن ما خبر ساختند بعد از
لحظه بیرون آمد و در آن حال لنک بسته بود و بقطیفه خود را خشک میکرد و کفت من غسل عید میکردم که شما
آمدید کفتم ایا امروز روز عید است و عید شیعه جهان حوضش نیست روز اضحی و روز فطر و روز غدیر و روز
جمعه و امروز هم یکی از آن روزها نیست احمد بن اسحق کفت که این روز عید اهل بیت است و بهترین اعیاد است
دوستان و محبان ایشان است و من قصد خدمت مولای خود امام حسن عسکری نمودم با جمعی از برادران خویش
بشرف ملاقات رسیدیم بعد از طلب اذن داخل منزل آنحضرت شدیم امروز مثل این روز نهم ربیع الاول بود و آن
حضرت جمیع خدام خود را جامه های نو پوشانیده بود و در پیش آنحضرت مجمره بود که آنحضرت بنفس نفیس خود عود
از مجمره شده عود میسوختند کفتم پدر و مادر ما فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا اهل بیت نبوت و رسالت
را تازه فرح و خوشحالی روی نموده آنحضرت فرمود که کدام روز بزرکتر است حرمت از نزد اهل بیت از این روز
که حدیث کرده پدرم مرا که حذیفه یمانی در مثل این روز که نهم ربیع الاول است بخدمت حضرت رسول رفت
حذیفه دیدم سید خود امیرالمؤمنین را با حضرت امام حسن و امام حسین که با حضرت رسول چیزی میخوردند
حضرت رسالت پناه بر روی مبارک ایشان تبسم مینمود و میکفت بحضرت امام حسن و امام حسین بخورید که
کوارنده باد شما را برکت این روز بحقیقت که این روز از روزیست که کم کرداینده خدا تعالی و نابود کرده در این روز
دشمن خود و دشمن جد شما را اجابت کرده در این روز دعای مادر شما را این روز آن روزیست که قبول میکند
خدای تعالی اعمال شیعیان شما و دوستان شما را حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که خدای تعالی
در قرآن مجید فرموده فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا این روز روزیست که شکسته در آن روز شوکت و بزرکی
جد شما حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که بر طرف شده در او فرعون اهل بیت من و ظالم کننده
ایشان و غضب نماینده حق ایشان حاشا که چنین نباشد کفت حذیفه که کفتم یا رسول الله آیا ملعونی از امت
تو خواهد بود که هتک حرمت تو کند و حق ترا غضب نماید آنحضرت فرمود که بلی فرعون است سرکرده منافقان
در امت من بهم رساند و بر منبر ترا حق او بشت بکتاب خدا و سنت من کند و منع کند ارث فرزند مرا او با اهل

خوار دارد و حق الله را بخود حلال داند و در حرام صرف نماید و غصب کند مال خدا را در غیر طاعت خدا و تکذیب رسول
و دین من کند و حق دختر مرا بگیرد و دختر من دعای بد کند او را و حق تعالی اجابت دعای دختر من کند و در مثل این
روز گفت حذیفه یا رسول الله چرا دعا نمی کنی که خدا او را در حیات تو هلاک کند فرمود که یا حذیفه دوست
نمیدارم که جرات و دلیری کنم بر قضای خدای تعالی و بخیری که پیش گذشته در علم و اما سؤال میکنم از خدا و ایم که
گرداند این روز را که قبض روح آن ظالم میکند افضل و بهتر از ایام باقی و بوده باشد این روز سنتی که
بالخصوص سنت عمل کنند دوستان و شیعیان و محبان اهل بیت نبوت و رسالت عید خود دانند و عیبا
و کلما دیگر یک گویند در روز سرور و خوشحالی باشد پس وحی رسید که امینان خود که وحی فرستاد خدای تعالی بمن
که گفت یا محمد سبقت کرده در علم من این که برسد اهل بیت ترا محنت و بلای دنیا و ظلم کنند منافقان بر ایشان
و غصب حق ایشان کنند اگر نصیحت و پند دهی ایشان را با تو خیانت کنند و هر که بعد از تو غصب حق علی کند بتحقیق
که مباد ... او را و اصحاب او را در قعر جهنم در مکانی که ابلیس مشرف باشد بر او بعضی ابلیس لعنه با الاقی باشد عذاب
بر نکشی ... کند ابلیس را ... و در اعبرت ... بر ... اعنه انبیا و دشمنان دین در روز حشر
با نام ایشان را و دوستان ایشان را و جمیع ظالمان و منافقان را ذلیل و نادم بجانب آتش دوزخ و مخلد
و دایم باشند ایشان در دوزخ که هرگز نا امید خلاصی و نجات نباشد ایشان را یا محمد هر که مرتبه و منزلت محمد
رفع ابو منزلت تو بنداند برسد با و بلای دنیا از فرعون این امت و هر که غصب حق علی کند جرات و دلیری
کرده در تبدیل کلام من نموده شرک بمن آورده و راه حق را بر خلایق بسته و گردانیده هوی را گوساله این
امت تو کافر شده است بمن در عرش و بتحقیق که امر نمودم هفت آسمان را که از برای شیعه و دوستان شما
عبادت کنند در این روز که قبض روح او کنم و امر کردم فرشتگان را که بگذارند در این روز کرسی کرامت مرا
بر بیت المعمور و حمد و ثنا و ستایش من کنند از برای شیعه و دوستان شما از فرزندان آدم و امر کنم کرام
الکاتبین را که بردارند قلم از جمیع خلایق سه روز و ننویسند برای ایشان هیچ چیز از گناهان ایشان از برای
بزرگی تو و کرامت وصی تو یا محمد بدرستی که گردانیدم این روز را از برای تو و اهل بیت تو و هر که تابع اهل بیت
است از مومنان و شیعه اهل بیت تو عید و دوست میدارم بعزت و جلال و بزرگواری من قسم که دوست میدارم

کرده ام

کسی را که عبادت من کند در این روز از برای رضای من و از راست ثواب جن و انس زیاده گردانم مال عیال او را و
برکت این روز آزاد کنم از آتش دوزخ در هر سال در نهم ربیع الاول هزار هزار از شیعیان و دوستان شما را
و کردار ایشان را مشکور و گناهان ایشان را مغفور و کردار ایشان را مقبول حذیفه گوید پس برخواست حضرت
رسول داخل منزل ام سلمه شد و من بمنزل خود رفتم و هیچ شک نداشتم در امر شیخ یعنی عمر تا اینکه حضرت رسول
از دنیا رحلت فرمود و شر او بهم رسید و کفر بر گردید و برگشتند از دین کما قال الله تعالی و ما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم حاصل کلام ملعون اینکه بنشست بجای محمد که پیغمبر بود و مرتبه ...
و ... از ... بلیت ... بودند اگر بمیرد محمد یا کشته شود برگردند و برگشت غاصبان ایشان و بکفر اصل خود و پشت بر
قرآن کردند و خانه که در آن وحی نازل میشد سوختند و بدعت چند نهادند و تغییر ملت و تبدیل سنت کردند
و رد شهادت حضرت امیر المؤمنین و تکذیب قول حضرت سیدة النساء العالمین و غصب فدک نمودند و خشمگین سا
ختند بی و چشم حضرت مصطفی را و حضرت فاطمه از ایشان خشم آلوده بود که از دنیا رحلت فرمود و تدبیر قتل حضرت
امیر المؤمنین را کردند و جمیع سنن ... تغییر دادند و حرام ساختند آنچه حق تعالی حلال ساخته بود
و حلال ساختند آنچه خدای تعالی حرام نموده بود و بعد از رسول بغصب و ظلم بالا رفتند گفت حذیفه اجابت کرد
خدای تعالی دعای حضرت سیدة النساء را در حق آن منافق و کشته شد بدست قاتل او که رحمت خدای بر قاتل او
او باد و در روز داخل منزل امیر المؤمنین شدم که با او دعا کنم و دیدم که بجهت حضرت رسول آمدی
دیدم حسنین ... با حضرت ... و بیان نمود از برای تو فضل و بزرگی این روز را گفتم بلی ای
رسول خدا مولای مؤمنان هر روز ... قسم که این روز ... ساخت خدای تعالی چشم آل رسول را و گیسی
که من میدانم که از برای این روز همه ... گفت حذیفه گفتم یا امیر المؤمنین دوست میدارم که بشنوم
نامهای این روز را ... نهم ربیع الاول پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هذا یوم الاستراحة و یوم تنفیس
الکربة و العید الثانی و یوم تحطیط الاوزار و یوم الخیرة و یوم رفع القلم و یوم الهدو و یوم العافیة و یوم
البرکة و یوم الثارات و عید الله الاکبر و یوم یستجاب فیه الدعاء و یوم الموقف الاعظم و یوم التوافی و یوم
الشرط و یوم نزع السواد و یوم ندامة الظالم و یوم انکسار الشوکة و یوم نفی الهموم و یوم القنوع و یوم

عرض القدرة و یوم التصفح و یوم فرح الشیعة و یوم التوبة و یوم الانابة و یوم الزکوة العظمی و یوم الفطر الثانی و یوم
سیل النغاب و یوم تجرع الریق و یوم الرضی و یوم عید اهل البیت و یوم ظفرت به بنو اسرائیل و یوم یقبل الله
تعالی اعمال الشیعة و یوم تقدیم الصدقة و یوم الزیارة و یوم قتل المنافق و یوم الوقت المعلوم و یوم سرور اهل البیت
و یوم المشهود و یوم القهر علی العدو و یوم الشهادة و یوم هدم الضلالة و یوم التنبیه و یوم التصریح و یوم
البهادیر عن المؤمنین و یوم الزهرة و یوم العذوبة و یوم المستطاب به و یوم ذهاب سلطان المنافق و یوم التسدید
و یوم یستریح فیه المؤمن و یوم المباهلة و یوم المفاخرة و یوم قبول الاعمال و یوم التبجیل و یوم اذاعة السر و یوم نصرة
المظلوم و یوم الزیارة و یوم التودد و یوم التحبب و یوم الوصول و یوم التزکیة و یوم کشف البدع و یوم
الزهد فی الکبائر و یوم التزاور و یوم الموعظة و یوم العبادة و یوم الاستسلام گفت حذیفه برخواستم از خدمت حضرت
امیر المؤمنین مرخص شده بیرون آمدم و گفتم با نفس خود که اگر در نیابم از افعال خیر چیزی مگر ثواب این
کردار خود نداشته باشم فضل و بزرگی این روز مرا بس است گفت محمد بن العلاء الهمدانی و یحیی بن محمد جریج که چون تمام
هریک از ما برخواستیم پیش احمد بن سعید القمی و گفتیم حمد و ثنا و سپاس خدای را که توفیق داد ما را که این حدیث
را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم ما شد بزرگی و فضل این روز و از منزل او بیرون آمده در آن روز بعبادت حق
مشغول شدیم و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین از محمد بن سنان روایت است که امیر
المؤمنین ... قبل از کشتن عمر بن خطاب بشارت بقتل او داده گفت که ای مغرور ... شده ... که
دیدم ... کشته شده ... حکم کرده باشی با وجود ظلم ... توفیق ... باید
بسبب ... شود ... نادی ... انی ... هتک سرشما شود ... رسول الله ... تاج ...
آلوده میشوند ... که ... دوستان ... گفت که ... یا ابا الحسن ... فرمود
که ... شمشیر ایشان ... حاضر شوند ... و ... صدیق و ...
آتش که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام ... بودند و شما را با آن آتش بسوزانند و ... کنند با در ... خاکستر
شما را در دریا اندازند و در کتاب ... البلاغه مذکور است ... بن شعبه که از جانب عمر والی کوفه بود

نام روز

نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابولؤلؤ نام و اکثر صنعتها را خوب میداند آهنگر است و نقاش و درود گر
مستوری دهی بمدینه آید که مردم مدینه از صنعتهای او منتفع شوند و من نیز از صنعتهای او بهره ور گردم
در جواب او نوشت که او را بمدینه فرست مغیره ابولؤلؤ را بمدینه طلبید فرستاد و با ابولؤلؤ مقرر کرد که هر ماه
صد درهم جهت او بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه ماند روزی آمده شکایت کرد که چندین مال جهت
خود بگوید ... فرستاد ... عمر گفت صنعت داری و هنرهای که میدانست بیان نمود عمر گفت با
چندین هنرها این خراج بسیار نیست ابولؤلؤ در خشم شده بازگردید روزی چند بر آمد ابولؤلؤ را ملتقی
عمر که افتاد عمر او را بخواند و گفت شنیده ام که آسیا چنان میتوانی ساخت که بباد بگردد ابولؤلؤ خشمگین
ترش روی بعمر نگریست و گفت از برای تو آسیائی میسازم که همه مردمان ذکر آن کنند عمر با اصحاب که همراه
خود گفت که این غلام را تهدید میکند ابولؤلؤ خود گفت که هیچ حسنه بهتر از این نیست که این ظالم بی دین
بقتل رسانم بکار خود رفته خنجری بساخت که دو سر داشت و دسته آن میانش بود و ... محل در آن
مسجد رفت و در گوشه بنشست و چون عمر داخل مسجد شد از جای جست سر خنجر بر آن ملعون زد و شکم او را
سر خنجر بشکافت خدا دفع کرد و ... کسی دیگر ... و یک از ... ایشان از ... زخم زد در السنه و افواه
دایر و در میان شیعه شایع است که بعد از آنکه ابولؤلؤ زخم خنجر آبدار آن نابکار را زد پای در راه نهاد
مولای مؤمنان آمده حضرت مذکور ... نمود الحضرت بعلم امامت و ولایت ابولؤلؤ را با بلاد المؤمنین
کاشان رسانید و دختر قاضی کاشان را در ساعت با ابولؤلؤ عقد بست و از ایشان فرزندان صالح بوجود
آمد و مردم کاشان که از محبان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند ابولؤلؤ را بابا شجاع الدین
نام کردند الحال از نسل او جمعی کثیر در دماوند هستند و بعد از مدتی خبر بمدینه رسید که ابولؤلؤ در کاشان
است جمعی از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرند قاضی و مردم شهر را خبر شده بلطایف الحیل الجماعت را
متفرق نمود و ... مکاتبات بمدینه ارسال ... قبل از ... خلیفه ... بابا شجاع الدین شهر آمده و فرزندان
جمع رسانیده از دختر قاضی ... شهر و مرقد مبارک بابا شجاع الدین در بیرون شهر کاشان است و گنبد رفیع
و بالای قبر ساختند و روز قتل عمر که ... است در هر سال سکنه کاشان در این روز ...

بابا رفتن سرود و هو شما را که نه اینه الجنة را به لعن و طعن خلفای ثلثه است بجای می آرند و انجمن اعیاد با
شجاع الدین می خوانند و در کتب معتبره مذکور است که بعد از آنکه عمر زخم دار و مجروح گشته در بستر افتاد حضرت
امیر المومنین بپرسیدن او رفت او را [illegible] شیر داده بودند و از جراحت بیرون می آمد آنحضرت بغور کرده چنین حال
او را به بیند میدید که حرام و مسکر است در اشربت شیر بدهید عرض کرد آن ملعون شکم پاره حرام و مست
بجهنم واصل شد بیت ابا ذ قلح بخیری نو بش مکن | وز فعل بد خویش فراموش مکن | شیر اجل آهنک تو دارد
زنهار | در بیشه نیش خواب خرگوش مکن | و در کتاب ریاض الایمان و در کتاب حلیة الاولیاء و در کتاب
منهاج الکرامه مسطور است که مضمون حدیث نبوی که ان یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم الی مصیره و حتی یری
مقعده فی الجنة و النار یعنی بیرون نمیرود هیچ کس از دنیا تا آنکه بداند که بکجا میرود و تا آنکه ببیند مکان
و ماوای خود را در بهشت یا در دوزخ عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب چون در حال احتضار مکان
و ماوای خود را در نار مشاهده کرد چنانکه کلام او در آن حال صادر شده بیان داشت و آن الیست که
یا لیتنی کنت کبشا لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحونی فجعلوا نصفی شواء و نصفی
[illegible] فاکلونی فاکون عذرة و لا اکون بشرا یعنی کاشکی من گوسفندی میبودم از قبیله خود [illegible] مرا فربه میکردند
تا آنکه دوست ترین قوم بدیدن ایشان می آمدند پس مرا میکشتند و نصف مرا بریان میکردند و نصفی
را خشک میکردند که در وقت دیگر بخورند و چون مرا میخوردند نجاست میشدم و انسان نمیبودم که
باد خواستی باشد و مرا معذب و معاقب سازند ولن یمضی الانسان من بعد موته و من قبل الا الذی کان
یعمل [illegible] و در [illegible] غریب [illegible] و در کتاب منهاج الیقین
و در کتاب کاشف الحق از ابی عمر روایت کرده گفت پدر من در حالی نزع بید تو بی حالی بود فرستاد از حضرت
امیر المومنین التماس نمود که قدم رنجه فرموده بخانه او حاضر شود چون آنحضرت حاضر شد با او گفت التماس مینمایم که مرا حلال
نمائی مولای مومنان گفت هر گاه نزد دو مرد عادل اقرار کنی که بر من ظلم کردی ترا حلال کنم بدیدم روی
بدیوار کرد هیچ نگفت بعد از ساعتی نیز متوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام شد و از آنحضرت استحلال
نمود و او همان حرف اعاده نمود بدیدم جواب نگفت و آنحضرت برخواست از خانه بیرون رفت و در کتاب ریاض

الایمان

الایمان آمده که عمر در منزل سقر در حال نزع و دم بازپسین شخصی را بخدمت قسیم جنت و نار فرستاد که از آنحضرت حلالی بجهت او حاصل
کند آنحضرت فرمودند که در مجمع مردم اقرار کند که بعد از حضرت پیغمبر خلیفه و جانشین منم و ابو بکر و او به عنوان غصب و عدوان
خلافت را تصرف نموده اند تا او را حلال کنم آن شخص آمده الخبر آنحضرت شنیده بود بعمر گفت امر و در معرض دنیا و آخرت
لحظه بجیب تفکر برده بعد از آن گفت النار و لا العار یعنی آتش دوزخ را بخود قرار دادم و این عار بخود قرار ندهم
[illegible] میدان شقاوت آن سپرد را ملاحظه نمائید و قساوت قلب آن شقی را ببینید که بچه مرتبه است
[illegible] انکار کرد در حکم [illegible] خویش اقرار کرد [illegible] النار و لا العار
آن کتاب مذکور است که بعد از آنکه ابلیس پر تلبیس بجحیم فرستند و مدتهای مدید در آتش دوزخ معذب بوده
الوان عذاب و انواع عقاب الهی را چشیده باشد او را از آتش بیرون آرند و جهت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام کرسی
[illegible] کنند و او را در بهشت نشانند و ابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم و عقاب جحیم خلاصی
یابی آن ملعون [illegible] و مضمون کلام عمر که النار و لا العار است گفته جهنم [illegible] بعذاب ابدی
گرفتار خواهد شد و صاحب کتاب کشاف در تفسیر [illegible] آورده که عمر در منزل سقر در حال نزع و سکرات میگفت
و لو ان ملاء الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به من هول المطلع یعنی اگر تمام زمین از نقد طلا باشد با مثل آن
با و فدا میکردم از هیبت و هول [illegible] مضمون قرآن مجید واقع شده و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا
و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یعنی اگر باشد برای آنانی که ظلم کرده [illegible]
[illegible] و مال و منال [illegible] ایشان باشد هر آینه فدا خواهند کرد از جهت شدت [illegible] عذاب و در کتاب
کاشف الحق آمده [illegible] که ابو لؤلؤ عمر را زخم زده بود عثمان [illegible] آمده سر او را در کنار گرفت و گفت که
[illegible] گفت علی و یلی و یلی من النار [illegible]
[illegible] دیگر کشیده گفت الان لو کانت الدنیا لی لافتدیت بها من النار [illegible] اگر دنیا
از من میبود فدا میکردم از هول و هیبت آتش تا از او برهم حکایت چون حجاج یوسف مشرف بموت شد در آن حال
میگریست [illegible] حجاج [illegible] تمام گفت [illegible] انواع ظلم و ستم که
[illegible] اهل بیت [illegible] عالم کرده ام [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عمر خود نموده بجهلکی واضح است که این حرکات [illegible] بوده و از امیر خطائی سرزده حجاج در جواب گفت
اگر فردای قیامت مرا امیر خواهم بود و تو وزیر مطلق [illegible] در دوزخ خواهد یافت و
بشارت داد که عثمان عمر را در بهشت [illegible] آمد و زیر حجاج است و جواب حجاج اگر در روز قیامت عمر و عثمان
امیر و صاحب اختیار خواهند رفت و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که عمر در وقت احتضار میگفت کاشکی ما
مرا [illegible] کاشکی کرباسی کهنه حیض زنان بودی و انسان نبودمی و این قسم مزخرفات میگفت تا جان بمالک دوزخ
سپرد و در تاریخ گزیده که از کتب اهل خلاف است ذکر شده که آن ضال مضل در بیست و هفت سالگی مسلمان شد
سی و سه سال [illegible] در اسلام بود و مدت خلافتش ده سال و شش ماه و چهار روز و عمرش شصت سال
ای دوستان [illegible] محب عمر و آن دو سگ دیگر موجب آیه کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم فردای قیامت
تا با امام و مرشد حشر خواهند کرد و مرا با هادی [illegible] هر کدام [illegible] خواهیم رسید اللهم احشرهم
معهم یوم النشور و احشرنا مع محب علی [illegible] یا رب یا غفور و شاعری گفته بیت ما مریدان علی و عمر هیچ نگوئیم چنین و
[illegible] حشر محبان علی با علی حشر مریدان عمر با عمر حکایت مشهور است که یکی از محبان و دوستان مومنان بخدمت
آنحضرت آمده گفت ای قسیم جنت و نار من از آنحضرت منقول اکثر اوقات شنیدم که هر که با علی دشمنی کند و خصمی
کند او را معذب و معاقب خواهند ساخت و هر گز از عذاب و [illegible] نجات نخواهند یافت و هیچ
کس زیاده از آن ملاعین با شما عداوت و دشمنی نکرده و خلافت که حق شما بود تصرف نموده [illegible] و تعدی
از اهل بیت رسالت و نبوت انتزاع نمودند و [illegible] و معتقد شان بود باشا نمودند و [illegible]
که خدای [illegible] با ایشان چه خواهد کرد و بچه نوع عذاب ایشان را معذب و معاقب ساخته و این فکر و خیال
هر گز خالی نیستم و میخواهم که از این سر مطلع شوم و مرا از تشویش و تفرقه وارهانی و [illegible] آنحضرت
[illegible] بروز قیامت [illegible] ایشان [illegible] شده مشاهده خواهی نمود [illegible] گفت که قیامت
دور است و من میخواهم که در دنیا [illegible] و هر چند [illegible] تسلی نمیشوم [illegible] اعتقاد
که تا من دشمنان [illegible] عذاب و عقاب مشاهده نکنم تسلی نمیشوم چون [illegible] الحاح بسیار نمود
امیر مومنان فرمود که چون شب شود [illegible] ایشان [illegible] خواهند نمود چون شب شد

امیر المومنین

امیر [illegible] رفت [illegible] شخص [illegible] دو سگ سیاه با اغلال و
[illegible] امیر گفت که ای مومن [illegible] عذابند که خدا ایشانرا بجهت عذاب کردن دشمنان
مولا و صاحب تو اند که بسبب دشمنی آنحضرت خدا تعالی ایشان را در دوزخ معذب ساخته و [illegible]
الحال [illegible] قسیم جنت و نار این هر دو سگ را [illegible] تا [illegible] از آینه خاطرش
رذایل و شک و شبهه از لوح ضمیرت محو نماید [illegible] گفت [illegible] که
باعث این عقوبت چیست تا جواب تو بدهند [illegible] شک و شبهه نماند [illegible] از ایشان پرسید
که شما چه کسانید و سبب این عذاب چیست آن دو سگ سیاه بزبان آمده گفتند ما ابو بکر و عمریم و بسبب ظلم و تعدی که با
امیر المومنین کردیم معذب و معاقب شدیم و خدای تعالی ما را بصورت [illegible] مسخ نموده [illegible]
بعد از آن [illegible] امیر مومنان آمده [illegible] دیده و شنیده بود بیان نمود و در کتاب فتوحات القدس
از احسن الکبار نقل شده که یکی از [illegible] در زمان امامت امام [illegible] از حضرت امام حسن [illegible]
معجزه طلب نمود امام [illegible] زده و گفت این معجزه را مشاهده نمای [illegible] مبارک [illegible] زد
شد [illegible] شخصی دید [illegible] بود از حرارت آتش سرخ شده بود [illegible] از آن سنگ متصاعد
[illegible] هر کدام [illegible] موکل بود و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] ظلم کردیم و عهد را شکستیم [illegible] شدیم اینها که موکل ایشان بودند
میگفتند [illegible] و قول رسول [illegible] رسول
صحابه آنحضرت سلمان و عمار و ابوذر و مقداد بودند [illegible] از صحابه که مومن بودند [illegible] ایشان
امر خدا و رسول [illegible] خلاف [illegible] ظلم کردید
و حق [illegible] و آن دو ملعون [illegible] پس امام اشارت [illegible] تا وقت معلوم
آل محمد ظاهر شود [illegible] معذب [illegible] ایشان ظاهر است که
ابا بکر و عمر [illegible] که چون [illegible] این معجزه را از حضرت امام حسن مشاهده نمود [illegible] و خواست
[illegible] و لکن [illegible]

امام زمان خود نه که تا وقت معلوم که قائم آل محمد ظاهر شود مؤید آن است حدیثی که در کتاب ملتقطات از حضرت امام علی نقی روایت
که آن حضرت در صحن دو حجره میبود و باقی مانده در دست مبارک آن حضرت نیم سنگ ریزه و دو دانه از آن را بیک جانب حجره
انداخت و دیگری را بطرف دیگر حجره انداخت یکی از مجلسیان گفت فدای تو شویم از تو مشاهده چیزی نمودیم که از دیگری
نشنیده بودیم که بعد از فراغ از دو حجره بجانب راست و چپ حجره دو مؤمن آن حضرت فرمود که هر که برون آرد خدا
خدای تیم فاسقین خالکین ... ایشان ... ساخته باشد هر انگشتان خود را میکنند باشند پس بیاید ... دو
در آن مکان و بکند این کار را مکر امام پس ... اول در دو سنک ... نام سنگ از برای آنکه ثانی که ... زیاده است
و اظهار علامت مابین میشود و اول نسبت ... و ... وقت ... و مراد از اول ابابکر و ثانی عمر ... بکنند
در ... کتاب
محبت از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق در حدیثی که ذکر از طولی دارد در باب ظهور قائم آل محمد صلوات
الله علیهم اجمعین روایت کرده که آن حضرت فرمود که ای مفضل چون که مهدی ظهور کند بر سر قبر منور و ضریح مطهر
جدم رسول الله در آن مکان شریف ظاهر شود امور عجیبه چند که باعث سرور و خوشحالی مؤمنان و مسلمانان و خواری
و بد حالی کافران و ناصبیان باشد مفضل گفت ای مولای من آن چه چیزی است فرمود که چون حضرت مهدی بر سر قبر
منور و ضریح مطهر جدم رسید بگوید که گروه مؤمنان این قبر جدم رسول الله است بگویند یا مهدی آل محمد گوید
کیست که با سید کاینات در حجره مبارکه که مردمان بگویند دو مصاحب و دو خلیفه او ابابکر و عمر است پس آن حضرت
بفرماید در حالی که داناتر از جمیع مردمان است باحوال ابابکر و عمر که کیست ابابکر و عمر و چگونه دفن کرده اند ایشان را با
سید البشر و مدفون در این مکان غیر ایشان خواهد بود گویند مردمان که ای مهدی آل محمد مدفون در این مکان کسی
نیست و بتحقیق که ابابکر و عمر را در حجره سید البشر و مدفون در آن مکان دفن نموده اند برای آنکه جانشین رسول الله
و پدران زنان آن حضرت اند و چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بمدینه منوره بگذرد
امر فرماید بنبش قبر آن دو منافق نمایند و در آن حال و تازه باشند در خلقت ایشان تغییر یافته باشد و در رنگ
و روی آن دو ملعون تبدیل هم رسانیده باشد و حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی هست که بشناسد ایشان را مردمان
گویند که ایشان را بصفت میشناسیم و نیست در پهلوی جد تو غیر ایشان پس حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی

میان

میان شما هست که بگوید غیر از این یا آنکه در شک و شبهه باشد که ابابکر و عمر در این مکان نیستند پس جمیع مردمان
بگویند نه هیچ کس در میان ما نیست که غیر این چیزی بگوید و جمیع ما را اعتقاد و عقیده آن است که ابابکر و عمر
حجره خیر البشر مدفون شده اند حضرت امر نماید که ایشان را بهمان حال در حجره بیرون کشند ... تا سه روز این معنی بگذرد در انجمن
در میان مردم پراکنده و منتشر گردد که مهدی قبر ایشان را نبش نموده است و از هر جانب مردمان از برای حادثه شنیدن این
و مطلع شدن بر این امر در مدینه منوره جمع شوند و در روز سیم مهدی آل محمد در مسجد رسول حاضر شود و امر فرماید
که ایشان را از قبر بیرون آرند و ایشان را در اسناد تر و تازه باشند مثل صورتی که در دنیا داشته اند و کفن
ایشان در بر ایشان باشد و امر کنند که هر دو را بر چوب خشک بر بسته و فی الفور آن چوب سبز شود و برگ کند و
اندر آن شود و میوه آورد و در آن حال ناصبیان و دشمنان که دوستدار و محب ایشان اند بگویند که این سبز شدن
چوب خشک و بر آوردن و فضل و بزرگی این دو خلیفه بزرگوار است و بتحقیق که ما این در رستگاری شدیم بمحبت و دوستی
ایشان و حیران بمانند و تعجب کنند جمیع کسانی که پوشیده و پنهان داشته اند محبت ایشان را در دل که چه شرف و بزرگی است
دو بزرگوار هر که ذره از محبت و دوستی ابابکر و عمر را در دل داشته باشد حاضر شود و مشاهده ایشان نماید و فضیلت
آن دو ملعون شوند و ندا کنند منادی مهدی آل محمد که هر که دوست میدارد مصاحب دو پهلوی جوار
رسول الله را یک جانب روند پس دو قسم کنند مردمان جمعی دوستی و محبت ایشان را ... آن دو منزل را اختیار کنند
که هیچ دوری و بیزاری از آن دو ملعون نخواهند نمود و حضرت مهدی بگوید به دوستان ایشان که دور شوید و بیزار
شوید از ابابکر و عمر تا اصحاب سیدی و پیروان عمر لعین بگویند یا مهدی آل رسول الله ما بیزار نخواهیم کرد از
ابابکر و عمر و ما نمیدانستیم که ایشان را نزد خدای تعالی این فضیلت و منزلت است و در این وقت که ظاهر و روشن شد بر ما
فضل و بزرگی آن هر دو آیا بیزاری خواهیم کرد از ایشان و بتحقیق که دیدیم این دو خلیفه را و ظاهر شد از تری و تازگی
جسد ایشان و سبز شدن درخت از برکت و ... خلیفه اول و ثانی بلکه ما قسم که بیزار میکنیم از تو
ایمان و اعتقاد داریم بتو و هر که ایمان ندارد باین دو خلیفه و ایشان را از قبر بیرون آورده و باین درخت آویخته
و کرده با ایشان ... که در ... پس امر کند قائم آل محمد باد سیاهی را که بوزد بر ناصبیان سیدی و مریدان
آن دو لعین و بکرداند که ... و ... درخت شکسته آویخته شده و مراد آن است که چون باد

و زد آن ملاعین را سوخته بدرک الاسفل رساند و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن درخت بزیر آورند و زنده کند
هر دو را بفرمان خدای تعالی و امر کند مردمان که جمع شوند و حکایت کنند آن حضرت با جماعت که واداشت هر ... را
در هر وقت و زمان واقع شده تا آنکه حکایت کند از برای مردمان کشتن قابیل هابیل برادر خود را و جمع ساختن
آتش از برای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و انداختن یوسف در چاه و حبس بودن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و بر دار
کردن عیسی و عذاب نمودن جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و جمع ... آتش بر در خانه حضرت امیر المؤمنین
و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سوختن در خانه ایشان و زدن تازیانه بر دست حضرت فاطمه
و افکندن شکم مبارک در میان در و دیوار و ساقط ساختن فرزند محسن نام آن حضرت و زهر دادن حضرت امام
حسن و قتل حضرت امام حسین و کشتن فرزندان و اطفال و بنی عم و انصار آن حضرت و اسیر نمودن دختران و فرزندان
حضرت رسول و ریختن خونهای آل محمد و هر خون ناحق و زنا و ربا و رشوه و فاحشه و گناه و هر ظلم و ستم که از
عهد حضرت آدم علی نبینا و آله تا وقت قیام قائم آل محمد واقع شده همه را بشمارد و ابابکر و عمر را ملزم و منفعل
سازد در افعال ایشان اقرار و اعتراف نمایند بالجمله کرده اند و آن حضرت امر فرماید که هر که در آن وقت حاضر
باشد و مظلومه ... تا پاک داشته باشد ایشان قصاص کند پس بیاویزند ابابکر و عمر را بر آن درختی که قبل
از این آویخته اند و امر کنند آتش را که از زمین بیرون آید و هر دو را با آن درخت بسوزاند و امر فرماید باد را که خاکستر
ناپاک آن دو پلید را بر دریا ... و دریا اندازد ... مفضل ... است که گفت که از حضرت
امام ناطق جعفر صادق پرسیدم که ای مولای من آیا آخر عذاب ابابکر و عمر است آن حضرت فرمود هیهات یا مفضل
بخدا قسم که رجعت نمایند و حاضر شوند محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و هر مؤمن که ... و قصاص کنند ابابکر و عمر را هر ظلمی که کرده اند و بکشند
هر دو را در روزی و شبی هزار مرتبه و باز زنده سازد ایشان را تا قصاص کنند آنقدر که علم خدا بر آن قرار گرفته
باشد و مولوی معنوی در نوشته ... هر که ... ابابکر و چون عمر مرده باب بیست دوم
در ذکر بعضی از مطاعن ذی النورین عثمان بن عفان بدین طعن اول آنکه تقدیم کرده بر بنی هاشم که معدن علم و دین
بودند و حال آنکه او از شجره ملعونه بنی امیه بود و سعی در خواب دید که کلاب و خنازیر بر بالای منبر ... نشد

از آن خواب

از آن خواب بترسید و از جبرئیل امین تعبیر آن خواب پرسید گفت بنی امیه بر دین تو مستولی شوند و ایشان هزار ماه
پادشاه باشند و اول جماعت عثمان است که و مدت حکومت ایشان هزار ماه است ... که ... باشد و بعد
از آن سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در این باب نازل شد و شب قدری که حق تعالی بر سول خود و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرموده با هزار ماه مدت حکومت خلفای بنی امیه مقابله میکند طعن دویم آنکه
آنکه عثمان بی دین در ایام خلافت با تابع خود با اهل بیت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار نموده و بظاهر با اهل بیت
رسول و زوج بتول خصومت و عداوت مینمود و در باطن رسول را ... میکرد و عداوت اهل بیت اظهار ... از برای
مردمان رسوخ داد و ابابکر و عمر از جهت کار خود اکثر اوقات با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین بجسب
ظاهر با رسول رفق و سلوک و مدارا مینمودند و میکشیدند که مردمان راضی بخلافت و جانشینی علی بن ابی طالب
میشدند ما او را خلیفه میشمردیم و اطاعت امر و نهی او میکردیم طعن سیم آنکه عثمان در ایام امارت خود یکدینار
با اهل بیت نبوت و رسالت و بنی هاشم نداد و آن دو خلیفه بنا حق که قبل از او بودند کاهی از بیت المال ایشان
قسمت و بسیاری میدادند و با اطراف و جوانب بنی هاشم را از برای رتق و فتق مهمات و امور میفرستادند چنانکه در کتب
تواریخ و سیر مسطور است که در وقتی که زنده بوده ابابکر خوله بنت جعفر حنیفه را اسیر نموده آورده اند ابابکر خوله
را بحضرت امیر المؤمنین داد چنانکه قبل از این ذکر شده و نیز در وقتی که عمر اراده فتح خراسان نمود بخدمت حضرت
امیر المؤمنین آمده استدعا نمود که حضرت امام حسن رخصت نماید که در این سفر رفیق و رفاقت لشکر اسلام کند
حضرت امیر المؤمنین آن سبط رسول را در آن سفر رفیق آن عسکر نموده و ببرکت قدم فیض لزوم آن حضرت کل خراسان
مفتوح گردید و لشکر اسلام بفتح و غنیمت و اقمشه بسیار در خدمت امام حسن به مدینه طیبه مراجعت نمودند
و بآن مفاخرت مینمود که سبط رسول خدا در فتح خراسان همراه لشکر من بوده و آن فتوحات از برکت قدم
میمنت لزوم آن حضرت بود و دانی آنکه حضرت امام حسن تا صفهان رفتن آن عسکر بوده و از صفهان بسر مدینه طیبه
بازگشت نموده طعن چهارم آنکه چون نوبت خلافت بعثمان رسید کسی فرستاد که عاملان عمر بن خطاب را معزول
کند و دست مهاجر و انصار و دیگر جماعت را از آن عمل کوتاه ساخت و صحابه حضرت رسول را بهیچ وجه در ایام
امارت خود مهمی با ایشان رجوع ننمود و از بیت المال یک دینار بمهاجر و انصار و صحابه رسید و بنی هاشم ...

و بجوی کار بر ایشان تنگ نمود که جمعی و فاقه بعضی از ایشان باطراف قبایل عرب پراکنده شد بسوال و هر روزی اوقات
میگذرانیدند و بعضی شبها ردی خود را بستر و بیت خانهای اهل مدینه بر در سوال میبودند طعن پنجم آنکه پس اعمام
و خویشان و نزدیکان خود را بر جمیع مردمان تقدیم و تفضیل داد و عمل و لایت بلاد و امصار و قبایل عرب و عجم را با ایشان
رجوع نمود و عمل بصره بعبد الله بن عامر داد و کوفه بولید بن عقبة بن ابی معیط داد و مالهای بسیار بعمال هر طرف بجهت
ایشان آورده بودند و از بیت المال بخویشان و اقربای بنی امیه داد و از جمله بعبد الله بن خالد بن اسید بن ابی العاص بن امیه سیصد هزار
درهم داد و هم چنین هر یک از بنی اعمام خود را صد هزار درهم و زیاده و کم میداد و بدیگر جماعت هم عطا داد و خزاین بیت المال
را که پیشینیان از وجوه حلال و حرام مملو ساخته بودند گذاشته و مظالم آن را با خود برده در گشودن و با بنی امیه
قسمت کرد و اکثر الجماعت که صحبت او در آمدند بطمع مال در خلافت دنیوی طاعت او کردند چنانکه از شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره روایتست که عثمان در یک روز بیست درهم و دینار بسیار بخشید بود و مردم بدان سبب فریب خورده
با او بیعت کردند طعن ششم آنکه آنکسانی را که حضرت رسول از مدینه طیبه اخراج نموده بود و طرید مصطفی بودند در زمان
خلافت ابابکر و عمر ایشان را بمدینه راه ندادند عثمان بسبب قرابتی که بان ملاعین داشت ایشان را بمدینه آورد
و میان ایشان حکم بن ابی العاص که عم عثمان بود و مروان بن حکم و حارث بن حکم که پسران عم عثمان بودند اکثر اوقات
غیبت حضرت رسول مینمودند و بغض و عداوت باطنی خود را ظاهر میساختند حضرت رسول ایشان را لعنت
کرده از مدینه اخراج نمود و امر فرمود که هر کس ایشان را در شهر مدینه راه ندهند و تاکیدات در عدم استرجاع
نموده و فرمود که هر کس بعد ایشان را در مدینه جای دهد و با ایشان دوستی کند ملامت نماید و هیچ سود
نکردند تا که ایشان طرید و رانده رسول خدا باشند و عثمان بسبب قرابتی که با ایشان داشت در زمان حیات رسول
هر چند سعی نمود و خواست که از آنحضرت اذن حاصل نماید که آن دشمنان خدا و رسول را بمدینه آورد سوال او
بدرجه قبول حصول نرسید و قبول نفرمود و در زمان خلافت ابابکر و عمر نیز هر چند خواست که ایشان را
رخصت آمدن بمدینه دهند راضی نشدند و بعد از … دیگر ایشان از مدینه دور کردند و چون عثمان خلیفه
شد ایشان را طلب نمود و دو صد هزار درهم برای خرج راه ایشان فرستاد و استقبال نموده بتعظیم و تکریم ایشان
را بمدینه آورد و از رسیدن ایشان بشماتت و سرور بسیار اظهار نمود گفت که آن کسانی که شما را مطرود ساخته

بودند

بودند استرجاع نمودم و حکم بن العاص را در میان قبر مقدس نبوی و منبر منور آنحضرت جای داد و در یک روز اول
صد هزار درهم از بیت المال مسلمانان بدو ارزانی داشت و خمس افریقیه را بدو داد و مروان بن حکم را کاتب و حاجب
و ندیم و وزیر خود ساخت و دختر خود را باو سپرده و … بیت المال … و قضیه داشت
و در روز اول صد هزار دینار باو بخشید و حارث بن حکم که برادر مروان بود در روز اول بسیاری باو بخشید و از خمس
از مدینه جهت اسواق مسلمانان تصدق کرده و آن را نیز بدو … و باقطاع حارث بن حکم داد و مروان بعد از
قتل در ایذا و آزار خاندان رسالت و نبوت میکوشید با این سبب حضرت امام حسن مسموم گردید و بعد از آن
بسند امامت و حکومت ممکن گشت در خونریزی فرزندان رسالت و اظهار کینه و عداوت رسول
غایت اهتمام نمود ای ناصبی بیدین ملعون که عم و دو پسر عم خود را که هر سه از ایشان طرید حضرت نبوی بودند
طلب نماید و چندین مال مسلمانان را بایشان بخشد و جمیع صحابه و مسلمانان را محروم سازد چگونه قابل امامت
و خلافت باشد رباعی قومی که رضا بخلافت عثمان باشند کافر چه عجب که جمله عصیان باشند … شبهه و شک نیست … لعنت
چون بر خودشان رجم شیطان باشد طعن هفتم آنکه اخراج نمود عثمان ابوذر غفاری را از مدینه طیبه و وفات یافت
در ربذه ابوذر غفاری رضی الله عنه از کبار اصحاب سید ابرار است و حضرت رسول در تعریف و توصیف او فرموده
که ابوذر فی امتی شبیه عیسی بن مریم فی زهده یعنی ابوذر در امت من مثل عیسی بن مریم است در زهد و ورع و نیز آنحضرت
فرموده ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان و بر نداشت زمین
صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر و هم چنین آنحضرت گفته که ابوذر صدیق هذه الامة یعنی ابوذر راست
این امتست در کتاب مشارق الانوار الیقین از کتاب … نقل است که روزی ابوذر از خدمت سید البشر
مراجعت نموده در اثنای راه بعمر … رسید عمر سوال کرد که کیست در خدمت رسول خدا ابوذر گفت
شخصی در خدمت آنحضرت بود که من او را نمیشناسم چون عمر بحضرت سید البشر رسید مولای مومنان در اهل
چنان دید که نشسته است گفت یا رسول … شما و نمودید که ابوذر راستگوی این امتست و حال آنکه دروغ
و کذب گفته وقتی ابوذر گفت که از خدمت شما بیرون آمده بود از او پرسیدم که کیست در پیش حضرت رسول
کیست که من او را نمیشناسم ابوذر علی را نمیشناسد حضرت رسول فرمود که ابوذر راست گفته …

غیر از خدا و رسول هیچ کس نداند و هیچ کس او را بمرتبه و بزرگی علی … و حق او را نشناسد و علی نیز خدا و پیغمبر را بنحوی
شناخته که هیچ احدی نشناخته و پیغمبر … و الحق ابوذر گفته حق و صدق نقل است که ابوذر در زمان خلافت
عثمان بعد از آنکه … و افعال ناخوش از منزل سقیفه … آمده … شام شد و تا زمان خلافت عثمان
آنجا … و چون اعمال و قبایح عثمان … و افعال ناپسندیده … معویه را … مشاهده نمود
ناخوش آن دو ملعون را در میان مردم ذکر کرده قبایح ایشان را یاد میکرد پس معویه … نامه بعثمان نوشت
که ابوذر شام را بر تو تباه کرد و در مجالس و محافل غیبت و بدی تو ظاهر میکند و ثنا و منقبت علی میگوید که
علی سزاوار مسند خلافت است و عثمان و خلفای متقدم قابل آن نیستند عثمان در جواب نوشت که چون نامه
من بتو رسد ابوذر غفاری را در ساعت بر کوهان شتر برهنه و درشت نشانیده و دلیل عنیف همراه او کن که شب و روز
مرکب او را رانده نگذارد که یک لحظه خواب کند و در منزلی قرار گیرد تا او را نزد من آرد معویه طاغیه باغیه بموجب
فرمان عثمان واجب الحرمان آن عمل نموده ابوذر را بمدینه فرستاد و ابوذر مرد دراز بالا و لاغر بود ضعیف و نحیف و محاسن
سفید و مسن بود و از غایت سختی و ناخوشی و رنج راه … گوشت رانهای ابوذر کنده شده و مجروح
گشته و گوشت ران او ریخته و چون بمدینه رسید و عثمان او را بدید گفت هیچ چشم … روشن مباد
و خدای تعالی خوش عیش و شاد نگرداد ای جندب ابوذر گفت من جندب بن جناده ام و رسول خدا مرا عبدالله نام
نهاده است و میان او و عثمان گفتگو بسیار واقع شد چنانچه شرح آن در تجرید فتوح ابن اعثم کوفی مذکور است
و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام جعفر صادق مرویست که روزی عثمان دو غلام خود را امر نمود
که دو همیان زر که در هر همیان صد دینار بود … از برای ابوذر برند که در ما یحتاج خود صرف کند و چون
بحضرت ابوذر آوردند گفت آیا مثل این زر که از برای من فرستاده بهر یک از مسلمانان داده است گفتند نه گفت
یکی از مسلمانانم و بمن … هر یک از مسلمانان میدهد و زیاده از آن بمن روا نیست گفتند که عثمان میگوید
این زر خالص از مال منست و قسم میخورد که حرام مخلوط بان نیست و … اوقات …
پس ابوذر گفت مرا حاجت بان نیست و من غنی ترین مردمانم غلامان گفتند که هیچ در خانه تو چیزی نمی بینیم …
اندک … پس گفت که در زیر بوریا … و چند روز بان اوقات میگذرانم …

… حکم

من هیچ میکنم … بدوستی علی بن ابی طالب و عترت او که هدایت میکند مردمان را براه راست و نیز از حضرت نبی
حضرت رسول شنیدم که عثمان … کذابست … صاحب خود و بکوشد که
مرا احتیاج بان نیست و زر را بخیر … تا آنکه بخدای خود رسم و او حکم کند میان من و عثمان و در کتاب کشف
الحق و نهج الکبار مسطور است که روزی مبلغ کلی از اموال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت
کند بحسب اتفاق ابوذر … آمده بود عثمان با ابوذر گفت که هیچ میدانی این چیست گفت نه گفت صد هزار
درهم است و انتظار میکشم که مثل آن بیاورند که هر دو را بدهم ابوذر گفت … و لیکن بیاد داری که یکروز
صبح بخدمت حضرت رسول رفتیم آنحضرت را دلگیر و دلتنگ یافتیم و هیچ … و آخر روز
بخدمت او رفتیم خوشوقت و خوشحال یافتیم و سبب … صبح و خوشحالی آخر روز از آنحضرت پرسیدیم فرمود که
صبح بیت المال را بجهت قسمت نمودم و چهار دینار باقی مانده بود و مستحقی در آن ساعت حاضر نبود که باو تسلیم
نمایم از آنجهت محزون بودم و الحال … بمصرف رسانیدم و بسبب آن مسرورم پس عثمان متوجه کعب الاحبار
شده گفت که چه حرج باشد امام را که بعضی از بیت المال بمستحق رساند و بعضی را حفظ نماید تا بمرور ایام بر
هر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی و اثمی نیست ابوذر گفت ای کعب تو احکام شریعت را … و آیه
والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم نخوانده که معنیش اینست که
کسانی که طلا و نقره را نگاه میدارند و در راه خدای تعالی نفقه نمیکنند ایشان را بعذاب الیم بشارت دهید پس
عثمان بابی ذر گفت … بمصاحبت رسول … اگر بار دیگر در حضور من چنین حرفها …
… ابوذر گفت … رسول مرا خبر داده که … آل عاص …
… خود تاویل نمایند و دین را تباه کنند … ابوذر را از بلاد اخراج نمایند عثمان از جمعی که حاضر
بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت رسول این خبر ابوذر میگوید جماعت … عثمان تکذیب ابوذر نمود
عثمان گفت علی را حاضر کنید تا از و تحقیق نمایم که ابوذر صادق است یا کاذب و چون حضرت …
حاضر شد گفتند یا ابا الحسن … ابوذر میگوید تو از رسول شنیده … گفت که من از رسول شنیدم که گفت سایه نینداخته
آسمان و بر نداشته زمین راستگوتر از ابوذر … صحابه که حاضر بودند تصدیق قول امیرالمؤمنین کردند ابوذر …

صاحب …

کفت الحمد لله که من دروغ نکفتم عثمان کفت یا اباذر بوجهی از شهرها بیرون شو ابوذر کفت چنان کنم که در هر سایکی
تو بودن مرا سخت ناخوش می آید عثمان باو کفت بحق رسول الله بکو که بکجا میخواهی اقامت کنی و از کجا کراهت دارم
کفت در میان حرمین میخواهم که ساکن باشم و بعبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول خدا مرا خبر داده که مرا از حرمین
بیرون خواهند کرد و بربذه خواهند فرستاد و تو انجا تنها اقامت خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها
خواهی شد و تنها بعرصه قیامت خواهی آمد و تنها به بهشت خواهی شد و چون بعالم بقا انتقال نمائی جمعی
عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا در غزوه تبوک مرا باین احوال مطلع
ساخته بود پس عثمان بفرمود که اباذر را بربذه بردند و در بعضی روایات مذکور است که در حالتی که عثمان
را کفت که از مدینه بیرون رو اباذر کفت اکر مرا بشام روم کفت ما ترا از شام باز خوانده ایم که انجا
قبیح میکفتی و آن ناحیه را بر ما تباه کردی اینجا رخصت نیست ابوذر کفت بعراق شوم کفت انجا نیز
جایز نیست که عراقیان مردمی اند که در حق امرا طعن کنند و کرد فتنه و شبهه کردند ابوذر کفت
من هیچ جا کر باشم نمیخواهم کفت عثمان کفت تو کدام موضع را دشمن تر داری کفت هیچ جایی دشمن تر از ربذه ندارم
پس اباذر را با اهل و عیال آن از مدینه طیبه اخراج نموده بربذه که بد ترین مواضع آن دیار است فرستاد و آن
ملعون خارجی باخراج کردن او نیز راضی نشده مروان حکم را حکم کرد که ابوذر را پیش بضرب سوار کرده از شهر
مدینه بیرون برد و دلیل عنیف همراه او نموده تا ربذه رسانند و ربذه در بیابانی بغایت مهیب و مسکن
و ماوای وحوش و از هر طرف تا ابدالی ... آب شور داشت و باین نیز اکتفا ننموده او را
جواب فتوای مسلمانان منع نمود و حکم کرد که منادی ندا کند و حکم کرد که کسی تشییع او نماید و حال او
نکند و حضرت امیر المؤمنین و حسنین و عبد الله عباس و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود با جمعی از صحابه بتشییع او
بیرون رفتند و نزدیک ابوذر شدند و حضرت امیر المؤمنین او را دلداری و بصبر امر میکرد کما قال و صبرها
علی ظلم السفیه و الحقان علی خطوب ... بر ظلم ظالمان و ... کرده ... و بلا
است و مترجم دیوان مولای مؤمنان در جمله کلام معجز نظام را در شعر نظم کشیده بیت بعیب کسان ...
فکن تا بتوانی بر ظلم بدان صبر کن ...

و مروان

و مروان حکم با ایشان بر خورده کفت ای امیر المؤمنین عثمان حکم کرده است که هیچ کس مشایعت ابوذر ننماید و او را وداع
نکند حضرت امیر المؤمنین را این سخن ناخوش آمده تازیانه در دست داشت بلند ساخته در میان دو کوش شتر مروان
زد و کفت دور شو ای پسر ... مثل تو که باشد که ... اعتراض نماید و مروان شکایت آنحضرت بعثمان نمود
عثمان با آنحضرت کفت چرا سخن مرا نشنیدی و بمشایعت ابوذر بیرون رفتی ... آنحضرت فرمود ما را واجب
لازم نیست که هر چه تو کوئی چنان کنیم بلکه واجب ساخته است حضرت رسول که تو و دیکران اطاعت من کنید چنان
که در مجموعه الحدیقه از شیخ صفی قدس سره منقول است که آنحضرت فرمود واوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم
غدیر خم انا البطل الذی لم تذکروه لیوم کذا و لیوم مسلم یعنی واجب و لازم ساخت از برای من ولایت و ...
خود را بر شما رسول خدا در روز غدیر خم اطاعت من کنید مرا خلیفه و جانشین رسول دانید و من آن شجاعم
که کسی منکر آن نمی تواند شد در روز جنک و در روز صلح عثمان کفت مروان از تو شکایت دارد که او را دشنام
داده و تازیانه در میان دو کوش شترش زده ای و عوض آن میخواهد بدل او را خوش کن حضرت امیر المؤمنین فرمود اینک
شتر من انجاست بکو بخیزد و تازیانه در میان دو کوش شتر من زند اما دشنام دادن نمی تواند ... اکر مرا
دشنام دهد من جواب او نکویم مکر ... پس ... از پیش عثمان بیرون آمده و با
ملعون خطاب نمود شعر فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب و ان کنت بالقربی
حججت خصیمهم فغیرک اولی و اقرب یعنی پس اکر بشوری مالک امور ایشان شدی پس چکونه کسانی که مشاوران
مشورت بودند حاضر نبوده منع آنست که در شوری حسنین که فرزندان رسول خدا بودند و عبد الله بن عباس
و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و مثل ایشان از کبار صحابه هیچ کدام حاضر نبودند
و اکر تو بقرابت حجت آوردی و خصمان و مخالفان بیرون تو برسی اقرب و اولی است مرا از غیر آنحضرت اشاره
بنفس مبارک داشت یعنی من اولی بر پیغمبر و اقرب از دیکران و چون ابوذر ربذه را مقام و مسکن ساخت در انجا
مکان مسکن نیافت و ... محتاج ... کذرانید و نزدیک بمعرفت شد ...
واجب خود من از خلق کرده مهمان داری ایشان مینمود و از هیچ کس چیزی ... قبول نمیکرد تا وقتی که
و چون وفاتش نزدیک شد دختر و غلامی با او بود دختر ... میکریست ابوذر کفت چرا میکری کفت از آن

که تو اینجا ضایع مانی در زمین غربت و من ضعیفه ... میترسم که الحال از عهده خدمت تو بعمل نتوانم آورد کفت کریه مکن
... که حضرت رسول مرا خبر داده است که من در زمین غربت وفات یابم و قومی صالح تدفین و تکفین من کنند چون
وفات من رسد یکی از کوسفندان مرا کشته ... و بر سر راه بنشین چون جمعی از مسلمانان بانجا رسند بکو اینک
ابوذر صحابه رسول خدا را وفاتش رسیده بجوار حق واصل شد و برا دفن کنند که رحمت خدای بر شما باد که ایشان
تجهیز و تکفین من کنند و چون فارغ شوند طعام را پیش ایشان بکذارید بعد از ان تو بمدینه شو و انجا مقیم باش تا
اجلت رسد بعد از ان بجوار رحمت الهی واصل شد ام ذر کوسفند را بکشت و ببالین ابوذر غمکین و دلتنک
و کریان نشسته تا ناکاه قافله از دور دید که از ان جانب مکه می آیند و چون نزدیک رسید ام ذر از ایشان حسب حقیقت
حال بیان نمود آن جماعت ... کس بودند و عبد الله بن مسعود و مالک اشتر از ان جمله بودند چون صدای ام ذر را
شنیدند از شتران فرود آمدند بتغسیل و تکفین ابوذر قیام و اقدام نمودند و ... بر قبر ابوذر توقف
نموده بعزا و ماتم او مشغول شدند و چون شب شد بعد از فرض صبح ام ذر را وداع نموده کوچ فرمودند و بعد از
چند روز ام ذر بمدینه طیبه حضرت رسول آمد و در روایتی در آن قافله تاجری بود که از میان هزار حله فاخر
یک حله انتخاب نموده اباذر را بان تکفین ... و در بعضی کتب مسطور است که در وقت وفات ابوذر بغیر از دخترش
کسی دیکر با او نبود بعد از فوت ابوذر دخترش ... کرد در وقت وفات آمد ... در بعضی نسخ ثبت است که
هنوز ابوذر در حال نزع بود که جماعتی بربذه رسیدند مالک اشتر در ان میان بود چون ببالینش آمدند کفتند
بشارت باد ترا که رسول خدا وعده نموده بود که جمعی از دوستان خدای ترا دفن خواهند کرد پس روی بان جماعت
کرده کفت کدام یک از شما در منصب دنیا دخل نداشته اید در آن میان یکی کفت من هرکز در منصب دنیا
دخل نداشته ام کفت تو مرا در جامه خود کفن خواهی کرد بعد از فوت اباذر آن جمع بتغسیل و تکفین او قیام نمودند
و ابن مسعود هم در ان وقت رسید و در دفنش مدد نمودند و نماز بر وی کذاردند ... الله
... و برکت مرقد مبارک اباذر آبادانی عظیم و آبهای جاری و ... و نخلستان بسیار در ربذه ...
و مشهور و معروف بصفرا ... چه بیت الله الحرام نموده و از مدینه طیبه شد چون بمنزل
صفرا رسید توفیق زیارت مرقد ابوذر یافت و ابو ... در کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات اباذر در سال

سی و یکم

سی و یکم یا سی و دوم از هجرت بود و بعضی کفته اند در سال سی و چهارم هجرت بود و بعضی کفته اند قول اول اصح است
عثمان افروخت آتش عصیان ... او بسوخت ... قرآن اخراج نمود و بسبب ... مصطفی مردان را

طعن هشتم آنکه عثمان سیل آتش طغیان افروخت مصاحف بسیار را سوخته و این معنی از غایت استبعاد
آشنا و بیکانه و دوست و دشمن انکار ... نموده این عمل قبیح و فعل شنیع او اکثر کتب و رسایل طرفین ذکر شده
که باعث حرکت و اقدام او درین امر روایات مختلف واقع شده از ان جمله چون در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
اهل تفسیر اتفاق دارند قرآن بترتیبی مکتوب نشده بلکه آیات قرآن را بر کتف و الواح و اوراق ثبت مینمودند و در سینه
رجال محفوظ میبود و سبب نوشتن بترتیب بقای زمان نسخ بود و اکر آیتی یا سوره بعد انقضا منسوخ میشد
از مصحف محو بایستی کرد و بعضی مصاحف حاضر نبودی و ماده اختلاف ... شدی و ابن عباس کوید که هر آیتی
یا سوره که نازل شدی حضرت رسول فرمودی که در پهلوی فلان سوره یا فلان آیه باید نوشت و بتعلیم و تعلم
آن امر نمودی و چون امر خلافت بعثمان رسید ... نمود که مشهور و احتمال ... کرد در نزد بعضی مردم الواح
و مصحف قرآنی بالتمام باشد و در پیش بعضی از آیات و سوره قرآن پاره نباشد و ... اختلاف میان امت بهم
رسد پس صلاح در آن دید که صحایف و اوراق قرآن نزد هر که باشد بیاورد و اکر کسی ابا میکرد جبرا و قهرا میکرفت و جمیع
مصاحف که مردم داشتند از ایشان اخذ نمود و بسیار از آیات قرآن را اخراج نمود و پاره زیاد و تقدیم و تاخیر
در سورت و آیات قرآن فرا داد و ... طبع خود نسخ و چند مصحف ... نوشته و بولایات و امصار
و قبایل عرب نسخ فرستاد و باقی مصاحف را جمع نموده در آتش انداخت و در کتاب الکشف ... مسطور است که عثمان
مروان حکم ... حکم کرد که از جمیع مصاحف نسخ بر داشتند و هر تصرفی که خواستند کردند و ...
... و بعد از ان در آتش انداختند تا احدی بر آن مصاحف اطلاع نیابد و در بعضی نسخ ثبت است که در زمان
امارت عثمان در حینی توجه بغزای ارمنیه میان اهل شام و عراق اختلاف افتاد هر یک تعریف لغت خود کرده مذمت
لغت دیکر مینمودند یکی نزد عثمان آمده کفت اختلاف جماعت ... و عثمان و متابعان آن ... اتفاق نمودند
که مصحف را ... تجدید نموده بلغت قریش ... هفت مصحف بدین دستور
نویسانید شش از آنها بمکه و کوفه و شام و بحرین و یمن و عراق عجم فرستاد و یکی بمدینه نکاه داشت باقی مصاحف را جمع

نموده باحراق آن امر نموده اختلاف کما هو الحال در قرآن مجید مشاهده میرود و محال است که حضرت بتعلیم جبرئیل
حضرت امیر المؤمنین و صحابه را تلقین کرده و در لوح محفوظ نیز مجتمع و مرتب ثبت است و حضرت امیر المؤمنین بعد
از فوت حضرت رسول رب العالمین بجمع کردن قرآن مشغول شد مجتمع و مرتب نموده اند و شیخ عطار علیه الرحمه در باب
سوختن ملعون مصاحف را فرموده بیت کلام و هم حدیث و هم صلاة بسوزی نداری هیچ پروا طریق اهل بدعت
پیش گیری بدوزخ یقین تو جای گیری طعن هشتم آنکه عبد الله بن مسعود و ابی که از اکابر صحابه بودند نقل رسانیده
و بیان این آنکه چون عثمان حکم کرد که هر که قرآنی یا آیتی داشته باشد آن را گرفته بسوزانند و بجبر و تعدی مصاحف
را از مردم گرفته میسوختند و عبد الله مسعود مصحف داشت و مکرر میداشت که طریق خود را تغییر نماید و چون
میدانست که عثمان در آن تصرف نموده زیاد و کم خواهد کرد مصحف خود را بعثمان نداد عثمان بخانه او رفته مصحف را
جبرا از خانه او بیرون آورد و چون دید که مصاحف بسوختند و بعد از آن بعثمان گفتند ابن مسعود این افعال ترا
بدعت و ضلالت میداند و بمجمع نشر میان احادیث میکند و نسبت بتو کنایه میگوید و ابو ذر که تو او را ملبس
اخراج نموده بربذه فرستادی و او بدانجا وفات یافت ابن مسعود بر ضای او دعا کرده بتدفین او قیام نموده عثمان
امر نمود که تا عبد الله بن مسعود را چندان زدند که استخوان پهلوی او شکست و ابن ابی الحدید در شرح و علامه در
منهاج نقل کرده اند که چون خبر بیماری عبد الله بن مسعود بعثمان رسید و رسید بعیادت آمده هر چه میخواست که
کریم حقیقی کند او را دو اوراستی نماید میان ایشان گفت و شنید بسیار واقع شد از آن جمله آنکه عثمان گفت
که این چه حیاست شکوه داری گفت از گناه من است آزار و شکوه من گفت از ذنوب تو چیست و چه دلت می
خواهد گفت ارزنق من رحمت خداست دلم او میخواهد گفت میخواهی طبیبی جهت تو طلبم که بمعالجه و مداوای
تو قیام نماید گفت طبیب آنکس است که مرا بیمار کرده و مرد ابنی گفت که بیماری من از طعانت تو زیاده میشود گفت
میخواهی که امر کنم عطای که از تو گرفته بودم بتو دهند گفت منع کردی عطا را از من در وقتی که محتاج بودم در حقی
که عطا میکنی که از آن مستغنیم گفت اگر ترا بآن احتیاج نباشد دختران ترا خواهد بود گفت رزق ایشان با خداست
یا ابا عبد الرحمن از برای من طلب آمرزش کن گفت از حق سبحانه و تعالی مسئلت نمودم که حق مرا از تو بازخواهد آورده
از وی بستاند و او آمد و مخذول از پیش عبد الله بن مسعود بیرون آمد و بخانه خود رفت و ابن ابی الحدید در شرح

که عبد الله

که عبد الله بن مسعود از جهان وداع کرده بجنة اللقاء و دار البقاء ارتحال نمود و اکثر علمای سنی نقل کرده اند که قتل او
از آن آزار و اهانت بود و یک عبد الله بن مسعود را چهل تازیانه زده بود بجهت آنکه چرا ابو ذر را بسیف دیدی که ابو ذر
مرده است بر وی نماز کردی و در بر قبرش ملامت نمودی و حال آنکه من او را بربذه فرستاده بودم و مغضوب من بود طعن
ذکر آنکه ملعون بلیل الحیر نسبت بعمار یاسر بجا آورده از حضرت امام حسین روایت است که حضرت رسول خطاب
بمردم نموده بود ان الجنة مشتاق الیک و الی عمار و ابو ذر و مقداد یعنی بهشت آرزومند است و آرزومند
عمار یاسر و مقداد در کتاب بحیرة المباهج مذکور است که چون خبر فوت ابو ذر در مدینه بعثمان رسید گفت رحمت
خدای بر ابو ذر و عمار یاسر در آن مجلس حاضر بود گفت رحمت خدای نعم بر ابو ذر باد و سخنی کنایه آمیز نسبت بعثمان
گفت عثمان گفت چرا چنین گوئی در خشم شده گفت گمان تو آنست که او را فرستادن ابا ذر نادم و پشیمان عمار یاسر گفت
لا والله من شقاوت قلب ترا خوب میدانم عثمان گفت کرد و کردن عمار زدند از مجلس بیرون کردند عمار گفت قوم
الهاوده که ابو ذر رفت و تا زنده باشی الحاند کانی که زان عمار گفت من همسایگی سگ و ددان دوست تر
دارم از همجواری و نزدیکی با تو باشم و از پیش آن ملعون بیرون آمد و عثمان اراده که عمار را نیز از مدینه بیرون
کرده بربذه فرستد چون بنی مخزوم از این مطلع شدند بنزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و التماس نمودند
که پیش عثمان در خصوص او شفاعت نماید تا عمار در مدینه ساکن باشد آن حضرت فرمودند که اگر عثمان از من آمد به
و من لازم بود که پیش این ظالم بیایم ... کرد و رفت و مشغول شد او را منع نمایم آن حضرت پیش آن بی ایمان
رفت و گفت ای ملعون خدا بترس و از عذاب و عقاب او خایف باش و از کرده بد و گفتار زشت خود
نادم و پشیمان شو و پیش ابو ذر غفاری که از صحابه کبار سید ابرار بود از مدینه اخراج نمودی تا در
غربت هلاک شد و امروز قصد داری که عمار یاسر و غیر عمار که یکی از هم نشینان و مصاحبان حضرت رسول است
مثل ابو ذر از مدینه اخراج کنی دست از عمار یاسر و غیر عمار بدار عثمان گفت بخدا قسم که تو اولی و مزاوار تری
بیرون کردن از وی بخدا که عمار و غیر عمار در زبان در می آرد و بنا مستکرها بر من کسی جز تو حضرت امیر
میفرمودند که تو خاتم تغییر ... بیرون کردن من و الا ملاقات بود که مرا اخراج میفرمودی اما الحمد که من از ایشان
در ایمان می آییم بخدا که ایشان بر زبان در می آورده مکر افعال رضیه تو آن حضرت از پیش او بیرون آمد و الحمد

بود مر بنی هاشم و بنی مخزوم و صحابه رسول گفت ایشان غمناک شده با آن حضرت عرض نمودند که اگر کار عثمان این خواهد بود
که هر کاه یکی از ما خشم کرد او را از شهر بیرون کند پس هیچ یک از ما جز غریب و بیکس بمیرد و در غربت بلکه وصیت کند
و آن که استغاثت و یاری جوئیم بخدا که مردن ما در خانه خود بهتر است از زندگانی همیشه در آنجا که ابو ذر وفات کرد
پس حضرت شاه ولایت پناه دفع عمار کرد و گفت در خانه بنشین و آن جا بیرون نرو که حق سبحانه و تعالی محافظت تو
کند از شر عثمان و این مسلمانان یاد تو اند و حضرت امیر المؤمنین با بنی مخزوم و مهاجر و انصار قرار دادند که اگر عثمان
اراده بیرون کردن عمار کند نصرت و یاری او کرده شر آن شریر را از وی دفع کنیم و چون این خبر بعثمان رسید پشیمان
و نادم گشته دست از ایشان و هراسان شده ترک تعرض عمار کرد و اعمش کوفی در تاریخ خود آورده که چون از عثمان چیزی چند بی
آمد که مسلمانان بر نپسندیدند و تعدی و ظلم او و غلامان او از حد گذشت طایفه از اصحاب رسول خدا اتفاق
کرده مکتوبی باو نوشتند و عملهای که او کرد خلاف صواب از حد در گذشته بود از اول خلافت تا آن روز
خویشان مکتوب در قلم آوردند و قرار آن که اگر این کارهای ناشایسته و اعمال نامناسب تقاعد نموده ترک آن
نکند او را از خلافت خلع نمایم و آن نوشته بعمار یاسر داده نزد عثمان فرستادند آن ملعون عصیان چون سطری چند
از آن خوانده در خشم شده و از دست بینداخت عمار را گفت این مکتوب را اصحاب مصطفی نوشته اند از دست
هیچ یک خطا اعتراف کن و در آنچه نوشته اند نیک تامل کن و یقین بدان که من نیک خواه توام و این سخن از جهت پند و نصیحت
تو میگویم و من آنکه نیک خواه توام عثمان گفت دروغ میگوئی ای پسر سمیه عمار گفت که من پسر سمیه نیست که من
سمیه ام و پسر یاسر عثمان در غضب شده غلامان را امر فرمود تا عمار را بزدند چنانکه بر زمین افتاد و بیهوش
شد و خود پیش آمده لگدی چند بر شکم و زد که از او و علت فتق او را عارض گشت و عظیم رنجور شد و بنی
مخزوم که اقربای عمار بودند خبردار شدند عمار را باتفاق او بودند و بسیار آزرده شده سوگند خوردند
که اگر عمار از این مکان وفات کند عثمان را بکشند و عمار بیهوش افتاده بود تا بعضی از شب گذشت نماز
ظهر و عصر و مغرب و عشا از وی فوت شد و چون در میان شب بهوش آمد برخاست وضو ساخت و نمازها را
قضا کرد و این عمل او موجب زیادتی و تجنس اصحاب رسول شد و اکثر مردم که تابع او بودند از این عمل استدلال
کردند که خلافت او باطل بوده چه هر کاه عمار از محبوبان حضرت رسول رسالت پناه باشد این قسم ظلم

با دوانع

واقع شود بیقین عثمان ظالم است و ظالم بموجب فرموده حق سبحانه و تعالی الا لعنة الله علی القوم الظالمین مستوجب
لعنت است و مستحق خلافت و امامت سلام علی سلمان من عبد صادق سلام علی عمار و ابو ذر سلام علی مقداد
متق و التقی است و فی قلبی اقرب من الحجر طعن یازدهم آنکه در تنقیح حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
در باب الطلاق بیت المال عثمان اینچه حرفه ده آن حضرت بر جنید و انجا و عاقبت دو دانت بجانب سر در هوشمندی
انداخت آن حضرت را انقاد را کشیده متوجه او شد و آن مرد و مخذول مانند روباهی که از شیر نیان کریزد
از مسند جستی بر جسته خود را میان زنان انداخت و بوسیله زنان از ضرب ذو الفقار حیدری کی آب نجات یافت
و بعد معرفت کرد کار را بر بنی شناسم و آنکه علی و آل علی علی است آنکه کذا در بریق المخرج حسم در اکر
بود فقد بوم فعلی طعن دوازدهم آنکه ولید بن عقبه خاله زاده کوه فرستادند که حت ولید ابو معیط بوده
و معیط ابن ابو معیط ذکران بود که نسب امیر بن عبد الشمس منسوب کشته پس چون امیر بود بلکه غلام او بود و در
نسبی او مشهور کشته و ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده که میان امیر منقبتان و آن سر کرده فاسقان ولید پلید
در امری منازعه و مجادله شد ولید بحضرت امیر المؤمنین گفت ساکت شو که تو کودکی و الله که زبان من از
زبان تو در از تر است و سنان من از سنان تو تیز تر است آن حضرت در جواب او فرمود که خاموش شو که تو فاسق
و فاجری حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المؤمنین این آیه را فرستاد که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا
لا یستوون یعنی آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل آنکس است که فسق و فجور شعار او باشد نه چنین است الشان
مساوی نیستند و مراد از مؤمن امیر و اهل بیت ایمان و امیر المؤمنین و فاسق ولید پلید ملعون است
بیت عقل عقلا منکر جنس کی کردد ناقد حسود کم کی کردد نامرد سکی است مرد دریای محیط دریا
بدهان سک نجس کی کردد و در کشف الغمه آمده که ولید در فتح مکه مسلمان شد و بعد مادر عثمان بود
در زمان خلافت خود بنا بر قرابت و خویشی معذری خود را او را حاکم کوفه کرد ولید والی مسلمان شد و بعد
و الحاد و فسق و فساد الشنیع بخاص و عام مرتبه ظهور دارد و ولید ملعون علانیه شراب خورده از ستکاب نموده
حال سکر و مستی با امت نماز کرده و در اثنای نماز که نمحی کرد در خلف آن فاسق نماز میکذاردند و کرده گفت
می خواهید چند رکعت دیگر جهت شما برای اضافه نمایم که دماغ رضا و کیف سرشاری ما خوب کفتند بس

نماز را هرگز باین کیفیت نبوده و این ملعون شب صبوحی زده و نماز صبح بعد از قرائت فاتحه یعنی سوره شعری
خواند و هم در ایام حکومت کوفه ملعون شراب خورده نماز صبح را چهار رکعت گذارد و در الحال در محراب قی کرد
و جمعی که در حکایت او نماز میکردند دانستند که ولید ملعون مست و سکران است او را گفتند حد شرعی زدند و چون
فسق او بر همه خلق ظاهر گشت او را از حکومت کوفه عزل نمود و در دیگری برد نظم دوش در کوی ... در جانب خرابات
چه شود خرقه دوش گر لب ترین ساغر چه شود همکر از مجلس بدبش شان در خلوت لاف ایمان زند نقش ... باد
چه شود طعن سیزدهم انکه سعد بن العاص را والی کوفه گردانید و او در اعیان عبد الرحمن را از صحابت خود حمل باز آن کوفه
عمالی در آن آشنا عبد الرحمن با ایشان و خوبیده و میان مالک و عبد الرحمن گفتگوی شد عبد الرحمن را و زندان و سعید
بعثمان شکوه مالک نوشت عثمان نامه بمالک نوشت که از کوفه بجانب شام برد که سعید و عبد الرحمن پسر نامرغی
که مالک اشتر را با اصحاب او از کوفه بیرون کنید پس مالک اشتر با صعصعة بن صوحان و یاران و عشایر خود
بدمشق رفتند و معویه منزل ها و مرحون میل خواطر مالک اشتر را بجانب حضرت امیر المؤمنین حیدر دانسته او را
که صحبت حبس نمود و چون جمعی کثیر از قبایل و عشایر همراه بودند و بعضی کرد که مبادا ایشان شام را بر تباه کنند
اشتر را بشفاعت صعصعة بن صوحان از حبس و زندان خلاص کرد و معویه جمیع را از ایشان متکفل کرد که ایشان
را بحمص نگاه دارند و چون مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدی و جور و ستم سعید بن عاص از حد درگذشت
هرچند بعثمان نوشتند و کس فرستادند فایده نکرد و دون ... ظلم و تعدی بیشتر ... اهل کوفه نامه
بمالک اشتر نوشتند و او را طلب کردند مالک با یاران خود فرصت یافته از شام بکوفه آمدند و بر سر خانه
و خزانه ها در آورده اهل کوفه غارت نمود از کوفه او را بیرون کردند چون این خبر بعثمان رسید بسیار خشمناک
شده گفت چه افتاده است مرا با علی ابن ابی طالب که مالک اشتر را و یاران خود را امر کرده که خانه عامل
غارت کردند و او را از کوفه بخواری و ستم بیرون فرستادند طعن چهاردهم انکه عبد الرحمن عامر را والی
ولایت عراق عجم کرده اند و او انواع تعدی و جور و ظلم با اهل عراق عجم واقع شده و فسق و فجور او از ان
بظهور رسید و اکثر اوقات و ساعات مشغول خمر و زنا و لواطه بود و گاهی سرشاری داشت حسب ... بمسجد
آمده در حال سکر و مستی امامت مردمان میکرد و بعضی از اوقات در نماز چند رکعت می افزود و گاهی کم

میکرد

خلف

بسیار ... نامه ها از اهل کوفه را مرعوب ... و کس فرستادند فایده نکرد و ... ظلم ... بیشتر

میکرد و هرچند مردم او را از افعال شنیع منع میکردند انفعال کم میشنید و گوش بحرف کسی نمیکرد و چون انواع
فسق و ظلم او از حد گذشت و قباحت بجای خود رسید عبد الله بن مسعود شکوه او بعثمان نمودند فایده بر آن حاصل نشد
و گفت الحمد عامل امیر میکند بر صواب است و اطاعت او بر شما واجب و لازم است ... و فرمان او
الحمد ... اطاعت و انقیاد ... که شما را سیاست خواهم کرد طعن پانزدهم انکه عبد الرحمن ... را والی مصر
گردانید و او ... از طغیان و عصیان ... و خراج مصر و فاسد
خرج او میکرد و اموال مسلمانان را جبراً و قهراً از ایشان میگرفت و صرف لهو و لعب و فواحش مینمود و عثمان
چون کردید که عبد الله بن ابی سرح خراج مصر را تمام صرف خود مینماید و باو چیزی نمیدهد عبد الله را از امارت
مصر معزول کرد طعن شانزدهم انکه چون عبد الله بن ابی سرح را از امارت مصر معزول ساخت حکومت کوفه
باو داد صبح مست بمسجد آمده نماز صبح را چهار رکعت گذارده حد بر او جاری نساخت طعن هفدهم انکه معویه
طاغیه باغیه را ایالت و امارت شام داد و باعث زیادت و قوت او شد و عظمت و شوکت معویه از حکومت
شام بجایی رسید و فتنه و فسادی که از معویه ... هر چند ... فتنه همه از آن بود که عثمان او را بحکومت
فرستاد و چنانکه بعضی از آن ان شاء الله تعالی در باب کردار زشت معویه ذکر خواهد شد طعن هجدهم انکه
عبد الله سعد بن عاص را والی مصر نموده ان فاسق شارب ظالم تعدی بسیار بر مردم مینمود تا اهالی مصر بی
طاقت شده از ظلم و ستم او شکایت او نزد عثمان آوردند و چندین کس گواهی دادند که ما دیدیم که مست بود و
و افعال ناخوش او باعث قتل عثمان شد چنانکه ذکر خواهد شد طعن نوزدهم انکه ولید ... شراب خورده و چند
کس گواهی دادند که ما دیدیم که مست بود و قی کرد او را حد نزد و تعطیل حدود الله نمود طعن بیستم تعطیل حد
که بر عبید الله ابن عمر خطاب واجب شده بود که عبید الله هرمزان را کشت بعلت آنکه ... و در تعطیل جنایت
با ابو لؤلؤ شریک است و حال آنکه او را در کشتن عمر دخلی نبود هرچند حضرت امیر المؤمنین عثمان را گفت که هرمزان
مسلمان بود و ... قاتل او مستحق ... سیاست
کرد تغافل کرد ... قتل کردند ... وارث هرمزان از ... آمد و طلب خون کرد کسی
بفریاد آن بیچاره نرسید و با آنکه عمر وصیت کرده بود که عبید الله هرمزان را کشت و عمر گفت مرا ابو لؤلؤ کشته است ...

عبید الله را بدست صاحب خون سپرند و بعد از مردن عمر مسلمانان عبید الله خواستند که بوصیت عمر قصاص نمایند
عثمان مانع شد نگذاشت که او را بکشند و تعطیل حدود الله نمود طعن بیست یکم انکه سعد بن عامر چون مست بود
بود انگشتری از انگشت او بیرون کردند و خبر دار نشد و انگشتری را نزد عثمان آوردند در حد او تغافل ورزید اما
حق بجانب او ... انکه حد امام یا نایب امام میزند و کسیکه حد میزند میباید که خود را واجب الحد نمی
داند و نباشد و او خود هیچ کدام نیست بیت گوشت بکند و ... خاره چه باشد چه بکند ...
طعن بیست دوم انکه از رسم و روش خلفای عدول نموده دار الخلافه از برای خود ترتیب نمود و ابا بکر و عمر در
مسجد نشسته احکام و قضایا میرسیدند و حق و باطل با هم حکم میکردند و محلی ... بودند عثمان از افعات در خانه
خود و احکام او همه محض کفر و خلاف امر خدا و از شرع نبوی تبرا بود اول کسیکه در اسلام دار الخلافه قرار داد
حکایت از ... که چرا خلافت با ابا بکر ... داشت و خلافت عثمان واجب التزان و حضرت
امیر المؤمنین ... جواب گفت که ابا بکر و عمر ... و باطل را با هم ممزوج
ساخته حکم مینمودند ... عثمان محض باطل بود ... احکام ... بعمل
نمی آمد از آن جهت امارت او رونقی نداشت و حضرت امیر المؤمنین خلیفه حق بود احکام شرع شریف را بحق و راستی
تمشیت مینمود و گفته و کرده او بحکم ... حضرت مصطفی مطابق بود و ... و صراط مستقیم انحراف
نمی ورزید ... و احکام حضرت مصطفی ... شاد
... طعن بیست سیم انکه بواب و حجاب قرار داد که بر در خانه او
او نشسته ... عمل ... و مظلومان در
... بود طعن بیست چهارم چون بمسجد آمده
... که ... غلام
داشته باشد ... طعن بیست پنجم انکه باطل ... و چند
... چنانکه در کتاب لوامع الانوار مذکور است که عثمان
... از غلام ... از بیت المال مسلمانان خرید ... احتیاج ...

پنج

بیت غلامان ... طعن بیست ششم انکه در وقت بانگ نماز عثمان امر نمود که
طبل ... تا کسی بانگ نماز را از بانگ طبل تمیز نکند ... امام ... محمد ...
ساز در نماز و روزه باقی ... فرمایش ... انکه در وقت نماز ...
طبل کنند که ... از بانگ ... نماز ...
نیست طعن بیست هفتم انکه ... عثمان ... میدید
مال او ... تعدی ... جبراً ... تجارت ... کشیده
جمیع مردم ... خشکی
... طعن بیست هشتم
انکه در ... اصحاب ... مردم
آمد ... عثمان ...
... طعن بیست
طم در کتاب لوامع الانوار ... که اول کسی که در اسلام ... عثمان ...
بود و آن چنان بود که ان ملعون ... نصف ...
ماند عثمان ... و احل الله البیع و حرم
الربا عمل ... سفاح ...
بیت ... در کتاب لوامع الانوار آمده که منافق
موافق بود که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی مینمود بسبب آنکه آنحضرت ... عثمان ...
از عثمان ... محبت عثمان غلو داشت ... فضایل ...
و ... امیر المؤمنین میگفت ... و محبت حضرت
امیر المؤمنین و اهل بیت بود و ذکر مناقب و فضایل ایشان ... و
منع نمودی چنانکه ... بیت ...

ناکسش را این معنی خوش نیفتاد و بالاوی سرکین بوده و بسبب ضیله بسیار و عشرة آن زن آن را بن عیثوانست رسانید
تا روزی یکی از دشمنان خاندان نبوت در رسالت مستوفت کرد در هلاک آن مومن امر دو و کفت به جهانم
این امر ملتبس نکرد و طریق این کار این است که انکشتری نزد وی بسپاری و بعد از آن از وی طلب کنی و انکشتری را
بدزدی و در دریا اندازی و از او بازیافت نمائی و او از ادای او عاجز بماند و بدین سبب و بهانه او را هلاک
میتوانی کرد و آن بدبخت بکفته آن شقی عمل کرده بعد از سپردن انکشتری بآن زن انکشتری از او دزدیده در حضور
آن ملعون در دریا انداخت و بعد از چند یوم شوهر آن زن با آن فاسق کفت که اکنون بیا تا بخانه رویم و انکشتری را
از او طلب کنیم و بآن بهانه زن را بقتل آوریم باهم بخانه آمدند و ببازار فرستادند و ماهی چند آوردند و بزن دادند
تا بریان کند چون زن شکم یک ماهی را شکافت آن انکشتری از آن شکم بیرون آمد آن زن که انکشتری از شکم آن ماهی بیرون آمد
امر تعجب نموده بسیر شد و بخبر رفت که در او انکشتری که داشته بود از او یافت با خود اندیشه کرد که چیزی
باید کفت تا ببینم که حال چون میشود القصه ماهیان را بریان کرده آورد و آن منافقان خوردند و بعد از آن
از زن انکشتری را طلب کردند زن انکشتری را بایشان داد و آن هر دو ناصبی بیدین و محب عثمان لعین در آن امر
حیرت نمودند و از روی تعجب باهم کنکاش کردند و خجالت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانی که در دوستی
علی ابن ابی طالب و ذریه طیبه او چه مقدار فواید دنیوی و اخروی است و در دشمنی ایشان چه مضرت و بدبختی
و شرمندکیست و ماوای دشمنان اهل بیت در دو زخ است و دوستی علیه السلام بیت هر آنکه در سینه بغض
علی است ، از دو خواطر و جهان نادر کیست ، نباشد چو بی بیم دشمنش ، که روزان بسوزد بآتش تنش طعن سیم
در صحیح مسلم نقل کرده اند که در زمان خلافت عثمان مردی زنی خواست و چون شش ماه کذشت فرزندی
آورد عثمان امر نمود آن زن را سنکسار کنند و چون خبر بحضرت امیر المومنین رسید عثمان را منع نمود کفت
خوانده ام در قرآن مجید فرموده و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل سی ماه است که دو
سال مدت شیر دادن و شش ماه بجهت مدت حمل میماند و جای دیکر فرموده و فصاله فی عامین که مدت
شیر دادن او دو سال باشد پس هرکاه مدت کم مدت حمل را شش ماه کفته باشد تو چرا منع خدا را حجری
زمانی و چون عثمان این دلیل را شنید کفت چیزی که پیش عثمان هم میرسد این است که رجم کنند و بکوید

سنکسار

سنکسار کنند او را باین جرم که زاده است طعن بیست و دوم در جمع بین الصحیحین نقل شده که حضرت امیر المومنین سالی همراه
حج کردند و عثمان منع مینمود از تمتع و حضرت امیر المومنین بجای آورد پس عثمان بآنحضرت کفت من مردم را از تمتع منع
مینمودم تو آن را بفعل می آوری آنحضرت در جواب فرمود که من هرکز کفته رسول خدا را بقول کسی ترک نخواهم کرد طعن سی و دوم
دیکر در آن کتاب آمده که حضرت رسول در منی و عرفات نماز را قصر میکردند و عثمان امر نمود که در منی و عرفات
نماز را تمام کنند طعن سی و سیم و در آن کتاب ذکر شده که در زمان حضرت رسول و در زمان متقدمین و اول
زمان آن بی ایمان در سفر مردم نماز را قصر میکردند و چون دید که حکومتش مستقل است و هر کس اطاعت او
میکند نماز را در سفر تمام مقرر داشت که تمام کنند و قصر را بطرف کرد و این بدعت از او یادکار بماند و نماز مسافر
قرآن را باطل ساخت و بعضی این بدعت را از جمله بدعتهای عمر شمرده اند چنانکه در مطاعن او ذکر شده و علامه
نیشابوری علیه الرحمه در ابطال مذاهب مختصر باطل نموده بیت ز احوال مذاهب کو بیت اصل آنکه تا کردی
بایمان خدا وصل ، خدا با انبیا ایمان نکی داده تو جایش کرده ای سست بنیاد ، هر آنکس کو محبت عثمان است
زن مال جهان بیدی در آنست طعن سی و چهارم ثعلبی که یکی از علمای اهل سنت است در تفسیرش نقل کرده که
عثمان کفته که در قول خدای تعالی ان هذان لساحران لحن است و خدا غلط کرده و عرب بزبان خود مستقیم
میدانند لحن کویند پس کسی کفت چون میدانی که غلط است چرا که حلال را درست نمیکنی و تغییر نمیدهی جواب
کفت که بکذارید که بحال خود باشد که این غلطی است که حلالی را حرام نمیکند و علامه حلی در نهج الحق
ذکر این کرده و این را از مطاعن او شمرده اند و بعضی فضلاء اهل سنت جواب علامه کفته اند که چون عثمان آن
متابعت صورت قرآن تصحیح آن نکرد و چون در مصحف چنین دید بحال خود کذاشت و معین نور الله مرقده
در احقاق الحق نوشته که بعضی این جواب از آن فضلاء این جواب از آن فضلاء بجای ماند که در جزء
کفته شده که کو کفت که چرا یکی در وقت راست کردن بیابد حیثی را هم میدید کفتند که اکر هر دو هم دیده
نخواهد دید و کفتند چرا تعلق بیکی ... کفتند اکر آن را ... ازو نفی برداد لحن خواهد افتاد چرا که علامه طعن
شمرده است حرف عثمان را که کفت در قرآن لحن است و عبارت قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط او قرآن
کرده که از فصاحت بیرون است و دانشمندان انکور ... کم کرده در جواب علامه میکویند که

تصحیح آن چرا نکرده در تفسیر جمیع البیان کفته یکی انکه این لغت جمعی از اعراب است و حفص ان هذان خوانده است
و ابوعمرو ان هذین خوانده بنابر آن دو قرائت خود حرفی نیست و متعرض کلام خدا ملک علام است طعن سی و پنجم در صحیح مسلم
مسطور است که مردی عثمان را مدح کرده بود و مقداد که از صحابه کبار سید ابرار بود در آنجا حاضر بود بدو
سنک ریزه که در آنجا بود در دهنش ریخت و بانمداح ... و این عمل مقداد دلالت دارد بر آنکه عثمان مستحق مدح
نبوده ... و مداح عثمان را اصلا بجهت آن سنک ... طعن سی و ششم ثعلبی در تفسیرش ذکر کرده
که بعد از نزول آیه و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی جایز نیست ... که بعد از پیغمبر زنان او را در عقد
نکاح آرد و زنان آنحضرت ... حرام میدیدند و حضرت رسول زن یکی ... را بعد از آنکه او طلاق داده
بود بنکاح خود در آورد عثمان بطلحه کفت چرا محمد زنان ما را بعقد نکاح در می آورد و بما خدای تعالی حرام کرده
باشد که زنان او را بخواهیم والله که بعقب او ... زنان او را ما خواهیم ... سلمه را
خواهم خواست پس طلحه کفت من زنان عایشه را میخواهم و بعد ... حق سبحانه و تعالی ... کفتار ایشان
ساخته این آیه فرستاد ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة یعنی مدعی الجماعت که ایذا
و آزار خدا و رسول میرسانند دور باشند از رحمت خدا در دنیا و آخرت و این آیه صریح است که عثمان از آن جما
عت است که ایذا و آزار خدا و رسول رسانیده و او را خدای تعالی ... از رحمت خود دور کرده بنا
بین اهل سنت باید که از دیکران ... در کتابهای خود مینویسند طعن سی و هفتم
در کتاب کاشف الحق ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی نظیر نمود و اموال ایشان را بر مسلمانان
قسمت میکرد عثمان بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده کفت بیا تا ... بخدمت آنحضرت رسول طلب
نمایم هر کدام که بدهد یکدیکر شریک باشیم و عثمان پیش ... نموده بخدمت رسول الله رفته از زمین
کرفته و از ... و کشتن شراکت حضرت امیر المومنین علیه السلام راضی نشده مولای مومنان فرموده که
رسول خدا ماجرای ... و ... را بشراکت داده است ... بیا تا بخدمت آنحضرت
رفته ... حضرت رسول راضی نشد ...
در الحال حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل ساخت و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم

معرضون

معرضون تا آنجا که اولئک هم الظالمون یعنی هرکاه ایشان را میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کند از آن
اعراض میکنند و چون شنیده که این آیه نازل شده است امیر المومنین علیه السلام را شریک و مولوی معنوی
در توصیف و منقبت مولای مومنان فرموده بیت که بکویم وصف او مجید شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
و این حکایت را این صدق که از خلفاء اهل سنت است در تفسیر آیه و یقولون آمنا بالله و بالرسول نقل
کرده یعنی جماعتی میکویند که ایمان بخدا و رسول آوردیم و اطاعت خدا و رسول میکنیم و بخلاف آن عمل مینمایند پس اهل
سنت باید که کفته علما و دانشمندان خود را حجت و سند ساخته محبت خلفاء ثلثه را از دل بیرون کنند
دست اعتقاد بدامن دوستی ... و آل اهل بیت اطهار زنند که بجز او زیبنده مسند خلافت و سزا
وار سریر امامت و جانشینی حضرت رسالت نیست بیت ای تخت خلافت ... فرمان تو ز حکم
خدا ... مولای تو عاشق و مسلمان موحد ... منافق ... هر که بخلاف
تو کند رو در هوت اسلام بود خارج و مارق ... از ... تا ... بود
بود طعن سی و هشتم سدی در تفسیر خدای تعالی که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء
بعضهم اولیاء بعض آورده که در واقعه احد چون شکست باهل اسلام افتاد عثمان با طلحه کفت که من بشام میروم که
که آنجا دوست یهودی دارم که از و امان بکیرم که مبادا یهود بر ما مسلط شود طلحه با او کفت من نیز بطرف
بشام میروم ... از نصاری دارم و از امان او در آیم که میترسم نصاری بر اهل اسلام تسلط یابند
و سدی کوید که عثمان میخواست که یهودی شود و طلحه میخواست که نصاری شود و مولوی معنوی در مثنوی
اشاره باین نموده نظم طیبات آمد بسوی طیبین ، الخبیثین الخبیثات است این ، تلخ با تلخان یقین ملحق شود
کی دم باطل قرین حق شود ، در حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد و یقول الذین آمنوا اهؤلاء الذین اقسموا بالله
جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم یعنی آنکسانی که میکویند که ایمان بخدا و رسول آورده ایم و قسم بخدا
میخورند که ما با شما و کتاب ایمان داریم و با شما ایم بجهت نفاق کرده ... الله و شبهه که ایشان را بسبب
امر اسلام واداده که نموده اند ... شام اعمال ایشان ساقط شده و اکر عمل داشتند که باعث
رضا و خوشنودی خدا و رسول میتوانست شد هبا کشت و اثری از آن نماند و الحمد ... خاطر ناامید کشته

حتی بتم سرخود را از ان خبر داد کر داشند و ابن طاوس در کتاب طرایف آمده میکوید اکر کسی خواهد کر مطاعن
خلفاء ثلثه خصوصا عثمان بن عفان اطلاع یابد در تفسیر ثعلبی و تاریخ سقفی و تاریخ واقدی نظر کند و مطاعن
ان سه کتاب نماید که با وجود تعصب ان سه عالم در نزد اهل سنت بتعصب از خود راضی نشده اند و انتقال
انتقالات حقیقه بر زبان ایشان جاری شده کر ما فوق آن متصور نیست طعن سی و ششم در کتاب لوامع الانوار
کرچون عثمان بحج میرفت نماز عید را در منی چهار رکعت کذارد و خطبه خواند و قربانی کرد و این خلاف حکم خدا و رسول
است و انکه حج را بر مسلمانان تباه کردانید و در واقع امام اهل سنت چنین میباید طعن چهلم انکه با انکه دوم
نماز غیر دو رکعت جمعه را حضرت رسول منع نمود و عثمان امر کرد که در نماز عید جمعه اذان بکویند و این بدعتها تا حال
میان ناصبیان از دیاد کار مانده طعن چهل و یکم در میان عثمان و یهودی خصومت افتاد و بنزای درهمی یهودی کفت
من حرا فعه را پیش محمد میبرم و عثمان لعین کفت مرا نزد قاضی جهودان میبرم تا او حکم کند و اکر عثمان ایمان میداشت
این قسم کفتکو نمیکرد طعن چهل و دوم انکه عثمان لعین عهدنامه ابوبکر را منشور حکومت مصر داد و اولاد الخباثت
و حکم قتل او را بان نوشته بمصر فرستاد چنانچه بعد از این مفصل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی حکایت
در کتاب فصول الحق آمده کر چون خلافت بعثمان رسید ابو سفیان نزد عثمان آمده و کفت دولت ما بعد از
امیدها انکه دولت باز آمد در بیرام باز آید ای بنی امیه بجز یزید مال بیت المال را حاصلها است و علف بهاره
خوید و صوکند که بر بهشت است و بر دوزخ و عثمان این کلمات را میشنید و هیچ جواب نمیکفت تو ای دین قرار
ایمان خلیفه سیم ظاهر شد و مولوی معنوی در مثنوی اشاره بان نموده بیت ذره ذره کاندرین ارض و سما است
سماست جنس خود را همچو کاه کهرباست المنیثات للخبیثین را بخوان پشت دعوی این معنی را باز دان طعن
چهل و سیم در شرح نهج البلاغه مذکور است که سه کس از اصحاب سید ابرار و قتل آن بد دین اشتباه انتقا
نموده و بجهت نماز بر وی نکردند و او را در مقبره مسلمانان دفن نکردند و شما و ار معتقد جهودان شمار دانستند ای
ناصبی بد دین عجب حالتی مشاهده میکنم که اجماع دو سه کس در سقیفه بنی ساعده را که با یکدیگر بیعت کردند حجت
دانید و اجماع در قتل عثمان را باطل می شمارید و در ان اجماع سه کس بودند و ان هر سه منافق که عمر و عثمان
و ابو عبیده جراح بودند که در روز اول بیعت با ابوبکر کردند و اجماع سیصد کس از اصحاب رسول بودند

بعیزان حصرین

بعیران جماعتی که بشرف خدمت حضرت پیغمبر رسیده بودند و همه فتوی بقتل عثمان دادند طعن چهل و پنجم انکه عثمان
در پا عضوی داشت ولنک بود و در واقع خلفا و پیشوایان اهل سنت چنین باید که خلیفه اول ایشان
مبروص و دوم کوختار و خلیفه سیم لنک باشد و ناصبیان لعین را همچنین امامان در کار نیست و مطاعن
خلیفه سیم زیاده از حد و حصر است و هیچ احدی را قوت و قدرت آن نیست که عشر عشیر آن را در حیز بیان تواند
آورد و سخن را درین باب میدان وسیع است اما کوش استماع اعدا کر و دیده انصاف ایشان کور است و همه
در خواب غفلتند فاذا مات انتبهوا و دیکر انکه این کتاب کنجایش زیاده ازین ندارد و لهذا بهمین قدر اختصار
نمود حکایت در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که شاه طاهر که یکی از علما و دانشمندان و فقرا جبیر اثنی
عشریه است نقلست انکه در ممالک ایران متعصب بر تشیع بود هجبه نظام شاه رفت و در آن ولا نظام شاه
و شیعه او سنی بودند در انجا شاه طاهر معلّت انکه شیعه است نفی نموده تا انکه عبدالقادر پسر نظام شاه
که محبوب پدر بوده بیمار شد و مرض او امتداد و شدت تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت او بیشتر بود که
روزی در غضب خود را بپای قاسم بیک حکیم انداخته کفت اکر بتو ظاهر شود که رایه از حکیمی در علاج عبدالقادر
در کار است بکو تا من سینه خود را شکافته باده از آن بیرون آورم هر چه از آن اشنا نمیدانیم بسیار کرد و صدقات
فراوان بفقرا و مساکین هر طبقه و ملتی میداد و چون شاه طاهر دید که از صدقه کفار مثل هجنان و زنان
را ان و ناصبیان نفس صفر بسته جرئت نموده کفت شما خبری بنفس دوازده امام کنید انشاء الله تعالی
فرزند شما شفا خواهد یافت و در نیت خود این مضمون را بکذرانید که اکر بعد ازان فرزند شما شفا یابد بعد
تحت علمای اصل و الزام ایشان شما مذهب اثنی عشریه اختیار نمائید نظام شاه کفت دوازده امام کدامند
شاه طاهر کفت اول ایشان امیر المؤمنین علیه السلام است که یکی از حجبا بابند و دیکر امام حسن و امام حسین
و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه بمضمون مذکور نذر کرده و چون شاه طاهر در خدمت نظام
شاه بجای آن خود مراجعت نمود از جرات الهواد آن معانی بشیان شد و ترسید که مبادا نذر نظام شاه
مقبول درکاه الهی نکردد و شیر او میپرسد او را ازان و هلاکت رسد و احوال اسب خود را زین کرده مهیا
ان بود که هر کاه خبر فوت ان بشنود بطرفی بکریزد و چون صبح شد مسافت خادمان نظام شاه بطلب شاه طاهر

رسیدند و هر چند او بقتل مینمود تا در ان اثنا حقیقت حال بیان را معلوم مفید نیامد و او را نزد نظام شاه بردند
چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد استقبال نمود و کفت الخبر مخواهی که بعد از تحت علمای این دیار دیفول آدم
ظاهر که ان الجامعی کرم الکاه نظام شاه شروع در بیان احوال که در ان شب دارد شده بود نمود و کفت در
اثنای شب که مرض عبدالقادر اشتداد یافته بود و هر لحظه از غایت اضطراب از روی خود انداخته غشی کرده
بود چون مشاهده حال کثیر الاختلال او نمودم از غایت حرف و ملال بخواب رفتم و در اثنای خواب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که با من میکوید که نظام ما او که پسر تو صحت یافته با ما ایمان نمی آری لنک
لحاف را بر او کشیدم و همین زمان بعنایت الهی عرق کرده صحت مییابد اما میباید که فریفتی که در دل کذرانیده
نیتی و نکردی و چون از خواب بیدار شدم دیدم که لحاف بر سر او کشیده اند و عرق بسیار کرده بعد از ان لحظه
که عرق او خشک شد بیدار شده بنشست و آثار صحت بر وی ظاهر شده از روی اشتهای صادق طعام طلبید
شاه طاهر کفت اکنون بموجب عهد خود وفا نمودم بمذهب اثنی عشریه در آمدند و انجا شکر و بحضرت امیر المؤمنین
تقدم نموده اند غاصب خلافت بوده اند و بالجمله نظام شاه بعقیده درست از روی اخلاص شیعه اثنی
عشریه کردید و تولا با ائمه معصومین و تبرا از ابوبکر و عمر و عثمان لعین و هجبان آن ملاعین نموده شاه طاهر کفت الحال که
در اظهار این مذهب بنشینید که امرای شما همکی ناصبی و سنی اند و ما دامی که جمعی شیعه در بین دیار بهم نرسد کاری از
پیش نمیتوان برد آخر نظام شاه حسب تقریر نتوانست نمود در یکی از روزهای عید بعیدکاه رفته بی وقوف
شاه طاهر یکی از علمای شیعه را امر نمود که بر بالای منبر رفته خطبه اثنی عشریه بخواند و نام خلفای ثلثه را از خطبه
انداخت چون امرای او خصوصا رفیع الملک که استقلال تمام داشت الحال را مشاهده نمود از شاه حبل
شده با کروه ناصبیان استاده در مقام دفع او شدند تا نظام شاه معدودی چند از غلامان خواص او باکی
بنود چون نظام شاه دانست که سر فتنه الجماعت رفیع الملک است او را استمالت داده نزد خود طلبید و تا
خدمت رسید امر کرد که چشمهای او برکنده بکف دست او نهادند و آن ناصبی را بیرون برده در میان اتباع
کمراه او سر دادند مصرع تا کور شود هر انکه نتواند دید و چون باقی امرا الحالت را دیدند خایف شده همه
خود هر یک آرمیدند و مذهب شیعه اثنی عشریه در ان ولایت رواج یافت بیت هر کس بود بش بغض علی است

باشد

باشد ز زنا نطفه آن دشمن دین هر دل که درو ذره ای از بغض علیست تا پاک نبوده صاحب ان دل یقین
طعن چهل و ششم در ذکر کشته شدن ملعون بی ایمان عثمان بن عفان علیه اللعنة والعذاب والنیران و سبب قتل
او آن بود که عبدالله بن سعد بن ابی سرح که از جانب او والی مصر بود و طریق ظلم و تعدی پیش کرفته و با اهل مصر
حالات بسیار بی حساب مینمود و مردم انجا از دست تعدی آن ملعون ترک وطن نموده متفرق شدند و هر
چند مردم مصر بمدینه آمده شکایت والی خود کردند فایده بر ان حاصل نشده روز بروز جور و ستم عبدالله
زیاده میشد و مصر روی بخرابی نهاد تا انکه چهار صد کس از مردمان مصر اتفاق نموده بمدینه آمدند و هم
چنین از بصره و کوفه و عراق و عجم و دیگر امصار و بلاد جمعی کثیر از دست بی حساب و ستم عاملان و حکام
عثمان بمدینه بشکوه آمدند و هر چند شکوه نمودند نفعی نکرد آن ملعون راضی بعزل متعدیان از ظالمان نشد
چون دیدند که شکوه ایشان بجای نمیرسد و ثمره از ان ظاهر نمیشود همه اتفاق نموده قرار دادند که خلیفه
مبتلا را خلع نموده یا کشتن از شر او ابرهند کان خدا خلع نمایند و مولوی معنوی فرموده بیت چون
ز دست زخم ان مظلوم است وان درختی شد که زان زقوم است چون ز خشم آتش تو در دلها زدی
مایه نار و جهنم آمدی و چون عثمان این خبر شنید بترسید و یکی از صاحبان خود را نزد الجماعت فرستاد که
اهل هر ولایت هر که را خواهند حاکم و امیر ایشان سازم اهل مصر کفتند که محمد بن ابی بکر را میخواهیم بن عبدالله
سعد را عزل نمود و حکومت مصر را بمحمد بن ابوبکر داد و نهانی نامه بعبدالله بن سعد نوشت که هر کاه
محمد بن ابوبکر و رفیقان او بمصر برسند ایشان را بقتل رسان و حضرت امیر المؤمنین محمد بن ابی بکر را ازان
معنی خبر داده بود و نامه قتل محمد ابوبکر را عثمان بغلام خود داده بعد از رفتن ایشان روانه مصر ساخت
و چون سه روزه راه بجانب مصر رفتند محمد بن ابی بکر آن غلام را دیده بشناخت که مولای امیر المؤمنین فرموده
بود او را بشناخت و نامه عثمان را از و کرفت بمدینه مراجعت نمود و چون داخل مدینه شد نامه قتل خود
که عثمان نوشته بود بمردم مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست عمال عثمان بشکوه آمده بودند
نمود الجماعت کفتند که بجز تیغ علاج افعال زشت این ملعون را چیزی نمیکند نظم بنا شد بجز
تیغ در جام او هجین است انجام او و چون عثمان از رجعت محمد خبر دار کشت از ترس و خوف

خود نشست و آن کتابت را بنزد او فرستادند گفت مهر مهر منست اما من ننوشته‌ام و مهر نکرده‌ام و در دلایل
اگرچه علی و یاران او بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود علی پیش رفت و گفت چه گویی در حق کسی که دعوی
اسلام کند و امامت مردم کند و حجت بر قتل مسلمانان امر نماید عثمان گفت قتل آنکس واجبست گفت آن کتابت
را بخوانید عثمان گفت مروان نوشته است گفت مروان را بما تسلیم کن گفت من هرگز این کار را نکنم پس
مهاجر و انصار بقصد قتل او کمر بستند [illegible] بزرگ خود گفت و در بر بست خانه او را
حصار کردند و آب از او منع نمودند و بعد از چند روز جمیع مهاجر و انصار و اهل بلاد و امصار اتفاق
نموده داخل خانه او شدند و بقتل آن ملعون مردود مبادرت نموده شر آن شریر را دفع نمودند بیت قتلش
مذهب واجب چو قتل افعی دفعش بصفت ملت لازم چه دفع سایل و مشهور است که در وقت قتل آن شقی
خون آن پلید بمصحف مجید که در پیش خود حسبه بود چکید لهذا مولوی معنوی در این ماده باین معنی
ملهم گردیده بیت دانی [illegible] صاحب دیده بر مصحف پاک خون عثمان پلید تا خلق بدانند که
وگفت و شنیده لب تشنه بخون او ست قرآن مجید و کشته جسد آن ملعون را در مزبله انداختند و بعضی
طعمه سگان و برخی طعمه هوام شده گوشت و پوست را اکثر استخوانهای او را خورده بودند و در حوالی [illegible]
بست مولای مومنان [illegible] که در آن حالت بر زبان معجز بیان آنحضرت جاری شده ترجمه آن یکی از شعرا
رشته نظم کشیده دشمنی که بقصد خون ما بود دلیر در غایت دغدغه داشت [illegible] جان داد بتیغ قهر
ما شد او [illegible] که بود در صحرا [illegible] و بعد از سه روز مروان باتفاق جمعی از مردودان پنهان از اهل مدینه
و اهل ایمان [illegible] جیفه پلید او را [illegible] برده دفن نمودند و عثمان در سن [illegible] سالگی مسلمان شد و چهل و دو
سال آن منافق باعتقاد ناصبیان در اسلام بود و ایام خلافت او سیزده سال و چهار ماه بود و عمر [illegible]
هشتاد و دو سال و در کتاب احسن الکبار مذکور است که بیعت وی در اول محرم سنه اربع و عشرین من الهجره بود
و مدت خلافت وی چهارده سال هشت روز کم بود و قتل وی در مدینه روز جمعه [illegible] ذی الحجه سنه
ثلثین من الهجره بود نظم اگر بد کنش [illegible] نهان [illegible]
[illegible] بفعل بد خویش بسیار دیدی و این قبر که حالا مشهور و معروفست بقبر عثمان [illegible] عثمان بن مظعون است

و گویند

و گویند [illegible] در ایام استیلای خود آن مقبره یهودان را بمقبره مسلمانان پیوسته و مردمان را امر کرد
که اموات خود را آنجا دفن کنند تا بر بقیع متصل شد و در بیست و پنج سال که مدت خلافت آن ملاعین
بود حضرت امیرالمومنین ع با هیچ عمل از اعمال دنیوی دخل نداد و بنی هاشم [illegible] در هیچ کار نبودند و محبان
آنحضرت بفقر و فاقه میگذرانیدند چنانکه مولای مومنان فرموده عربی تموت الاسد فی الغابات جوعا و
[illegible] ینام علی فراش و ذو ادب ینام علی التراب و در کتب فریقین ذکر شده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
پرسیدند که عثمان را که کشت فرمود الله قتله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من هم با خدا بودم و اینست که بعضی
از اهل سنت میگویند که هر یک از اهل اسلام را واجبست که بغض علی در دل داشته باشد اگرچه [illegible]
[illegible] حکایت در زمان سلطنت امیر تیمور که یکی از متعصبان ماوراء النهر [illegible] کرده بود [illegible]
واجبست که بغض علی اگرچه بمقدار [illegible] است در دل داشته باشد از برای آنکه فتوی بکشتن عثمان داده بود
[illegible] و توقع داشتند که بغض و عداوت حضرت امیرالمومنین را رواج دهند [illegible] و شتم آنحضرت
[illegible] زمان خلفای بنی امیه امر نماید [illegible] و معتقد شیخ [illegible] بود
فرمود که [illegible] کاغذ [illegible] حکم [illegible] که آن محضر را [illegible] عارف [illegible] فرستادند در وقتی که
آن کاغذ [illegible] و [illegible] خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید [illegible]
[illegible] پشت محضر نوشت بیت [illegible] باشد کلاغ
[illegible] مسکین تو [illegible] حاصل تو [illegible] عثمان که [illegible] علی علیه السلام بقتل او فتوی
داده باشد و در بعضی نسخ [illegible] رسیده که این واقعه در زمان شاهرخ بن امیر تیمور روی داده [illegible]
پادشاه متنبه شده آن متعصبان را [illegible] نموده [illegible] بیرون کرد [illegible] مولوی شده از [illegible]
ایشان احتراز نمود بیت [illegible]
[illegible] باب بیست [illegible] در ذکر شمه از افعال و ضمیمه
خالد ولید پلید و مجملی از افعال و اعمال ناشایسته آن ملعون و احدی از دشمنان و مبغضان حضرت امیرالمومنین
علیه السلام است و سنیان [illegible] سیف الله [illegible]

که از آن پا مولای مومنان بود ایشان را هست و مولوی معنوی در مثنوی فرموده بیت [illegible]
[illegible] ماه فشاند نور و سگ وع وع کند [illegible] شب
روان و همچنان مه در تابش [illegible] از بانگ سگ در کتاب کاشف الحق روایتست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله [illegible] دست مبارک بدرگاه الهی برداشته فرموده اللهم انی ابرء الیک مما فعل خالد
بن ولید [illegible] از خبر خالد ولید کرده سببش آن بود که بنی جذیمه قبیله بودند که در حوالی
یلملم جا داشتند و خبر اسلام ایشان بسید کاینات رسید خالد را با جمعی نزد ایشان فرستاد و سفارش نمود
که با احتیاط بود و از ایشان [illegible] شعار اسلام در میان ایشان [illegible] زکوة مال ایشان را جمع نموده بیاورد [illegible]
دعوت [illegible] خالد پلید بنزدیک قبیله و طایفه ایشان رسید کسی فرستاد تحقیق کرد و آن مرد خبر آورد
که مساجد بنا کرده اند و نماز میکنند و بانگ نماز ایشان را شنیدم چون خالد پلید از دور [illegible]
با طایفه از اعراب عداوتی بود بجهت احتیاط با سلاح از خانهای خود [illegible] مبادا آن جماعت
دشمنان ما باشند خالد [illegible] ایشان [illegible] گفت سلاح از خود دور کنید [illegible]
فرستاده رسول خدا میدانستند سلاحها را انداختند و بروایتی آنکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید یا نه
جواب گفتند صبانا صبانا نگفتند اسلمنا و معنی صبانا از دینی بدینی نقل کرده [illegible] و چون از خویشان خا
لد یکی در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود [illegible] و مسلمانی آن جمع را
[illegible] زنان و اطفال [illegible] اسیر کرد و تیغ بیداد [illegible] طایفه نهاد
اکثری را بکشت [illegible] جمعی از مهاجر و انصار بودند و ایشان گفتند [illegible]
از آن قبیله [illegible] اسیر شده بود [illegible] رسانید و از ایمان آن طایفه و بنای مساجد و شعا
ر اسلام و [illegible] خالد با ایشان کرده بود بعرض حضرت رسول رسانیدند و آنحضرت [illegible]
نموده و بعد از چند روز مال [illegible] با امیرالمومنین علیه السلام داده بقبیله بنی جذیمه فرستاد که دیت کشتگان
و [illegible] ایشان برساند و رضای [illegible] حاصل کند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام بان قبیله دیت
ادا نموده [illegible] اموال ایشان [illegible] بتمام بایشان رسانید [illegible] از آن زرها

بود باز

بود بایشان سپرده که اگر کسی پیدا شود [illegible] باشد حاضر گردد
باو رسانند و چون خاطر [illegible] بالکلیه جمع نمود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد خاطر مبارک
آنحضرت را بجمع ساخت [illegible] خالد [illegible] حضرت امیرالمومنین ع
[illegible] آنحضرت [illegible] ساخت [illegible] بیعت ابابکر [illegible] خالد شمشیری که با غلاف در دست داشت
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرود آورد که بعضی اسقاط جنین را از فعل قبیح او میدانند [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] طوق و قلاده [illegible]
[illegible] قتل قبیله بنی حنیفه و کشتن مالک بن نویره [illegible] آن قوم [illegible] بتفصیل
ذکر شده که باعث لعن و طعن [illegible] سیف الله سنیان است [illegible] افعال زشت خالد آنست که قصد قتل
مولای مومنان علیه السلام نموده و این حکایت [illegible] بطریق مختلفه در اکثر کتب ذکر شده خلاصه آن
آنکه چون ابوبکر ملعون خلافت را غصب نموده بمسند حکومت و امارت قرار گرفت از حضرت امیرالمومنین ع
ترسان و خایف بود که مبادا اعوان و انصار آنحضرت از اطراف و اکناف جمع آمده آن بی دین را از خلافت [illegible]
عزل نمایند [illegible] در فکر آن [illegible] شیطان امت [illegible] که حضرت امیرالمومنین
را بقتل رسانند و بخاطر جمع بر مسند امارت و حکومت بنشیند خالد ولید را در خلوت طلبیده گفت مردمان
فضل و مناقب [illegible] از حضرت رسول بسیار شنیده اند [illegible] از خواطر اهل اسلام
هنوز محو نشده [illegible] از فضایل و مناقب او [illegible]
پیش اوست [illegible] آنحضرت [illegible] غدیر خم [illegible] آید و باعث خجالت و
شرمندگی من میشود [illegible] خلافت و امامت [illegible]
[illegible] در میان همگنان و دوستان خود [illegible]
[illegible] خواهد آمد [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خالد ولید پلید [illegible] گفتگو را

از ابی بکر بشنید جنون محض نامرد و دکر ده کفت در اثنای نماز آن کار مکن کر کشتن علی کار بسیار صعب است و بنی
هاشم و دوستان علی بسیارند و بعد از کشتن او جهت تو خواهند بود و مرا و خالد را بقتل خواهند رسانید
انتهی انکه مبادا خالد کار خود کند در اثنای تشهد کفت یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد آن کار را مکن که کرد
و خالد مطلب خلیفه را باحق را فهمید و ترک آن عزیمت نمود و مولوی معنوی فرموده بیت هر کجا باشد مزاج
سست او نخواهد هیچکس را تندرست ز انکه هر بد بخت خرمن سوخته می نخواهد شمع کس افروخته و در
کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که ابا بکر و عمر چون خالد ولید را امر نمودند که حضرت امیر المؤمنین را در نماز بقتل
رسانند از جمله زن ابا بکر اسماء بنت عمیس شنید کنیزک خود را بمنزل اهل بیت و مومنان فرستاد که از خیر و شر
چون آنحضرت از آن کنیزک آن کلام را شنید کفت خدا ما را امرزد تا دیکر بر خیر خود که هر کاه مرا بکشند که قتال خواهند
کرد با ناکثین و قاسطین و مارقین و خالد وعده قتل آنحضرت را با ابا بکر و عمر در وقت نماز صبح داد که مهم علی را
کفایت کند و در آن وقت خالد بمسجد آمد در پهلوی آنحضرت مسلح ایستاد و چون ابا بکر کفت یا خالد لا تفعل
مولای مومنان ملتفت خالد شد دید او دست بشمشیر است کفت ای خالد مرا بقتل میرسانیدی کفت ای
بخدا اکر ابا بکر مرا نهی نمیفرمود ترا بقتل میرسانیدم آنحضرت فرمود دروغ کفتی تو قادر بقتل من نیستی و حلق
او را افشرده بنحوی که نزدیک بود که هلاک شود و بنوعی از کتاب آمده که خالد را آنحضرت با انکشت سبابه
و وسطی کرفت و بیفشرد بنوعی فریاد زد خالد فریاد محض و حدث کرد بجامه خود بعد از آن آنحضرت سر پای
با ملعون زده چند قدم او را دور کردانید و بروایتی انکه در آن حال عمر منزل سقی بیاید و مدد خالد بوجها
آنحضرت او را که فقر و زمانی زد و کفت ای پسر صهاک حبشیه مادر تو حملوک که جد من عبد مناف بود و پدر تو
با صهاک زنا کرد و این عملها که از تو سر میزند از آن جهت است و اکر نه فرموده سابق کاینات بود بتو معلوم
مینمودم که از ما کدام یک کمتر است ناصر و اندکست عدد او و در کتاب جامع الاخبار از عبد الله بن مسعود
و جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که یکی در وقت خلافت نزد ابا بکر یعنی نشسته بودیم که خالد
ولید آمد با لشکر بسیار و قطب آسیا بکردن او طوق بود و از کردن خود نتوانست بر داشتن و دو بار بکر
کرده کفت که این چه رسوائیست و چه خلافتست که تو میکنی و مختار در بهشت بسیار در بوی او کفت

خالد بکی انحضار سبب این طوق لعنت را پرسید کفت از طایف با این لشکر در حشر آمدم در راه بعلی بن
ابی طالب و موالیان او رسیدم و او را از حرف خشم و عن بکی نیست و کفت تو بودی که بفرموده ابا بکر
میخواستی که مرا بکشی کفتم بخدا اکر ابا بکر نهی نمیکرد حکم میبود ترا میکشتم چون این سخن بشنید آتش خشمش زیاده
شد دست دراز کرده و سر دوش مرا بکرفت و وی با سنیان که اینجا بود و این قطب با این عظمت که میبینی بکردن
من پیچید هر چند ابا بکر جد و جهد نمود که از کردن او بیرون کند نتوانست و آهنکران آوردند ایشان
نیز عاجز کشتند و کفتند که بکوره در آتش حل این نمیشود در هر حیلتی بود تا حضرت امیر المؤمنین بمدینه
باز کشت و ابا بکر و یاران نزد آنحضرت آمده الحاح و التماس بسیار نمودند آنحضرت دست مبارک دراز کرده
و سر خالد بکرفت و از آن بیش کشید و سر قطب را بکرفت در دست مبارک چون موم نرم شد تا از کردن وی
بیرون کرد و او را از حی ... و در آن ملاعین بابی مناقب که خالد ولید پلید از صحابه رسول خداست مکر
نشنیده که کفته اند بیت دون شود از قرب بزرکان خراب جیفه بدهر بدبو ببعد از آفتاب باب بیست و چهارم
در ذکر بعضی از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه طلحه و زبیر که بعداوت و دشمنی حضرت امیر المؤمنین برخاستند جمل الفتنه
و منازعت کردند و نکث عهد و پیمان نموده خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند و طلحه یکی
از اصحاب عقبه است که بقصد قتل رسول الله اتفاق نموده بودند خدا تعالی حضرت رسول را از کید و شر
ایشان محافظت نموده و طلحه بن عبید الله تیمی پسر عم ابا بکر بود و زبیر بن عوام اسدی اسماء خواهر عایشه در خانه
او بود و ناصبیان لعین و سنیان لعین طلحه و زبیر را از جمله عشره مبشره میدانند و از صحابه کبار شان میشمارند
و در تعظیم و تکریم آن دو مرد بود و مردود احادیث وضع نموده اند و هر دو را در درجه شهدا و مقتولان
بدر و حنین میدانند که جهت خون خواهی عثمان با علی جهاد و قتال کردند و چون حق سبحانه و تعالی اهل
کرد بطلان مذاهب مخترع ایشان را بر صاحبان عقل و دانش ظاهر و هویدا ساخته است که لهذا کلمه حق را بر زبان
شان جاری میسازد و در روز قیامت و کفته اند مردودان را ایشان محبت ساختند معایب و قبایح
شان میکردند از جمله آنچه شاه وصی بخاری از ابی عبد الله روایت کرده که در حرب جمل امیر المؤمنین
زبیر را آواز داده نزد خود خواند و چون نزدیک او رسید فرمود که بیاد داری که در فلان روز در فلان

موضع رسول خدا صلعم با تو کفت علی را دوست میداری و تو کفتی چون دوست ندارم و انکه او برادر منست
و بعد از آن سید کاینات فرمود که انا انک ستقاتل علیا و انت ظالم یعنی بدرستی و زود باشد که تو با علی
مقاتله کنی و حال انکه تو ظلم کننده باشی بر او و چون زبیر این را بیاد آمد ترک قتال نموده متوجه مدینه شد
کفت چیزی بیاد من دادی که دهر کار فراموش کرده بود و این جر خود از عقبش روان شده و در وادی سباع
بقتلش آورد و آنحضرت چشم جاری داشت آنحضرت فرمود که از رسول شنیدم که کفت بشر قاتل ابن صفیه
بالنار یعنی بشارت ده کشنده پسر صفیه را بآتش دوزخ یعنی ابن جرموز از غضب خود را هم کشت و ابن جرموز
دوزخی اول با عایشه بود و چند کس از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را کشته بود و چون دو روز آخر دید که
فتح اینجا نسبت باز بقتل زبیر اقدام نمود که تلافی و تدارک کند نزد انکه در کشتن زبیر کمان ثوابی داشته باشد
و بعضی کویند در جوار خود روان داخل شد و الجا الجحیم رفت و بروایتی انکه حضرت رسول فرموده که زبیر
قاتل او در دوزخ الله و مولوی معنوی فرموده بیت ای برادر باد آن حلق زبان که کند تف سوی
آسمان تف برویش باز کردد بیشکی تف سوی کردون نیابد مسلکی هر که با شمع خدا آرد پفو شمع کی میرد بسوزد
و طلحه با انکه در کشتن عثمان از همه کس سبقت داشت عایشه را بطلب خون عثمان حریص و ترغیب نمود و باعث
چندین فتنه و فساد شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او کفت زن رسول خدا را شهر بشهر میکرداند
و زن خود را در خانه کذاشته لعنت خدا بر تو باد و مع هذا متنبه نشده مردم را بجنک ترغیب مینمود و میکفت
ای مسلمانان جهد کنید که پس از فتح و نصرت ثواب باشد بیت بیخبر انکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها
دارد مروان ملعون بغلام خود کفت بخدا که هیچ کس در کشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود و غلام را پیش خود
ساخته تیری رها کرد و بطلحه انداخت و تیر بطلحه ملعون خورده از اسب بر زمین افتاد بیهوش شد بیت
خدنک بلا از قضا در رسید بر او خورد و رکهای جانش شکست بیت بلا کشته بر هر که او بود سر در اولیا
عدو و چون بهوش آمد دید که خون از جرح روانست و کارش سخت و دشوار شده بغلام خود کفت مرا بجای بی
غلام کفت نمیدانم ترا بکجا توانم رسانید کفت سبحان الله خونی در قریش ضایع تر از خون خود کمان نمی
بردم مکر این تیر نیست که از جانب الله بمن رسید و آه و ناله میکرد تا جان بجا جان پاکان دوزخ سپرد

بیت خسرو جاه تو اخلعت عدم زیبنده که قضا الیست لباس وجود بر بالا و در کتاب احتجاج روایتست که
چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان کشتکان بطلحه رسید امر نمودند که او را راست نشانند
خطاب با او نمود و کفت ای طلحه بود ترا سابقه اما شیطان داخل شد در سر تو خدای بیخ تو و بود تو ابد زنخ
و بنوعی از کتاب آمده که چون آنحضرت بکشته او رسید کفت ای شکننده بیعت من و عهد من رسانند فتنه را
ای خواننده مردمان بقتل من و الحال بقتل تو عبرت کیرند مردمان و امر نمود که طلحه را نشاندند پس آن
حضرت فرمود ای طلحه بن عبید الله قد وجدت ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک حقا
پس امر فرمود که بجای باشند او را و بعضی از اصحاب آنحضرت کفتند یا امیر المؤمنین با طلحه حرف میزنی بعد از قتل او
فرمود آری بخدای تبارک و تعالی سوکند که شنیدند کلام مرا هم چنانکه بشنیدند کفار کشتکان بدر کلام حضرت
رسول را و در کتب فریقین مذکور است که بعد از انکه طلحه و زبیر بیعت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کردند
شبی بخدمت آنحضرت آمدند و حکومت مصر و بصره میخواستند فرمود که من ولایت و حکومت بکسی دهم که بر امانت
و دیانت او واثق باشم بداده خدا راضی عیشتی نه زیاده از آن طلب میکنند کفتند ما همیشه محترم بودیم
و صاحب جاه و منصب و چون آنحضرت دید که ایشان میل محبت دارند قبیله را فرمود که این چراغ را برداره
دیکر بیاورند پرسیدند که یا امیر المؤمنین سبب تغییر دادن چراغ چه بود کفت پیش از انکه شما بیایید بنوشتن
حساب بیت المال مشغول بودم بچراغ بیت المال حساب می نوشتم و الحال چون با شما صحبت خواهم داشت نشاید
که چراغ بیت المال مسوخته باشد و چون هر دو بیرون رفتند با هم کفتند بدین طریق در عیش کرانی مرداه
شرع میرود با وی نهد و تقوی و ولایت و ایالت بما ندهد فکر دیکری باید کرد و در روز دیکر بخدمت حضرت امیر
المؤمنین رفتند و رخصت زیارت مکه معظمه طلبیدند آنحضرت فرمودند که والله غرض شما زیارت بیت
سوکند بسیار خوردند که مراد ما مطلب دیکری نیست و از مدینه با عبد الله عامر که پسر خال عثمان بود و امیر بصره
بود بیرون رفتند و عبد الله عامر با ایشان عهد نمود که چون ببصره رسید مرا با چندین مرد تیغ زن
چندین هزار درهم شما را امداد کنم در کتاب مستوکه از مصنفات اهل سنت است از ابو محیط لوط ابن یحیی
الازدی روایتست که باعث ضلالت مکرا هی طلحه و زبیر بمنزل عایشه شد که با ایشان نامه نوشت که

کرفتم برای تو ای زبیر دعبداد بودنوی طلح از اهل شام و علی را در شام و دیدم عمّی بنت و شما طلب خون
عثمان را اظهار کنید و ایشان فریب مویز خوردند و باین امید از مدینه بیرون آمده بمکه معظمه رفتند و عایشه
را همراه بردند و کار ایشان بدینجا رسید و مولوی معنوی فرموده بیت هر که نارد سوی کعبه سد لیل * مجد
این سر کسستگان کرده ذلیل * فهو یمن خود دلیلا ای داد * در بهر بیچی وهم بکردانی ازید * و در کتاب احتجاج مرویست
است که عمرو وزیری ز بیه را خواطر رسید کر حقیقتی ظاهر کنند کفت یا علی بمن از جمله عشره مبشره ام کر آن ده کس همه
از اهل بهشت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود او و بپرسید کر آن ده کس کیانند پس زبیر کفت
من و ابو بکر و عمر عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و سعد بن عمرو بن نفیل که ازهمه نام
نام برده با او کفت تو ده کفتی و نهم را نبردی پس کفت و حضرت را داخل کرد پس کفت که من نیز داخلم کفت بلی فرمود که
تو کواهی میدهی که من از ایشانم و از اهل بهشتم کفت بلی آنحضرت فرمود که بخدا قسم و خدا را کواه میکیرم و کواهی میکیرم
که تو از اهل دوزخی و بدانکه در قعر جهنم غاریست و در آن غار چاهی است و در آن چاه تابوتی است و حتی
از اهل اکر نام بردی که عشره مبشره اند مکان ایشان در آن تابوت است و در سر آن چاه سنکیست و هر کاه خدا اتشها خواهد
تیر باشد در دوزخ دارد میکند کر بر دارید آن سنک را تا دوزخ از حرارت آن چاه تافته شود و هر کاه حضرت امیر المؤمنین
مینی بکوید که تو از اهل دوزخی یقین که کفته او فرموده رسول خداست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
الخبر زبان معجز بیان جاری ساخته بامر و فرمان الله تعالی امید بوده و او دوزخ و کذب مبرا و منزه است و هر که
با امام زمان خروج کند و باعث این همه قتل و فساد شود و در بیعت و مقاتلت او در جهنم مکمن او مرتبه و مقام خلفا
ثلثه لعنهم الله خواهد بود و در عذاب و عقاب با ایشان شریک و سهیم خواهد بود و صحابه رسول خدا بوده
نفع و فایده با ایشان نرسانده چنانچه عارف نیشابوری کفته بیت هر که او دو معبود نداشت * دید نشد که او
[redacted] سود نداشت * باب پنجم در بعضی ذکر از کردار کفر غیر عایشه و حفصه و این هر دو باهم از دیگر
صحبت رسول کفته بودند بسبب دشمنی و عداوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در صدف دو جنایند و از جهت
کلی ره و در بهشت و جنت رسول محروم و محجوب و از دو زخ او را اقتدا سب رسان در ایمان خود نمودند
دشمنی و خصومت آنحضرت در سر داشتند و مشق عداوت آنحضرت میکردند و ناصیان دین بسبب عداوت کذبا

پنجم

مولاء موضعان داریه عایشه و حفصه را ام المؤمنین میخوانند و موالیان آنحضرت را رافضی مینامند چنانچه عارف
نیشابوری کفته بیت هر که دارد حب او او متقی است * تو همی کویی که او خود رافضی است * و حمیدی در صحاح
خود روایت و فرموده پنج حدیث از عایشه روایت کرده از باقی زوجات آنحضرت که فرق میان عایشه و النسا
یعنی عداوت اهل بیت بنت عشر و حفصه حشر این خود روایت کرده ام سلمه زیاده از سیزده حدیث و متفق
علیه و بیست و سه حدیث مختلف فیه روایت نکرده اند و دیکران هیچ یک به وسیله و از حضرت فاطمه علیها
السلام هیچ حدیث نقل کرده اند با آنکه جمیع بن عمر آن کتاب ذکر کرده که عایشه در جهالت و منقصت بمرتبه
بود که مدام بالعبتها بازی میکرده و در پیش او زنان مغنیه میخواندند و رقص میکردند و با سماع
می پرداختند و عایشه و حفصه چنانچه با حضرت را از خود رنجیده ساخته بودند قابل لعن و طعن و مستحق
عذاب و عقاب داری ساختند از جمله در کتاب کاشف الحق آمده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از حجة الوداع فارغ شده عازم مدینه منوره کشت جبرئیل امین پیغام رب العالمین رسانید که امیر المؤمنین
علی ابن ابو طالب را امام کل انام نموده عهد بیعت بر جمیع مکلفین لازم و واجب است و آن پیغام را بر
جمیع سبکان برسان و حضرت رسول در آن روز خلوت کرده حقیقت اسرار در بیعت را با حفصه تا امیر المؤمنین
در میان نهاد حفصه عایشه را از آن خلوت اطلاع داد در تحقیق آن مبالغه نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عایشه را خبر ساخته و در اخفای آن نهایت اهتمام نمود تا جبرئیل کرامتی آن را نمایان [illegible] خلاف
من کرده و در بزم کفر داخل کردی و چون به علی از عزوجل جبرئیل و امر الهی در این باب واقف کردیده بود در
مبالغه و اهتمام رسول خدا را اعتبار نکرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبر داد که رامید و حفصه پدر
آکاه کرداند و با ابو بکر رسانیدند و از وی بر ابو عبیده جراح و عبد الرحمن عوف رسید و از ایشان بمیان منافقان
سرایت کرده اکثر مجتمع کشته بعلامت بیعت اظهار داده اند چنانکه در قصه عقبه در باب کفر خلفاء ثلثه ذکر شده و چون
خبر میں حضرت رسالت پناه مخادم نمان لوح تعدی بود عایشه را طلب نمود و کفت اخبیثت سری والله
تجاریک لعالیک یعنی سر مرا فراموش کردی و تو خرای عمل بتو رسانند و عهدی که زنان کنند بی بنیاد است
و در نیست زنان هم خلاف فرموده است مردی که در قید شکست او بد نهاده است و دانه که حدیث این جماعت یاد ما

آنبیاء

و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که سری چند حضرت نبوی بحفصه کفت و در کتمان آن کوشید از جمله آن
اسرار متعلقه با ابو بکر و عمر بود که ایشان بعد از من مرتکب امر خلافت خواهند شد و این سر را حفصه بعایشه کفت
و عایشه بر پدر خود ابو بکر کفت و او بعمر کفت و آن دو منافق تمهید کردند که بموجب کلام آن صادق القول خلافت
با خواهد رسید و از کرفت باید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زهر دهیم تا خلافت زود بما منتقل کردد و ایشان
بزهر دادن آنحضرت خادم و متهم شدند جبرئیل امین از جانب رب العالمین بحضرت سید المرسلین آمده آن حضرت را
بر آن امر مطلع ساخت و در کتاب کاشف الحق از حضرت امام جعفر صادق روایتیست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که دختر شعیب صفورا بعد از موسی بر وصی موسی یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را با سیری
کرفت و بحرمت موسی خلاص شد و از دن ترسم که یکی از زنان من بعد از من بر وصی من خروج کند و با
مقاتله نمایند و اسیر شوند و این خبر بزنان آنحضرت رسید جمله بخدمت آنحضرت آمدند استدعا نمودند
که دعا کن ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج کند آنحضرت فرمود که من وصیت میکنم بر وصی کار دیگر و نشانی
در خاتم الحق الخلق کرد الخلق در صفات و کرد جبرئیل مرا خبر داده که اصحاب جمل ملعونند در زبان هر نبی
که پیش از من بوده اند در آن حال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رسید و چون حضرت رسول الله او را
دید کفت یا علی تو مظلومی بعد از من هر که با تو حرب کند با من حرب کرده است و هر که با من حرب کند با
خدا حرب کرده است و این حدیث صریح است در لعن عایشه که ام المؤمنین مینامند قابل لعن و طعن
باشد دیکر از جمله افعال و احوال غیر مرضیه عایشه و حفصه که باعث لعن و طعن ایشان است که رسول الله
در خانه زینب عسل خورده بود چون عایشه و حفصه مطلع شدند اتفاق نموده کفتند بکویم که بوی بد
از دهن تو بیرون می آید و هر یک آمده این سخن را بآنحضرت کفتند لجاجت و خشونت بسیار کردند
و کار ایذا و آزار بآنحضرت رسانیدند و آنحضرت خوردن عسل را بر خود حرام ساخت و سوکند یاد کرد
که عسل نخورد و بروایتی آنکه با کنیز خود ماریه قبطیه محبت داشت بود عایشه و حفصه خشونت و لجاجت
بسیار نمودند آنحضرت خوردن عسل را بر خود حرام ساخت و سوکند یاد نمود کر کاه از زنان مراعات
نماید بعد تقدیر جبرئیل امین بفرمان ملک جلیل آمده این آیه آورد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک

ماریه

تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم چرا حرام میکنی که خدای تعالی بر تو حلال کرده بجهت حرام میکردانی بجهت
در صحیح حمیدی در جامع آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه میخواندند در آن حال اشاره
بخانه عایشه نمود و سه نوبت فرمود که در آنجا ام فتنه است و از اینجا بیرون میاید شاخ شیطان النجاست و از آنجا
بیرون خواهد آمد و نیز در جامع حمیدی ذکر شده که حضرت رسول اشاره بخانه عایشه نمود کفت سر کفر از این
خانه است و از آنجا شاخ شیطان بیرون می آید و ناصبی ملاحظه اقوال دانشمندان خود کنند که حضرت سید
کاینات علیه و آله افضل البرکات الصلوة روایت میکنند که آنحضرت فرمود که عایشه سر کفر و ارتداد است
و اصل فتنه و مع هذا او را ام المؤمنین و غایر و مجاهده فی سبیل الله میدانند و در صحیح بخاری مسطور
که یکی از اهل نام ابو بکره کفته که در روز جمل میدیدم که جمع کثیری هودج عایشه را کرفته اند و چون زن رسول
بود و زری در خاطرم رسید و در آن اثنا بیادم آمد که روزی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله مذکور شد که در
اهل فارس حاکم است آنحضرت فرمود لن یصلح الله قوما ولوا امرهم امرأة هر که فلاح و رستکاری نیست
جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از آن متردد خلاص شدم و از کلمه عجب نفعی بمن رسانید و غزالی
که از علما و بزرکان اهل سنت است در کتاب نکاح در منقصت عایشه چنین نقل نموده یکی آنکه مصنفا
عایشه هر کز مرضی طبع مبارک حضرت رسول نبوده و دیکر روزی ابا بکر بدیدن عایشه رفت و شنید
که رسول صلی الله علیه و آله از وی دلکیر است کفت که الخیر در میان شما کذشته بیان کنید تا من حاکم کنم بین
حضرت رسول با عایشه کفت تو حرف میزنی یا من حرف زنم عایشه در جواب کفت تو حرف زن اما بغیر از
راست مکو و ابا بکر منهدا کرد بسبب حفظ بی ادبی دست میکوبید و در جواب رسول صلی الله علیه و آله حسنی حرف
نباید نه کوید آیه ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله و اللعنة را نشنیده بود و آیه لا تجهروا له
بالقول کجهر بعضکم لبعض بکوش نرسیده بود کل من نام تف بجهر سما رجع التف بوجهه لذا و اکر این وقت
ابن بود و جنون و جوانی از بعضی چیزها غافل ساخته در آن وقت کمال العقل داشت و معلوم است که عایشه
و مجاهده فی سبیل الله باشد معلوم است که حق تعالی در حق زنان پیغمبر کفته است وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن
تبرج الجاهلیة الاولی که در خانهای خود باید نشست و زینتی که در ایام جاهلیت میکردند نکنند نه آنکه سوار

شوند و شتر را پوست پلنگ بپوشانند و در بالای پوست زره فرو کشانند و بقصد جهاد لشکر به بصره روند
و با امام زمان که مهاجر و انصار در او بودند و عرب و عجم با امامتش اتفاق داشتند خروج کنند و باعث ریختن خون
چندین هزار کس شوند و شرم یاد کردن رسول خدا باشد و بایی صفت از خانه بیرون آمده بجدال و قتال قیام
نمایند و ابن مسکویه و ابن ابی حدید و غیرهم نقل کرده اند که چون عایشه با طلحه و زبیر و عبدالله بن زبیر در وقتی
رفتن بطرف بصره بحواب رسیدند و عایشه فریاد سگان از آن موضع شنید پرسید که این موضع چه نام دارد چون
لفظ حواب بگوش شنید از رفتن به بصره پشیمان شد و گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود یکی از زنان من با علی حرب
کرد بغیر حق و چون بحواب خواهد رسید سگان حواب بر او خواهند آمد ... عایشه که تو آن نباشی و طلحه و عبدالله
زبیر بخواه که ... رسانیدند و ... گواهی دادند که این حواب نیست و از برگشتن پشیمان شد حیا اگر در وقت
شدن شتر بسیار بلند ... آوردند که بر آن سوار شود شتر عسکر نام داشت و چون نام عسکر شنید
پشیمان شد و گفت رسول خدا مرا خبر داده بود که عایشه ... آنکه شتر عسکر نام سوار شده
... باشی و طلحه و زبیر نام شتر را ... کردانیدند و لباس شتر ... دادند و فریبش دادند
اللئیم فانه یغنی النقیع و یکتم المعروف چون عزم جزم نمود ام سلمه ... رسید باو نامه نوشت که از
خدا بترس و حق تعالی فرموده است که زنان رسول خدا در خانهای خود ساکن باشند رسول خدا از خشم
دان عیب باشد که زن رسول ... در میان لشکر رود با مسلمانان حرب نماید ... عایشه این قوم مر
قوم لعن است ... جواب گفت که ما للحسن و قتل عثمان ... مرا اصلاح
میکنند و با آنکه در قتل عثمان عایشه شریک غالب بود و همیشه میگفت اقتلوا نعثلا فانه قد کفر و قتلوا
اخراجی الصحاح یعنی بکشید ... بتحقیق او کافر است و بکشید ... نعثل ... الحال صا
مام ... خانه عثمان است ... آمده که نعثل اسم شخص طویل اللحیه بود که عثمان با او از
حیث صورت مشابهتی داشت و هرگاه مسلمانان مذهب عثمان را ... او را بابن نام میخواندند
و در کتاب کاشف الحق مذکور است که در حرب جمل شخصی بعایشه گفت یا ام المؤمنین تو چگونه امروز
بخون خواهی عثمان قیام نمودی و حال آنکه قبل از این خود مردمان را بقتل او امر میفرمودی و ترغیب مینمودی

امروز که من میکشتن عثمان داعی بودم او ظالم و فاسق بود امروز که ثابت شده استغفار نموده مثل مغفره خالص
گشت چگونه کشتن او مرا بود و باعث عداوت میان عایشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان والی شد الخ ابا بکر
در ایام بیت المال بعایشه و حفصه میدادند قطع نمود عایشه بعثمان گفت ابوبکر و عمر بمن میدادند تو نمی دهی
من در کتاب و سنت نمیابم که تو و حفصه چیزی باید داد لیکن پدر تو و عمر چیزی بتو و حفصه عطا میکردند و
رضای نفس خود و من چیزی بتو نمیدهم که شما پی از میراث پیغمبر چیزی بمن بده عثمان گفت تو و جوی انصاب بر بنا مدینه
ندادید که پیغمبر را میراث نمیباشد و حق فاطمه را علیها السلام را باطل ساختید و اکنون آمده طلب میراث پیغمبر
را میکنی من این کار نکنم چیزی بتو نمیدهم و هرگاه عثمان بمسجد میرفت و ای نمامن عایشه فریاد میکرد و پیراهن رشت
پیراهن حضرت رسول را و میگفت عثمان مخالفت صاحب این پیراهن و چون آن خلیفه بنا حق از عایشه سخنان
زشت در پشت میشنید بالای منبر میرفت و میگفت عایشه دشمن خدا است و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه
مثل داده در کلام خود ... نوح و لوط الخ فرموده ضرب الله مثلا للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین
و عایشه میگفت یا نعثل یا عدو الله و الله تو آن کسی که رسول خدا ترا نعثل یهودی نام کرده که در یمن میبوده و ...
لعن و طعن میکردند عایشه سوگند خورده که با او هرگز مکالمه نباشد دار بعد میرد و فتر عکسه ... و بعد از
عثمان صاحب ماتم شد طلب خون عثمان باعوای طلحه میکرد و در کتاب فصول الحق روایت که در روزی که عثمان
محاصره داشتند عایشه عازم مکه و نظر با جماعتی که محاصره عثمان قیام داشتند و اقع شد الجماعت ... کشتن
عثمان تحریص و ترغیب میداد و دشنام بسیار بعثمان داد که پیراهن حضرت رسول کهنه نشده است
شریعت او را کهنه ساختی بکشید این ... را خدا او را بکشد ... چون بمکه معظمه رسید و عمره بگذارد
مدینه مشرف شد ناگاه در راه دید که عبد الله بن سلمه از مدینه می آمد از وی پرسید که کار عثمان بکجا رسید گفت کشته
گردید گفت که شکر خدا که در دست عثمان ... مروان از مسلمانان حضرت رسول صلی الله علیه و آله کوتاه گردید
گفت بگو که مردم بکه بیعت کردند ... علی بن ابی طالب عایشه گفت آه بعد از این خلافت بنی تیم ... کاشکی آسمان شکم
بر زمین خدای تعالی ... بر علی بیعت نکردندی بلکه مراجعت نموده طلحه و زبیر را که هر دو از بنی اسد طالب این ... داد

داد او را بنشیمن ... خواهی عثمان تحریص نمودند ... و خود عزیمت نمودن ... نداشت و عمال عثمان از اطراف و اکناف آمده
در مکه بودند جمیع مالها که از ولایتها آورده بودند طلحه و زبیر و عایشه آوردند و لشکر بسیار مرتب ساختند
عزیمت بصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه آمد که تو از زنان حضرت رسول بزرگتر ... عثمان را مجروح ... وان
بقتل آوردند در بصره هواداران عثمان بسیار است با من موافقت نما که طلب خون عثمان مظلوم نمایم ام سلمه گفت
ای دختر ابوبکر تو مردم را بکشتن او تحریص مینمودی و میگفتی بکشید این پیر کفتار را تا امروز عثمان چه کار از او بتو
تو او را نعثل میگفتی و این چه اندیشه باطل است که بخواطر تو خطور کرده بپرهیز از رسول برو چون ... اقعدا ... رسول
که رسید که آمنات خبر داده از آن ... و الخفرت امروز مکن و خود را زبان کار دنیا و آخرت مکن و از
مسافرت در خروج یاد کن عایشه خشمناک شده از نزد ام سلمه بیرون آمد نزد حفصه رفت و مقصد خود را
حفصه را با خود بیان کرد ... عایشه عازم بصره شد و ام سلمه نامه بحضرت امیر المؤمنین نوشت
و تمام اخبار را در آن درج نموده مصحوب پسر خود بمدینه فرستاد و در کاشف الحق آمده که چون حضرت امیر
المؤمنین از مدینه متوجه بصره شد در منزلی ... لشکر میکشیدند عایشه نامه بحفصه نوشت که علی
در فلان منزل فرود آمده ... بیابد و ... بگردد و چون نامه بحفصه رسید بموجب
حدیث ... زنان ... و مضمون کتابت عایشه را بنظم در آورده میخواندند
و دف میزدند و میگفتند ام کلثوم دختر ... حفصه را این شعرها بشنید ... بکشود
حفصه خجل شد و عذر خواهی نمود ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه و پدران شما در دودمان ما قدیم است
... چنانچه تو و عایشه در قتل پدر من دادید و پدران شما اراده قتل رسول خدا داشتند و حق تعالی
سر ایشان را فاش کرد و امر تظاهرا علیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین در آن باب فرستاد
بگفت و بخانه خود آمد و در کتاب احتجاج ذکر شده که چون عایشه جنگ نمود و طلحه کشته شد و زبیر
فرار نمود و هودج عایشه را بر شتر عسکر نام بار کرده بودند ... از قطع نمودند ... دیگری ... را
از آن حالت تعجب آمده مولای مؤمنان فرمود بکشید شتر را که شیطان او را بپای داشته ... یاس
و محمد بن ابی بکر آن شتر را کشتند و نیز در آن کتاب مذکور است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون

توقف نمود ... تا ... قتل او مانند ناقه ثمود ... بیابد کردن او را ... بخواهد شد

امروز

در روز جمل عایشه گرفتار شد حضرت امیر المؤمنین فرمود که من او را است که عایشه را آن ادکنم از برای حرمت
رسول اکرم الحضرت قسم داد خود را ... اگر خدا ... کاینات شنیده باشد که بعد از من اختیار زنان من
است بچنین دو گواهی دهد سیزده کس برخاستند و شهادت دادند که بعضی از ایشان در جنگ بدر حاضر بودند
کاینات بودند بود آن وقت عایشه گریست بجزیکه مردمان گریه او را شنیدند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که مرا خبر داده که یا علی خدا تعالی بادی تو خواهد کرد در جنگ جمل ... عایشه از الحضرت استدعا
نمود و التماس کرد که در بصره بماند استدعای او بشرف قبول نرسید و او را با محمد بن ابی بکر همراه او نموده بود که
نامه بمدینه نوشت و تحریص و ترغیب ... نمود بجا نیز و ... الحضرت و از این جدال و قتال نمود که بعایشه
آن بود که خود را مستوجب لعن و طعن سزاوار عذاب و عقاب الهی نمود و باعث ریختن خون چندین هزار کس شد
و از امام ابن حنبل مرویست که حضرت امیر المؤمنین فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اهل جمل را و اهل
صفین و خارج ... و چون اصحاب جمل شکست خوردند روزی نزد عایشه آمدند و گفتند که علی چنین
چیزی میگوید عایشه گفت علی راست میگوید و من نیز از حضرت رسول شنیدم و لیکن من از اهل جمل
بغایت خجل شد و احمد حنبل در کتاب ... الایمان روایت کرده که زنی از زنان کوفه بدیدن عایشه آمده
گفت یا ام المؤمنین چه فرمایی در حق مادری که فرزند خود را بکشد از ... مؤمن باشد عایشه جواب
گفت که آن زن کافر است ... خالدا فیها یعنی هر که بکشد
مؤمنی را جزای او در دوزخ است و در او مخلد باشد ... گفت فما تقولون فی امرات قتلت عشر الفا
ومایتین من اولاد المؤمنین یعنی چه میگویی در حق مادری که بکشد شانزده هزار و دویست فرزندان از اولاد
مؤمنان و مسلمانان را چون ... کرد ... داشت بکشتن او جویده و ... مرا از آن
دخشمناک شد گفت دور کنید این دشمن خدا را از نزد من پس آن زن گفت ای عایشه معلوم است که دشمن خدا
کیست ... بیرون رفت و بانی معتاد طغیان و عصیان و ... شانزده هزار مسلمان
مرد و ... چنین از خودرا ... مانع آمد که روایت حضرت امام حسن ... روایت رسول الله بنفه
دابنی سر بار گناهان نمود فکیف تطیق یوم الحشر ... کتاب ...

بدین ... ارا ... بمدینه فرستاد

کرچون حضرت امام حسین جسد مبارک حضرت امام حسن را در حجرهٔ رسول دفن نمایند مانع آمد و نکذاشت
که بوداع جد بزرکوارش برند تابوت مبارک آنحضرت را تیر باران کردند و در آن روز عایشه بر استر سوار شده
میکفت حجره رسول الله از من است و من راضی نیستم که او را الحاد دفن نمایند و ابن عباس در جواب او این شعر را
میکفت و بود اینکه عبد المحسن در لباس نظم آورده تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن
و فی الکل تصرفت یعنی در روز جنگ جمل بر شتر سوار شدی و امروز بر استر و اگر زنده بمانی محمل کرده بر فیل
سوار شوی در قرنها از میراث رسول الله یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسد و تو همه آن هشت یک را
نشست و حجرهٔ رسول را خانهٔ خود نام کردی و در خبر است که سر هزار از مردان بحرمت عایشه باتفاق عایشه
سر راه کرفتند و بر جنازهٔ آنحضرت که حاملان عرش اعظم متحمل آن شده بودند تیر انداختند و اول کسی که
مرتکب این امر شد عایشه بود و حربی دیکران تیر نمود با بی امر و در کتاب احتجاج در روایت است که عمر
بن اخلاص عایشه کفت دوست داشتم که تو در جنگ جمل کشته میشدی عایشه کفت ای پدر چرا کفت چون
تو کشته میشدی تشنیع و سرزنش بود از برای علی علیه السلام که مردم میکفتند که عایشه زن حضرت رسول را
علی بقتل رسانید و زمخشری در کتاب ربیع الابرار از جمیع ابن عمیر روایت کرده که عمیر کفت من در حضور
بنزد عایشه رفتم و او در پس پرده بود پرسیدم کدام المومنین مرا جواب داده کرد دوست ترین خلایق نزد حضرت رسالت پناه چه کسی
بود کفت دختر او فاطمه پرسیدم از مرد کفتم بعضی از مرد پرسیدن کفت شوهر دختر او علی بن ابی طالب علیه السلام که
صایم النهار و قایم اللیل بود و ... بیانات را در کتاب علی نموده پس عمیر کفت بعد از استماع این
حدیث از عایشه پرسیدم که هرکاه تو میدانی که علی بن ابی طالب نزد آنحضرت دوست ترین خلق خدا بود پس چرا با
او جنگ کردی و در روز جنگ هاهی شدی **نظم** ای ... تشنه بر آب شده وی بر سر کنج ازکان مرده تو چون عایشه
این سخن را شنید معجر خود را بر روی خود فرو کذاشت و بکریست و کفت نصیب من ازکار خاطر قضا این بود که
اکر او را امیست که طاعت و فرمان بردار او بر همه کس واجب و لازم است در ترجمهٔ این کلمه منسوب است بر
مولای مومنان کلام معجز نظامی که از آنحضرت در این باب واقع شده در رشتهٔ نظم در آورده **بیت** در علاج
عمل اهل خلاف بو مانیم ای راندهٔ اسرار حقایق مانیم ای که مانیم ما که سخن از اهل ایمان کفته ای انصاف دهد خصم که سابق

در مجالس امیر

در مجالس المومنین مسطور است که جهلول بمجلس جمعی رسید که ذکر حدیث میکردند و در آن اثنا از عایشه کردند
کر میکفت تو او را کفت لیلة القدر ما سالت و ... الا العفو و العافیة یعنی اکر او در آن شب مقدر کنم سوال از خدای تعالی
نکنم مکر آمرزش کناهان و پاداش و عاقبت کار در آن بهلول چون این کلام را بشنید کفت چرا انصاف نکرد این عبارت نمیکرد
کفت این کدام کفت انصف علی علی بن ابی طالب یعنی ظفر یافتی و علی بن ابی طالب را از برای آنکه ام المومنین عایشه ظفر
و الحضرت بود وکلام بهلول موافق کفتهٔ عایشه **بیت** که کرد در همه عالم کمان ظلم بوی که برین لعنت حق تا ابد نشانه شده
باب ششم در فوت عایشه علیها اللعنه و العذاب و الهاویه در سبب فوت و اختلاف واقع شده در کتاب کشف
الغمه آمده که با اجل حتمی فوت شده در مرض الموت از عایشه پرسیدند که تو را در نزد پیغمبر دفن کنیم یا نه او کفت مرا
جوار پیغمبر دفن مکنید زیرا که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله احداث امور کردم بسبب آن شایستهٔ جوار
آنحضرت نیستم و بعد از فوت او بوصیت او عمل نموده او را در جوار بستکانیات دفن نمودند و در بقیع مدفون است
و در کتاب الزام النواصب آمده که عایشه در مرض الموت میکفت که دوست داشتم که او فراموش شان بودی یعنی مرا
مادر نزادی و در جمع بین الصحیحین نقل شده که ابن زبیر در حال مرض الموت بعیادت عایشه رفت با او کفت که
جنک و جدال کردم با فلان و مطلق امیر المومنین بود و بر مقاتله ثابت بودم کاشکی این جدال از من واقع نمیشد
و من هر کز بوجود نمی آمدم و در بعضی روایات آمده که معویه منزلها و سرا او را کشت چنانکه مولانا احمد اردبیلی در کتاب
حدیقة الشیعه آورده و در کتاب مزیل الاشتباه که یکی از فضلاء اهل سنت است نقل کرده که در وقتی معویه
علیه ما علیه منبر رسول صلی الله علیه و آله بود و بیعت از برای یزید پلید میکرفت عایشه سر از در وزن حجره برا
کفت ای معویه پیش از تو مشایخ بودند از برای فرزندان خود بیعت کرفتند کفت پس عایشه کفت و در پی کار احمد ابکر
کرده معویه خجل شده از منبر به زیر آمد بعد از دو سه کس نزد او فرستاد و التماس کرد که ام المومنین در حجرهٔ رسول
اکر بدیدن من آئی باعث فخر من باشد و شرط میکنم که بر ایمان تو هر کدام و الیمینی که تو فرمائی فرمان کنم و چون عایشه
به دیدنش رفت و جائی که برای او کنده بود و فرش بر آن کسترانیده بود و بر آن کرسی کذاشته بود از تکلیف نشستن نمود
و تکلف بدن بود و رفتن همان بود چون عایشه بچاه در رفت کفت هنوز خاطر باشی که بخیز شوی و دعوی من
در چاه و بلا است **نظم** همیشه تا که بود اقتدا بظلم تاب ایام تا که زنند مدعیان سان حرکات ای موالیان تو را با دجاه

موالیان تو را با دجاه بینم جاه و در روایتی آنکه چشمش ضعیف شده بود و چون سوار شده بد بدن معویه رفت و حرف
بد دعوت بساط صفا و بر دالان **بیت** حرز بساط معویه چون دید بیکی دید بیکی شاشید مرد از جاده عرق حمیت بجوش
آمده کفت از آن حماد بحلیه کفت مرا انقدر طاقت تحمل نیست که این قسم حرفها را میکنم اشاره بخدام کرد که خربا با
سواره در چاهی که در کنج خانه بود انداختند در چاه را با هن محکم ساختند از نظر بر مبارکه پر رفتند و این
واقعه کسی علم نداشت مکر حضرت امام حسین که پیش از وقوع آن خبر دار بوده و چون خبر کم شدن عایشه اشتهار
یافت ابن عباس از آنحضرت سوال نمود حقایق احوال او را مطلع کردانیده و نیز در کتاب احسن الکبار آمده که بعد از آن
آنکه معویه منزلها و سرا عایشه را بچاه انداخت و از منبر بیرون رفت و مردم بر آن امر مطلع شده جسد او را از
چاه بیرون آوردند و در بقیع دفن کردند و در نقل و ارتحال سیدکاینات علیه و آله افضل الصلوات عایشه هفده
سال بود و بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهل و هشت سال زیست و عمرش شصت و شش سال بود
و نقل و ارتحال عایشه بچاه ها و سر برید بود آن و طایفه خود از دعوی هجر سال پنجاه و هشت از هجرت بود و حکیم
ثنائی در کتاب حدیقه اشاره بدین نموده عاقبت هم بدست آن باغ شد شهید الکرنا خفت مصطفی زینسان
بکندهر در او مرد هوران **طعن بیت هفتم** اینکه در احوال ابو موسی اشعری که یکی از دشمنان و بدخواهان امیر المومنین
علیه السلام بود و اهل سنت و جماعت او را دوست میدارند از صحابه کبار میشمارند و آن ملعون یکی از اصحاب
عقبه است که اراده قتل سید کاینات داشتند و آن منافق روسیاه را اضداد و فهم و اعمال خیر و خیر لا
یعد و لا یحصی است از آنجمله آنکه چون امیر المومنین حضرت امام حسن را با مالک اشتر بکوفه فرستاد که اهل کوفه
را در حرب آنحضرت امداد نمایند و امام حسن بمنبر رفته خطبه فصیح و بلیغ ادا نمود و مردم را ترغیب و تحریص بر
همراه شاه اولیا و سرور اوصیا نمود و اهل کوفه دل بجانب آنحضرت کذاشتند و قبول قول
حضرت امام علیه السلام نمودند ابو موسی منوک فرموده **بیت** دعوت کردیم از هر جان دو کم باشد غفلت
از احسان تو چون آنحضرت از منبر فرود آمد ابو موسی لعین بر منبر رفته خطبه خواند و کفت ای قوم فتنه خواهد که از
رسول خدا شنیدم که کفت بعد از من فتنها ظاهر میشود در آن مردی علی بن ابی طالب با اولادش کشتی بر ادر آن مطلبید و بعد از
شد که مردم امیر ... که عمار یاسر برخواست و کفت ای بر ... سو هیشه سر ... ای ... و من کواهی میدهم

که رسول خدا

که رسول خدا کفت یا علی تو بعد از من با ناکسان و مارقان و قاسطان حرب خواهی کرد و حجل بن زیده الله و بشارت
کواهی و مسحی تو مر او را خلافت و امامت غیر از علی کسی نبوده و نیست و یاران کذشته هیچکدام لایق مسند خلافت را
امامت نبودند و شایستهٔ این منصب و قتلی این امر را مالک و صاحب شدند عثمان مرد و دخو ل قابل و ستم
و از آن بود که کسی خون وی طلب کند و مسلمانان ظلم و تعدی میکرد و بیت المال را بخلاف حق و ناحق تلف
نمود و تو مر او را بر که مرده در الاسفل فرار کرفت کدام از آن دو مسلمانان طریق صواب خارج انداند باز انصاف
و آشنائی کدام کدام از آن دو مسلمانان حل مشکلات بعلم و فضل و هنرها و خصم را الزام امام اوست که تا امام آل بوده
بحجت چراغ هدایت از نکر بنداده و ام بو عمار کفت یا ابو موسی اصحاب حضرت چند کس بودند کفت سیصد و کسی
بودند عمار کفت تو هیچ یاد داری هم ایشان بودی کفت بلی بودم لیکن تو بر کردم و رسول خدا بر ای من استغفار کرده عمار
خدا را بکواهی میطلبم که سخن خدا بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر و عدی بن حاتم و جمعی دیکر از محبان و دوستان حضرت
امیر المومنین مردم را موعظه و نصیحت کردند و ابو موسی بار دیکر برخواست که حرف زند مالک اشتر بر او نمود تا
او را کشیده از مسجد بیرون کردند و مولوی معنوی فرموده **بیت** بس امر هم کند و بی هیبان سلک هم کند عورش
و آن بد بختی و از بدی بیجا ای آنکه چون بعد از عثمان ملعون مردمان انجمن امیر المومنین بیعت نمودند و مومنان
و موالیان از سر و جود نشان بی روز نموده و منافقان با لم ماتم نشستند و مرد مومنان و موالیان را جمیع عمال
و کماشتکان عثمان را بجهت شناعت مالک عزل نکرده و او را بر حال خود کذاشت بموجب آنکه کفته اند **بیت** از کرده
زاده کرده دوست ای در وقتیکه لشکر حضرت امیر المومنین و عسکر معویه منزلها در مخیلین فرار دادند ابو موسی
و عمرو عاص را حکم ساختند چنانکه در کتاب احسن الکبار مذکور شده که بعد از این واقعه ایشان دو از رشد بند عمرو
در وسط طریقی کفت که یا ابو موسی بیا تا انکشتری خود بکوئیم که مرا تست ابو موسی کوش بیش داشت عمرو عاص
کردی لحوا است که و هیان بیایان خالی کوش پیش داشت پس کفت بیا تا من معاویه را عزل کنم و تو علی را عزل کنی
و دختر تو را بنکاح عبد الله پسر من در آریم و عبد الله پادشاه باشد و ما هر دو در برابر صف باشیم و ما کشته
و پادشاهی در خاندان ما بماند و چون شب بر فتن رسید ابو موسی فریب عمرو عاص خورده انکشتری از انکشت
در کفت من علی را از خلافت باز بردم چنانچه این انکشتری را از انکشت بعد عمرو عاص برخواسته کفت من معاویه را بخلافت

معتبر داشتم وچون شنید که عمر او را نهیب و آزار از خیانت و شرمندکی داده مکر پیش کرفت در مکه متوطن شد تا آنکه
بدرکات جحیم انتقال نمود و بسبب عداوت با سرور مؤمنان خود را حطب نار جهنم ساخت بیت محبان را خلد نعیم است
سزای دشمنت نار جحیم است باب بیست و هشتم در ذکر مجملی از احوال ملعون مطرود ابوهریره و مخذول و مردود
و بدشمنی حضرت امیر المؤمنین مشهور و معروف بود و نزد اهل سنت بصحابیت مذکور و موصوف است و در
حدیث تراشی ید طولی داشت و در انکار بغض حیدر بی مثل بود و اکثر احادیث مخترعه موضوعه در اهل خلاف
و انواع سند باو میرساند و موجودیست که از او روایت روایت میکنند در محل اعتبار و اعتماد میدانند و هذا
در کتاب فصول الحق ذکر شده که بقدیمی و بمحضری که از علماء طبقه رضا الراند در کتب خود ثبت نموده اند که ابو
هریره بکذب معروف و مشهور بود و حکم در نزد معویه و یزید میرفت و احادیث [illegible] در وصف بنی امیه
و بنی عباس ترتیب میداد و عمرو عاص هر وقت که ابو هریره را میدید بطریق استهزا میکفت دلیست جمعه حدیث
بیاد آمده از احادیث که بسیار دفتر بود و در کتاب جامع حمیدی در حدیث هشتاد و نهم ذکر شده که عبد الله
بن عمر با ابی هریره کفت بازی من حدیثی روایت نما کفت از احادیثی که جهت معویه وضع کرده ام یا از آنچه در هم یافته ام
برای بدیت و بنی در این کتاب آمده که ابو هریره کفته که تو اینک زمانی شاه خدمت حضرت رسول کامی
میرسید این همه احادیث از کجا شنیدی کفت بشبها میرفتم میشدم در دهن میبوسیدم سامعین خندیدند و او را
استهزا نمودند اما استهزا انکسانی میبایدکرد که با وجود این روایتها که خوب مینماید روایت او را اعتماد
مینمایند و از بعضی او اعتبار میکیرند و شصت و هفت حدیث حمیدی که یک ثانی اصل ایشان است از ابو هریره نقل
نموده تا بدیکران چه رسد و فخر رازی در اربعین خود ذکر کرده که ابو هریره از [illegible] که عالیشر باز هی چند
در ان نشتر بود راستی و هوا ری سوار و جامهای فاخر ملوکانه پوشیده و غلامان همراه میکذشت عالیشر فت
که این کیست کفتند ابو هریره کفت ابو هریره که باشد که با این نحو میکند و ابو هریره آواز او را شنید کفت ای
معذورم دار که تا حالا چند [illegible] دروغ [illegible] بستم و هفتصد حدیث که در شان فضیلت علی بود نفی کردم
از برای این هم باو بر این است سوار شدم و تا زنده بود از برای خلفاء [illegible] معویه حدیث وضع میکرد و او را فات
میکن [illegible] و چون مقام مکان [illegible] یکی از احادیث مخترعه موضوعه مذاهب باطله را ذکر مینماید تا باطل هو شود

بطلان

بطلان آن ظاهر شود یکی دو حدیث ایشان در کتب خود ذکر کرده اند که شیخ فرموده حدیث انا مدینة العلم و ابوبکر
اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها یعنی من شهر علم ابوبکر بنح شهر است و عمر دیوار شهر است و
عثمان سقف آن شهر و علی در آنست بعد از آن در این دی داعی بیشتر از سر خود در ترجیح میکند حضرت امیر
المؤمنین را اداده مینماید که ان کلا من الاساس والحیطان والسقف علی الباب یعنی این بدی هست که هر یک
از پی و دیوار و سقف بلند تر است و از دیوانه جبر کردن سخن بلند و بسیکی نیست بلکه در لغت و علم و حکمت
در پی و بنح و سقف و دیوار در ان دخلی نیست و بغرض فنا مرکز کر شهر علم مثل بلادهای متعارف باشد
شهر سقف ندارد و اساس و پی و بنح لازم نیست و پا در بزنی میباشد و اکثر شهرها را حصار نیست و دیوار
شده که دیوار خانه را تعلق است و این دین پکشتر هر که حیا و شرم ندارد هر چه میخواهی بکو و هر امعقول کرد
میخواهی بنویس بیت چون نداری شرم و آزرم و حیا هر چه خواهی میبنویس ای بی حیا از ذکر میشود یکی پیش اهل الله کفت
که این حدیث را تتمه هست ذکر نکردن از آنجه وجه باشد و چون پرسیدند که تتمه آن حدیث و معنا و بتر زبانها
بنی معویه مستراح ان شهر است پادشاه و حضار خندها کردند و تبسمها نمودند صحت و سقم حدیث دوم کما
ظاهر شد چه قول ناصبی جمله خطا است همه کذب و دروغ و افتراء است باب بیست و نهم در بیان احوال
زشت و کردار ناخوش انس بن مالک لعنه الله و بیان سبب [illegible] و مریدان [illegible] بر کتابها [illegible] دولت شقر
صحیح الجوالش میدانند دو دشمنی و عداوت از ان [illegible] شد که در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحیحین و مناقب خوارزمی
مذکور است که از برای حضرت رسول صلعم مرغ بریان هدیه آورده بودند حضرت رسول خدا بدست مناجات بر
کاه قاضی الحاجات برداشته مسئلت نمود که بار خدایا بیار محبوب ترین کسی که در دوستی نزد تو از خلقان با
نزد تو که بخورد با من از این مرغ بریان هر بار حضرت امیر المؤمنین آمد انس بن مالک آن حضرت را باز میکردانید و میکفت
حضرت رسول مهتم مشغول است و در مرتبه چهارم مولای مؤمنان آواز بلند ساخت بنوعیکه حضرت رسالت
پناه شنید آن حضرت را طلب نمود حقیقت حال را از آن حضرت پرسید حضرت امیر المؤمنین فرمود که
این بار چهارم است که می آیم و انس مرا باز میکرداند پس حضرت رسول خشمناک شده انس را بدعا یاد نمود و در
بعضی روایات وارد است که در آن روز بدعای حضرت امیر المؤمنین مبروص کردید [illegible] یا امیر المؤمنین المرتضی

تلق الثقیا ثلثا وثنا من دعی الطیر اذ یاکله ان قلبی عندکم قد وقفا کلما احدث مدحی فیکم قال ذو النصب نسیت اسلفا
من کم مولا یا جل زاهدا و ثنا فی بعض هذا الکتفا من دعی المصطفی عندکم و وعی المصطفی من یصطفی و در اکثر کتب شیعه ذکر
شده که در وقتی که ابوبکر خلافت را غصب و تعلق کرفت حضرت امیر المؤمنین از انس شهادت در بعضی خم و حدیث من
کنت مولاه فهذا علی مولاه طلب نمود ملعون کتمان شهادت نمود بدعای حضرت امیر المؤمنین مبروص شد و بعضی
ها الفیق مروی است از ابو جعفر که کفت در بصره حاضر بودم بمجلسی که انس بن مالک نقل حدیث مینمود دیدم که مردی
خواست کفت ای انس ای صاحب رسول الله این مرض که در تو مشاهده میکنم سببش چه حال آنکه شنیدم که رسول صلعم
بار سیده که مؤمنان به برص و جذام مبتلا نمیشوند انس سر بخجالت در پیش انداخت بعد از آن سر بر آورده کفت دعای
بنده صالح در حق من مستجاب شده چون این حرف بکفت مردمان از هر طرف جمع آمده کفتند یا انس خبر کفتی
از برای ما بیان کن انس کفت از این در کذرید هر چند التماس و زاری نمودند او نکفت و مردم از ایام بلاشک نمودند
تا آن این حکایت را از برای ما بیان نکنی از دست ما خلاصی نخواهی داشت چون دید مردم بهیچ وجه دست از او
بر نمیدارند ناچار سبب از ابیان کرد و کفت حضرت که [illegible] آورده بودند از برای رسول صلعم بساطی انداختیم از هر طرفی مشرق از
دهی که از خندق کویند پس حضرت [illegible] امر نمود که عشره مبشره طلب نمایم چون ایشان حاضر شدند با ایشان
علی بن ابی طالب علیه السلام امر نمود که ایشان را در این بساط نشانیده ببرید تا اصحاب کهف را زیارت نموده مراجعت نماید
[illegible] کفت [illegible] بعد از آن بعلی علیه السلام کفت باد را امر کن که شما را بردارد [illegible] ببرد ما
بساط نشستیم و حضرت امیر المؤمنین باد را خطاب نمود که یا ریح احملینا باد ما را برداشت و چون باد بساط را بردار
بهوا برد آن حضرت [illegible] علی برکة الله و ما خود را در هوا [illegible] میدیدیم و از [illegible] میکذشتیم تا آنکه
باد را کفت یا ریح احملینا ضعینا [illegible] و چون بزمین آمدیم کفت هیچ میدانید که در کدام سرزمین
نشسته اید ما کفتیم خدا و رسول خدا [illegible] عبد الله کفت این مکان اصحاب کهف است و پنج [illegible] اصحاب رسول
تا بر ایشان سلام کنیم [illegible] ایشان [illegible] اول ابوبکر و عمر سلام کردند جواب نشنیدند
پس طلحه و زبیر سلام کردند ایشان را نیز جواب سلام ندادند پس عبد الرحمن عوف سلام کرد پس باقی اصحاب
سلام کردند و من نیز سلام کردم و هیچ یک از ما جواب نشنیدیم پس علی بن ابی طالب علیه السلام بر خواسته فرمود السلام

علیکم

علیکم یا اصحاب الکهف والرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا پس همه یکبار کفتند و علیک السلام یا وصی رسول الله
و برکاته و چون اصحاب را در خاطر میکذشت که با ما چرا جواب سلام ندادند و حال آنکه جواب واجب است حضرت
امیر المؤمنین پرسید که ای اصحاب کهف چرا جواب اصحاب رسول متکلم نشدید و رد جواب سلام ایشان نکردید
همه یکبار کفتند [illegible] رسول الله انا فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و [illegible] ان نرد السلام الا علی نبی
و وصی نبی و انت وصی خاتم النبیین و انت سید الوصیین پس آن حضرت فرمود که ایا شنیدید ای اصحاب رسول الله
ما همه کفتیم بلی یا امیر المؤمنین بعد از آن آن حضرت فرمود که بجا و مقام خود قرار کیرید و هر یک کسی در وسط بساط
خود قرار کرفتیم آن حضرت فرمود یا ریح احملینا و باد ما را در هوا [illegible] سیر نمودیم تا آفتاب بغروب نمود پس
باد را امر نمود که یا ریح ضعینا و باد ما را فرود آورد در زمینی که [illegible] داشت و کیاهی [illegible] در منظر
نداشت و از هر طرف آب در او [illegible] ما کفتیم یا امیر المؤمنین وقت نماز رسید و با ما آب نیست که وضو سازیم
پس آن حضرت بر خواست نکاهی بان زمین کرد و [illegible] زمین زد دیدیم که چشمه آب پیدا شد فرمود اینک
الجزعوا [illegible] رسید و چون نزدیک چشمه رفتیم [illegible] شیرین و خوش و [illegible] بود از آن خوردیم و وضو
ساختیم فرمود که اکر این آب نمیبود جبرئیل از برای شما از بهشت آب وضو آورد و نماز کردیم و آن حضرت تا نصف
شب بنماز و عبادت حق تعالی مشغول بود پس فرمود در جای خود قرار بکیرید که نماز صبح را دیگر کفت با حضرت رسول
در خواهید یافت و با امر او باد ما را در هوا برد و سیر [illegible] نمودیم تا رکعت دوم از نماز صبح را با حضرت رسول
دریافتیم و چون حضرت از نماز فارغ شد بمن کفت یا انس تو میکوئی یا من بکویم کفتم یا رسول الله حدیث از دهن
مبارک شما شنیدن اولی است [illegible] از اول تا آخر همه را که کذشته بود بیان فرمود که کویا با ما بوده و چون
حکایت را تمام کرد کفت ای انس [illegible] که از تو کواهی طلبد کواهی ده کفتم بلی یا رسول الله و در
[illegible] روایتست که چون باد بساط را برداشت [illegible]
ملائکه [illegible] ایشان میرسید [illegible] اصحاب کهف بر ایشان
[illegible] میکردند [illegible]
حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت نمود و ابوبکر [illegible] و عداوت متولی و لایت عمارت شد امیر المؤمنین [illegible]

حاضر شد در حضور جمعی کثیر گفت ای امیر حکایت در زمان بساط چشم آب دانفق کن و شهادتی که حضرت رسول الله
بان امر فرموده بود ادا نمائی از جهة محبت و دوستی اینکه کمان شهادت نمود کفتم با علی مرتضی مراد بیافت است جبرئیلها
دلو اموش کرده ام کفت اگر مداهنه کرده باشی خدای تو سفیدی در روی تو والمش در جیف تو کودی در چشم
تو پدید آورد که پنهانی نتوانی داشت و من از مجلس برخاستم الآن سر برص الحال مرا می و کوردم و قادر نیستم بر آنکه
ماه مبارک رمضان مثل چهار طعام در روزه می قرار و دایم عینکیر و ان سر برص مصاحب و رفیق او بود تا آنکه
بعضا حبان و دوستان خود رسید و در کتاب کاشف الحق مسطور است که از اولاد فرزندان او هم هم مبروص
باشند نعوذ بالله منه و نقلی که از علمای اهل سنت جمع دیگر از علمای طرفین این حدیث بساط را
در کتب خود نقل کرده اند و معترفند که انس بدعای حضرت امیر المؤمنین باین بلاها مبتلا شد و این حدیث متفق
علیه فریقین است و این دلیلیست ظاهر و برهانیست قاطع و اینکه اباکه خلافت امیر حق و تقرب نموده ود
با حضرت امیر المؤمنین باعث عذاب و نکال دنیا و آخرت است و مولوی معنوی در مدح مولای مؤمنان گفته
بیت کی بود در سیه ماتش و ضعیف در نبود حلق بیجی کشیف اعتراز این منطق تو بکشاد حق
در همه تحیت داد معنی داده ی و چون مناسب دیدند که حدیث عمامه که از علمای امامیه روایت است ابن ادریس
رزینی و محلی میشاید و در کتاب منهج التحقیق با اندک اختلاف الفاظ حدیث عمامه از سلمان فارسی رضی الله
عنه روایت سلمان گوید که در وقتی که مرتبه به منزل سفر تحیت کرده اند و او بجلال و حق و راستی مرتکب
شد بود من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام محمد حنفیه و محمد ابا بکر و عمار یاسر و مقداد اسود در خدمت
حضرت امیر المؤمنین بودیم از هر طرف نقلی و از هر باب حدیثی ذکر میشد حضرت امام حسن متوجه پدر بزرگوار
شده گفت خدا تعالی حضرت ملکی و طرز سلطنتی بسلیمان بن داود کرامت فرموده است که هیچ احدی را زینت خود
عطا نکرده اند آیا از آن عظیم حشم و سلطنت نصیبه و حیاه در وصیه باشد شاه سریر ولایت تبسم فرمود
قسم بآن معبود یکه دانه شکسته را در زمین سبز میکرداند و بآن قادری که آدم را از خاک در تو خلعت خلقت بر
کرامت پوشانید که عنایت و مکرمت نموده ببین از حضرت خاتم النبیین هیچ احدی نداده قبل از نبی و بعد از تو خدا
داد و حضرت سلیمان بعد از آنکه از فلان فلان مسئلت نمود که ملکی میخواهم که بعد از تو کسی نداده باشی خدا تعالی باد

کرامت فرموده بر روی ت و سؤال از زمانی داشت و حضرت امام حسن علیه السلام التماس نمودند که شمه از آن خبر و اهب عطیات
بشما عطید نموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان گردد خاتم
اوصیا و سید اولیا فرمود چنان کنم که شما میخواهید و خطر انیکه امتی که خدا تعالی بمن عنایت فرموده بشما ها
وعده نمائیم پس برخاست و در تحت نمازگاه و کلمه چند بزبان معجز بیان جاری ساخت که هیچ یک
از حضار فهم آن نتوانستند کرد و از آن میان ابر نحو خانه آمد و دست مبارک آنجناب بطرف مغرب دراز نموده
فی الفور در کف دست مبارک دیدیم پارچه ابری دیدیم و آنرا گذاشته بار دیگر دست دراز نمود پارچه دیگر پدید
دستش دیدیم سلمان گوید که هر یک که چون از کف مبارک آنحضرت جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و انک وصی کریم من شک فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل النجاة
یعنی گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد صلی الله علیه و آله رسول او و تو وصی بزرگوار هر کس شک آورد
در وصایت و خلافت تو هلاک میشود و هر که دست در عروة الوثقی محبت تو زند نجات یابد پس آن دو ابر
چون دو قالیچه بهم شدند و در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند چنانکه گوئی یکی بوده الله و از آن بوی مشک
اذفر بدماغ اهل ایمان میرسید و آنحضرت فرمود که بنشینید و بر این بساط بنشینیم ما هم برخاسته و بر آن
نشستیم و آنحضرت بر ابر دیگر قرار گرفت پس بکلمه چند تکلم نمود که هیچ یک نفهمید و اشاره بابر کرد که بجانب
مغرب برد فرمود که بادی بوزید آن دو ابر با هستگی تمام ما را بر داشته بهوا برد ما در آن حال چون بمولای مؤمنان
نظر کردیم دیدیم که بر کرسی از نور نشسته و دو جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر نهاده و نعلین
از یاقوت درخشنده بر کرسی از نور نشسته و دو جامه و انگشتری از مروارید سفید تابان کرده و شعاع آن
ناحیه منیر ساخته و در انگشت نموده حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای بابا همه مخلوقات حضرت سلیمان بسبب انگشتر
اطاعت مینمودند شما از چه سبب منقادند یا ولدی انا وجه الله و انا عین الله فی ارضه و انا لسان الله
الناطق فی خلقه و انا ولی الله و انا نور الله الذی لا یطفی و انا باب الله الذی یؤتی منه و انا حجة الله علی
عباده و انا کنز الله فی ارضه و انا قسیم الجنة و النار و انا سد ذو القرنین و انا جعلته یعنی ای فرزند وجه الله
و عین الله در زمین منم و لسان الله که گویا است در میان خلق منم و ولی الله منم و نور خدا که فرو نشیند

منم و از آن دری که از آن بخدا توان رسید منم و حجت و بندگان خدا منم و گنج خدا در زمین منم و قسمت کننده
بهشت و دوزخ منم و سدی که ذو القرنین بسته منم و حق آن از بنای اسکندر قرار داده بودم که در آن مشهور
شده بود آیا میخواهید که خاتم سلیمان را ببینیم کفت بلی دست مبارک در بغل کرده انگشتری بیرون آورد
از طلای احمر و نگینش از یاقوت سرخ چهار سطر بر آن نوشته بودند و فرمودند که این همان خاتم سلیمان است
و نامهای ماست که در آن نقش کرده اند و بروایتی آنکه نقش آن نگین محمد و علی بود سلمان گوید تعجب ما
زیاده گشت بحدیکه گویا از ما عیش نا خوش شد پس فرمود که اینها از مثل من عجیب نیست بخدا سوگند که بشما
بنما امروز امری که هیچ کس ندیده باشد قبل از این و بر بینید میدانیم هیچ بنشسته پس حضرت امام حسن علیه السلام کفت
ما آنکست که یأجوج و مأجوج و سدیکه میان ما و ایشانست و بسته شده است بما آنحضرت باد را
امر نمود که ما را ببطلانی که حسن میخواهد ببر مقادیر آن از باد آواز رعد شنیدیم و ما را برداشته بهوا برد و امیر
المؤمنین علیه السلام بر آن کرسی بود نشسته تا باد ما را بکوهی بلند رسانیدند درختی عظیم در آن کوه بود خشک شده بود
دیگر ابرهائی و نجیبی حضرت امام حسن علیه السلام کفت ای درخت بر چه رسیده که اوراق و نجیب آنحضرت فرمود که از وی
پرس حال خود با تو بگوید امام حسن علیه السلام بنزدیک آن درخت رفت از وی سؤال نمود که چه رسیده است که
سبزی و خرمی از تو زایل شده و بوی تو نجیب جواب نداد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بحقی که بر تو راست
که جواب کو سلمان گوید بخدا سوگند که درخت متکلم شده گفت لبیک یا وصی رسول الله و خلیفه من بعده
حقا بسی با امام حسن علیه السلام گفت یا ابا محمد امیر هر وقت شب و سحر بدین درخت نزد من می آمد و در زیر من نماز کذارده و
تسبیح و تقدیس حق سبحانه و تعالی مشغول میشد و میرفت و در وقت آمدن و رفتن یک جمعی از خود در میان
این سفیلی میبود که از آن بوی مشک اذفر می آمد من از استماع و استشمام مدح و ثنای آنحضرت با طراوت و
سبز و خرم میبودم و اکنون چهل شب شده که تشریف شریف از زمان نفرموده و از مفارقت بدین حال
که حالا بانی مرتبه رسیده و سر انجام کار دم بانجا کشیده اگر آنحضرت استدعا کنم که لطف فرموده این محجور
رد نداده مرا بدین حال بس سبزی و خرمی و شاخ و برگ عود آرد بیت کی دولت وصال تو بشود یاد آخرم
کر همدم فرقت مرا کار آخرم ما را که نور نجیب خویش سرکشیدایم تو را بادیر فراق مکذار لکن پس شاه ولایت پناه نزد

درخت و دختر دو رکعت نماز گذارده از دستی که گذشته درخت و گشته عمر و عفق بود در آن درخت انداخت از آن شتا
بخواست فی الفور سبز شده و برگ آورد و میوه برچند که پیش آنحضرت و کرسی قرار گرفت بار دیگر حکم نموده ما را بر
بلند شد بحدیکه دنیا در نظر ما مثل سپری می نمود در هوا در مغرب و چون نظر شتر نظاره حضرت امیر المؤمنین
افتاد کفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا بغیر شک فیک فهو کا
از آنحضرت سؤال نمودیم که این از کیست فرمود که من او را بحکم حق تعالی موضع نصب کرده ام و موکل ساخته ام
بتاریکی شب و روشنی روز چنین خواهد بود تا روز قیامت و خدا تعالی امر بنیاد این جمع کرده و من میکردم
از آنچه که اعمال و کردار خلایق را در هر روز بر عرض میکنند پس باد ما را به نزد سد اسکندر و قوم یا
جوج و مأجوج پس باد امر نمود که نزدیک این کوه فرود آی و آن کوهی بود بلند و تاریک گویا شب بود سیاه و بوی
دود از وی بمشام ما رسید و بلندی و ارتفاع سد بمقدار مد نظر بود و آنحضرت فرمود که من صاحب و نگاهدار
این بنیان در عقب این سد و فرمان و حکم من مر ایشان را نافذ و ایشان را قدرت مخالفت من نیست سلمان
گوید که کثرت بسیاری ایشان تعجب نمودیم و ایشان را سه صنف یافتیم صنفی طول ایشان صد گز و بعضی صد و پنجاه
گز و هفتاد گز و قسمی طول نیست گز و در این هفتاد و صنف دیگر هر یک گوش خود را لحاف و دیگری را زیر کرده بی
باد را امر نمود که ما را برداشته بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم از یاقوت سرخ و بر این از زمرد سبز و آن کوه احاطه
کل دنیا نموده است و فرشته بصورت آدمی موکل کوه قاف است چون آن فرشته را نظر بر آنحضرت افتاد کفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین امام حفت مید که مطلب خود را عرض نمایم آنحضرت فرمود که من بگویم که مطلب
متعالی تو چیست یا خود بیان میکنی کفت شما عرض نمائید یا امیر المؤمنین فرمود رخصت زیارت مصاحب خود و بی
درت میخواهی بود رخصت دادم پس آن ملک بسم الله الرحمن الرحیم گفته روانه مطلب شد تا آنکه غایب گردید از نظر
ما و بروایتی آن فرشته رخصت زیارت حضرت خضر علیه السلام طلب نمود مولای مؤمنان او را رخصت فرمود ما را
گوید که حضور ما در کوه قاف ماده میرفتم و سیر مینمودیم که آن فرشته از زیارت حضرت خضر بازگشت و بمکان خود قرار
گرفت پس نظر ما به اطراف ابد جعفی افتاد چون درخت او که بجانب طرف جواب و سؤال واقع شد درخت کفت در تلک

اول هر چه شنیدم و آمد و بعد از تسبیح و تقدیس بسیار دعا کرد بر اسپی سوار شده معرفت من میسر و خرم بودم و تلم

مبارکت را الحمد لله فتح از آن آنحضرت و چند روز است که فیض قدم خود ما را مشرف ساخته و تلم را گداخته و اولاد

تم روز و تحیه از مفارقت او دست امام حسن ع التماس نمود دست مبارک او بوده کشید و حضرت بفصاحت تمام گفت

اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک امیر المؤمنین و امام البلاد و کهف الطیبة و وصی رسول رب العالمین

من تمسک بک نجی و من تخلف عنک هوی از جهت سبیل شده و حلاوت یافته و ما ساعتی که در بیرون آن امام کرمی فتیم

و رسیدیم که آن فرشته که موکل کوه قاف است و بود و حضرت [illegible] صاحبش از شما حاصل کرده یکجا رفت فرمود که

دو روز گذشته و جبل ظلمت خود بودم فرشته که بدان موکل است حضرت نیافت این فرشته از من گرفت بود امروز

این دعا کرد که [illegible] پس گفتم یا امیر المؤمنین ملائکه همه بأذن شما از محل و مکان خود حرکت میکنند فرمود

که اگر اسمان را [illegible] اوا شنید که هیچ یک از ایشان قدرت آن ندارند که بی [illegible] جهت من از جای خود حرکت

نمایند و اگر بی [illegible] نفسی چشم بر هم نمایند حضرت عزت برق غضب خود [illegible] بسوزد و بعد از آنحال حسن فرزندم

حسن ع و بعد از او حسین ع و بعد از او نه کس از اولاد و فرزندم حسین که آخر ایشان قائم آل محمد است که حضرت عزت

جل شأنه این مرتبه و منزلت را با ایشان ارزانی داشته و هیچ ملکی از ملائکه مقربین را حد و یارای آن نباشد

یک نفس بی اذن ایشان بر آورد پس گفتم آن فرشته که موکل کوه قاف بود چه نام دارد گفت [illegible] گفتم یا

امیر المؤمنین ما در [illegible] خدمت شما [illegible] کدام وقت محل و اجلال [illegible] در جبل ظلمت شده بود

چگونه بر این موضع می آیند و وجود میکنید فرمود که [illegible] بر بست شد امر یکشودن خود گشودیم خود را در ملکوت

گفتیم رسیدیم [illegible] چگونه آمدیم ان هذا الشیء عجیب [illegible] مثل این امور عجیب و غریب [illegible]

حضرت رسول آنحضرت فرموده بودند که امر ملکوت در قبضه اقتدار [illegible] شما را طاقت اطلاع بر آن نیست

مع هذا [illegible] چون مخلوقات دیگر در اکل و شرب و خواب و نکاح مانند دیگر بندگان [illegible]

من میدانم بدانید [illegible] شما تاب شنیدن ندارید بدانید که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی هفتاد و دو نام و دو حرف

ذات است و نزد آصف برخیا که تخت بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان حاضر کرد یک حرف بود و نزد من هفتاد

حرف است و یک حرف دیگر علم غیب که مخصوص ذات منزه [illegible] تعالی است ولا حول ولا قوة الا

بالله

بالله العلی العظیم پس فرمود ما عرفناک حق معرفتک یا سلمان شناخت مرا هر که شناخت و منکر شد مرا هر که مرا منکر شد

پس امر نمود او را که ما را بر بالین [illegible] رسانید کرده [illegible] باد و حضرت [illegible] میشود [illegible]

میان دو قبر مشغول نماز دیدیم و بر جانبی [illegible] پرسیدیم که یا امیر المؤمنین این جوان کیست فرمود که برادر صالح

نبی است این دو قبر [illegible] صالح و صالح المؤمنین چشم افتاد [illegible] آمد [illegible]

رسید و گریه کنان سر [illegible] شکوه در آمد و [illegible] گفتیم یا امیر المؤمنین سبب گریه حضرت صالح

فرمود از [illegible] رسید امام حسن ع فرمود ایها العبد الصالح چه چیز ترا [illegible] فرمود که [illegible] هر روز وقت طلوع

صبح نزد من می آمد با هم نماز [illegible] و تسبیح و تقدیس الهی مشغول بودیم [illegible] و امروز

ده روز شده که [illegible] و بعد [illegible] حسن [illegible] بودم حضرت

آنحضرت را دیدم طاقتم نماند [illegible] از [illegible] شد از بسیاری اشتیاق که [illegible] داشتم گفتم یا امیر

المؤمنین این عجیب و غریب تر است [illegible] مشاهده نمودیم [illegible] در خدمت شما [illegible]

[illegible] با حضرت صالح [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] که حضرت سلیمان [illegible]

کنید گفتیم بلی [illegible] سلیمان بن داود هست [illegible] کشاه [illegible] رسید در حد

[illegible] رسیدیم که کسی مانند آن [illegible] و مرغان خوش الحان [illegible]

[illegible] مرغان [illegible] آنحضرت افتاد [illegible] و طوف میکردند و [illegible] باغ [illegible] بود

[illegible] در بالای [illegible] و دستها [illegible] بر سینه نهاده [illegible]

[illegible] آنحضرت دیدند قدم مبارک [illegible] گفتم این جوان کیست فرمود سلیمان بن داود و

[illegible] انگشت [illegible] گفت ثم باذن الله الذی یحیی العظام و هی رمیم وصلی الله لا اله الا هو الحی

القیوم الواحد القهار رب السموات والارض و رب آبائی الاولین [illegible] سلیمان [illegible] گفت اشهد

ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین

کله و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا الهادی المهدی الذی [illegible] الله [illegible] و محبة

و محبة اهل بیته [illegible] و صلی الله علیکم [illegible] و ما [illegible] الذی انا [illegible] الله یعنی

گواهی میدهم که خدا تعالی سزاوار پرستش است و یکیست و او را شریکی نیست [illegible] بنده و فرستاده او ست

دادرا و فرستاده برهان و اظهار کردن دین حق که هر که دینی که غیر دین او ست باطل است و دین او را ناسخ همه

دینها باشد و اگر چه مشرکان [illegible] اهلیت داشته باشند و گواهی میدهم که تو وصی و جانشین رسول خدا

بحق و راستی [illegible] و [illegible] یافته شده [illegible] سوال کردم [illegible] محبت تو و دوستی اهل بیت تو ما

[illegible] و [illegible] ملک و پادشاهی [illegible] و [illegible] شما را دوست دارد و اگر دوستی شما

[illegible] و محبت شما [illegible] سلطنت و بزرگی [illegible] سلیمان

نشست [illegible] شدیم [illegible] سلیمان [illegible] انگشت نمود ما

گفتم یا امیر المؤمنین شما [illegible] عقب کوه قاف است فرمود که خدای تعالی [illegible] در عقب کوه قاف [illegible] که

[illegible] علم من [illegible] کوه قاف [illegible] علم [illegible] دنیا است

[illegible] رسول [illegible] حافظ شریعت نبوی و وارث علم مصطفی

بود تا روز قیامت [illegible] آسمان است [illegible] و مائیم اسم مخزون و مکنون

الهی و مائیم اسماء الحسنی که چون حق تعالی را [illegible] اسماء [illegible] اجابت کند و مائیم صاحبان [illegible] در عرش

کرسی نوشته است [illegible] ما که [illegible] خلق خدای تعالی آسمان و زمین و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ را و مائیم

[illegible] بهشت و دوزخ و از ما تعلیم گرفته اند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تکبیر و تهلیل را و مائیم

اسم اعظم خدا [illegible] اسم را بر [illegible] نوشتند [illegible] یک شب [illegible]

[illegible] و مائیم [illegible] روز قیامت از برای دشمنان و قیامت کبری مائیم و اساس [illegible]

[illegible] حرکت آمد و [illegible] نوشتند [illegible] خاشع شد و [illegible] اسرافیل

نوشته که [illegible] مشرق و [illegible] مغرب [illegible] سبوح قدوس رب الملائکة والروح

و اساس [illegible] که چون آدم [illegible] توبه اش قبول شد و من [illegible] نوح را در کشتی و [illegible]

و [illegible] طوفان نجات و در شکم ماهی [illegible] یونس بودم و [illegible] زندان بیرون آوردم و من [illegible]

موسی [illegible] و [illegible] بودم [illegible] معلم موسی [illegible] معلم داود و سلیمان

[illegible]

[illegible] و [illegible] صاحب ایوب مبتلا بودم و شفا دادم او را و من [illegible] ابراهیم بودم و نجات دادم او را از

آتش نمرود و من [illegible] عیسی در مهد [illegible] حضرت [illegible] چشمهای [illegible]

پوشیدیم بانگفت بگشائید گشودیم خود را در شهری دیدیم که مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع [illegible]

[illegible] هر یکی چون نخل [illegible] بود که [illegible] قوم عاد [illegible] و ظلم

و جهالت [illegible] و ایمان [illegible] شهر از شهرهای مشرق بود [illegible] خدا تعالی

قلع و قمع [illegible] ایشان نقل [illegible] این جماعت را [illegible] و [illegible]

[illegible] سید اوصیا و ولایت خود دعوت

نمود آن حضرت بر ایشان حمله کرد [illegible] و بسیاری کشت و [illegible] ایشان

[illegible] و چون [illegible] آمد دست مبارک بر سینه هر یک [illegible]

[illegible] ایمان و اسلام دعوت نمود ابا نمودند [illegible] آنحضرت [illegible]

ظاهر گشت و ما [illegible] مشاهده [illegible] و ساعقه و رعد [illegible] آنحضرت [illegible]

صداهای هولناک [illegible] آسمان افتاد و کوهها [illegible] از ایشان باقی

نماند گفتم یا امیر المؤمنین [illegible] خدای تعالی با اینها [illegible] شده [illegible] ایشان [illegible]

گفتم این معجزی بود که ندیده ایم و نشنیده ایم مثل این [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] مشاهده نما

این عجیب تر [illegible] گفتم یا امیر المؤمنین ما را [illegible] و طاقت [illegible] این نیست [illegible]

[illegible] و آن [illegible] طلب نمود و [illegible] آنحضرت نشست [illegible] هر یک [illegible]

حضرت [illegible] مشاهده مینمودیم و بعد

خود را در منزل امیر المؤمنین ع دیدیم و [illegible] و [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] گفتیم عجب مشاهده [illegible] ساعت [illegible] کوه قاف [illegible] سال

[illegible] دیگر [illegible] و [illegible] مولای مؤمنان فرمود که [illegible]

بید قدرت او ست که اگر خواهم شما را در یک چشم بر هم زدن [illegible] برده [illegible] و [illegible]

وقت و قدرت را باد بر خالق الارض و السماء و از برکت سید انبیا با قدام و ضم و تمی و جانشین آنحضرت در حالت حیات
حضرت رسول مرا و فتح خود کرد ایشان و در حال ممات و لیکن اکثر مردمان نمیدانند این را سلمان رضی الله عنه گفت که
لعن الله من غصب حقک و جحد فاعرض عنک و من اعرض علیه العذاب الیم نظم یا بر ره او ازان پشت که توانم بیان
کردن تا لکرشوان بصد هزار زبان اعشار و صاف امیران کردن و در کتاب لطایف آمده که انس را دیدند که عمامه حریر
بر سر گذاشته و جبه و ردای از خز پوشیده گفتند مادر او پوشیدن حریر حرام میکنی و خود با این فعل قیام مینمایی گفت
عطای امیر است میباید که بپوشم تا در میان و در بها بر بنند با وجود آنکه میدانم که لباس حریر حرام است و میپوشم
انکه اش که حریر خلق نشدی تا هادا امروز نبایستی پوشید و نیز در آن کتاب مسطور است که انس انگشتری طلا
در انگشت مینمود و صورت سیر خود را بر نگین آن نقش نموده بودند در انگشت میکرد و نیز در آن کتاب از
ابو هلال عسکری که از دانشمندان اهل سنت است روایتست که انس از حجاج با امارت نیشابور فرستاده و او
دو سال در آنجا بود و دایم نماز را قصر میکرد و روزه نمیگرفت بدعای حضرت امیر المؤمنین که در باره او نموده
قادر بگرفتن روزه نبود و اگر قادر بان میبود که او ایمان بخدا و رسول داشت که از امر ایشان تخلف نمیورزید
و روزه نگرفت انیا چو گمراه کسی که باین مرتبه جاهل مرتبت نبوی داند و امیر المؤمنین او را دعای بد نموده
باشد و ملازم حجاج باشد چگونه قول او معتبر دانستن حمیف سیصد و بیست و دو حدیث از وی روا
میباید تا بدیکران چه رسد و از قراء که گفته علمای شما که در حدیث بساط و دیگری احادیث ذکر نموده الله
ظاهر و هویداست که انس دشمن حضرت امیر المؤمنین بود مع هذا او را دوست میدارید و میگویید که مولای
مؤمنان را نیز دوست میداریم و اینها که براه راست و طریق مستقیم هدایت یافته اند که این دوستی
را قبول دارند چه محبت دوست و دشمن جمع نمیشود چنانکه کلام معجز نظام که منسوبست بمولای مؤمنان
بیان داده است تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرای عنک لعازب ولیس اخی من ودنی بلسانه ولکن اخی
من ودنی فی الغایب دوست دارد دشمنم را وانکه گوئی که منی دوست میدارم تو را این دوستی از عقل
نیست باب ستم در ذکر جملی از افعال رضیه عبد الله بن عمر علیهما اللعنة و العذاب و القران و آن دو ملعون
بدین موجب کل شیء یرجع الی اصله پیروی و متابعت پدر بی ایمان خود نموده در راه انعداوت و دشمنی و ظلم

وستم و ظلم نسبت بحضرت امیر المؤمنین و اولاد او طیبین و طاهرین او فروگذاشت ننمودند و در خلاف و نفاق
از اصحاب کبار آنحضرت و برجود زهد و صلاح و عفاف منسوب است و از دست و بعد از قتل پدر بداختر هرمز را بکتنا
کشته در هم بر منزل صالح رفت و با او بود و بعد از کشتن عثمان و اجب الیقین از بیعت و غاصب بیعت کرده از انصار و
معاونان او شد و در واقعه صفین همراه او بود و از جمله فاسقین است و با امام زمان و خلیفه رسول الثقلین خروج
کرد و اکثر جماعتی که بمعاویه بیعت کرده گمراه شدند بسبب وی بد بختی از حد عمر و عاص بی اخلاص بود چون یکی از فرزندان خلیفه
دوم میدانستند و دیگری از اصحاب سید کبار میشمردند و باعث جمعیت و شوکت معاویه در حرب و طاغیه شده
و عبید الله عمر برفاقت و همراهی آن پدر از سکان داخل نشده سردار سواران لشکر او شد ضبط میمنه و عسکر
نکبت اثر بعهده آن مرتد بود و بان نیز قانع نشده دعوی میدان آمد که شجاعت خود را بدلیران معرکه کارزار جلا
نشان نماید محمد حنفیه بمبارزت طلبید حضرت امیر المؤمنین بنفس نفیس متوجه میدان شد چون نظرش بر آن
حضرت افتاد تاب مشاهده و ذوالفقار حیدری نیاورده بیت هزاران کوبد بوصف اسپاد لا فتی الا علی لا سیف الا
ذوالفقار و از ابرقرار اختیار نمود و مثل ماده شغال از تک جست و دیگری جای او به میدان دید هو من مرد
نکی نمود و زیک دید و دانست که مالک اشتر است گفت ای مالک که میدانستم که تویی هرگز این ارده
کردم رخصت ده که باز گردم مالک گفت اگر انفار و ننگ با شد از شمشیر تیز بر گفت اگر برم گویند و فحش
الله بنی که و دست خدا خراشتی دهد انست قتل رحمة الله یعنی کشته شد خدا بشر سام زد آمد گویی
بیمکام سر بر پرید بر از بخل ازی و سر دنیا و جمیع در کتاب جامع آورده که متواتر بثبوت یافته که عبد الله بن
عمر خطاب بحضرت امیر المؤمنین بیعت ننموده و از مدینه بیرون رفت ساکن باد پر شد و بعد از آن بمعاویه رفته
بیعت نمود و بلاذری که از مورخان اهل سنت است در تاریخ آورده که چون حضرت امام حسین بن علی شهادت
یافت عبد الله عمر بیزید نوشت که عظیم حادثه بود که از تو بظهور آمده یزید در جواب او نوشت که ای احمق بدرستی
که ما آمدیم بخانهای آراسته و فرشهای گسترده و ملکت مهیا پس مقاتله کردیم از جهت آن اگر حق بود از برای
حق خود مقاتله کردیم و اگر غیر حق بود پدر تو کسی است که اول این سنت نهاده و حق را بر غیر خود زده سنت اوست
در بیعت ما و در کتاب بعضی علما ذکر شده که چون خبر شهادت حضرت امام حسین بیزید رسید عبد الله

از مدینه متوجه دمشق شد و در زمان معاویه و لعن یزید را ذکر و چون بعد از ملاقات بحسین از نزد یزید بر گشت
میگفت ما قال یزید الا صدقا و عدلا لو دوت انی شارکته فی فعله یعنی یزید بغیر از راست نگفت و بجز عدل
از فعل او نیامده و من دوست میداشتم که در کار و کردار او شریک میبودم چنانچه در باب کفر خلفا ثلثه تفصیل ذکر
شده و در کتاب جمع بین الصحیحین روایتست که چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند عبد الله عمر فرزندان و خیل و حشم
خود گفت بدرستی که ما بیعت بیزید نموده ایم و من نمیدانم گناه بدتر و اعظم تر از شکستن بیعت و ما انتظار باید که بیعت
بیعت ثابت قدم باشید زهی مسلمانی که با امیر المؤمنین بیعت ننماید و مخالفت جمیع مردم مدینه نموده بیعت
یزید ثابت شد و در کتاب کاشف الحق واصی الکتاب آمده که چون حجاج بن یوسف ملعون بعبد الله بن زبیر دست یافته
او را بردار کرد عبد الله بن عمر در شب بخانه حجاج رفت چون مجلس او داخل شد گفت بخیر کار آمده گفت از رسول
خدا شنیده ام که هر کس بمیرد و بیعت امام زمان او باشد مردن او مردن زمان جاهلیت است دست بده تا با تو بیعت کنم
چون نایب امام زمان عبد الملک مروانی حجاج پای را دراز کرده گفت دستم بپای نیست تو بپا دست ده تا آنکه با
علی بن ابو طالب بیعت نکردی با آنکه کمال فضل او را میدانی و امشب آمده که با حجاج فاسق بنیابت عبد الملک فاجر
بیعت نمایی والله که تو را اینجا نفرستاده الا آنکه پسران جوشن است یعنی ابن زبیر و در کتاب فصول الحق ذکر شده که
عبد الله عمر بعبد الملک مروان نوشت که ما با تو بیعت نمودیم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود واجب و لازم دانسته
و ایمان من بین اقرار نموده اندا یا مولای مؤمنان را و در یزید را عبد الملک مروان بنود الحق مسلمان و خلیفه را
ناصیبان چنین میباید و در روضة الصفا مذکور است که عبد الله عمر در آخر ایام حیات خود گفت که بی ققد
هیچ چیز انقدر تاسف نخوردم و حسرت نبردم که بر سه چیز و چیزی که آن سه امر یکی آنکه در ایامیکه جوانی داشتم بهوای
استبداد داشت روزه ماه مبارک رمضان نداشتم و دیگری آنکه با جماعت فاسقه علی بن ابو طالب محاربه ننمودم و
دیگر آنکه با امیر المؤمنین بیعت نکردم و نیز در بعضی نسخ مسطور است که میگفت که چرا اطاعت و فرمان
بری علی ننمودم که اطاعت او بر کل انام واجب و لازم است و صفات و منقبت او محل و نهایت ندارد
بااینکه از مخبر صادق شنیدم که میگفت انا مدینة العلم و علی بابها و من مدی میکردانم رفتم حکایت چون ملا حسین
کاشفی سبزواری جهت نظم بعضی از مصالح دنیا داری بدار السلطنه هرات رفت مردم سبزوار با وی بد گمان

شدند و چون بعد از مدتی بوطن مالوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه در روزی که
مولانا مذکور در جامع سبزوار بر سر منبر وعظ اشتغال داشت پیر مردی از شیعیان سبزوار عصا بدست
گرفته برپای منبر مولانا ایستاده و میخواست که از وی سؤالی نماید که کاشف ماللاعتقاد و مضمون او باشد در
در اثنای بیان مولانا جاری شد که روزی هزار مرتبه جبرئیل بحضرت سید عالم نزول نمود پیر سبزواری
بد کامی اهل سبزوار را در حق خود دهمیده بود و دانست که آن پیر بالا در مقام نکته گیری و امتحانست حقیقت مانند
که اگر گوید که جبرئیل و بمولای مؤمنان نازل شده در وضع گفته باشد و اگر گوید که نازل نشد سبزواریان
بشکستن من بر او خواهند بست و از رضا فی جمیع عصای تقریب پیر او خواهند شکست و آن صفای اعتقاد امداد
مولانا نموده در جواب او گفت که جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه بحضرت امیر المؤمنین نزول نموده آن پیر گفت چه
دلیل مولانا گفت دلیل آنست که حضرت سید عالم فرموده که انا مدینة العلم و علی بابها هر گاه جبرئیل دوازده هزار
مرتبه در آمده باشد باید که بیست و چهار هزار مرتبه بر او رفتن و آمدن که آنحضرت باب مدینه است و از دنشده
دعا و دعای نیشابوری علیه الرحمه گفته نظم بنی در کوش و محکم دارد وزان انباء دلش صد علم بکشاد از هر
شهر علم دین پیغمبر آمد در آن شهر یک حیدر آمده و در کتاب اوایل ابو هلال عسکری نموده که عبد الله عمر
میگفت بر بطی برای من حاضر داشته باشید که بزنید و هست روزی در مجلس او حاضر شد مقارن این حال
و بربطی را شکسته دید و با دو جواب میدادی گفت آری من با این عادت دارم و در وضو دستها
را میشستم و آب در روی و محو در کوش و چشم میکرد تا آنها شور و پر آب گردید و در کتاب ندیم الفرید آمده
که عبد الله بن الحارث که از حفاظ بود و عبد الله بن عمر گفت مکرر نمیشناسی و این طریق رامیراث داری از جد
و در نجوم آورد گفت که حبذای خطاب هیزم میکشید و گاهی شراب میفروخت و در بادای در زدی کرده عبد
المطلب یک دست او را قطع کرد و عزامت فرمود و خال این که قدام بن مظعون شراب خورده بود پدر این حد
کفر اینید و با زور بعبد الله کرد که آمده و بیعت با امیر المؤمنین نمودی و یکی روز ما کردی و از صحبت
مروان شقی و حجاج کفتی که رو حز اگر بیعتی کرشته ام از حضرت رسول صلی الله که هر کس بخواب کند
و با امام زمان بیعت نکرده باشد از جمله جاهلانست و با این حیله مردمان را در بیعت حجاج در آوردی با طل

حق باز نمودی با وجود آنکه مصر و شام در حکومت سید انام با اعتقاد خود استفاده احکام حلال و حرام می نمودی
خواستی کردن در اخلاق دهی او تمیز انستی و چه اهتمام و اعتبار باشد بقول چنین ناپاک زاده که یکی از اکابر کان
اهل سنت و جماعت است در دولت و هشتاد و دو حدیث از خود جامع از ذکر نموده است بی انفصال امثال
داعی و ناقل شان بجا آوردن در کار دینیت و عادت بنشابوری و شیخ زید عطار علیه الرحمه گفته نظم هر که راه دین
بود با الله از ذلّ او نگیرد دین ای هشت و دغل دین محمد که بدین راه حرمتی که می خواهی که باشی با صفا و بر زمین
و مرد و ده نگون او فتی بر ما چون ابلیس دون تو نمیدانی امام خویش را که مشکل او فتادی از امام خطا است ما
تا خود با امینیست که را مرد ده کوئیم با او نیست من همی کویم امام حق علیست در همه عالم مشکل او خود همین است
باب سی یکم در بیان افعال و اعمال و بیش اهل ضلال و نفاق و آن معلم ابلیس در حیله و مکر و شقاق
و آن که را کنندهٔ امت و آن ضایع نمایندهٔ ملت و آن و ریب و پیش رو فن عاصیان و آن یار و معاون بد خوی
منافقان عمرو بن عاص علیه من الله اللعنة و العذاب و او یکی از جمله عقیل است که که کین بقتل خاتم النبیین
و دشمنی امیر المومنین و جمع و قطع ذریهٔ طیبهٔ سید المرسلین مستحکم است الخبر الآخر شقاوت و عداوت
بود از وی عمل آمد و جمیع حرکت و فریب کذا شتی نموده و سیاست سپیدی و پیروان آن علاوه بر آن از جملهٔ بر کتاب
میدانند و از طبقهٔ احبار دیش میشمارند و در علم و دانش فرید عصر و وحید دهر میخوانند در کتاب لوامع الا
نوار ذکر شده که حضرت رسول عاص پدر او را با بن نسبت داد و حضرت حق جل و علا این آیه فرستاد ان
شانئک هو الابتر یعنی بدرستی که دشمن تو عاص احلاص است او است در بنا دریه و ابتر و انقیاد آنحضرت
باز کشید مقربان و ارکان در فلش همه متفق الکلمه باز کفتند که این کلام شود الا ابتر او و نسب عمرو عاص
کرده مکر و حیله و بغض و عناد از است و کوی مسابقت در میدان فریب و تدلیس از تو دو بوده باید که
نامه محبت آمیزی با و قلمی نموده او را بمعاونت و مدد خود طلب نمائی و آن فاسق نامه نوشت بعمرو عاص که
و یا بسر چند هم با امنه که من خلیفه عثمان که جانشین رسول بود و بظلم و ستم کشته شد و امروز بر تو و بر
جمیع مسلمانان واجب و لازم است که طلب خون خلیفه مظلوم نمائیم و بکمان آنکه عمرو عاص با ید و رحکومت
و ایالت و لایق فریب داد در نامه مجملی و تنها اکتفا نموده و چون نامه بعمرو عاص رسید بموجب آنکه مصع

کلوخ انداز را پاداشت سنگست بود و بچی چند در جواب نوشت چنانچه او را خلیفه رسول الله نوشته بود
این خود را صاحب رسول الله خوانده بود و بعد از آن نوشت چنانچه او ترا با ابان میخواهی که طوق اسلام از
کردن خود بیرون کنم و با تو در کرایی شریک شوم کار بس بزرگ است و شمشیر و دو صد علی کشیدن و پایه آن
مناقب آنحضرت در آن مکتوب درج نموده و در آخر نامه نوشت که با وجود این جرم باشد و چون بهشت در آن
دست توان داد و بد دوزخ دائمی نشد بیت بدین دام و جرح دکرهر که عتقاد ابلند است اشیانه و چون
آن نامه بمعویه رسید با نکات دیگر بعمرو عاص نوشت و فرستاد در این بین حرفات چند ذکر نمود و مال
و اموال بر حجر و کرد این حرکت ابا و امتناع نمود و نوبت سیم حکومت و امارت مصر را بر حجر نمود و متردد و حل
شد که ای اراده خدمت حضرت امیر المومنین میبود و که ای محبت و حکومت مصر و الجانب معویه منزلها وهم
میکشید و چون در آن غلام او از این معنی مطلع شد کفت تا معاویه ببینا ها خرید و آن چنان نیست که تا کسی
و فا نکرده و بقائی ندارد نظم کیخ بقا نیست درین خاکدان امن و وفا نیست درین استخوان الحذر ازین ماید حر
کهنست کاسه الوده و دست تهیست هر که از و خورد دهانش بسوخت و آنکه از و سوخت زبانش بی حرمت
و با حضرت امیر المومنین آخرتست و آن نعیم جاودان است که آخر انتها ندارد و تو که اهل دین بیرون کعبه
بود و فضل و مناقب او از حد و حصر افزون نست محمود خاندکه بعد از آن شد بهم و اجب که الحال بوجود آمد علی
ابی طالب بهشت از دعی او حاصل حدیث از قول صادق عمل بجنب او باطل زبان بمدح او کاذب و
پسرش عبد الله نیز بر آن واقف شده نصحتی چند بیده اکرد اما انحبت دنیا چشم و دلش کور و کوش و جا
کرشده بود هیچ باسیه دل چه سود کفتن وعظ نزود میخ آهنی بسنک تا آخر بنیاد آخرت اختیار نمود
بشام معزم شد و عبد الله پسرش در رفاقت با پدرش ابا نمود عمرو عاص کفت فرزند این سخن با من شرایط
فقت است عمل آد بابنده اطاعت پدر در مقصد آنکه با علی مقاله کنی و بعد از آن اختیار تو است خواهی نزد
معویه باش و لا هر جا که خواهی برو و ما هر دو پسر که عبد الله و محمد است و در آن غلام از فلسطین بیرون
آمده راه خدمت معویه کرد او جهنم بود پیش کرفت نظم و تیر نوبی یکبار از چراکین ره که تو میروی بترکستا
نست او پسر در راهی که بعراق و شام میرود رسید باز در آن غلام و عبد الله منتی کشته هشیار

مختم و مطرا بکشا که این طریق مراست که رسا الله ان بنعیم دار القرار میرسد و این راه شام است که روضه
منزاودار و جحیم است و عذاب الیم میکردد و از تابکی و بلی جلاد و تعلقات نداد و دیدم که کدام بالاعتبار مکی
و مولوی معنوی فرموده بیت چشم بینا هست از صید هست چشم نشناسد کهر را از حصا دل مدیده آن در بار
دعوی حقش که خوانت میکند در پشت وحشی سر مدید انس حران تاج در که قفای در کشاید سد کرد هم
چند عبد الله و دو وردان بر راه آخرتش خواندند و شیطان بر بینائیش میکشید نه عاقبت ابلیس او را در راه شام ساختن
باز کفت بیت انت ای بوادرها جهنم و چون عمرو عاص بدمشق رسید و خبران بخبیان واقع شد معویه جهت هر یک
تحف فرستاد که مال فقرا و مساکین و مستحقان اهل اسلام ملک تو نیست که انعام تو ای چنانچه مولوی
معنوی فرموده مال کی هر دنی باشی حمول نعم مال صالح خوانش رسول و در کشف الغمه مسطور است
که عبد الله بن عمرو عاص بموجب کل شیء یرجع الی اصله و در بد و دروحبنک صفتی با پدر و معاون معویه منزل
ها نبوده بیت نسی که ندارد نشان از دیده تو بیکانه خوانش محوان نش بسیه و از جانب معویه میدان آمده با عسکر
حضرت امیر المومنین محاربه نموده هم چنین دهم نشینی و مصاحبت بدی بود و اثر کرده چنانکه مولای مومنان فرموده
مونز بدنیا تبغر فلا تخصب اخا الجاهل فایاک و ایاه فکم من جاهل اردی حلیما حین آخاه رو ایتست که چون عمرو عاصی
فریب او خورده و تا ایالت مصر نکرفت بیعت نکرد چنانچه یکی از شعرا اشاره مونز با بدنیا بعز منتضی بملک
مصران اصابا صفر الیمین هر که دین بدنیا بفروشد بدبختی که زیان کرده است هر چند حاکم مصر باشد و بان مراد
دارد و برسد و آن ملعون که اول بار جواب نامه معویه را نوشت در حقیقت که او را از فلسطین میبود ند آن عقد
از آیات و احادیث در منقبت شاه ولایت درج نموده که معویه و اصحابش از اطاعت و بیعت او مانوس شدند
و آن همه اعمرو عاص بالجاد رسید که مصحف مجید پاره پاره کرد و در بر نیزها بست و اهل طغیان و عصیان
دایالی عمرو فریب داد تا دست از جنگ کشیدند و حکمین قرار دادند و در آن بین از خود تقصیری دانی نسکه
ابو موسی رد و در او فریب داد و باعث آن فتنه و فساد شد و چون چندین هزار کس مریک کردید و بر امام زمان
خروج کرد و آخر بلاد فرا عد اوت بود بعمل آورد و در استیضای خواتی معویه حرکت و هر حه کذاشتی نکرد چنانچه
دو ری جهت خشنودی خاطر امام ملعون آهنک محاربه امیر المومنین نمود و چون نزدیک رسید تا بحصول وحدت در هست

انحضرت اشاره دو عوی که ترک فساد و تیسنان نبرد انحضرت از اسپ غلطید و چون دید که او را خلاصی و نجات از آن
در مطرح مکن و میسر نیست و کشتن میشود فی العوف تما کر شیطان در ایه صبرت آورده که کشف عورت باشد حیله جوی
کرد آنحضرت دعوی مبادلت بطرف دیکر کردانید و او رو بسان و لوذان جهنم از مفر کردی از بیرون انداخت و چون
چشم تا با ان معویه بر او افتاد کفت چه با کر سنک مکری بر آب نزدی و بر عمرو عاص خندید عمرو عاص کفت تخندید که
اکر با نظر رفتی که من آن شیر بیشهٔ دلیری و شجاعت را دیدم تو صدیقی الحال از زهره ات حقسو و کر به اطفال
و باد ما ندکان تو بیم این قصه بشنیدم خواهی آمد و خواهم خندید کفت این رسوائی سهل است و اسان است
اما از فضیحت و رسوا شکر در عقب است بترس که در قیامت بر ای ما و تو آماده و مهیا شده است مولا
مومنان در غفلت منافقان فرموده یا من بدنیاه اشتغل قد غره طول الامل الموت یاتی بغتة و
القبر صندوق العمل پیوسته تو در چنبر غفلت بوجل تا آنکه رسد بر تو شه اجل و ابلیس از ظاهر اتی عمرو
عاص چندان و از اعمال او در اساس زیش میبود تا آنکه روزی آهنک بعمود که بها بر حضرت امیر المومنین نماید حضرت
نمی از فتنه دیکر داند و وسیله انداختند بجالی مکان کوخت و هر چند از هر طرف فریاد بر آمد که یا امیر المومنین
فلان آن لعین است در کشتن او تغافل مکن آنحضرت فرموده که لعنت خدا بر او و بر معویه باد و منهزم دو باز
کشتن
که منسوب است بالحضرت کلامی که در الحال فرموده اند در سر شته نظم کشیده بیت آن شیء دلم که از کسی نکرفتم ندی
دشمنان چه خبر بنیم اصرار کند دم از حضمی که در دوست نمادا است غم اکر جون عاجز دیم و بعد از آنکه اکثر دلیران
مبارزان شام بعد از نامسیو بشد که اکر مغلوب شوند باز از قبیح اقدام نمایند و چون انفعال شنیع در میان
لشکر معویه شیوع یافت جمعی از کوفیان در عیبد آن طایفه بتی چند این مضمون خوانند که اهل بدیع عرب الله
کرده اند اعنیو شدند و هر روز یکی از شما بر هنه کردن عورت شمیر را از خود دور میکند و از شما ها متم
ز معویه است که و عمل شما را چه بحسند و الحاکر این کار در اشعار خود کردید و شما کار آسان شد و کرده ابن
عمرو عاص زیاده از آنست که مختصر در آید هذا افعال و فضیحت آن ابلیس تلبیس زیاده از این ذکر نشده
و با سبقت اکتفا نمود نظم کسی کر شیطان بود مرشد شی جهنم بود منزل و مرقد شی عداوت بجبلی د نه
بلکل است از بالله ا منها زنا پاکی است خصم شراو لباد جهیم که قسمت او باد دوزخ عظیم دعمان دوزخ

نیا بدخلاص اگر این هنداست اکر این عاص باب سی و دوم در ذکر بعضی از مطاعن فرعون امت و حزب کشنده
دین و ملت و بیعت دهنده خلع بیعت در همه و تبش بعضا فقال معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة و العذاب و النار
در بیان آیات و احادیث و درباره آنکه دلالت بر کفر او و دروی و بسیار واقع شده در کتاب احسن الکبار آمده که معویه
ماده سگ را گویند که در مقابل سگ دیگر بانگ کند داود یکی از اصحاب معتبر است دراهل شقاق و نفاق اورا
خال المومنین و کاتب وحی و از جمله کبار منتخب میدانند و جمع هذا آیات و احادیث و اخبار بکثرت دلالت بر لعن او میکند
در کتب خود بیان مینمایند و از آیات دلالت بر آنکه لعن معویه واجب که بیرون از آن شمه یکی این آیه است الا لعنة الله علی القوم
الظالمین چه معاویه غاصب و ظالم بود بحق اهل بیت رسول او و دیگر از آیات که دلالت بر لعن او میکند این آیه است
هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین چه مفتری و کاذب بود بدعوی امامت و خلافت و دیگر از آیات
که شاهد است بر لعن او این آیه است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم جمهور سنیان در این آیه در آیه
اولوالامر امیر المؤمنین و ذریه طیبین او بست باعتقاد شیعه و باعتقاد ناصبیه پادشاهی که در دنیا بوده ابعد
ایشان خواهند بود اگرچه کافر و ظالم و فاسق باشد و اولوالامر میدانند از برای آنکه معایب خلفاء ثلثه و معاویه
و یزید و امثال ایشان را بپوشانند و بدانکه اولوالامر طاعت بالله و رسول او چنانکه طاعت خدا و رسول
واجبست اطاعت اولوالامر نیز واجب باشد و کسی که خلاف آن کند کافر باشد و مستحق لعنت کردد و تفسیر
که خدا بعد از رسول بظلم و طغیان پادشاهان ظالم راضی نیستند و الحمد لله بظلم و فسق ایشان راضی
نبوده نه چرا که اطاعت عاصیان مثل فرعون و نمرود و شداد و قوم ثمود و عاد را چنانکه در قرآن مجید ذکر ایشان
شده هلاکت و مستاصل ساختند پس این آیه در دست شد که مراد از امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او و غیر از او وقت
دعوی بند اولوالامر دیگری باشد و معویه که مخالفت آنحضرت کرده کافر باشد و مستحق دوری از رحمت
و ایضا حق تعالی فرموده کذلک زین لفرعون سوء عمله و صد عن السبیل و مآرب دیگر که مثل فرعون
قوم خود را هلاک کرد بموجب این دو آیه معاویه که دعوی کاذب کرد در امامت و خلافت نموده مستحق لعنت
و در ایضا لطیفه دیگر هست که حضرت رسالت پناه فرموده که معاویه فرعون هذه الامة و هذا فرعون این امت
خوانده است و بنابر این معنی مستحق رسوائی و لعنت است و الحمد از ظلم و ستم او معاویه و بنی امیه طاغیه باغیه بحضرت

سید اوصیا و ذریه طیبین و طاهرین او رسیده از فرعون هزار یک آن نسبت بموسی علی نبینا و علیه و بنی اسرائیل نیامده چنانکه
نقل از حضرت امام زین العابدین پرسید که چه حال داری یابن رسول الله فرمود حال ما در امت کسی بنی اسرائیل و لعنه را
شتند که فرزندان ایشان را ذبح میکردند و زنان را زنده میگذاشتند و جمیع ... بودند و آیاتی که دلالت بر لعن او
میکند در قرآن مجید بسیار واقع شده اگر کسی دقیق مطالعه آن کند در کتاب کاشف الحق و دیگر کتب اصحاب
رجوع نماید اما از احادیث و روایات که دلالت بر لعن او میکند اول آنکه بموجب حدیث نبوی که الکاذب لعین ان
کذاب افترا و بهتان نسبت بحضرت سید انبیا بیجان نموده چنانچه ابن ابی حدید که از علماء حنفیه است و در
نت نموده که چون معویه انقراض شام رفت و عمر بن ... کفت میخواهم که شهر بود کرد و بود باشد که تو بعد از
من متکفل امر خلافت شوی و در آن وقت نفس ... مدینه با شام را اختیار کنی که عمر شام را اختیار کرده
و در روز دیگر باز عمر بن ... کاغذی در دست داشت و بر آن نوشته بود که این کتابیست از محمد ابن ابی سفیان
معویه که صاحب وحی الهی است نوشته الحمد لله آنکه مرا بر مردم مبعوث ساخته و او حیی الی بود و خواندن
و نوشتن نمیدانست اختیار مرا از جهت ایشان او کرده بود و وحی الهی بر او نازل میشد من مینوشتم و او نمیدانست
که من چه مینویسم کسی و میان او و خدا واسطه نبوده بنابر این دیگر از احادیث که دلالت بر لعن او
میکند آنکه حضرت رسالت پناه فرمود من اعان علی قتل امری مسلم و لو بشطر کلمة لقی الله یوم القیمة مکتوب علی
جبهته آیس من رحمة الله یعنی کسی که اعانت جبار بر نماید بر کشتن مسلمانی اگر چه از جزء کلمه باشد ملاقات
خواهد کرد خدا را روز قیامت و در پیشانی او نقش است که از رحمت الهی نومید است و هرگاه یک سخن
را گردد کشتن او اعانت نمایند پس از رحمت الهی باشد سرنوشت خود ببینند پس کشتن معویه را چه نوشته
بوده دیگر از اینکه چه امید خواهد بود حکایت در کتاب احسن الکبار از شیخ الله نیشابوری روایتست که ابو حمید
بن قحطبه کاری بود بدیدن او رفتم در یکی از ماه مبارک رمضان دیدم که او چیزی میخورد گفتم در این توانائی که
نمیدانم در وصیتی بسبب خوردن روزه خود ... گفت یا عبد الله مرا از جهت خدا عمر
و هیدانم که روزه و نمازی عبث است و در جهنم در نار و عذاب منتقم جبار که در آن خواهم بود چه در روز
هرون الرشید علیه اللعنة بطوس رسید شبی مرا طلبید چون نزد او آمدم شمشیری دیدم نزد خود نهاده گفت

امیر الفاسقین را چه خبر است گفتم بنفس و مال مرا باز کرده اند و چون نجانه رسیدم باز خادمی آمد که امیر المؤمنین
من فقیه آن در زمان رفتم چون مرا دید با همان طریق پرسید کفتم بنفس و مال و زنان و فرزند تبسمی کرد و مرا رخصت
داد چون بخانه رسیدم باز مرا طلب نمود و چون مرا دید همان سخن اعاده نمود کفتم بنفس و مال و فرزند و دین
و ایمان بخندید و آن شمشیر را بدست من داد و گفت این خادم بود و هرچه بگوید چنان کن امتثال امر او
نمائی برد که بهمان سرا چاهی عمیق بود در آن خانه سر در بسته بود در او را بگشود و در حجره خانه بیست تن
از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر و جوان بیک یک را آورد که گردن زدم و در آن چاه انداخت چون سر تن مانده
بودند پیری سر برآورد بمن گفت ای شقی شرم نداری که این جمیع از خاندان رسالت و بمن تشنه فردای قیامت
جواب خدا و رسول و مرتضی و حسن و حسین علیهم السلام را چه خواهی گفت مرا از این سخن رعشه بر بدنم افتاد چنانکه
شمشیر از دست من افتاد و آن خادم گفت که بر امیر المؤمنین عاصی شده مرا از خوف کار آن سرتیز دیگر کشتم
ای عبد الله چون حال من این باشد مرا نماز و روزه چه سود میدارد از آنکه در جهنم ابد الآبدین باید بود و هرچه
علاج دیگر از اخبار و احادیث که دلالت بر لعن معاویه و امثال او میکند حدیث است که احمد حنبل در مسند خود
ذکر نموده که حضرت رسول فرمود لو اجتمع الناس علی حب علی بن ابی طالب لما خلق الله النار یعنی اگر جمع میشدند
مردمان بر محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی دوزخ خلق نمیکرد بیت بد دستی تو گر خلق جمع کشتندی ابو در حشر
نبودی غم جواب سوال او این دلیلیست واضح که دشمنان آنحضرت در دوزخ خواهند بود و دوستان
او در بهشت آنحضرت را دشمن بدتر از معویه نبود و آن بهشت و المی که آنحضرت از معویه و بنی امیه طاغیه باغیه
کشیده در حین حیات و در حال ممات از هیچ کس و هیچ طائفه نکشیده و جمیع خلفت آتش محبت ایشان شده با
شما و از لعن و دوری از بهره کار رحمت دارند و از احادیث دال بر این مطلب حدیثیست که صدر الائمه موفق بن احمد
مکی از علماء آن طبقه ضاله باشد باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که او گفت از رسول
صلعم شنیدم که فرمود علیکم بعلی بن ابی طالب فانه مولاکم فاحبوه و کبیرکم فاتبعوه و عالمکم فاکرموه و قائدکم الی
الجنة فعززوه و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه ماحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی ما قلت لکم فی علی الا بما امرنی
ربی جلت عظمته و چون این امت را علی بن ابی طالب فضل و کمال و قرب و منزلت او معاذ للتشویه

مدر مسیکر او مولای شما است بس او را دوست و بزرگ شما است باید که تابع او شوید و دانای
شما است باید که متابعت او شوید و از مسایل فرا گیرید و او دوست که شما را بکشد و میبرد بجانب بهشت
پس او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و بطلبد اجابت کنید و چون شما را بچیزی و کاری امر نماید فرمان
او نمائید و باید که او را دوست دارید و بسبب دوستی داشتن او را عزیز و مکرم دارید بجهت عزت
و کرامت من و الخبر من کفتم شما در شان آنحضرت واقع شده باشد هرکه تمام آن کند و متابعت آنحضرت
نپوشاند بیزاری و تبرا او چنانی نفی که در شان آنحضرت واقع شده باشد هرکه تمام آن کند هرآینه کرده او
ناعت او و لازم لعنت هرکه محروم از سر خوان بکند بد در بیابان رحمت بجهت بد و دیگر از احادیث و دو ...
هر جست بر لعن معویه آنکه در کتاب کامل بهائی نقل شده که سید المرسلین فرمودند من سب علیا
فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار معویه هرکه سب و شتم
علی کند پس بتحقیق که مرا سب نموده است و هرکه سب من کند پس بتحقیق که حق تعالی را سب کرده
هرکه سب حق تعالی کند سرنگون خدا تعالی او را بر بینی و رو در آتش دوزخ در کتاب احسن الکبار
آمده که حضرت رسول فرمود اللهم العن المعاویة و مروان و اولادهما کما قال نوح رب لا تذر ... و لا یلدوا
فاجرا کفارا و دیگر حدیث در جمع بین الصحیحین آورده که حضرت سید الرسل عمار یاسر گفت یا عمار
یقتلک الفئة الباغیة یعنی ای عمار خواهند کشت ترا گروه گمراه از دین برگشته و هرگاه سید خلایق در حق
ایشان گمراه خواهند بود یقین که ایشان مستوجب لعن و طعن خواهند بود و مطابق کلام معجز نظام سید کائنات
در اواخر صفین عمار در رکاب ضعف انتساب شاه ولایت پناه بود بدرجه شهادت فائز کشت
در وقتی که اراده رفتن میدان نمود گفت انا اول خاصم یوم القیمة بین یدی الله عز و جل یعنی آمده من
اول کسیم که در روز قیامت بخصومت و دشمنی معاویه برخاسته است خواهم کرد در پیش خدا تعالی
و در حال کسی که عمار خصم او باشد در آن روز هفتاد و چهار ساله بود و نحیف و ضعیف شده بود
و مع هذا شجاعت و دلیری او بطور که از جوانان شجاع نیامد و این مضمون را نکو او میشود بیت
منقبت ... که چون از دیده غم ... از دل مرد عارف بامرادی کند مدح ساقیا چون

بخدا من کند لیسهما باری وچون معجز شهادت قاتل کشت حضرت امیر المؤمنین فرمود که عمار یاسر را بهشت
واجب است وقاتل او النیتر دهد دوزخ خواهد بود آن حضرت متی خبر جمعین او کرد بید وبر عمار نماز کذارد وبدست
همایون خویش او را در خاک نهاد نظم خوشا هر که بر پای یار ناز و نعم کسی · چون بیابد مراد باری انچنین باید
کسی · چون شهید عشق بار دیگری خوش جامی بدهد تمام آن دارد که بهر او بمیرد کسی · وچون خبر شهادت او
بعسکر نکبت اثر معویه منزل هلاک رسید جمعی را دعنا بجان او زبان بطعن او کشودند که او در... کفته رسول
خدا که ما شنیدیم عمرو عاص کفت آنکس که او را بجنک آورده او را کشته و این طایفه ضلالت این سخن را از وی قبول
نمودند پس بنا بر این حمزه و جعفر طیار را حضرت ستکار ثابت کشته باشد وحکم ثانی کفتکوی ایشان از
کتاب حدیقه نظم آمده نظم که شنیدیم ما قول رسول · کر بکفت این سخن فتح مقول · کفت عمار را بس همایون
قاتل او بد انکه ملعون است · این همه کشته شد چه چاره کنیم · در دین دوزخ در پاره کنیم · هر شنو سیر سفکنند نند · خود
منفعل نص سفکنندند · عمرو عاص این حدیث چون بشنید · نجز ابو بکر هیچ چاره ندید · کفت ... شما خطا است چنین
این همه کفتکو چرا است چنین · انکه صد سالار الحرب آورد · بیشکی او کشنده انکاره · پس علی بود قاتل عمار
نیست · بهاملاقی ... جملا راضی شدند ... رونق کار خود دریں دیدند · خاتمه · در کتاب غرا
الفواید آمده که چون عقیل بن هاشم بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین بجهت کاری نزد معویه آمد معویه برسبیل
شماتت از وی پرسید که ایشان از فکر طریق وطاقت نام داشتند چه شدند عقیل کفت با علی بن ابی طالب کشته
شدند معویه خاویه کفت خدای طالب انتقامانی نوبره که ایشان خود را بسلامت داشت و ایشان را
بکشتن داد عقیل کفت که من با انصار بدیدم که او شهید شد و به بهشت رفت ومن در قید زندگی نظم
دور از خیم کوی تو شرمنده مانده ام · شرمنده مانده ام که چرا زنده مانده ام · وخبر ملعون کرانعلماء انطبقه
ضال است دریکی از تصانیف خود آورده که رسول خدا در هفت موضع معویه را لعن کرده ودر وقعی که ادعیه نمیز
اول آنکه در روز ... دوم ... یعنی ... روز احد و روز احزاب ودیگری که
منع کردند که بحل خود رسد و بصلح قرار شد و ... و روز ... وامام حسن و روز ... که
موطن خود داو معویه بر شهر ودیکی از علما دیکر صریح است که معویه ملعون ازل وابد است انکه صاحب مصابیح

کر از اهل

کر از اهل سنت است در روایت نموده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود تطلع علیکم رجل من اهل النار
یعنی بر شما در همین ساعت پیدا خواهد شد کر از اهل دوزخ باشد وبعد از لحظه معویه پیدا شد ودر کتاب بضاعة الایمان
از عبد الله بن عمر نقلست که کفت روزی نزد حضرت رسول نشسته بودیم که آن حضرت فرمود که هر کس اول
ازین راه آید او بر خلاف سنت وملت من میرد وچون آنحضرت این سخن کفت من ترسیدم که مبادا آنکس پدر من
باشد از جهت آنکه وقتی که از خانه بیرون می آمدم پدرم عمر جامه بر وجود راست میکرد که نزد حضرت رسول آید
ناکاه معویه پیدا شد عبد الله در باب پیدایش مظفر عجبی بوده شک نیست کر ... شناسد و... در
کتاب آمده که از ابن مسعود روایت کرده که حضرت رسول فرموده اند که لکل شیء آفة وآفة هذا الدین بنو امیه یعنی
هر چیزی را آفتی است وآفت این دین بنو امیه اند ودر کتاب مصابیح ذکر شده که پیغمبر خدا فرمود هیوت مولد
علی غیر ملتی یعنی خواهد مرد معویه بر دین وملت من وشک نیست که هر کاه که بر دین وملت آن حضرت نمیرد
کافر خواهد مرد وکافر سزاوار لعن است ودیکی احمد بن حنبل که از دانشمندان اهل سنت است در کتاب فضایل
الصحابه روایت نموده که روزی حضرت رسول بر منبر خطبه میخواند در آن اثنا معویه برخاست دست پسر خود ابو
سفیان را کرفته از مسجد بیرون رفت وچون چشم مبارک آنحضرت برایشان افتاد فرمود لعن الله القاید والمقود
ویل لهذه الامة من معویة ذی الاستاه ودر روایتی معویه دست یزید را کرفته از مسجد بیرون رفت وبر تقدیر
انکه لعن ودوری از رحمت الهی بر کشنده وکشیده شده باد ووای بر امت من از معویه که ذی الاستاه هست
صاحب کفل بزرک ودر کتاب کامل البهایی ذکر شده که این لفظ از برای شخصی کویند که مال مردمان ابتغی
تصرف کند وبر صاحبش رد نکند ونیت واپس دادن مال ... حقش نداشته باشد ودیکر بیهقی در آن
کتاب از امر سلمه روایت نموده که روزی رسول صلی الله علیه وآله نشسته بود ابو سفیان بکذشت وبر شتر
سواره ومعویه مهار شتر در دست داشت وبرادر معاویه شتر را میراند وابو بردن ... ستم در کتاب
خصال از عبد الله عمر روایت نموده که بر ابو سفیان بود پسر پیلید بود هر بعد این حضرت رسول فرموده بند
لعن الله القاید والراکب والسایق یعنی لعن ودوری از رحمت الهی بر کشنده وسواره وبر اننده ودر کتاب
جامع الاخبار ذکر شده که ابو سفیان سیدی ... بر بر کشته بود آنحضرت فرمود که بار خدایا

کفتی لا ابق الحال من بنیت لیکی تو بجهت ... ازان شعرا ... ودر کتاب فضایل العقما آمده که
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در ... در نماز جمع ابو سفیان را لعن کرده وحضرت علی ع در قنوت نماز
معاویه را لعنت کرده بیت هزاران رحمت حق بر کسی باد · که ایشان را بلعنت میکند یاد · ودیکی از وجوه دلالت بر
بلعنت وکفر معویه حیری کرد در کتاب کاشف الحق وارد شده که رسید رسول فرموده من اخاف اهل المدینه اخافه
ظلما وعلیه لعنة الله وغضبه الی یوم القیمة لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا یعنی هر کس که بترساند اهل مدینه را و ساکنان
امکان طیبه را از ترسانیدنی که از روی ظلم وستم باشد بر او است لعنت ودوری از رحمت الهی وغضب و سخط
جبار حقیقی ومنتقم تحقیقی تا روز قیامت وقبول نمیکند حضرت عزت جل ذکره از آن شخص نه توبه و نه کشت
و پشیمانی ونه هدیه و قربانی ونه فدا ومعویه مخذول هادیه بسر بن ارطاة فاسق کافر را بجنب مدینه طیبه فرستاد که بر
بنا بیت او از اهل انجا بیعت ستانند وسکنه مدینه بجهت ان ملعون میترسیدند که ام سلمه رضی الله عنها با
انکه میکفت هذا بیعة ضلالة یعنی این بیعتیست که عین کمراهی وموجب روسیاهی است از ترس وخوف بر سر
تو پسر ابی سلمه کفت برو وبیعت کن واو را رخصت داد بر بیعت از ترس که مبادا تامل کند بقتل رسد چنانچه
عارف کفته بیت دستی که کرکند بتیغ تو انتک آمد · در وقت ... شاید · وان ظالم جابر بنی سلمه
فرستاد که جابر را بر بیعت او در آورند واکر ابا کند جای دهند آن ... بقتل آورند جابر ... ام
سلمه رفت که شاید بشفاعت او بیعت نکند ام سلمه کفت یا جابر برو وبیعت کن که من پسر خود را نیز رخصت کردم
که بیعت کند مکر نشنیده الضرورات تبیح المحظورات کدام فتنی ورسوائی از این بیشتر تواند بود ومسلم در
صحیح از عبد الله بن عباس روایت کرده که با طفلان ببازی مشغول بودم که حضرت رسالت پناه رسید ومرا
با ... کفت که معویه را بطلب یعنی خواندن طعام مشغول است آن حضرت کفت لا اشبع الله بطنه یعنی خدا هرکز شکم او را سیر نکناد
و تا ... بود هر چند طعام میخورد سیر نمیشد ودر این باب یکی از شعرا مثل زده از ... عبد البطنی ...
لی بطنه کانها ... کان فی امعائه معویه یعنی بار ... بود مرا اکر شکم او ... هر بود که هر چه در وی واقع شود نبود
کویا در روده های او معویه است ودر کتاب کاشف الحق آمده که حضرت رسول همیشه معویه را لعن میکرد میفرمود
الطلیق بن الطلیق اللعین بن اللعین طلیق آزاد کرده شده را کویند وچون حضرت رسالت پناه مکه را فتح نمود

واهل مکه را

واهل مکه را از کشتن واسیری شدن آزاد داد هذا انتم الطلقاء نام شد نظم پسر هند آن لعین طلیق · قابل
دوزخ است وغار سحیق · ونیز در آن کتاب ذکر شده که مردی کفت عبد خیر طیب رفتم که از بنی اسلام شنیدم در
شنیدم که حضرت رسول خدا میکفت ان معویة فی التابوت الاسفل من النار بمن عدد کنعان وشداد بن عاد و
فرعون موسی ودجال بیابی بعنی بباب بابل وقوله هذا ... ففرعون انا ربکم الاعلی لکان هو اسفل منها یعنی
چهار کس در مرتبه پایین تر در نهند که عذاب ایشان از همه اهل دوزخ بیشتر است نمرود وشداد وفرعون ومرد
که بعد از من بدر بابل از مردمان بیعت خواهد کرفت واکر بزرکتر آن بود که دعوی خدائی کرده بود میکفتم که این در مرتبه سید
در جهنم پایینتر از همه است وعذابش بیشتر و وچون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت جنگ
عزم عراق کردم وچون به بابل رسیدم ومعویه را دیدم بعینه بود واز مردم بیعت میکرفت معلوم شد که آن ملعون
چهارم معویه بود وبدلیل بحث این قول ... فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ومعویه
منافق از جمله اصحاب عقبه است که قصد قتل آنحضرت داشتند وصاحب مصابیح باسناد خود از ابن عباس نقل
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اذا رایتم معویة علی منبری فاقتلوه یعنی ای مسلمانان هرکاه بر منبر
معویه را ببینید باید که او را بکشید ودر کاشف الحق مذکور است که آنحضرت فرمود اللهم اذا رایتم معاویة فی
الطلب الملک فاضربوا عنقه یعنی هرکاه ببینید معویه را در طلب ملک بزنید کردن او را وچون در زمان آنحضرت
مردمان تغافل وتهاون جایز داشتند وبقتل او مبادرت ننمودند ذلیل او شدند وکشیدند آنچه کشیدند
ودر اکثر تفاسیر مسطور است که حضرت رسول در خواب مشاهده نمودند که بوزینکان از منبر آنحضرت بالا
میرفتند وبزیر میآمدند وبجهت این اثاث ... در خواب دید که بنی حکم وبنی مروان وبنی امیه ...
می آیند بر دوش بوزینکان وبعد از ان حضرت رسول صلی الله علیه وآله کمی خندان ندید وآیه وما جعلنا
الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اشاره باینست وسوره انا انزلناه فی لیلة القدر در این باب آمده
وشب قدر که خدا تعالی برسول خود وپاره معصومین علیهم السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماه است در
مقابل حکومت خلفا بنی امیه است که هزار کم پنجاه ماه بود وحکومت ملعونه کرده قرآن است و واقع شده مراد
بنی امیه است وکلام معجز نظام مولای مؤمنان مناسب مقام وشاهد حال است کتاب الله شاهدنا

حلیکم و ما اخیرنا الا له ختم قاطع نظم القوم کرده شنید سکوی از آنکه توبه بود شما انوی کلام است که او نبی شبهه بود قاضی
ما الحکم الله تا الذکر کند حکم کران کیست گناه و در کتاب احسن الکبار و در کتاب کاشف الحق از عبد الله بن عباس
روایت کرده که روزی در مسجد مدینه نماز خفتن گذاردیم و مردمان پراکنده شدند و بغیر از معویه و ابو سفیان
کسی در مسجد نماند و من در عقب ستونی نشسته بودم شنیدم که ابو سفیان بمعویه میگوید در پی در مسجد
کسی مانده یا نه ابو سفیان در آن وقت کور و نابینا شده بود و معویه جواب نیست که فقط اطراف مسجد تحقیق
مینمود و من از عقب ستون در پرده بودم و بستون میکشتم تا مرا نه بینند و چون خاطر جمع کرد گفت هیچ کسی نمانده است
ابو سفیان گفت یا بنی اوصیک بدین الاباء و الاجداد و تا که دین محمد و از سبب فقرنا و لا یخفی انک قول
محمد من البعث و النشور یعنی ای پسر من وصیت میکنم ترا بدین آباء و اجداد خود که باید دین قدیم پدران از
دست ندهی و از دین محمد پرهیز کنی چه بدرستی که این دین سبب فخر و درویشی باشد و بخاطر تو آویخته و باکی
نباشد از گفتهای محمد و اخبار از قیامت و حشر و بعث و دوزخ میگوید همه دروغ است و اعتباری ندارد و بعد
موت دیگر باره کسی زنده نشود و چون از وصیت و ابلاغ تمام رسانید معویه گفت ذلک و انی یا ابتاه یعنی دی
داعتقاد من اینست ای پدر مشفق مهربان من تو خاطر جمع دار که مرا بین عقیده استکه تلافی و تدارک
الجبر شو آنستی نمود موجز اهم کرد و معویه تقصیری در این کذاشتی نکرد و یقین که گناه تمام بنی امیه طاغیه باغیه
عباس عادیه عاصیه باین وبال مبتلا و گرفتار نکند و عذاب بعقاب و عذاب او مخصوص بیکسی که این اهت
در دنیا وبال و خسران و عصیان با او میتواند … که تو بی بکر و یاوری ابابکر و عمر و عثمان است که این درخت
ظلم و ستم را ایشان نشانیدند و او بجورد و بعد از آن خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن ثمر خوردند والحال ما هم از
بی ایمان … در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که چون عثمان بامارت نشست ابو سفیان
نزد وی رفت و آن وقت گفت که ای عم امیه میدانم که وقت ما باز آمد و بعد از آن گفت که ای بنی امیه کرا
باغیه بخورید بیت المال را چنانکه شتر گیاه ربیع را میخورد و بدانید که نه بهشت است و نه دوزخ و چون ابو سفیان
از پیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسن ع باو برخورد ابو سفیان چشمش نمیدید گفت تو کیستی آنحضرت فرمود منم
فرزند رسول خدا امام حسن ع و معلوم کرد این بقیع است ابو سفیان باواز بلند گفت ای اسخیاء اهل قبور برسید که شما

از برای آن با ما جنگ میکرد امروز در دست ماست مطلب ابو سفیان کنایه بود که با ما رسول خدا جنگ
کرد و غلبه نمود امروز ملک در دست ماست و استحقاق اعتقاد او و هم شده بعضی غرض حضرت رسول
بود در ریاست نه رسالت و نبوت امام حسین ع او را لعن نموده از وی جدا شده و بمدینه بازگشت و نیز روایت کرده
آمده که روزی ابو سفیان در مسجد رسول نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا حاضر بود و ابو
سفیان علیه اللعنه و النیران از حضور آنحضرت خبر نداشت چون موذن شروع باذان کرد و گفت اشهد ان محمدا رسول
الله ابو سفیان گفت در اینجا کسی هست که از او احتراز باید کرد گفتند نه ابو سفیان گفت خسارت باد محمد
بنگرید … که نام خود را بجای نام خدا نهاده حضرت امیر المؤمنین فرمود خسارت باد ترا ای ابو سفیان
خدای تعالی نام محمد را بجای نهاده که ورفعنا لک ذکرک ابو سفیان گفت خسارت باد آنکسی را که گفت اینجا کسی نیست
که از او احتراز کنم و اهل سیر و تاریخ ذکر کرده اند که معویه و پدرش در وقت بعثت حضرت رسول ص
مشرک بودند و اسلام ظاهری ایشان پنج ماه پیش نبود که حضرت رسول از دنیا رحلت نمود سبب اسلام ایشان
آن بود که چون معویه شنید که حضرت رسالت پناه اراده فتح مکه معظمه دارد و از و آنکه چون استحقاق … شرع
میشود مباد که حضرت رسول امر بقتل او نماید از مکه گریخت و پدرش در مکه ماند و بعد از فتح مکه ابو سفیان
از ترس ایمان آورد و چون معویه از اسلام پدر مطلع شد باو نوشت که از دین خود بدین محمد نقل نمودی و بعد
من از مکه بیرون … و در میان عرب ما را رسوا کردی که مردمان خواستند گفت که این حرب از لات
و عزی برگشته و بر پدر … نوشت و ملامت نمود چون این خبر … رسید حکم نمود
که هر کجا معویه را در هر جا بیند بکشد چون این خبر باو رسید بمکه گریخت و از هیچ جا و از هیچ کس ایمنی نبود خود
را بعباس رسانید بدست و پای او افتاده اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت رسول …
شفاعت نمود … از سر قتل او گذشت و باز بشفاعت عباس کاتب رسایل شد و در بعضی نسخ
مذکور است که او کاتب صدقات بوده و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند خلاف واقع
است و او را این مرتبه در درگاه آنحضرت نبوده که کاتب وحی شاید و بر تقدیری که او کاتب وحی
باشد او را در این مرتبه فضیلتی نیست از برای آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که

که از جمله کاتبان وحی ابن ابی سرح بود که مرتد شد چون مخالفت کردند حال او را قبول نکرد و این هر دو …
و حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر نموده که بیست از وفات پیغمبر معویه بتشبیه اسلام آورد و معلوم کردند که بیش
ماه چهار هفتاد آیه نزول یافته است و کاتبان وحی چهارده نفر بودند چه نسبت که در میان معویه را کاتب
وحی میگویند … کاتب وحی بودن با بقای ایمان … است و از عجایب دین که معویه را خال المؤ
منین میدانند … اگر خواهر او حبیبه دختر ابو سفیان یکی از زنان رسول بود و معلوم که سی زنان بوده
پس برادران زنان آنحضرت همه خال المؤمنین باشند و محمد بن ابابکر برادر عایشه بود و عبد الله بن عمر برادر حفصه
بود و برادران ایشان باعتقاد ناقص خود دو خلیفه رسول الله بودند چرا ایشان را خال نمیگویند و فی الحقیقت
اگر خال باشد از خلیفه خوبی خال و عادتیت بلکه و بر رخسار دین خال عار است کما قال امیر المؤمنین ع اقارب
کالعقارب فی اذاها فلا تغتر بعم او بخال فکم عم یکون الغم منه وکم خال من الخیرات خال و حکیم سنائی
علیه الرحمه در کتاب حدیقه آورده بیت سر هند اگر چه خال منست دوستی وی بکار دین نیست در نوشت او
خطی زبهر رسول بهر خطیش ز اعتباری نیست در قضا و گر سیر مانند از حظ و خال اعتباری نیست
ناصبی خال مومنین که است وحی بودن چه نفع رساند بکسی که بر خلیفه حق و امام مطلق اسد الله الغالب امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب ع خروج کند و با آنحضرت محاربه و منازعه آغاز کرده بسیاری از خواص الناس را در سلک
و شبهه انداخت و بواسطه این حرکت ناپسندیده او بسیاری از اصحاب رسول خدا و چندین هزار کس از طرفین
کشته شدند و در بعضی نسخ مذکور است که چهل هزار کس از لشکر حضرت امیر المؤمنین بدرجه شهادت فائز
کشتند و از ابتدای مقاتله و مجادله تا انتهای آن که هجده ماه بود هفتاد و دو جنگ با امیر المؤمنین ع کرده
خود را مسلمان میدانست بلکه چشم ثواب هم داشت که اعتقاد خود طلب خون عثمان بی ایمان کند و اهل سنت هم
او را هم تابع میدانند و میگویند مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خود صواب کرده باشد ده ثواب دارد و اگر
خطا کند یک ثواب … با معویه کند … نمی آید که هفتاد و دو جنگ با امام زمان
کند و عمر را با اجتهاد تمام کند … یقین که معویه از این ثواب … و ستان
خود خواهد داد بیت اگر خوانی … و … شی …

از پادشاهان اهل سنت که نکوهش معویه و حرب او با امیر المؤمنین مذکور شد ازو مامون عباسی و معتز لشکر که هر دو
از متعصبان اهل سنت بودند آن پادشاه پرسید که چه میگویند در جنگی که معویه با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام دفع نمود گفتند او مجتهد بود و خطا کرده با این سبب او اجری هست آن پادشاه میفرماید که
یک بار خطا در یک بار خطا هفتاد و دو بار خطا این مادر بخطا و مجتهد بر حق تمام شد و از جمیع افعال و اعمال معویه
ملعون قبیح تر و زشت تر آن بود که او وجود و ابا … که جو تسبیح امر … منبرها حضرت امیر المؤمنین و تعظیم و تکریم
او … ساخت چنانکه مولانا حسن کاشی گفته بیت صحابه بجمیع قران خدا آیت است از کمال لطف و رحمت
خاصه در شان شما … رسول خدا … که آنحضرت و دعای او در … اهل استعمال
… و احادیث که در حق او از رسول الله واقع شده باب دری او رسول خدا و او قرب و منزلت و فضل و کمال
او کران ملعون … هر را شنیده … که مرا استغفر الله سب آنحضرت و حسنین
علیهم السلام میکرده باشند و مردمان ایشان امر میفرمود و بیزید زجر و سیاست مینمود در این باب کفتی
سخن با جوانی … نوشت که خطبا … بالای منبرها آنحضرت
نمایند چنانکه در مجالس المؤمنین آورده که روزی که معویه بکوفه آمد و جمع از مردم آنجا که حضرت امام حسن ع
حجت ایشان … مجلس او در آمدند و صعصعه بن صوحان العبدی نیز از آنجمله بود و چون نظر معویه
بر او افتاد گفت بخدا قسم که … صعصعه گفت بخدا قسم که … تا خلافت نام بوم پس
معویه گفت اگر تو ما را خلیفه میدانی … صعصعه متوجه مسجد شد … رفت و گفت
از پیش کسی … بر خود مقدم ساخته و حق خود مؤخر داشته … علی بن ابی طالب را سب کنم
پس او را لعنت کنید لعنه الله اهل مسجد باواز بلند آمین گفتند انگاه صعصعه نزد معویه رفت او را خبر کرد
بود اخبار نمود معویه گفت والله که تو باز عبارت لعن را … نمودی … باید رفت و تصریح
بلعن علی کرد صعصعه برگشت و بر منبر بر آمد و گفت معاویه بر من امر کرده که علی بن ابی طالب را ناسزا گویم اینک من
میگویم آنکس را که لعن علی بن ابی طالب کند حاضران مجلس یکبار باواز بلند آمین گفتند و چون معویه از آن خبر دار
شد او را از کوفه اخراج نمود … معاویه … گفت … علی را ناسزا گو … بالای منبر

و ندرکفت
[illegible] لعن معویه را نهی علیه لعن الله علیه یعنی امر و حکم کرد مرا معویه که لعن کنم بر علی لعن کنید و لعن و ندری
از وجهت [illegible] بروکان و عبادت از استماع این سخن معویه خشمناک شد و خطیب را گفت که عزل با بیکره و او را بیرون کرد
[illegible] عجب روایات وارد شده است که در وقتی که عقیل بن ابی طالب نزد معویه رفت و مال بسیار از او گرفت معویه باو
گفت [illegible] بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر بالای منبر رفت و بعد از آن کلام را گفت و بعد از آن معویه گفت که عقیل
آمد و مال بسیار از من گرفت و مرا در میان جمع لعن نمود و در تاریخ طبری مذکور است که در وقتی عقیل بن
ابی طالب نزد معویه رفت بهرم سنه اربعین که سال شهادت حضرت امیر المومنین بود و چون الحضرت از دنیا او
مطلع شد بگریست و کلام کرد در الحال و بزبان معجز نظام در آورد و ترجمه آن اینست نظم آنکس که بد او کند خود غصه
دم دعوی که کسی دشمنان یخ دائم فی اکبر بعد وقت ایشان تبسم وجهد کند تا ملامت هر دم در کتاب
انوار البدریه از منهاج التحقیق نقل شده که وجه تسمیه ناصبیان بی دین و مبغضان حضرت امیر المومنین
آنست که چون معویه نزول ها و برطرف نمود سب حضرت امیر المومنین را آن سال را عام السنه نام کردند و این سبب
دشمنان الحضرت را اهل سنت میگویند و در کتاب فصول الحق ذکر شده که صدوبیست کرا از دانشمندان از ان طبقه
هست در کتاب خود آورده که در صحبت معویه که سال چهلم از هجرت بود عام السنه خواندند و در صلح حضرت
امام حسن با معویه غادیه عام الجماعه خوانند از جهت است که ناصبیان سنیان را اهل سنت و جماعت خوانند
و در کتاب طرایف املا کرده وقتی که سر امام حسین را نزد یزید آوردند از دری که سر آن سرور را در آنجا در آوردند
هر کرده اهل موسم سنتی کشتی و در تحفه الابرار مذکور است که در زمان خلفای بنی امیه طائفه هر که طلب دنیا
و امارت کردی کتابی باو میدادند که مشتمل بود بر سب و طعن امیر المومنین و اهل بیت طاهرین که این را دستور
العمل سازند و در منابر و محافل ذکر آن کتاب کنند و آن کتاب را با طفال تعلیم دهند و هر که نام علی بر زبان
جاری سازد یا طفلی را علی نام کنند زبانش قطع کنند تا آنکه گویند در زمان عبد الملک روزی یکی از علماء در
دمشق وعظ میگفت تا در اثنای مقال شمه از فضایل علی علیه السلام بر زبان جاری شد عبد الملک حکم کرد
زبانش ببریدند و گفت والعجب هنوز مردم نام علی را فراموش نکرده اند و در اکثر کتب مذکور است که سنت
حضرت امیر المومنین هشتاد سال در میان مردم عالم استمرار داشت تا آنکه عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه

جمعی حیلها از دستم برید از این روش دا بر طرف ساخت چنانکه در روضه الصفا مسطور است که یکی از اطبای یهود
در محفلی که اعیان و اشراف بنی امیه و اکابر و معارف شام حاضر بودند بتعلیم عمر عبد العزیز دختر او را خواستگاری
نمود عمر عبد العزیز گفت این مواصلت بهیچ وجه روا نیست بنا بر آنکه ما مسلمانیم و شما کافر طبیب گفت پس چگونه پیغمبر شما
دختر خود بعلی بن ابی طالب داد عمر گفت که او یکی از عظمای ملت احمدیست طبیب گفت پس لعن او میکنید عمر روی بجماعت
کرد گفت جواب او بگوئید همه ساکت و ملزم گشته سرها پیش انداختند و ان عاقبت عمر با ایشان گفت که
انصاف بدهید که اگر در ان علی بن ابی طالب را کرده اند و میخواهد باشد بان فضل و کمال در منابر سب کردن وی
حقیقت انصاف خبر از همه عباد انست بیت از تو گر انصاف آید در وجود به که عمری در رکوع و در سجود و حکم
فرمود که دیگر هیچ کس بر زبان بنا شایسته حضرت امیر المومنین نکشاید و اوضاع او را با بنی امیه اختلاف بسیار راست
تا الحال که او را مومن آل فرعون میگفتند مشهور است که بحقیقی در یزید عمر بن عبد العزیز حکایت میکرد گفت امیر
المومنین یزید با ما چنین کرد و چنان گفت که او را و هم کردند و بدست خود میثاقها فرو ریخته و در تاریخ
حبیب السیر املا کرده که منع نمودن عمر بن عبد العزیز حکایت میکرد گفت خطبا را از سب و طعن حضرت امیر المومنین
در سنه ماده نهم هجری بود و روایت که حضرت امیر المومنین در حین انتقال ازین دنیا بجنت الماوی وصیت نمود بحضرت
امام حسن که چنان مکن که مردم را معلوم گردد که مدفن من کجاست که مبادا بنی امیه خوفست و اولاد عظام آن
حضرت بموجب فرموده عمل نموده در شب الحضرت را مدفون ساختند و موضع قبر مبارک را با دیگری پنهان نمودند
که اعدا از ان اطلاعی نیابند و تا زمان حکومت هارون الرشید غیر از ائمه معصومین علیهم السلام هیچ کس را وقف
نبود و سبب و بنیان مرقد مطهر و مشهد مقدس منوره آن شد که روزی هارون الرشید در صحرا
شکار میکرد آهوی چند از پیش او بان مکان بهشت نشان پناه بردند و هرچند مرغان شکاری و سگان شکاری
را ایشان سر دادند با امتناع نموده و بطرف ان مکان شریف نیامدند هرون ملعون ازین تماشا و ان صورت
متعجب و متفکر شده از حضار و ندمای خود در استفسار این سر نمودند بعد از مراسم تفحص و تجسس پیری گفت
که از پدران و اجداد ما وسیله که جسد مطهر امیر المومنین حیدر در این مقام مدفون شده دیگر انکه او را دشت
معویه آنکه جعده بنت اشعث را فریفته بنهر اخمه بفرستاد تا حضرت امام حسن را زهر داد و بدان سبب

حضرت از دنیا بدار البقا ارتحال نمود و یزید پلید را وصیت و سفارش نمود که حضرت امام حسین را شهید کند
و آن سگ بچه بحیا و صبت پلید را بعمل آورد و آن ملعون خود را امیر المومنین نام کرد و هر که بعضی از بنی نام او را اسم
میبرد او را بقتل میرسانیدند و هر یک از این افعال قبیحه موجب لعن و کفر آن مردود است چه جای آنکه این همه
قبایح از یکی سر زند چنانکه در کتاب فصول الحق ذکر شده که از شریح قاضی مصر پرسیدند که از فضایل معویه چیزی
بیان کن گفت پدر او معاند که با پیغمبر و مادر او جگر خوار حمزه عم پیغمبر را و پدر نمود او زهر داد بدل سبط پیغمبر را
و پسر او کشت سبط دیگر پیغمبر را زیاده ازین منقبت چه توان بود و در مجموعه الحدایق و ترجمه دیوانی که منسوب است
بحضرت امیر المومنین املا کرده وقتی که معویه در مسجد دمشق از آن فعال اصحاب بیت و بیت المال مسلمانان بنا نهاد
مولای مومنان علیه السلام باو نوشت   سمعت بنی مسجدا من جنایه   وانت بحمد الله غیر موفق کمطعمه
الرمان مما زنت بر حیث مثلا للخیامی المتصدق نظم ای ساخته از زیاد مسجد جراح   صد شکر خدا که نیست
نیست یاره چون آنکه زناکرده و بخشیده انار   نیست مثل زنان حیز شعار   فقال له اهل البصیره والتقی لک
الویل لا تزنی ولا متصدق   چون کرد زنا و کرد خیرات زن آن   کفتند باو اهل بصیرت بجهان   کای وای بحال تو
در دو جهان   نه چنین کن نه زنا کن بعیان   و از صاحب دلی ترجمه این کلام معجز نظام را بنکو بنظم در آورده بیت
تا چند نسیم خلق و بندی طرفه   وانکاه بعینه حق کنی این حرفه   مسجد که تو از حرام سازی باشد   مانند منا منع
که صاف نه زیر رفته بود و در کتب اهل سیر و تاریخ ذکر شده که معویه اول کسی بود که در اسلام دهها و سردار کرده با غیر
شد و اول کسی بود که خلافت را بجلافت و منتش بگرفت و اول کسی بود که در اسلام بظاهر زنا کرد و اول کسی
بود که مسلمانان را غارت کرد و ان لعین بسیاری را غارت کرد و بسیاری از شیعیان و موالیان الحضرت
را بقتل رسانید و در کتاب بطارق الایمان املا کرده که معویه غادیه در ایام خلافت خود چهل هزار کس از
مهاجر و انصار و اولاد ایشان را بعلت دوستی امیر المومنین بقتل رسانید و اول کسی بود که در میان
صفا و مروه سوکرد سو کرد و اول کسی بود که شراب نبید را علانیه مرتکب شد و ساز و سرود را بان ملحق
ساخت و سبیل بجهودین ... و حکم با باحتش نمود و اول کسی بود که ... در حکم کتابت نوشت و اول
کسی بود که بموت مسلمانان شماتت کرد و اول کسی بود که سر مسلمانان را از جایی بجایی فرستاد و اول کسی بود که

که بغتت نشتر و لشکر را کار خود ... نمود و اول کسی بود که بموت مسلمانان شماتت کرد چنانکه در کتب تاریخ
سیر املا کرده وقتی که خبر شهادت و موت مولای مومنان باو رسید شماتت نمود و امر نمود که مردم شام
بعیش و عشرت مشغول شوند کما قال امیر المومنین علیه السلام   جمیع فواید للدنیا غرور ولا تبقی بمر جمیع السرور
فقل للشامتین بنا افیقوا فان نوایب الدنیا تدور   نظم خوش وقتی دنیا همه هست غرور بجهان   سو بسته نماند
علیش حضور   ای کشته تو از ایم ماتم ... در کرد بنوبت تو آید بمرور و اول کسی بود که با مشرکان بی اخذ جزیه
صلح کرد و اول کسی بود که بت و رخت و بت و رشمی را بجزاء نهاد و هر سال چندین کشتی بت بطرف هند و دیگر بلاد
میفرستاد که فروختند قیمت آن را از قماش و متاع آن بلاد از برای او بخرند و این را تجارت نام نهاد و چشم داشت
ثواب هم داشت و اول کسی بود که از پادشاهان اسلام زندان ساخت و اول کسی بود که اسب مسلمانان را در وقت
و اول کسی بود که در مسجد معقصوره ساخت و اول کسی بود که خواجه سرایان را بخدمت خود خصی کرد و اول کسی
بود که خطبه نشسته خواند بسبب آنکه در آخر ایام حیات خویش بواسطه عظم شکم و پای بر خیزد نمیتوانست ایستادن
و اول کسی بود که استحقاق بیکانه خود نمود که زیاد بن ابیه را برادر خود خواند و اول کسی بود که بریات دیوان مهر زد
و اول کسی بود که مردم را در جوف چهار پایان نهاد بسوخت او بود که حکم نمود که محمد بن ابی بکر را بسبب دوستی و محبت
مولای مومنان و سرور اهل ایمان در جوف چهار پای نهاده بسوختند حکایت در روضه الصفا مذکور است
که یکی از اهل دمشق بر بعضی از مردم کوفه در شتری دعوی کرد و قضیه بمعویه رسید ایشان را طلب نمود دمشقی پنجاه گواه
بمجلس معویه برد تا ادای شهادت نمودند که این ماده شتر تعلق بدمشقی دارد و در دست کوفی بغیر حق است معویه حکم
کرد که تا کوفی شتر را بدمشقی تسلیم نماید بعد از ان کوفی بمعویه گفت این شتر نر جمل است نه ماده معویه گفت هذا
حکم قد مضی یعنی این نوع حکمی گذشت دیگر تغییر و تبدیل راه نمی یابد و چون مردم متفرق گشتند معویه کوفی
طلب کرد و پرسید که بهای شتر تو چند است گفت این مبلغ معویه مضاعف آن وی داده گفت برو و با علی بگو که
با صد هزار کس که ناقه را از جمل نشناسد با تو جنگ و قتال خواهم کرد و فی الحقیقه اگر اهل شام ناقه را از جمل
و حق را از باطل و حق را از ... فرق میتوانستند کرد و امتیاز میکردند با حضرت امیر المومنین در مقام
منازعت و جدال و خصومت و قتال نیامدندی و با حال المجموع روز قیامت الحضرت خصم ایشان باشد

كما قال امير المؤمنين عليه السلام فويل ثم ويل ثم ويل لمن بلغني الا ذو عنا مظلمي فويل ثم ويل ثم ويل لجاهل طاغي مريد
همی نظم ای وای بر آنکه چون رسد در محشر با ظلم من آید بملاقات خدا ای وای بر آنکه کم کند حق مرا و رهان من انکار
کند در همه جا و ان منافق پلید در همه جا در نظر اهل خلاف بقوی با هیبت و سیاست بود که هیچکس را
یارای آن نبود که در مجلس او گفتگو نماید و در آن اکثری عرب میخواستند نوبتی طایفه از مردم مصر عزم ملاقات
او کرده عمرو عاص که حاکم ایشان بود جماعت را امر کرد که چون بمعویه رسید بودی بخلافت سلام مکنید تا در خشم
او بیفزاید و چون رفتند بمجلس نکبت سرای معویه را رفتند و او را در غایت مهابت و جلالت دیدند
سر اسیمه گشته گفتند السلام علیک یا رسول الله و چون از مجلس معویه بیرون آمدند عمرو عاص بایشان گفت لعنت
خدای بر شما باد من گفتم بخلافت بمعویه سلام مکنید تا از شما حسابی گیرد و شما برسالت و نبوت بر وی سلام
بلی مثل شما امت گمراه را هیچ معویه رسول و پیغمبری میباید که بر ضلالت و شقاوت دعوت شما کند و در مدت
هشتاد و سال ایام خلافت بنی امیه لعنهم الله علی حال شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین بنوعی گذشت
که در بیان آن یارای شرح آن هست و هر کوش را تاب شنیدن آن و چندین هزار کس را بتهمت محبت و دوستی اهل
بیت کشتند تا بدوستان و شیعیان چه رسد و بقمع و قطع ذریت و اولاد سید المرسلین بنوعی کوشیدند که
ما فوق آن متصور نباشد و بعد از ایشان خلفای بنی عباس نیز بپیروی و متابعت بنی امیه کوشیدند اگرچه
بحسب ظاهر دوستی و محبت با سلاله حضرت خاتم النبیین مینمودند و دعوی ... میکردند اما
باطنا الغدر لا یدفع عداوت و قتل و غارت و سنگ دلی و در و سیاهی دنیا و آخرت بود و بعد آورده از ظلم
و ستم چیزی فرو گذاشت نکردند چنانکه در کتاب منهج الفاضلین آمده که اول کسی که امر فرمود که خطبه
مدح و منقبت خلفای ثلثه در منابر و مساجد نمودند منصور دوانقی بود که وضع این بدعت نمود و جمیع
اهل سنت معترفند که در زمان حضرت رسول هیچ کس در خطبه ذکر خلفای ایشان نمی نمودند و در زمان
هیچ یک از صحابه و تابعین و نیز در زمان بنی مروان و نیز در اول سلطنت بنی عباس و منصور جهت آن این
بدعت وضع نمود که با علویه و سادات که الحق سعادت اند کدورت و عداوت داشت و میگفت لهذا
قسم ... بنی هاشم و سادات را و ایشان را خوار و ذلیل سازم و در نظرها بلند سازم

مر قبر ابی بکر و عدی و امر نمودم که در خطبه مناقب ایشان را ذکر کنند تا اکثر ایشان لئیم و خسیس ... طوایف
عرب اند و هو اینها ... و بدبختی معویه بود و شرح بدطینتی و خباثت ذات و خباثت نفس او در حکم ... توان
کرد که یکی از ... گفته که ... نشسته از سیئات معویه ... کرده است گفته است که ... یکی از بدیها
... یزید پلید با حضرت امام حسین علیه السلام کرد از نتیجه اعمال معویه و تمهید مقدمه او بود و او مردم را بظلم
اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دلیر ساخت چنانکه حکیم ثنائی رحمه الله
گفته بیت هیچ مادر ... سید ... بیداد ... آدم ... شرع ... بشکست
هر که ... کین ... که هر ... گر
که قاضی ... و اهل سنت ... معویه و بنی امیه ... رسید ... خواه
باشد و خواه ... که با امیر المؤمنین علیه السلام میکنند خواه ظلم و ستم که با ... خاتم النبیین نموده
... کتب و دفاتر ایشان ثبت است که هیچ یک موجب لعن و طعن معویه و بنی امیه نمیدانند و نقصان
مرتبه و منزلت ایشان نمی شمرند و حاشا که ایشان را از دایره اسلام و ایمان خارج و عاطل دانند بلکه اگر
کسی یکی از ... ایشان را بلعن و نفرین یاد کند رضا و فتوی بقتل او میدهند و این بنابر آنست که اگر نفی اسلام
این جماعت کنند منافات با اصل و مذهب و ملت ایشان خواهد داشت که ... ثابت شدن خلافت را
در مذهب ایشان بر بیعت اجماع اگرچه یک کس باشد و هر یک از معویه و یزید و مروان را مردم در روز اول
امامت ایشان ... ابی بکر و عمر و عثمان بیعت کردند خصوصا اکثر ... اول با ابی بکر ... بیعت کرده با
اهل خلاف ... مثل آن ... اولا ... معویه و یزید و مروان که اهل شام بیعت کرده اند
ذکر ... امام ... آید که ... امام ... هو ... امیر المؤمنین ...
... کنایش ... و ... اله و ...
... ثنائی ... نظم ... آدم ...
... یزید ... عمرو عاص ... یزید پلید ...
... لعنت ... کند ...

و در وقتی که ... و عناد محبت لا یبغی عاجز و عاطل آیند میگویند که مجتهد بوده خطا کرده اند یکی
خواهند داشت و در یکی مسایل و فتاوی ... ... قیاس باید کرد که در کتاب فصول الحق
آمده که ... در تفسیر خود امام فخر رازی و ... عبد الله الواصلی در کتب خود روایت نموده اند که
در صفین از لشکر معویه مردی بمیدان آمد بجای ... ثم بتساءلون ... مولای مؤمنان بمبارزت
او بیرون آمد و گفت یا اخ العرب میدانی که نبا عظیم کیست گفت نه آنحضرت فرمود که والله منم در خلافت
من اختلاف نمودند حقا که روز ... باشد که بدانند در وقتی که خلاف نموده اند و ... باشد که بدانند
در روز قیامت ... ... عقیده ... و نکیر ... ایشان سؤال خواهند کرد
... این کلام را از آنحضرت استماع نمود گفت تا امروز ... بودم و امروز
اعتقاد فاسد ... و توبه نمودم و با امیر المؤمنین ... و ان عاقبت ... مولای
مؤمنان ... آن ... شهادت رسید و ... جنگ و جدال حضرت امیر المؤمنین با معویه منزل
... کشید و لشکر حضرت امیر المؤمنین ... هزار کس بودند و عسکر ... معویه ... حد
هزار کس و در آن مدت هفتاد هزار کس کشته شده بودند ... هزار کس از لشکر مولای مؤمنان ... درجه
شهادت فایز شده بودند ... هزار کس از عسکر نکبت اثر ... منافقان ... و ...
ساخته بودند و در ... که مشهور است بلیلة الهریر ... هزار کس از طرفین کشته شده بودند و در آن
مالک اشتر ... فتح شده بود که عمرو عاص ملعون مکر کرده مصحفها را بر نیزهها کردند و چون لشکر حضرت امیر
المؤمنین ... دو ... هزار کس از آن لشکر ... آنحضرت آمده گفتند که قوم معویه ما را بکتاب خدا
میخوانند ... مالک اشتر دست از محاربه و جهاد بکشد ... دست ... ناچار آن
حضرت مالک را از جنگ باز گردانید و قرار بحکمین دادند ... اشاره بدین نموده نظم ...
... سر ... آورده ... ...
عمرو عاص در حکمین ... ابو موسی اشعری ... که قبل از این ذکر آن شده و در ... که حضرت امیر المؤمنین
در ... جنگ و جدال و قتال معویه ... ابن ملجم مرادی ... شهادت چشید و در کتاب ... الله

از عمار یاسر روایتیست که در حدیثی که ذکر آن طولی دارد خلاصه آن آنکه روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آمد ... یکی از آن دو کس ... آنحضرت ... و ... آنحضرت ... شد ... و ...
اصلی معاودت خود ... آنحضرت گفتم ای مولای من ... خدا تعالی ... عنایت فرموده ...
در جنگ معویه ... احتیاج بلشکر و عسکر است امام فرمود ... خدا تعالی ... فرموده که جهاد کنم با
کفار و ناکثین و قاسطین و مارقین ... اگر ... کنم این دست ... و ...
... معویه در شام ... آنحضرت دست مبارک
باز ... کشید و در دست آنحضرت ... از شام ... معویه ... خبر ... بر سید که ...
دحیه که امام علیه السلام دست مبارک ... از ... جانب شام ... معویه ... افتاد ...
شد و چون بهوش آمد ... بسیاری ... که ... در آن کتاب ... حدیثی که ذکر آن طولی
دارد ... جابر بن عبد الله الانصاری روایتیست که بعد از آنکه یکی از اهل نفاق ... آنحضرت منع کرده
گفت یا امیر المؤمنین هر گاه ... الهی ... است ... حرب ...
دفع ... آنحضرت دست مبارک ... بس دیدم معویه ... دست مبارک آنحضرت
فرمود ... آن ملعون که شما ... و بعد از آن فرمود که ... سبقت ...
بگفتگو و با مرحد ... ایشان ... آن ملعون غایب شد ... و بعد از
مدتی چند خبر ... رسید که معویه ... در شام ... بودند و بعد از ساعتی باز آورده ... از
هوش رفته بود و چون بهوش آمد گفت ... علی بن ابی طالب ... ساعت
عجب ساحریست باب سی و دوم در ... جنگ صفین ... و ... آن ...
... مجلس معویه ذکر اوصاف و مناقب مولای مؤمنان علیه السلام در میان آمد ... ایشان
متابعان آن ملعون که ... و ... آنحضرت ... فضایل و مناقب ...
آنحضرت بیان نمودند تا آنکه نوبت بعمرو عاص ... اوصاف ...
مناقب ... بیان نمود و گفت ای معویه علم و کرم ... مؤمنان ... که با آنکه

هر روز به بلا و محال بر و عقاید ایشان [illegible] خیانتی بحضرت امیر [illegible] اصلا و قطعا افعال زشت و اعمال ناخوش ما را
اظهار نکرده از آن و [illegible] خصومت و عداوت ما نشود و بوجهی تا باقی بخدمت او
دیدم تا باقی حرمت وصال و کرم و دین که او ظاهر کرده و معویه گفت که هرچه [illegible] امرا را می‌بودی ایست
از کمالات و فضائل [illegible] منافق اتفاق نموده [illegible] کسی ایشان را
شناسد و هم [illegible] لشکر حضرت امیرالمؤمنین متشدد [illegible]
بخدمت آن حضرت رسیدند و از [illegible] بدرگاه آن حضرت عرض نمودند که بخدمت مولای
مؤمنان و پیشوای اهل جهان [illegible] آمده‌اند و حضرت بساط [illegible] آمدن بمجلس
بهشت نشان دارند و ایشان [illegible] عرض نمایند چون [illegible] بخدمت آن حضرت
آمده مطلب ایشان [illegible] مالک اشتر و جمعی از اعیان حاضر بودند حضرت امیرالمؤمنین [illegible] اهل مجلس
رخصت انصراف نمود و چون مجلس از غیر خالی گردید معویه و عمرو عاص داخل خیمه شده [illegible] ایستاده
[illegible] مولای مؤمنان با ایشان تلطف و مهربانی بسیار نموده ساعتی در خلوت [illegible]
گفت و گو کرده [illegible] بعد از آن رخصت انصراف [illegible]
از خیمه بازگشته [illegible] مالک اشتر و جمعی [illegible] داخل خیمه شدند امیرالمؤمنین تبسم نموده
با ایشان گفت که آیا این دو اعرابی را شناختید [illegible] معویه و عمرو عاص بودند چون مالک
اشتر این سخن را استماع نمود انگشت ندامت و حسرت بدندان گزید [illegible] تا دفع
شر آن [illegible] و مالک اشتر و اصحاب [illegible] تاسف و پشیمانی [illegible] که این دشمن خدا
و رسول [illegible] و سلامت از دست ما بیرون روند و آن [illegible] ایشان
[illegible] در حلم ما [illegible] آنچه
[illegible] با ایشان [illegible] بیت هر چه گفتیم [illegible] امیرالمؤمنین هم چنان هیچ نگفتیم
گرچه چندان است [illegible] در کتاب کامل بهائی و در کتاب احسن الکبار آمده که معویه [illegible] خطبه
[illegible] از آن حال [illegible] ملعون در چنان مقام

بشنو [illegible] معویه [illegible] گفت شکر خدای را که بیرون آمد [illegible] صعصعة بن صوحان گفت
کفتی ای معویه بیرون آمدن [illegible] اهل شام امیر [illegible]
شما و [illegible] شد بیت خاکسار [illegible]
[illegible] نداشت [illegible] که در [illegible]
[illegible] باب سی و سیم در ذکر وفات معویه [illegible] واصل شدن آن مرد [illegible]
وقت فرع و اختصار [illegible] در روضة الصفا و تاریخ [illegible] مذکور است که معویه
جهت قضای حاجت [illegible] و ریش [illegible] و ریش او
[illegible] مبتلا شده [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] ذکر شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده [illegible]
[illegible] کلام الصادق [illegible]
[illegible] و در کتاب کاشف الحق آمده که
[illegible] معویه [illegible] شدند [illegible]
[illegible]
[illegible] عضوی از اعضای [illegible]
[illegible] با علی بن ابی طالب [illegible] کردم
[illegible] محمد مصطفی [illegible]
حسن مجتبی [illegible] شهید کردند [illegible] محمد مصطفی [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] عقاب
[illegible] تا عذاب [illegible]
باشد [illegible] کما قال علی علیه السلام فویل ثم ویل ثم ویل لمن یأتی
[illegible] و ویل ثم ویل ثم ویل [illegible]

[illegible] دشمن [illegible] دشمن شوم [illegible]
[illegible] و محبت [illegible]
محبت او [illegible] مستقیم [illegible] دشمنی و عداوت اهل [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] دوست [illegible]
دنیا [illegible] آخرت و قیامت [illegible] محمد مصطفی
و عداوت علی مرتضی و خصومت سیدة النساء و دشمنی حسن مجتبی [illegible]
[illegible] بیت [illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] شام [illegible] یزید [illegible]
خطاب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] مولای [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که معویه [illegible]
اسلام [illegible]
[illegible] شنیدم که معویه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب شنیدم که معویه [illegible]
[illegible]

دور کردن [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible] کما قال علی علیه السلام انما الدنیا کظل زائل [illegible]
[illegible] بیت دنیا [illegible]
[illegible] قاضی القضاة [illegible] معویه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] معویه
[illegible] و قال امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] فالدنیا [illegible] فی الدنیا [illegible]
ایام [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] من الدنیا [illegible] فان الموت لا شک نازل الا انما الدنیا [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] در روضة الصفا و در احسن الکبار و دیگر کتب [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شمشیر [illegible]
[illegible]
[illegible] شمشیر کشیده گفت
[illegible] عمرو عاص [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible]

علاج دست بدست یزید پلید داده سمت کوفه دارالغرور روان آمد و بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین بیست و هشت سال معویه در منزل ها و دیر باقی ماند هشتاد و یک مرحله از غرناطه کافی دارایی نمود در کتاب ملتقطات از ابان بن بشیر انبساط روایتست که حضرت امام محمد باقر فرمودند که روزی خلف پدر خود در استری سوار بودیم و بعد از فجر میرفتیم و استقدم کوه ناگاه نظر ما بر مردی افتاد که در گردن او زنجیری بود و دیگری موکل او بود میگفت یا علی بن الحسین مرا آب ده موکل او گفت آبش مدهید که هرگز سیراب نکرداند خداوندم او را که این معویه منزلها است و در کتاب بیت الحیوة باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر روایتست که روزی با پدرم در وادی ضجنان کرمیان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم مرد پیری دیدم که در گردنش زنجیر بود و مردی زنجیر در دست دیگری بود و میکشید گفت مرا آب ده الشخص که زنجیر را داشت گفت آبش مده خدا او را آب ندهد و پرسیدم از پدرم که این مرد معلول که بود فرمود که معویه بود و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق منقولست که با پدرم به راه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم چون به وادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیر بود و زنجیر میکشید گفت یا باجعفر مرا آب ده خدا ترا آب دهد شخصی دیگری از عقبش در آمد و زنجیرش را کشیده و گفت یابن رسول الله آبش مدهید که خدا او را آب ندهد انگاه پدرم بمن کرد گفت این مرد را شناختی معویه بود و نیز در آنکتاب از یحیی بن ام الطویل منقول است که در خدمت حضرت علی بن ابی طالب الحسین به راه مکه میرفتیم چون به وادی ضجنان رسیدیم چنین امری مشاهده شد و حضرت امام علیه السلام فرمود که معویه بود در کتاب فصول الحق از طریق مخالفین روایتست که سید کائنات فرموده که در جهنم معویه در صندوقی از آتشین باشد و کلینی در کتاب کافی روایت نموده است که حبابقیه و بنی امیه تعلق مشرکین بودند که بر بدترین بلاها و محنتها گرفتار شدند و اول ابوسفیان بود که دشمن حضرت رسول بود و دوم معویه طاغیه یاغیه سیم یزید پلید و در کتاب فصول الحق مسطور است که از بنی امیه کسی نبود که بمیرد که بصورت وزغ نگردد حتی جیا که او را حربا گویند و جلیا سرینی گویند و در کتاب آمده که یکی از خرمان عبدالملک مروان روایت کند که چون عبدالملک مرد و خواستیم که او را غسل دهیم دیدیم که وزغ شد و در سوراخ دیوار رفت و بعضی از ایشان از ابیح کسی دیگر بودیم که مشاهده این

صورت نمودیم و حیران شدیم که حکیم که کسی نداند آخر چوبی که بتفد و بنهای او نبود او دیدیم در کفن در صندوق شاپی نیدیم و ما پنج کس او را در کفن پیچیده نهادیم که کسی نداند نست و هشام سرپا و سوگند خورد که هر کی از شما افشای این سر نماید سر او را از تن جدا نمایم و بعد از فوت هشام اظهار آن بمردمان نمودیم بیت اعدائی تو را دهد خدا و ذلت مرگ که از آن بتر نباشد باب سی و یکم در ذکر مجملی از ذکر داناحوش و یزید بن معویه علیه اللعنه و العذاب و الضعا و مقالات مناسب این باب حضرت امام حسین علیه السلام را بغیر نموده او شهید کردند و الحجر از ظلم و ستم آن به اهل بیت رسالت رسید از ابتدای آفرینش دنیا تا انتهای آن هیچ طائفه و قبیله و نسیله مخواهد رسید و چون در اکثر کتب حدیث این واقعه ها با تفصیل ذکر شده و بکلینی اکثر شیعه اثنی عشریه رسیده لهذا از طول کلام اعتراض نموده بعد از روایات متفرقه از کتب اصحاب مناسب این باب ذکر مینماید که شاید بعضی از آنها بگوش صاحبان هوش رسیده باشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون از مدینه بیرون آمدیم تا بکربلا رسیدیم هیچ منزلی فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که حضرت امام حسین علیه السلام یحیی بن زکریا را یاد نکند در روزی در منزلی آنحضرت فرمود که از وقایع و حوادث دنیا هیچ چیز نزد الله تعالی ابقدر بد نمود و مکروه نبود که سر یحیی را جهت یک نزد بانی زانی فرستادند و در کتاب ملتقطات آمده که چون حضرت امام حسین علیه السلام به صحرای کربلا نزول نمود ند صفوف قتال و جدال آراسته شد ملتکه بقصد نصرت و یاری امام حسین علیه السلام بصحرای کربلا نزول نمودند ایشان را رخصت حرب نداد و فرشتگان تا حال نزد تربت مبارک آنحضرت مجاورند و کریه میکنند و انتظار ظهور قائم آل محمد میکشند که نصرت آنحضرت نمایند و با اعدائه الله مقاتله کنند و در آن روز جمعی از جن بخدمت شاه شهدا آمدند و طلب اذن خواستند که نصرت آنحضرت نمایند و با آن دشمنان خدا مقاتله کنند ایشانرا نیز اذن نداد و فرمود که شما نادیدید و قتل و هلاک این مردمان را ایشان شما را نمی بینند و در کتاب تحفة الابرار از سدی روایت است در تفسیر آیه کریمه فما بکت علیهم السماء الخ یعنی نه بکریست جماعت آسمان دادی کویید چون که کشته شد حضرت امام حسین کریست بر او آسمان و گریه آسمان سرخی او ست و روایتیست که سرخی که در آسمان بهم رسید کرا از شفق کویند قبل از واقعه یحیی علی نبینا و علیه السلام نبود و در آن وقت بهم رسید و بعد از شهادت

و ظاهر شد یا از بعد شهادت شهدای کربلا پیدا شد بیت این سرخی شفق که در این چرخ نیلگونست هر شام عکس خون شهیدان کربلاست و از حضرت امام محمد باقر مرویست که قاتل یحیی بن زکریا و قاتل امام حسین علی علیه السلام هر دو ولدالزنا و حرامزاده بودند و آسمان سرخ نشد الا از برای آن دو مظلوم و این سرخی تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود بکت السماء علی الاعلی یحیی بن زکریا و الحسین بن علی و حمرتها بکاؤها یعنی هرگز آسمان بر کسی نگریست مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام و گریه آسمان سرخی او ست که در سپیده ها ظاهر میشود و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که در حین قتل آنحضرت از آسمان خون بارید و در بیت المقدس هیچ سنگی برنداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه یافتند چند روز آسمان در فصل ها چون خون لیسترم میشد و در کتاب عیون اخبار الرضا از ریان بن شبیب روایتست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا فرمودند که ای ابن شبیب بتحقیق که جدم حسین را شهید کردند آسمان خون بارید در روز خاک سرخ که بود و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که در بلاد روم در کوهی صورت شیر است از سنگ تراشیده و هر سال در روز عاشورا از دو چشم آن شیر آب روان میشود و تا شب میرود و مردم در حوالی آن جاجم میشوند و تعزیت اهل بیت میدارند و از آن آب میخورند و از جهت تبرک و استشفا از آن آب برداشته بمنازل خود میبرند کوه از حسرت آن تشنه لبان میگرید لیکن از غفلت آن خسته دلان هیچ نشد آه از آن سنگدلی بیخبری بهتر در زمین که حضرت نکشد آه و دلم خون شد و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده که بعد از شهادت شاه شهدا آن ملاعین خواستند که اسب بر سینه و کینه آنحضرت برانند در آن اثنا از دامن صحرا شیری پدید آمد و در برابر بدن مبارک آنحضرت پاسبانی با یستاد و چون آن ملاعین این بدیدند بجهت تحقیر گفت این شیر است نزدیک وی مروید که شما را هلاک کند پس آن مردودان بازگشتند و در روایتست که در جرد فی که حسین علیه السلام همراه حضرت امیرالمؤمنین بودند ایشان را رخصت حرب نمیداد و میفرمود که من بحرب کردن سزاوارترم و اصحاب را وصیت میکرد که ایشان را فرزند رسول الله اند نگذارید که متوجه حرب شوند که نسل رسول منقطع نشود و آخر کار باینجا رسید که رسید و در مجموعة الحقایق آمده که حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام نموده فرمود کانی بنفسی و بقعاها بالکربلاء و هی بها فتحیت مثالی بالاثماء خضاب العروس بالتیها نظم کویا که بنفسی خویش او را کرام در حرب کهم بکربلا کرده مقام سلگون کرده لحیه همان ماتم چون رنگ عروس از لباس کلفام و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه رحمه الله از حضرت امام محمد باقر مرویست که آنحضرت فرمود در روز فتح منزل بیت نبوت اولادانکه از مکان نیست هیچ کس از مردمان مگر کشته حسین بن علی و یحیی بن زکریا و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که آنحضرت فرمودند که زیارت حضرت امام حسین واجبست بر هر که اقرار بامامت او داشته باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایتست که هر که زیارت قبر امام حسین بکند و عارف باشد بحق او و پیامبر خدا تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمودند ای شیعیان ما را بزیارت حسین بن علی و محفوظ میدارد خدا تعالی زوار آنحضرت را از هدم و غرق و خوف و اکل سبع و زیارت آنحضرت واجبست بر هر که اقرار داشته باشد بامامت آنحضرت علیه السلام بیت که دم دو دیده پای سوی مشهد حسین هست این سفر بمشهد عشاق فرض عین و ثواب زیارت آنحضرت از حد و حصر افزونست و در اکثر کتب مذکور اللهم ارزقنا حج بیتک الحرام و زیارت نبیک و وصی نبیک و ابنته و سبطیه و باقی الائمة المعصومین علیهم السلام فی هذا العام و فی کل عام و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که تحنیک اطفال با آب باران و تربت آنحضرت کنید و اگر یکی نباشد با تربت آنحضرت تنها بکنید و تربت آنحضرت شفاست از همه مرض و درد و در این باب احادیث بسیار بطریق تواتر اظهار در کتب علما شیعیان حیدر کرار وارد است و از خواص تربت آنحضرت است که چون از آن تسبیح سازند و به هر یک دانه از آن که بگردانند و ذکر حق تعالی کنند چهل حسنه از برای آن شخص نوشته میشود و اگر در دست داشته باشند و ذکر کرده را فراموش کنند هر یک دانه که میگرداند برای او حسنه مینویسند و در کتاب ذکر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر کس رو بقبلت امام حسین کند از بجمله کناه تا روز قیامت فرمود که شود و تربت آنحضرت در سفر و حضر امانست از همه خوف و ترس و بتجربه رسیده که چون در دریا طوفان آید و کشتی بیم غرق شدن باشد قدری از تربت آنحضرت به دریا افکنند طوفان برطرف گردد و در اخبار آمده که هر که در زمین کربلا مدفون شود از حساب روز قیامت فارغ است و بحساب به بهشت میرود و نیز

روایتست که زمین کربلا را هر که در آن مدفون است در روز قیامت برداشته به بهشت میبرند بیت هر تن که بخاک
کربلا در افتد / احیاش اگر بود و زخشش صد کار افتد / گر شهیدان خاک رسد بالیده شود / مانند سگی که در
نمکزار افتد / و در حدیثی است که در روز قیامت زمین کربلا چون غربال میشود و دشمنان و مبغضان اهل بیت
نبوت و رسالت را در خود در میکشند و محبان و موالیان را با خود به بهشت میبرد ملا فضولی بغدادی
بیت اسود کی بلا بهر حال کرهست / کو خاک شو عنیشود فیرش بیست / بر جدا ایند و سجراش ملیسانند
میکردانند فش از شرفی دست بدست / و از جوانی و اصحاب امام حسین روایتست که ما هرکه آنحضرت با ان
خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم چنانکه محتشم نوره میفرماید بیت مردان که درد استکو برد من ای
نادر اغوش نکیرم شک شک / مردانه بجوی پیام جاودان / او زمین دلتی ستاند ملک ملک / و در بحار
المؤمنین مسطور است که حبیب بن مظاهر در آن کرده بجای کربلا در حضرت شاه شهدا بعد
کوبر کیب و بلا که فتاد بود در روز با یکی از یاران خود مزاح میکرد بریر بن خضیر الهمدانی با او گفت که ای برادر امروز
نه روز خندیدن و مزاح کردن است حبیب گفت پس کدام روز سزاوار تر است بر وی خوشحالی از این تواند
بود که در قدم مبارک آنحضرت با این اشقیا محاصره میکنم تا شهید میشویم و در بهشت عنبر سرشت با حور
العین معانقه هم آغوشی میکنم جای خاک قدم در دست شدن نیست کیوان / این علتی که امروز در این قدم او دست
در آن روز تنگ عدد کسانی که آنحضرت را به بستن خود برد و زخمشان فرستاده بجای دهر کسی رسیده بود و هر که
دم آب بخورد یاد آنحضرت کند و بر قاتلان او لعن و نفرین کند آنکس را ثواب عظیم خواهد بود و چنانچه از داود
کثیر رقی روایتست که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق عم که آنحضرت آب خورد و بعد از آن اشک از چشمهای
مبارکش روان شد و فرمود که هرکه آب خورد و یاد حضرت امام حسین عم کند و لعن بر قاتلان او نماید
زد بنویسد خدا تعالی از برای آنکس صد هزار حسنه و محو کند از نامه اعمال او صد هزار سیئه و بلند سازد
از برای او صد هزار درجه و مثل آنست که آزاد کرده باشد صد هزار بنده و حشر کند خدا تعالی او را در روز
قیامت در حالیکه دل او سفید و درخشنده نظم حرمتم هر ابتنا آوید / تا بکوی شب در روز لعن یزید
حکایت بعد از واقعه کربلا یزید پلید را خبر اهل رسید که بکشتاده قتل امام حسین عم آب ایشان را بکر

بسازد که مردم از آن آب خورند و بدین سبب تخفیفی در عذاب او شود و امید آن داشت که حق تعالی از
تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شفاعت او کند فنعم ما قیل ارجو امحی اقتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحسنات فلا والله لیس لهم شفیع وهم القیمة فی العذاب و قد تنلوا الحسین عم بحکم جور
مخالف حکمهم حکم الکتاب و چون آن نهر کربلا بامام رسید در آب کردند او را باد فیشرا آمده از آن حوض آب خورد
لعنت بر یزید کرد بنوعی که جمیع اهل شام و اَملون آن ندای غیبی را شنیدند و هر که بعد از آن آب میخورد لعنت
بر یزید میکرد و هر گاه آن مردود پلید آب میخورد بی اختیار لعن بخود میکرد و در و حرمان و مجبور بی از رحمت
و مغفرت خدا یاد میکرد بیت آب بچاشنی لعن یزید / بگلوی کسی گوارا نیست / و در کتاب احسن الکبار از
حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت شده که امام حسین علیه السلام تشنه شهید شد و فرمود که خاموشی باشید
مگر نشنیدید که حق تعالی چهار ملک از کتاب ملائکه نزد وی فرستاد و گفت خدا و رسول ترا سلام میرسانند که اگر
میخواهی دنیا و هرچه در وست بتو دهیم و ترا بر اعدا نصرت دهیم با آنکه حیات دعا خواهی امام فرمود که من جوار رسول
میخواهم کران دفع اعداست پس ملائکه شربتی آب بوی دادند بخورد و بوی گفتند هرکه تشنه شود
و بخشند و نیز در آن کتاب از آنحضرت روایتست که فرمود ملکی نزد امام حسین عم آمد وقتی که اصحاب امام علیه
السلام از تشنگی شکایت میکردند پس گفت یا ابن رسول الله خدا تعالی ترا سلام میرساند که هر که حاجتی کرد اگر
بخواه تا اجابت کنم امام حسین عم فرمود که خدایا تو عالم الاسراری و بر تو معلوم است که اصحاب من از بی آبی تشنگی
میکنند حق سبحانه و تعالی وحی بملک کرد که حسین بگو که با انگشت در زمین خطی کشد امام علیه السلام با انگشت مبارک
در زمین خطی کشید در حال چشمه آبی ظاهر شد سفید تر از شیر و شیرین تر از شکر و اصحاب او از آن آب خوردند
ملک گفت ای حسین این آب حوض از آن شماست در آخرت و این رحیق مختوم است که ختامه مسک است از
قرآنست در کتاب فتوحات القدس آورده که در وقتی که شاه شهدا در کربلا بعلت تشنگی مبتلا بود
درویشی کاسه چوبینی خود را پر آب کرده بخدمت آنحضرت آورد امام علیه السلام کاسه را از دست درویش بگرفت
و آب آن را بر زمین ریخت و گفت ای درویش آب بر ما خطا نیست که از کی خون درویش نقل کرد که چون آب ریخته
دید امام حسین کاسه درویش را پر آب و نمک کرد و به درویش داد از آن زیرکها تمام جواهر آبدار شده بود

و در حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که فرمود من بکی علی الحسین ابنی کان او جبت له الجنة یعنی هرکه بر حسین
علیه السلام بگرید یا آنکه خود را بگریه دارد بهشت بر او واجب میشود نظم هرکه گرید بهر اولاد رسول / در بهشت
او را بود ذوق حصول / و در امالی آمده که شخصی در خدمت امام ناطق جعفر صادق عم شعری در مرثیه امام حسین
خواند آنحضرت گریست و فرمود که هرکه شعری بخواند که از مراثی آنحضرت باشد و جمعی گریه کنند یا در او ببکی اگر هر یکی
کس باشد البته او را بهشت واجب میشود پس خوشا حال آن کسانی که گریه خود به بهشت میروند و هم چنین
کسی را ذوق خود در بهشت صبح نظم زاری ده آن ماتم جان گسل / روان کرد از دیده خوناب دل و در کتاب
فتوحات القدس آمده که یکی از ثقات گوید که مردی از قبیله حلی میگفتم که مرا در سینه است که سینه‌ای از خیر
جنیان را در امام حسین عم شنیده اید گفت از هر که از بنده را از آن قبیله نزد من بپرسی مگر که تو را از این معنی
دهد گفتم من دوست میدارم که از تو بشنوم آنچه خود از ایشان شنیده گفت من از ایشان شنیده ام که میگفتند
مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش وجده خیر الجدود در عیون اخبار الرضا آمده
است که پس دعبل خزاعی روایت کند که چون پدرم را وفات حاضر آمد زبانش سیستر شد و رویش سیاه
گشت من از دیدن آن واقعه بترسیدم و او را دفن کردم شبانه او را در خواب دیدم با جامه سفید و جامه نیکو
گفتم ای پدر چون است از وقتم با تو چه کردند گفت حرا با پدر یزید و سیاهی روی و گرفتگی زبان من از برای آن بود
که خمر میخوردم و چون مرا در قبر نهادند هم چنان با روی سیاه و زبان گنگ بودم که رسید که آن سادات
حاضر شد و گفت خدای آن مرثیه که در حق شهیدان اهل بیت گفته بودی برخواندم لا اضحک الله من الدهر
ان ضحکت وآل احمد مظلومون قد قهروا تا آخر این ابیات میخواندم و حضرت رسول میگریست چون تمام
کردم فرمود که نیکو گفته و مرا استشفاعت کرد و این جامه کرد در من داد و در کتاب لوامع الانوار از حضرت امام
جعفر صادق عم روایتست که آنحضرت فرمود که علیه لعنة یزید پلید چون بکربلا رسید نشت شهر بد اختر خود
مطلع سر امیر شهدا از آن یزید بدست و بگلاب و مشک معنبر معطر کردانید و تا یکصد نفر بر اسم تعزیر
و نوحه زاری باکیزان خود مشغول بود و در آن اثنا یزید پلید کو سفند بریان نمود و چند کلید قرستاد
و قبول نکرد و گفت در تعزیه امام مردم درد مرد و شغ از دنی و مرثیه آنحضرت فرموده بیت سوراخ میشود

دل ما چون کل حسین / هرجا که ذکر واقعه کربلا رود / که خلق بر احدای بکربد با ولیا / قسم که این معامله را ابتدا
روند / و بعد از اتمام عزا و ماتم پاکیزان خود از خانه بیرون آمدند که آواز پای ایشان کسی نشنید و ا
ثری از ایشان ظاهر نشد که بکجا رفتند و دوستی اهل بیت مصطفی و چاکری شاه علی مرتضی باعث نجات
و خلاص آن زن شد از صحبت آن پلید و در بهشت جاودان در وی خواهد کردید و در کتاب احسن الکبار
آمده که کلیه زن یزید سر امام حسین را بر داشته بمشک و گلاب شست آن شب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را
بخواب دید که عنه بها از وی میخواست و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که هر که را میخواهد که
که کاشکی من در آن روز در کربلا بودمی تا در پیش امام حسین عم جان فدا کردمی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که
با حضرت شهید شده باشد حکایت مرویست که روزی عرض لشکر خود را میدید مقرری داشت که هر امیری
سرداری که هزار مرد مکمل مصلح بر وعرض کند کمر زرینی باو بدهد چون از عرض لشکر فارغ شد صد و بیست
کمر طلا بسرداران داده بودند در وقتی که عدد و شماره لشکر و عسکر خود را با این مرتبه دید خود را از اسب
سر بسجده نهاد و در حق خدا خدا میمالید و میگریست و بعد از مدتی مدید که سر از سجده بر داشت ندیمی از ندما
که در خدمت او دلیر و گستاخ بود و راه سخن گفتن و هم زبانی داشت پیش آمد گفت ای ملک کسی را که این
لشکر و حشم باشد کارها و مهمات پرداختن باید که بخندد و بخندانند نه آنکه بگرید یا بگریاند بیت ای مرد فرصت
که پیر فریاد دست / وقت شادی مبارکبا دست / و چرا این گریه و زاری و سبب این اندوه و بیقراری چه تو
بود عمر و بیست گفت چون دیدم که عدد حشم و لشکر من بصد و بیست هزار رسید و اقعه‌های کربلا بخاطرم رسید
و حسرت بودم و آرزو کردم که کاشکی آن روز با این لشکر در آن جا بودم تا دمار از کفار نجات بر میآوردم
یا من نیز جان را فدا میکردم تا موجب علو درجات من میشد بیت شهیدان الجشم که صبی کار ایشان بجز ذهن جمی
کرانها یافتند الجا از جهت مرحمی دارند / اگر رفتند باید دید و الم دنیی عالم ناخوش / بیاد الخلد بی درد و الم جوی حرم
دارند / و هم روایت است که چون او را وفات رسید در خواب دیدند تاج مکلل و رس و کمر مرصع و کمر و جوهر بپیشانی و غلامان
بر چپ و راست او و رسیدند که این مرتبه و منزلت و این شان و شوکت را بچه یافتی گفت خدای تعالی
جل شانه دشمنان مرا از من خوشنود کردانید و گناهان مرا بیامرزید بسبب آرزوی که در آن عرض لشکر

کرده بودم و نیست معاونی که نسبت شاه کربلا در او خیر خواهی که از اینده بودم و در بین دو زن دستگیری دو قوام
معروض شد و در کتاب روضة الشهدا آمده که شیخ سهیل بن عبدالله فرموده که در روز عاشورا اسکی بسر و دل
خود میگفتم چرا او در حاضر نبودم که در پیش شاه شهدا خود را بر یزید امر و یاری چند قطره از خشم خود بر دیم
شبانه حضرت رسول را در واقعه دیدم که مرا گفت ای سهیل بجلال حضرت ذوالجلال که یکقطره آب دیده تو در
مصیبت فرزند دلبندم ضایع نخواهد شد و بدان که هر که تو امروز کردی فردا تا چندان ثواب دهند که جهان
سیان لحنة خالد و مستوجبان دوزخ از ان ازجمله حصر و ثواب او بیرون نتوانند آمد نظم یاد حسین علی
کو برکتی کیفی کو میرسید اشود ابر جمع شهر ان نامه که خطا شد سیاه بمبی کردن و از ان شست شو و در تاریخ نگا
رستان آمده که او که کسی که رسم ماتم داشتن و عزا گرفتن جهت امام حسین در میان مردم بنیا نهاد معزالدوله
دیلمی است که شیعه اثنی عشری بود تا شد سعادت ابدی راهبر او شد همچون بمذهب اثنی عشر او در شهور سنه
خمس و ثلاثین و ثلثمایه مستکفی عباسی زمام مهام امام را طوعا و کرها بقبضه اختیار او داده حسب الامر معزالدوله
در ابواب مساجد دارالسلام بغداد این کلمات را رقم کردند لعن الله معویة بن ابی سفیان و من غصب فاطمة علیها السلام
فدکا و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده و من نفی ابا ذر الغفاری و من اخرج العباس عن الشوری و ترجمه
این عبارات ظاهر است که مراد از من غصب فاطمة علیها السلام فدکا اشاره بظلم ابابکر و عمر است که غصب و تعدی
فدک از حضرت سیدة النسا کردند و اما عبارت و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده اشاره بعایشه
و مروان است که منع نمودند جنازه حضرت امام حسن را که بزیارت روضه مبارک سید المرسلین ببرند و آخر تا
در آن روضه مبارکه مدفون سازند و عبارت من نفی ابا ذر الغفاری اشاره بطغیان و عصیان عثمان است که
ابوذر را از مدینه اخراج نمود و عبارت من اخرج العباس عن الشوری اشاره بر بدعت عمر است که در وقت انتقال
نسبت امر خلافت با شوری قرار داده و عباس عم رسول را داخل نکرده اند و متعصبان و ناصبان بغداد
آغاز سفاهت کرده و در خفیه بعضی از این کلمات را حک میکردند آخر حسب الصلاح طرفین اسم معویه را حلال
خود گذاشت بدل آن کلمات دیگر این عبارت را نوشتند لعن الله الظالمین لال محمد الی و وحشان شاد ان
از ان باد که ایشان را بلعنت میکنند باد و در تاریخ ابن کثیر شامی مذکور است که در محرم اثنین و ستین

و ثلثمایه از بعد ازان واقع شد در میان اهل سنت و جماعت شیعه سبب آنکه اهل سنت از روی تعصب و جهل
نفس را عایشه نام کردند و او را بر شتری سوار ساختند و یکی از خود را زبیر نام کردند و دیگری را طلحه و با
جمعی بسیار در محله باب الکرخ بغداد که مسکن شیعه بود رفتند و گفتند که ما اصحاب جملیم و از برای خون
عثمان با اصحاب علی بن ابی طالب مقاتله میکنیم و خلق بسیار از طرفین کشته شدند شیعیان باب الکرخ غالب
آمده عایشه و طلحه و زبیر علی را با اصحاب شتر منهزم ساختند حکایت یکی از ناصبان بیدین و دشمنان اهل بیت طاهرین
حاکم موصل بود و مثل او بدین ناصبی و مبغض اهل بیت بود و ایشان را پسری نبود بمقتضای عقیده شوم خود
نذر کرده بود که اگر خدای تعالی ایشان را پسری روزی کند نشکر از آن آنکه او را بر ان دارند که هر که بزیارت
حضرت امام حسین علیه السلام از اطراف ولایت شام و جبل عامل می آمدند و عبور ایشان بموصل واقع شود
قتل نماید و بعد از ان ملک پسری خدا بیعطا ایشان از اینها داد او را جمال الدین نام کردند و چون بسر حد
بلوغ رسید مادرش او را اخبار از ان نذر کرد ساخت و جمال الدین بر موده مادر در عقب جماعتی که
از جانب شام و جبل بعراق که بلای معلا میرفتند و در آن اوقات بموصل عبور میکردند رفت و چون بمنزل
مسیب که نزدیک کربلاست رسید و عباد آن دعوی بشام او در ماهد و دید که در قافله زائران آب فرات عبور
نموده اند هم الحال و قت نمود تا در وقت معاودت ایشان را بقتل آورد و چون در منزل مسیب بخواب
رفت دید که قیامت قایم شد و با آتش دوزخ امر شد که او را بخود در کشد آتش در مواخذه او تعلل
نمود خطاب با آتش شد که چرا در مواخذه او توقف میکنی آتش در جواب گفت که غبار کربلا بر او نشسته است
و در ما لذرون او جاکرده که آن را بشوبند تو را متصرف توانم کرد لاجرم نشستن او عبادت نمودند
و باد را که غبار کربلا با اتفاق او در امر تبرین آتش در او تصرف نکرد ما لک عذاب خطاب بانش کرد
کرای ناصبی را در یاب از آتش همان جواب شنید و از هول عقاب ما لک جمال الدین از خواب بیدار شد و از
عقیده خبیث و بغض خاندان نبوت برگشت و شیعه اثنی عشری گردید و بکربلای معلا رفت مجاور آن
آستان ملایک پاسبان شد و چون جمع او قدرت تمام در شعر داشت بمدایح اهل بیت علیهم السلام کتاب
اشتغال نمود و قصاید بسیار در مدح و منقبت حضرت امیرالمومنین و اولاد طیبین آن حضرت گفته در

جامع المومنین یکی از قصاید او مذکور است و در کتاب فتوحات القدس آمده که متوکل فرموده که روان کنند
بقبر مبارک امام حسین علیه السلام را خراب شود و چون آب روان کردند در دور مشهد مقدس آن حضرت بستاد
دنبند بر آمد و بمشهد مقدس آن حضرت داخل نشد و حایر الحسین میگویند و در کتاب تبصرة العوام ذکر شده که
این قضیه در میان دویست و سی و شش از هجرت واقع شد و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمادی الاولی
و از مصوبات آن زلزله در شهری چهل و پنج هزار کس هلاک شدند و در کتاب احسن الکبار آمده که بفرموده یزید
نوبت ملعون را غارت کردند و شش هزار کس را در مدینه بکشتند بجهت که خون بقبر مبارک حضرت رسول رسید
و از الجا عزم مکه کردند و منجنیق و کعبه ساختند و خانه کعبه را خراب کرده استار کعبه را بسوختند و شترها
بر دوش نهاده قتل و غارت میکردند و در کتاب ذخیرة العقبی فی تحریر منهاج الکرام ذکر شده که بفرموده یزید پلید
سه روز متوالی غارت مدینه کردند و اهالی آن را باسیری بردند و هفصد کس از اعیان انجا از قریش و مهاجر
انصار بقتل آوردند و ده هزار کس دیگر از آزاد و بنده و مرد و زن که معروف و مشهور نبودند کشتند تا
آنکه روضه مقدس حضرت رسول رسید و تمام روزه و مسجد و چون گذشت و خانه کعبه را بمنجنیق خراب
و ویران کرده بسوختند و در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که یزید پلید امر بهدم کعبه معظمه و غارت مدینه
طیبه نمود و باین ازرق رسید بیت هرگز دولتی او کردند میکند مع ووشام لعن یزید با یسی بخمد
در ذکر فوت یزید و بجهنم واصل شدن آن پلید و در چگونگی فوت او روایات مختلف نقل رسیده بعضی ابلها
و البصیع مولیان و محبان میرسانند در کتب تواریخ و سیر مذکور است که بعد از شهادت حضرت امام
حسین با اندک زمانی یزید پلید بکرد او برگشته هر که شنا شده بدرک اسفل شتافت و تمام ایام سلطنت
او چهار سال رسید و عمر او زیاده از سی و هفت نبود و بعد از واقعه هایله کربلا از هر جانب محنی بر یزید مردود
آمد و حیات و جدال با سپاه نکبت اثر او داشتند از اندوه بیمار شد و علتهای مرض های گوناگون بروی
پدید آمد و الحاح از عالم کوفت او معالج آمدند و هر چند آب میخورد عطش او زیاده میشد و بیوسته میگفت
العطش العطش و در شکمش اما سوکه ریختی و اندامش سیاه شد و هر دم میگفت ای مادر ازین درد را کنند
آه آه چه آتشی است که در درون منست وای چه حالتست که مرا روی نموده گویا مار و کژدم در شکم منست چرا

و مدتی در آن رنج بود تا روزی طبیب یهودی بر بالین او آوردند طبیب چون مشاهده حال او نمود پاره جگر بر
سر خیاطه بسته و او را جمع نموده یکسر آن را در دست گرفت و گفت این را فرو بر چون یزید خیاطه را بلع نمود بعد از
لحظه خیاطه را از درون آن سگ جهنمی بدر کشید دید که کرم چند بر آن جگر چسپیده است طبیب متحیر شده
گفت دانست بگو که چه کرده که بر این عذاب گرفتار شده و من در کتب خود مطالعه کرده ام که این مرض بکسی مستولی
نشود مگر که کشنده فرزند رسول آخر الزمان باشد و اگر غلط نکنم تو آنکسی که چون یزید جز آن دانست گفت چاره نداشت
حقیقت حال را باز گفت طبیب فرموده که لعنت خدای بر تو باد که از برای دو روزه دنیا فرزند پیغمبر خدا را بقتل
رسانیدی و دنیا دادی و از آخرت و آن طبیب یهودی از پیش یزید بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد
و هر روز خوف و مرض یزید زیاده میشد و خون در دهان ملعون افتاد و میگفت انجا عتی که شمشیرهای هندی
در دست دارند از من دور کنید تا روزی از خوف و هراس از فراش خود بیرون آمده روی بکوی نهاد در
زدبان چوب بالا رفت از انجا بسرا چی که عمارت آن بود بیفتاد و هر چند آن مستراح را جهد زدند که جثه کثیف
آن خنزیر را پیدا کنند میسر نشد و سر کل شیء یرجع الی اصله ظهور کرد و آن مستراح قبر او شده و در آن آب
را بکل پر کردند و صوف در دمشق نشانی از آن هست و در بعضی روایات آمده که در آن رنج و بیماری در سیر
جهنم شتافت چنانکه در روضة المتفادر مذکور است که بعد از انکه انقراض خلافت بنی امیه خلفای بنی عباس در
مویر دو پلید را شکافتند در قبر معویه بغیر از خاک سیاه چیزی نیافتند و در قبر یزید مشت خاکستری دیدند
قیل لمن شقاوة و النصوص فی الکتب الحلاقی سمع للابدان رزق القمر قائم و القصیدتا بدم الحسین ملطخ و در بعضی
نسخ مسطور است که یزید پلید در شکارگاهی از پی آهوی اسب دوانید و در آن صحرا گم شد و آهو فرشته بود
و ملعون بصورت سگی مسخ گردید و تا روز قیامت در آن بیابان بان صورت و هیبت از پی آب میگردد
و هرگز بآب نخواهد رسید و در بحناد نام دیگر شده که چون آن ملعون در شکارگاه از نظر عسکر و لشکر گم و نا
پدید گردید هر چند تفحص و تجسس نمودند از او نشانی و اثری نیافتند تا کاه آوازی شنیدند که یا ابناع الشام
خبر طلبید که خدای تعالی یزید پلید را در وادی از وادیهای دوزخ گرفتار کرده است که هرکس خلاصی نیابد
و چون این خبر از جانب ملک اکبر بعسکر نکبت اثر یزید پلید رسید تا الان وغالب بر سر کنان به دمشق برگشتند

و در تاریخ حبیب السیر این نحو ذکر شده که یزید روزی بشرب خمر اقدام نموده در حینی که مست و بیهوش بود بوجع
دماغ درد گرفت در آن اثنا بیمار و دمرق سرش بر زمین آمد تا در الاسفل جهنم جا و ادامه نگرفت رباعی هر کو
نقد ولای حق بحید اسکند تا الحشر لعن یزید باب سی و ششم در ذکر بعضی از احوال ضرار بن مالک قاتلان حضرت
امام حسین علیه السلام در لوامع دیگر کتب ذکر شده که آن گروه که در جنگ کربلا در لشکر عمر سعد بجیا بوده اند هم
ایشان در دنیا ببلائی مبتلا شدند و هیچ کدام سال بسر نبردند خواه معاند و خواه بی مرد و خواه سپاهی نکبت
شمر یزید پلید بودند و در کتاب در معتبر الی العظامی ذکر شده که حضرت امام حسین ع امر فرمود که در عقب خیمها
و بیوتات خندق بکنند و پر آتش سازند که مخالفین نتوانستند در حین محاربه از عقب در آمده بر سر خیمها ریزند
که در اصحاب آنحضرت دشوار گردد ابن ابی جویرة المزنی از لشکر عمر سعد بیرون آمده چون آن خندق و آتش دید
دست بهم زد و گفت ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد که بآتش و بسید مخواهید کرد و بآتش دنیا آنحضرت
فرمود اللهم اذقه عذاب النار فی الدنیا اسب آن ملعون او را برداشته آورده در آن خندق آتش انداخت تا سوخت
و بیش از اصحاب خود بجهنم شتافت و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز تمیم بن حصین الفزاری از لشکر
سعد بیرون آمده گفت ای حسین و اصحاب حسین آیا می بینید شما آب فرات که موج میزند و شکم ماهی و دواب از آن
راست و لیکن شما قطره تا چشید شربت مرگ را پس حضرت امام حسین ع فرمود هذا و ابوه من اهل النار اللهم
اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم پس در اعطش گرفت و از اسب بزیر آمد که آب خورد اسب او را بلکد گرفت
چندان لکد بر وی زد که کشته بجهنم رسید و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز محمد بن اشعث بن قیس الکندی
با آنحضرت زبان درازی نمود آنحضرت او را دعای بد نمود آن ملعون از لشکر ادنی قضای حاجت بیرون رفت در آن
الحال عقربی عورت او را گزید و او عورت برهنه بجهنم واصل شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که بعد از
قتل امام حسین علیه السلام بحق حضرت علیه التحیة بر اهل شام شهدا در پوشید عقل از دو ذایل گشت و بچی
هم رسانید و شتر چند از شتران بارکش آنحضرت را گرفتند کشتند و طعام پختند گوشت و آتش هم چو حنظل تلخ
بود و هیچ یک از آن ملاعین از آن نتوانستند خورد و هر که از آن چشید بمرض و بلاء فی الفور مبتلا شد و با
رها و فرشهای که غارت کرده بودند مثل خاکستر شده بود و بر لحها سنگ ریزه سفید کرده بود در آن دور

شنی از آتش بلند شد که ... الطیب
و با قطره زر ... آب بود از کرانی باد در جمعی ...
در الشرف خون ذکر در الشی ... از آن زنا ...

بهم سنگ از زمین برداشتند الا آنکه خون تازه در زیر آن سنگ ظاهر شد و هر بوعی خشی که از مجیبان سرای آن حضرت
بتاراج برده بودند بر زنان خود دادند و هر زنی که از آن استعمال کرد برص بهم رسانید و در کتاب فتوحات القدسی آمده
که شمر ذی الجوشن علیه اللعنه مقداری از قدر سرخ از خیمهای اهل آنحضرت برده بود بعضی از آن بدختر خود داد و دختر دیگری
از او بزرگ بود از تا او تنها او در تورکی سازد چون در تنور نهاد با آتش بود در میان آتش هبا و نا چیز شد و در کنز الفوا
آمده که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جابر بن یزید از سر آنحضرت عمامه را برداشت در سر نهاد فی الحال
از دولا گشت بنوعی که بسلاسل مقید ش ساختند و در آن قید بجهنم واصل شد در بخیه سلسله در ذرعها
ذرها مقید گشت و در فتوحات المکی در آنست که بعد از شهادت آنحضرت جون بن حر بن قیس مطهر آنحضرت
لنبی مبارک و کسید و پوشید مبروص شد و در آن قیص صد و هفتاد سوراخ شمردند که آثار زخمها در حضرت
بوده و گفته اند قیلص آنحضرت عبدالرحمن بن حصین پوشید مبروص گشت شمشیر آنحضرت ابکر گرفت علت جذام بر وی پدید
آمد و خوره در جمیع اعضای وی او افتاد و سقط گشت و مالک بن جوشن آنحضرت را بگرفت ادمغل جار کشت
و هذیان میگفت و مردم بادی هزل و سخریت میکردند و سنگ بروی میزدند عاقبت یکی بیاد سنگی بروی
زد که بدان ضربت مغزش پریشان شد و بجهنم شتافت بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان برود
خون او در اکثر کتب مسطور است که بعد از واقعه کربلا سنان بن انس را که بهمراه عمر سعد سر مبارک حضرت شاه شهدا
را بکوفه نزد عبید الله بن زیاد آورد چون ابن کار و قدرین سر انور چیز بر پیش ابن زیاد بینیاد لعنه الله خادم
احسان و جایزه داشت این شعر را خواند املا رکابی فضة و ذهبا انا قتلت الملک المحجبا قتلت خیر الناس اما
و ابا و خیرهم اذ ینسبون نسبا یعنی ابتداء طلا و نقره بجایزه این عمل مجاهم که من کا بهن مباید که خبری خلق جد
و کسی که بدو او و مادر او از همه بدیها و ماد بهای اهل عالم است کشتم ام پس ابن زیاد با او گفت تو که
که بهترین مردمانست از جهت پدر و مادر چرا بقتلش اقدام میکردی و امر کرد تا او را گردنش زدند و در آن
جهنمش ساخت و گفت عنقریب مرتبه از عقب تو می آیم و در بعضی روایات آمده که سنان بن انس را مختار بقتل
رسانید و املاء رکابی فضة و ذهبا انشای بشیر بن مالک است که در وقتی که آنکوه کراه نور بلید دمشق
رسیدند شمر ملعون سر امام حسین ع را به بشیر بن مالک داد و بنزد یزید فرستاد چون بنزد یزید پلید

سر شاه شهدا را پیش تخت آن ملعون برده این شعر را بخواند یزید از این سخن در خشم شده گفت اگر میدانستی که امام
حسین علیه السلام صفات موصوف است چرا او را کشتی اگنا و او را فرمود که بقتل رسانیدند در بعضی کتب
مذکور است که این حکایت و قتل بشیر بن مالک در مجلس ابن زیاد واقع شد دیگر از آن جماعت که او شمر ذی الجوشن علیه اللعنه
است که بعد از واقعه کربلا بادل و شقی بر موده مختار بقتلش رسانید ند که تا در درک الاسفل جهنم جا و از آرام
نگرفت در اینست که دندان شمر مثل دندان گراز از دهن بیرون آمده بود و بر سینه او داغ برص بود چنانچه در وقتی
که آن ملعون بسینه شاه شهدا نشسته بود و اراده قتل آنحضرت داشت آنحضرت چون مشاهده دندان و سینه
پلیدش آن خوک پلید ضلالت و شقاوت نمود و فرمود که جدم آن نبی ... اکر شبانه دیدم که جدم محمد مصطفی
دادیدم که فرمودند که قاتل تو بدین شکل باشد بیت بوقت قتلش از دهر ذره او را فغان آید که رضی خدا به شمر
ز انصاف و اعوانش دیگر از دشمنان اهل بیت عبید الله بن زیاد است که سپه سالار لشکر یزید پلید بوده
و دیگر خود انسان چرا از حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردند و چون سر انور و شهدا را بنزد آن
ملعون آوردند در آن موضع آن سر مبارک را برداشت که ملاحظه نماید در آن اثنا قطره خون از سر ابا عبد الله
الحسین علیه السلام بر ران او چکید از جامه و پوست و گوشت و استخوان او گذشت و بر زمین فرو رفت و
در آن موضع جراحتی پدید آمد که از شدت آن درد و الم مردم آرام داشت و در شب فرو ادب بستر عفونت
هم رسانید که هم کس را تاب شنیدن آن نبود نا چار همیشه نافه مشکی با خود میداشت که حضار مجلس آن
ملعون از بوی آن نشنیدند و غالبا بنی در آن مرتبه رسیده بوی عفونت را اهل مجلس ادراک می شنیدند و تا زنده بود
تمام بآن درد و الم و عفونت گرفتار و معذب بود و ابراهیم بن مالک اشتر بفرموده مختار ابن زیاد را کوفته بعقوبت
بسزای و جزای کردار خود رسانیدند و پیکر نحسش را با آتش قهر و غضب بسوخت و سر او را بکوفه برده بمختار فرستاد
در بستان الواعظین آورده که در جنگی مذکور است که عبیدالله ابن زیاد با صد هزار سوار و پیاده بجانب کوفه فرستاد
آمد ند تمام ایشان بدست ابراهیم کشته شدند چنانچه صد و سی نفر از زنان و فرزندان و اهل خانه آن ملعون بود
که بدست ابراهیم تمامی بقتل آمد و در بحر الوفاضعین آمده که عسکر ضمر بن مختار در اولاد ابن زیاد هفتاد هزار
کس از منافقین بقتل رسانید ند و در کشف الغمه مسطور است که چون سر ابن زیاد را بنزد امام آوردند دو بیرون کند

ماری پیدا شد بتعجیل آمده بینی آن ملعون در شد بعد از ساعتی بر آمده رفت و بعد از آن لحظه آمد همان عمل نمود
نموده بازگشتی نموده برآمد و بار دیگر ببستون ساکن آمده دو الحاق او گرفت و هر کس که استاد از آن در وی تحسیر
کرده بود کار در خود برون خود مراجعت نمود و در کتاب عقاب الاعمال بابی طریق آمده که آن مار بینی عبید الله
زیاد رفت و بعد از آنکه بیرون آمد بر بینی دیگران ملعون در آمده رفت بیت عمر و عاص و یزید ابن زیاد هر سه قوم ثمود
و صالح و عاد دیگر یکی از آن جماعت که او نام سیاه عمر بن سعد است که بفرموده ابن زیاد سردار لشکر اهل ضلال
و نفاق گشته آب بروی شاه شهدا بسته بامید حکومت ری آنحضرت را شهید کرد و بمراد خود نرسید و در دقتی
که ابن زیاد ملعون عمر سعد را تکلیف سرداری کرده طاغی باغی و حکومت ری خود در آن فردد خاطر از حرمت
قتل شاه شهدا میبود در زمان الحکومت ملک ری میکند این اشعار را انشا نمود فوالله ما ادری وانی
لصادق افکر فی امری علی خطرین او اترک ملک الری و الری منیتی ام اصبح ماثوما بقتل حسین و فی قتلها النار التی
لیس دونها حجاب و ملک الری قرة عینی و توبتی للری ملک مجلی و ماعاقل باع الوجود بدین نظم کشت
واقع بمن از حالش دهر و کار... که ازین هر دو فکرم جدا گویی ان یکی تولیت و سلطنت ملک ری و آن
دیگی اثم عقاب و خطر قتل حسین قتل او موجب نار است و مرا طاقت آن نبود لیک ز ری هست مرا قوة عین
آتش قتل حسین تسبیر و ری دولتی نقد هیچ عاقل ندهد دولت موجود بدین و از اصبغ بن نباته روایت
کرده که در حضرت مولای مومنان و پیش رو اهل جهان امیر المومنین علیه السلام بودیم و آنحضرت خطبه
و مردمان را پند و نصیحت میفرمود و میگفت سوال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بخدا قسم که سوال نکنید
از من از آنچه گذشته و خواهد آمد مگر آنکه او را صادقم شما را بآن پس برخواست سعد بن وقاص و گفت یا امیر المومنین
خبر ده مرا که چند موی در سر و ریش منست پس آنحضرت فرمود که رسول خدا مرا از این سوال تو خبر داده بود
و نیست در سر و ریش تو موی مگر آنکه در بیخ او شیطانی نشسته و در خانه تو کسی است که قاتل حسین پسر من باشد
و عمر سعد در آن وقت در پیش سعد حاضر بود و در کاشف الحق آمده که مدتی قبل از واقعه حایلی که بلا هر که
عمر سعد را دید میگفت هذا قاتل حسین بن علی ابن ابی طالب کشنده حسین بن علی است تا آنکه روزی حضرت
امام حسین علیه السلام آمده گفت ای سفیهان گمان آنست که من قاتل تو خواهم بود آنحضرت تبسم نموده فرمود حقا

که این گفتگوها را میکنند سفیر نیستند مگر که بظهور خواهد رسید بیان ایشان جاری میشود و لیکن تو ای پسر
سعد یقین بدان که بعد از من شکم از گندم عراق سیر نخواهی کرد و زندگانی تو بعد از من کم خواهد بود مگر اندکی نظم
کیم کرد و بر کار تو امیری کنند آخر اجل از نام عمر تو ملکی کنند آخر چنان شد که بامداد خرچی مختار سر آن شوم
ملعون را از تن جدا کرد و در حال تن او سیاه شد و آماس کرده کرم در او افتاد و جثه پلیدش را بسر کین سگ
سوختند و آرزوی حکومت ری در خاطرش بماند و بآن مراد نرسید و در بعضی روایات آمده که آتشی بر صورت
سگی مسخ شده در بیابان ری از پی آب میگردد و هرگز بآب نمیرسد تا هیچگاه جحیم جهنم سیراب شود عب ای
بستر خون ریخته اولاد رسول هیچ لحن نخواهند چنان شرم نبودت هیچ از نفسیر زکوة رسول ثقلین که
حرمت ایشان چه وصیت فرمود آه از آن دم که کند فاطمه از دست تو داد حرمتی برتو غضبناک علی خشم آلود
و یکی دیگر از آن گروه روسیاه حرملة بن کاهل الاسدی است و آن لعینی بود که سر شاه شهدا را بدمشق برده
در آن راه شنائتها کرده بود و بی ادبیها نموده در امالی شیخ طوسی و در کشف الغمه مذکور است که منهال بن عمرو
کوفی از کوفه متوجه زیارت حرمین زادهما الله شرفا شد در مدینه طیبه بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مشرف شد آن حضرت خبر مختار پرسید گفت بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را بقتل
میرساند فرمود که حرملة بن کاهل الاسدی زنده است گفت بلی امام علیه السلام فرمود اللهم اذقه حر الحدید
اذقه حر النار یعنی بار خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بچشان راوی گوید که چون بجانب کوفه رسیدم دیگر روز
در بیرون شهر دیدم که مختار سوار ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند چنان مینماید که انتظار
دارد من بر وی سلام کرده بایستادم بعد از لحظه دیدم که حرمله پلید را دست و گردن بسته آوردند شعف و شادی
بسیار نموده گفت الحمد لله که حق تعالی مرا بر تو مسلط گردانید و فرمود تا پیشهای آورده آنچه عظام او بر شکستند و آن
لعین تا بند از بند جدا کرده در آتش انداختند من چون این از امام علیه السلام شنیده بودم تبسم نمودم مختار از نظر وی افتاد
تبسم را پرسید گفتم که در مدینه بخدمت امام علیه السلام رسیدم و چنین فرمود بالحال هنوز بشهر داخل
نشده ام این امر عجیب را مشاهده نمودم و کلام آن حضرت بخاطرم رسید تبسم کردم مختار این سخن از اسب
بزیر آمده دو رکعت نماز گذارده سجده شکر بجای آورد و مدت مدید روی بخاک میمالید و میگریست

سوار شده در خدمتش روان شدیم و چون در خانه او رسید بخانه من بود التماس کردم که ساعتی مهمان من شود
گفت در آن وقت که تو آن سخن را نقل کردی چون هنوز چیزی نخورده بودم بشکرانه آنکه امام علیه السلام یاد
من کرده و اخبار او بتقدیم طلبیده آنچه بظهور رسیده نیت روزه کردم ... و اکثر بر دعوت تو اجابت
میکردم خدای تعالی تو را جزای خیر دهاد که این مژده بمن رسانیدی مختار شریف بود و دیگر از آن طبقه ضالّه گمراه
روسیاه خولی اصبحی و قیس بن اشعث و چندین هزار از امثال آن ملاعین بر موجب مختار جزای کردار زشت
خود رسیدند و هر یک را بنوعی که ماخوذ بآن مستوجب میباشد بقتل رسانیدند و در تاریخ روضة الصفا
و مختار نامه بتفصیل احوال قاتلان حضرت امام حسین ع و کشتن هر یک از اشقیا بطوری که خاطر دوستان و محبان
خاندان نبوت و رسالت خواهد ذکر شده اگر کسی ذوق مطالعه زیاده این جهت استفسار خاطر داشته باشد
بآن کتابها رجوع نماید و علامه حلی قدس سره مختار را از جمله مقبولان شمرده اند و از جمله محبان اهل بیت
بوده و در کتاب مجالس المؤمنین بطریق اهل بیت احادیث بسیار در نیکوئی اعتقاد مختار مذکور است و در
قتل دشمنان خاندان مساعی جمیله مبذول داشت چنانکه ابو المؤید خوارزمی گوید که مختار چهل و هشت هزار
پانصد شصت و دو کس از دشمنان و مبغضان حیدر کرار را بقتل رسانید و نیز قاضی زاده میر حسین میبدی
در شرح دیوان مرتضوی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده که عدد جماعتی که در دست مختار کشته
شدند هشتاد و سه هزار کس رسیده و در مجالس المؤمنین مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که سیقتل ولدی الحسین و سیخرج غلام من ثقیف و یقتل من الذین ظلموا ثلثمائة و ثلثة و ثمانین الف رجل
المختار بن ابی عبید الله الثقفی یعنی زود باشد که فرزندم حسین را بستم بکشند و بسی برنیاید که پسری از
قبیله بنی ثقیف بدر رسد و بکشد از جماعتی که بر وی ظلم کرده باشند یا بکشتن او راضی بوده سیصد و هشتاد و سه هزار
کس را و مختار بن ابو عبیده ثقفیست و در کتاب کاشف الحق ذکر شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
جمعی که مختار را بد یاد میکرده اند منع فرموده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر وی رحمت فرستاد
و حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را بدعای خیر یاد نموده و در کتاب فتوحات القدس آمده که جبرئیل
امین از جانب رب العالمین بسید المرسلین پیغام رسانید که یا محمد بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را

کشتم و از برای قتل فرزند تو حسین دو باره هفتاد هزار کس را خواهم کشت و در صحیفه رضویه نقل شده که
کشنده امام حسین علیه السلام در تابوتیست از آتش و پای او بسلاسل آتشین مقید و عقوبات او افزون
از حد و عدد در کتاب ذخیرة العقبی در تفسیر منهاج الکرامه روایتیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که کشنده حسین بن علی علیه السلام در تابوتی باشد از آتش و بر وی باشد نصف عذاب اهل دنیا و دستها و پاهای
او را ببسته باشند بزنجیرهای آتشین تا بالای لیفیت سرنگون در قعر جهنم اندازند ... بدی آید که تمامی اهل دوزخ بپناه
بخدای تعالی برند از شدت آن بدی و جاوید در آتش دوزخ باشد و انواع عقوبات را بچشد و چون پوست تن
او سوخته گردد حق تعالی پوست تازه دیگر بر وی بپوشد و آب جوشان و زهر در دهنش ... و هر که شریک در قتل
آن حضرت باشد با این صفت او را در دوزخ همیشه معذب و معاقب است و نیز در آن کتاب از حضرت رسول روایت
که لعنت کرده خشم خدای تعالی و خشم من بر کسی که خون اهل بیت و عترت من بریزد و آزار رساند بمن یا عترت
مرا بیجا آرد و در صحیفه رضوی ذکر شده که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از فوت برادر خویش هرون
طلب آمرزش هرون از خدای تعالی نمود خدای تعالی بوی وحی فرستاد که اگر از من آمرزش اولین و آخرین میطلبی دعا
ترا اجابت کنم و همه را بیامرزم مگر قاتل حسین بن علی را که من خود انتقام حسین از قاتل او خواهم کشید ...
الجنان ... چنان آمده که هر کس بخیزد و در کتاب عیون اخبار الرضا خبری ایراد نموده مضمونش مشعر
از آنکه مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ذریه قاتل امام حسین ع را بقتل خواهد رسانید پس هنوز انتقام
این خونها باقیست تا خروج حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان و روایتیست که بعد از واقعه
کربلا حضرت امام حسین شبها در مدینه آوازی میشنیدند و صاحب آواز نمیدیدند که بآواز بلند این اشعار
میخواند شعر ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التنکیل کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی
و مرسل و قبیل لقد لعنتم علی لسان ابن داود و عیسی بن مریم صاحب الانجیل و بصحت رسیده است که هیچکس از
قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و از گروهی که بشهادت آن حضرت راضی بودند و شماتت نمودند از دنیا
بیرون نرفت مگر آنکه پیش از مرگ فضیحت شد و رسوا گشت بقتل یا ابتلای دیگر چنانکه در کتاب لوامع
الانوار از ابو رجاء عطاردی روایتست که مرا همسایه بود که از بنی جهم که آن لعین دشمن اهل بیت بود چون خبر

شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شنیده سخن بی ادبانه گفت ... هنوز آن ملعون سخن را
تمام نگفته بود که از مصیب قهر الهی برق در دیده ناپاکش را سوخت ملعون را بجهنم رسانید و نیز در آن کتاب آمده
که یعقوب بن سلیمان روایت کند که شبی با قومی حکایت میکردیم که هیچکس نبود از جماعت که در کربلا با امام حسین
محاربه نموده و مقاتله نموده اند مگر در دنیا بعقوبت و بلائی گرفتار شدند مردی از اهل مجلس گفت که من در آن
الجماعت بودم و مرا خبری نشد بناگاه چراغی که میسوخت تاریک شد آن لعین برخواست که آن چراغ را درست کند
آتش در انگشت او گرفت و انگشت را بدهان برد که آن را بدهن فرونشاند در ریش و مویش افتاد از خانه بیرون
دوید خود را بجوی آب انداخت آتش تمام ... در میان آب آتش غضب الهی سوخته گردید
که اصلا از او اثری باقی نماند ... از روی آب رفت در آتش باب سی و هفتم در ذکر
بعضی از دشمنان و مبغضان امیر المؤمنین علیه السلام علی سبیل الاجمال یکی از آن بدبختان عبد الله بن زبیر بن
عوام است که همواره ... و ملعون ... بعداوت اهل بیت علیهم السلام
بود و مادر عبد الله اسما بنت ابا بکر بود و عداوت ... از پدر و مادر و خاله و جده مادری
بود و در کتاب لوامع الانوار آمده که عبد الله بن زبیر چهل جمعه در مکه معظمه خطبه خواند که صلوات بحضرت رسول
نفرستاد تا مردم ... شدند و با او از در عداوت آمدند و دیگر از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
سعد بن ابی وقاص قرشیست که از اهل شوری بود بواسطه آنکه ... در یکی از حروب پدر او را بقتل
آورده بود لکن آن حضرت ... در زمان خلافت ظاهره حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بیعت با آن حضرت نمود و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که سبب عداوت و کینه سعد بن ابی وقاص با
مولای مومنان آن بود که آن حضرت عاص بن وائل را که از اقربای سعد بود در یکی از حروب بقتل رسانیده بود
و دیگر از مبغضان آن حضرت ابو عبیده جراح قرشیست که با عثمان وصلت و خویشی داشت دیگر عبد الرحمن بن عوف
قرشی بود که کینه و عداوت آن حضرت داشت اظهار میکرد و دیگر سعد بن عاص از دشمنان آن حضرت بود و دیگر
از دشمنان آن حضرت حکم بن عاص ابن ابی العاص عم عثمان ... منافقان بود که ... دیگر ولید بن عقبة بن ابی معیط
که برادر مادری عثمان بود که در زمان ... امیر المؤمنین علیه السلام ... آن حضرت ...

فاسق وحق سبحانه وتعالی از آن خبر داده اَفَمَن کانَ مُؤمِناً کَمَن کانَ فاسِقاً لا یَستَوُونَ که حکم بفسق آن ملعون و نفی
ایمان آنحضرت علیه السلام فرموده فاسقان من هو حجیم بکون شرابهم فیها صدیداً و من هو فی الجنان یرد منها
علیه الرزق مخلطاً حمیداً یعنی یکسان و برابر نباشد آنکه در دوزخ باشد و بوده باشد شراب او در آنجا
داب و دیم یا آنکه در بهشت باشد و برای او آورده و مهیا ساخته در بهشت روزی و نعمتها و حال آنکه او
شادان باشد بیت دشمن که زجهل میکشد تیغ خلاف با اهل صفا چرا نه هریم لاف او ساکن دوزخ است
و ما اهل جنت‌ایم یلان برابری و یعان کرای دیگر منهوبین شعبه که دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود دیگر
از دشمنان آنحضرت زیاد بن ابیه است که چون ببدبختی بداشت این اسم شهرت یافت چنانکه در باب نسبت آن
ملعون ذکر شده و معویه شوم زیاد میشوم را حاکم کوفه کرد و آن ملعون خرابی بسیار در کوفه کرده و در بنا
و قتل شیعیان و محبان و موالیان مولای مومنان نهایت اهتمام نمود از جمله هفت نفر از صحابه رسول الله
بودند که بعلت دوستی امیر المومنین علیه السلام ایشان را شهید ساخت و نیز آن ملعون را عادت بود که
هفتاد هزار شیعه را بقتل رسانید در یمن و آن نواحی و در کتاب منهاجات القدسی از تاریخ احمد بن اعثم
کوفی نقل شده که چون خبر ظلم و ستم زیاد بن ابیه بحضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید آنحضرت زیاد را
دعای بد نمود و در روز انگشت زیاد مدینه آمد و هر روز زیاده میشد تا آنکه اما مقام کرده دست او را قوی کرفت
و او از درد و الم بیقرار بود تا بعد از چند روز بان مرض و زحمت جهنم را منزل ساخت و اگر کسی خواهد که تعداد
دشمنان آنحضرت نماید کی تواند و احوال ایشان بعضی از آن منافقان که بعداوت و دشمنی آنحضرت مشهور و معروف
حسب المقدور در این رساله ذکر ساختن تقصیری واقع نشده در این باب بجمیع قدری اکتفا شد بیت هزاران باد
لعنت و نفرین با ما که بغض و عنود آورد یاد باب بیست و هشتم در ذکر بعضی از احادیث و روایات و حکایات
که حال دشمنان حضرت امیر المومنین علیه السلام و مبغضان اهل بیت رسالت و نبوت عاجلاً و آجلاً
بابتلای امراض و محنهای کوناکون مبتلا ساختن را عظیم بیکی و عبرة اولی الابصار کردند و یکی آن بیند در
پیغمبر الاف دوستی و دشمنان من را از دل بدر کنند و هم که غلامان و موالیان آنحضرت در آیند که کفته الله
بیت این نه مهیمی درند و عناد امر بچی بنهاست ایشان دابند و دیگر این پیداست او هم سیاه روی کر

علامات

علامات را مشاهده نمود و بغض و عداوت ائمه طاهرین را در دل بدین نکنند اگر در دنیا نباشد که در دنیا بعذاب و بلای
مبتلا شود و در قیامت بعذاب الیم کرفتار خواهد شد از در قیامت حجت و ایشان تمام خواهند نمود که خود اعتراف نمایند
که ما قابل صد چندان از این بیشتر در دنیا میدیدیم که کم دشمنی و عداوت ما زهی و میان بستر بودند و هر کدام
ایشان عذابی که در دنیا کرفتار شدند و ما از جهل و عناد و نخواستند دوستی اهل بیت رسالت هیثم حیات
رسانیدیم چنانچه مولوی معنوی فرموده بیت این طبیبان را بجان بنده شوید تا بمشک و عنبر آکنده شوید
جمیع حیوانات و وحوش و طیور و سباع بحر و نباتات با دشمنان حضرت امیر المومنین و اولاد طاهرین او دشمنی
عداوت و خصومت میکنند و با دوستان آنحضرت دوستند از جمله در کتاب کاشف الحق از کتاب روضه رسید
صحیح از مقداد بن اسقع اردی مرویست که کفت شبی در منزل حضرت امیر المومنین بودم و آنشب نیمه ماه شعبان
بود و آنحضرت را استری سوار بود حتی میرفت و جنت میتی در اثنای راه در موضعی فرود آمد خواست که وضو سازد
و من استر را نگاه داشتم دیدم که استر کوشها را تیز کرده مضطرب شده من آنکه داشتی از آنجا که شدم آنحضرت
رسید که چه میشود کفتم استر را چیزی بنظر آمده بی تابی میکند نگاه کرد کفت این سبعی است که کلبی
ذو الفقار را کشیده و دامنه کاه چند پیش نهاده نعره زد آن شیر چون صدای مرد مومنان را شنید پس آمد
چون کناه کاران سر در پیش انداخت شیر پیش او و دید دیده شد خواهر خون را ستان بنده شد و آنحضرت
مبارک دراز کرده موی کردن او را کرفت و فرمود که تو میدانی که من اسد الله و ابو الاشبال و حیدرم در مرا کار
من کرده شیر بزبان فصیح تکلم شد کفت یا امیر المومنین و یا خیر الوصیین و یا امام النبیین هفت روز است که
شکاری بدست من نیفتاده که سنکی را طاقت کرده بود نسبایه هاما از در خود و فرستکی در دنیا با خود کفتم
بودم شاید مرا در آنجا نصیبی باشد سیر توانم کرد و لیکن حق تو قیم به وحوش و سباع کوشت دوستان عترت
میکشند و او دلیلا از حرف میبرد تا آنکه کفت یا علی الله الجوع الجوع که سکی برمن زده آورده حضرت علیه السلام
دست برآورده از جهت او طلب رزق نمود معاذ از آن دیدم که چیزی نزد او آمد بخوردن آن مشغول شد
و چون فارغ شد آنحضرت از وی پرسید که چرا در این مکان مکث میکنی کفت یا علی الله بقصد نیابت تو او نفا
در و متوجه هرا شدم و در اینجا امکو نشان دادند این بیابان داخل بودم با امید یا اوبن که خدا مذنح

غلام و صاحب بیعت خم شد بتو ولایت چون نبوت برسول شیر یزدان ابن عم مصطفی زوج بتول والطال جفت
بکشتن میخواهم که خیال را اطفال را دارم وازهی بجز بد حون رخصت انصراف یافت کفت یا امیر المومنین در این شب
بغاد شیر میروم که بسنان بن وابل شاهی که از دشمنان تو است و در جنک صفین که بقتل بود حون تو را هرا طعمه
من ساخته است از کوشت او تو شهر راه کنم و قوت سازم تا قوت حرکت داشته باشم و آنحضرت را دعا کرده
راهی شد و من متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت از حیرت در این دیده فرمود که ای مقداد این حال تعجب مکن
بدان خدای که دارم هر روز بانند و مخلوق را میآفریند که اکر احیا از معجزات و کرامات که رسول الله بمن تعلیم کرده ظاهر
سازم البته خلق الله بضلالت میافتند چنانچه شاعری کفته بیت اقدام حون کند ببلیغ کسی کرد و رای دیکر هیچ فتاده
کر او هذا است نبی آنحضرت متوجه قادسیه شد موذن بانک صبح میکفت که رسیدیم و غوغای در میان مردم بود
که بسنان بن وابل شاهی را شیر میبرد و بعد از لحظه که سر و ساقهای پا و بعضی از استخوانهای او را آوردند
و من خبر او از پیش شنیده بودم از برای ایشان نقل کردم مردمان دو دیده خاک قدم آنحضرت را میبوسیدند
و چهرها میمالیدند و استشفا مینمودند ناظم چرا خوبان سر برپا در بینند چرا ازغایت تو از خاک زهند
پس آنحضرت بر اسطر خطبه خواند و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی تقدیم رسانیده فرمود که ای
مردمان هر که ما را دوست دارد داخل دوزخ نشود و هر که ما را دشمن دارد داخل بهشت نشود و من قسیم جنت
و نارم این کلمات را بطرف راست میفرستم که جنت است و آن دوستان منند و آن یکی طاغیه را بجانب چپ
حکم میکنم که دوزخ است و اهل از دشمنان منند و من در روز قیامت بدوزخ خطاب خواهم کرد که این از من
آن از تو و شیعیان من روی خاطر در حد عاصف و مرغ وبله و اسب دونده از پل صراط خواهند کذشت
پس مردمان و جواسترهم بیکبار کفتند و الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من خلقه یعنی حمد خدایی که ترا
فضیلت داده است بر بسیاری از خلقان خود رباعی هر که آن کشتان پای او الجائیم خاک ره پایم چند
کرآب آید و روند و در کتاب فتوحات القدسی مذکور است که امیر المومنین علیه السلام بچوب بی سیکره کفت
در رفتی که حوب هم مرز خود شده بود که در این سفر شیری بتو خواهد خورد و مرتو و بکو یا ابا الحارث
امیر المومنین علی را از تو امان داده است میباید که برا بسلامت کذاری چون چوب بیشه رسید ما

بیان نمود

بیان نمود شیر سر در پیش افکند و روان شد و نعره باد همهمه کرد و رفت و چون چوب بحضرت امیر المومنین
علیه السلام رسید آنحضرت پرسید که ببشیر چه کفتی کفت آنچه شما فرموده بودید آنحضرت پرسید شیر چه کفت کفت
همهمه کرد و من ندانستم که چه میکوید حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که شیر همهمه کرد همهمه او آن
که تحیات سلام من بوصی رسول خدا برسان و در کتاب کاشف الحق از ابو هریره روایتست که کفت جمعی با رسول
خدا نماز کذاردیم و بعد از ادای نماز یکی از صحابه برآمد و کفت یا رسول الله کذار من بدر خانه فلان تخیی افتاد و
در درون خانه دارد عمر راه من کرفت جامه مرا دریده و ساق مرا مجروح ساخت و از ادای نماز صبح در خدمت شما
محروم شدم در روزی تخیی آمد همچنان نوع از آن سک شکوه کرده و پای او را مجروح نمود و حضرت رسول
متوجه خانه آن تخیی شد و باو کفت تو را سکیست عقور قتل او واجب است تو امر زد ببرون خانه در فتر
و لیمان در کردن او کرده بیرون آورد و چون سک را چشم بحضرت رسالت افتاد بزبان در آمده السلام علیک
یا رسول الله چه جرمی تماد را باینجا آورده و سبب قتل من چیست حضرت رسول فرمودند که تو فلان و فلان را
پای مجروح ساختی و قتل سک درنده واجب است آن سک بزبان فصیح کفت یا رسول الله این دو تخیی از
منافقانند و حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را دشمن میدارند و نسبت بعلاوه ران آنحضرت ناسزا میکویند
و سب میکنند و مرا غیرت دوستی علی بن ابو طالب دامن کیر شده پای این دو منافق را کزیدم و چون حضرت رسول
این کلمات را از آن حیوان که سکیش شهرت از منافقان بود شنید بصاحب سک سفارش نمود که او را مشفقانه
سلوک نماید و چون صاحب سک مشاهده این حال نمود کفت یا رسول الله هر کاه این حیوان ایمان بتو و اهل
بیت تو دارد من سک باشم مثل آن منافقان که او اولا رسالت تو و دوستی اهل بیت تو نیاوردم از سر صدق دل و نفاق
ایمان آورده و تحقیق دوستی او کردید و هر که با حضرت امیر المومنین علیه السلام و ائمه معصومین دشمن باشد
از سک پلیدتر است و مکان و ماوای او در وسط سقر نظم تو لکن تو جد یا آل نبی در سر میکویم که
از سک ادو در کتاب جامع مسطور است که جمعی از دشمنان ائمه معصومین اراده نمودند که کمیت بن زید الاسدی را
بسبب دوستی اهل بیت رسالت بکشند و او از ترس پنهان شد و آن ناصبیان جمعی بسر او در اها داشتند
بودند که او را بکیرند حضرت امام محمد باقر علیه السلام باو اشاره نمود که در شب بیرون رود که آسیبی از ایشان

بادخواهد رسید و چون کلیت انخانه بیرون آمد خواست بیکی از راهها رود شیری پیش آمده راه او را رفتن
آن راه منع کرد پس کلیت متوجه راه دیگر شد باز اشیر پیش آمده راه او را ازان راه منع کرد و حرکت چند نمود
که او را ازان ظاهر شد که از عقب آن باید رفت و کلیت از عقب او میرفت تا بمقام امن رسید و از اعدا
خلاصی یافت و در کتاب کشف الغمه آمده که در حلب شیر مشهور شخصی نسبت بحضرت امیرالمومنین سخنان ناملا
میگفت اتفاقا روزی شخص مذکور را بیرون مسجد کلاشتر مسجدی در آمد و بان کفتار زشت خود و ناشایست
زبان گشاد کرده ان اشاشتر او بیرون بلند از مسجد در آمده صاحب خود را در زیر سینه خود مستاصل
تا او را بجهنم واصل ساخت و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که یکی از شیعیان میگفت کردی بلشکر
استرآباد کندر میکردم یلنکی بسر راه بر من کرفت کفتم یا مرتضی علی ازین راه من دور شو آن سبع از سر راه من دور
شد و بسلامت رفتم و نیز روایتست که مومنی با ستی در رباط مسیب فرود آمدند و آن ناصبی شروع نمود کرده
نسبت بمولای مومنان و اولاد آنحضرت سخنان ناسزا میگفت و هرچند آن شیعه او را منع مینمود آن گمراه
ممنوع نمیشد ان مومن از گفتار ناخوش آن ملعون دلخسته شده خاموش شد و وقت خواب آن سفیه را مرده
بود چنانچه مولای مومنان فرموده و من سعه بواجتنی الجهل داکره ان اکون له مجیبا بیند سفاهته وا
زید حلما کعود زادنی الاحراق طیبا بیت نادان چه بی ردنقی بود جهل نمود عقل دره جواب در حین فرمود
او را بری خلق حلم او وزید چون آتش سوزند و بوی خوش عود او از خدای تو مسئلت نمود که جزای گفتار
ملعون او بکنارش گذارد در آن اثنا شیری از در رباط داخل شده سر آن خارجی را از قلمرو تن سبکسار ساخت
از رباط بیرون رفت و هم چنان جمعی از راه قم بعزم زیارت امیرالمومنین علیه السلام متوجه شدند و در میان
ایشان یک اخوی منصب بی ایمان از مردم هند بود که هر وقت نسبت بمیر مومنان و ائمه هدی ناسزا میگفت
در اثنای راه شیری از آن اخوی از کمین بیرون آمده یکباره از جماعت ربوده چون بان در ده کوش رسید آن
خارجی را بوده در میان بیشه که در آن نزدیکی بود برده شکم او را پاره ساخت و آن بیشه را در دشت از خون
او لاله گون ساخت و مولوی معنوی مناسب این مقام فرموده بیت الجیان کرز ناگهان شیری رسید بر دل
بی بود در بیشه کشید و بعد از آن اشیر بر نزدیک الجماعت که از دوستان و غلامان اسدالله الغالب بودند

آمده بدست و سر اشاره کرده ایشان نیز بخود طلب نمود آن مومنان موحد بدوستی و محبت اهل بیت رسالت
متمسک شده بجهر یکبار یا علی یا علی گویان از عقب آن سبع روان شدند و چون بمکان قصاص آن خوارج رسیدند آن
شیر اشاره بایشان نمود که نعش خبیث کشیف او برنید و چون نزدیک شده نظر بجیفه خوب نمودند کلام الله و دیانت
درهم چند یافتند اخذ آنها قسمت کرده بعد از مسافت و سلامت بنجف اشرف رفته و نیز مشهور است که هر گاه بدوستی
امیرالمومنین علیه السلام شیر را قسم دهند از سر راه میگذرد و آزار نمیرساند و این فقیر را و یکی از عزیزان چنانچه یکی
از غلامان و دوستان آنحضرت جهت این عاصی کمترین کارد نقل نمود که از کربلا و معلا بشهامت رفیق بقصد
زیارت و عتبه بوسی شاه ولایت منقبت بجانب نجف اشرف روان شدیم در وسط طریق ناگاه نظرم بر شیری
افتاد که بر سر راه آمده استطار شکاری میکشید من شروع بتضرع و زاری کردم بسمت بندگی و غلامی شاه
خواجه
بیت پناه را بان سبع اظهار نمودم و شیر را قسم دادم که آزار بمن نرساند آن حیوان از سر راه من
بطرفی دیکر روان شد رباعی دو توجهش دار باشیر ان نشنی نانکر ایشان ننده بانوم نشین و نیز بای زدی
بمقداد و خاک پای لحنان ذا یان حیدر کرار در راه آشیاب توفیق زیارت و عتبه بوسی عتبات عالیات
روضات مقدسات یافتم چون بنجف الکفل رسیدم در بیرون حصار فرود آمدیم و چون پاره از شب گذشت
شیری نزدیک ما آمد بنوعی که فاصله دو ذرع زیاده از نخ شش ذرع نبود و چون خوف و هیبت در دل
غلامان و موالیان شاه نجف از اعتصام او رسید و نام المقداد بشنوانید از ما شنید بوی محبت و دوستی
داغدار خود ساخت برگشت و ما از چنگال ان سبع نجات و دوستی مرد مومنان خلاصی و نجات یافتیم
چنانچه عارف نیشابوری فرموده بیت دو توجهش دار چون من در جهان تا خلاصی یابی از شیر زیان
باب سی و پنجم در بیان بعضی از اعدائی که بسبب دشمنی حضرت امیرالمومنین و اولاد طیبین او خدا تعالی
ایشان مسخ نموده تغییر خلقت ایشان کرده از الجمله در کتاب کاشف الحق ذکر شده که خارجی را با مومنی خصومت
بود بنزد حضرت امیرالمومنین آمدند الخارجی با او زبانی بلند سخن گفت آنحضرت فرمود اخسا یا عدو الله فی الحال
الخارجی بصورت سگی شد آمد ند الخارجی را دیدند و جامه که پوشیده بود بجا او رفت و آن ملعون دم جنبانید
و چون بخانه خود رفت اهل منزل او چون او را دیدند چوب کشیده او را از خانه بدر کردند بالجمله

مومنان آمده شروع بدم جنبانیدن کرد آنحضرت دعا فرمود بصورت اول شد دختش از هوا بزیر آمده پوشید
یکی از حضار گفت یا امیرالمومنین فانوا الله تم این مرتبه و منزلتست که بخصوصیت کلام که مخصوص شما است شخصی
بصورت سگ میشود و از چنین معوبه لشکر چه حاجت و بسیار وعده کار چه احتیاج آنحضرت فرمود که
خوشم بجهت آنکه جهت بندکان تمام کنند و دوست از دشمن جدا شود و بهشتی از دوزخی امتیاز یابد مراد حضرت
دعا نداده و اگر اذن میداد ساعتی در فنای ایشان تاخیر واقع نمیشد و نیز در آن کتاب آمده که یکی از بنی امیه
طاعنیر یا عنیر با سرور مومنان بی ادبانه گفتگو نمود با او گفت اخسا و این لفظیست که بر سگ اطلاق میکنند
فی الحال امر دو در صورت سگ کردید و چون نظر و فرزندش جزع بسیار کردند باز دعا کرد بصورت اول
شد در کتاب و در کتاب مناقب مرتضوی از اصبغ بن نباته منقولست که روزی در خدمت حضرت امیرالمومنین
بر اهی میرفتیم یکی از قریش پیش آمده گفت کشتی اکثر رجال او بیتیم ساختی بسیاری اطفال آنحضرت از روی
غضب گفت دور باش ای سگ چون نظر کردم سگ سیاه شد دم میجنبانید و عوعو میکرد و بدور می میغلطید
آنگاه آنحضرت بر سر رحم آمده دعا کرد آن شخص بصورت اصلی باز آمد و سر بر قدم ان مظهر العجایب نهاده توبه
و انابت نمود و در کتاب مشارق انوار الیقین از محمد بن سنان روایتست که روزی حضرت امیرالمومنین
در وقتی که اراده قتال و جدال با معاویه داشت و بتجهیز و مهیا نمودن اسباب سفر مشغول بود کرد و شخصی
ما کمر بنزد آنحضرت آوردند و یکی از آنها از روی جرئت و بیباکی با آواز بلند سخن گفت آنحضرت گفت اخسا یا
فی الفور آن بد بخت بصورت سگی شد و عوعو میکرد و بانگشت اشاره بآنحضرت مینمود و تضرع و زاری
و التماس و بیقراری مینمود پس آنحضرت متوجه او شده لبهای مبارک را حرکت داد آدمی بصورت اصلی
معاودت نمود پس بعضی از اصحاب آنحضرت عرض کردند که با چه احتیاج بتجهیز و مهیا ساختن لشکر
با این قدرت که خدا تعالی بتو داده دارد پس آنحضرت فرمود بحق آنکسی که دانه را شکافته و جانها را سبز میکرداند
و بان قادری که امر انعالی نیزه خلقت خلقت نموده اکر خواهم این پای کوتاه خود را دراز کنم معاویه را با
مدد وعده در تا آنکه در نم بسینه معاویه و او را از سر بریش سرنگون سازم هر آینه قادرم بر آن اما دو کف
امام
میدانم که با نجم علم خدا سبقت کرفته حجت تمام و نیز در آن کتاب روایتست که یکی از شیعیان آنحضرت

زین العابدین علیه السلام سوال نمود که چه چیز است فضیلت ما بر اعدای آنحضرت فرمود که در بهشت میداری که فضل
و بزرگ خود را مشاهده کنی که چه مقدار از ایشان افضلی گفت بلی پس آنحضرت دست مبارک برو روی او مالید و فرمود
نظر کن چون نگاه کردم مضطرب و بیتاب شدم گفتم فدای تو کردم بانجا الاول معاودت نمود و این اشاره است
بحدیث نبوی که اعدا علی مسوخ هذا الامة یعنی دشمنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام مسوخ این امت اند و در
کتاب روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که افضل الوزغ فانه مسوخ بنی امیه یعنی بکشید وزغ را که بتحقیق
کر ایشان مسوخ بنی امیه اند و در کتاب خرائج از علی بن حمزه روایتست که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام
بمکه میرفتم در منزلی در زیر درخت خرمائی که خشک شده بود نزول نمودیم ببرکت دعای آنحضرت آن نخل بار
آورد بخوردن خرما مشغول شدیم اعرابی گفت این بر کتی سحر عیشد پس آنحضرت فرمود که ما وارث انبیائیم
در میان ما ساحر ان و کاهن نیست ما شد و هر بار ما اگر کنم خوتو تم بحاجت میکند و اگر خواهی دعا کنم تا بصورت سگی
شوی و بخانه خود روی و دم جنبانی و ترا از خانه بیرون کنند اعرابی گفت بلی آنحضرت هر بار دعا کرد اعرابی
اعرابی فی الفور سگی و بر خانه خود کرد پس امام علیه السلام بمن گفت از عقبش برو ببین که چه میکند من از عقب او
رفتم داخل خانه خود شد و دم میجنبانید و هر یک تملق میکرد و اهل خانه چوب بر داشته او را زدند و از خانه
بیرون کردند و من آمده و خبر او بردم در این سخن بود بر گشت و بایستاد و از آنحضرت بر زمین نمود و دست
بیقرار داشت اعرابی بصورت اول آمده با او گفت ایمان آوردی با نه گفت الفا الفا یعنی ایمان آوردم هزار
هزار ایمان آوردم و در کتاب مناقب مرتضوی از کتاب حسن الکتاب نقل شده که در عهد در زمان خلفای بنی
عباس مداحی که از مردم بلخ در حمص ساکن بود و همیشه زبان در بر فشانی اهل بیت اعتقاد میداد حضرت امیر
المومنین علیه السلام جاری و گویا بود روزی در مسجد حمص آمده بعد از نعت و منقبت امیرالمومنین یکی از
مطلب
و حلوا از حاضران طلب نمود خارجی از آن جمع برخاسته دست مداحی گرفته بخانه برد که آنچه مرا او دو
دعای مداحی را حاصل کند و چون بمنزل خود آورد فرمود غلام را که در ابتدا این را دف و اقسام کن که ترا آن
زبانی
میکنم و بتو که دیده در زمیدهم غلام بمجلس بان و بدهد و چشم مداح از کاسه سر بیرون آورد و دست و
قطع نمود و آن ستمدیده بزبان حال مضمون این مقال را میگفت بیت بنا حق از چه مرا میکشی و لیک برین

که عاقبت چکند با تو خونا ناحق من وچون شب شد غلام بفرموده آن ملعون مداح در بند ولحنستر دا بکورستان
برده در کوشه انداخت وحضرت حضرت بعرهان مولای مومنان بدان کورستان آمده اورا شفا داد وباو
امر نمود که صباح بین میان مسجد رفته همان نوع بمدح ومنقبت اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام قیام نماید بعد از آن با زنان وحلوا طلب کن هر که ترا هر که طلب خانه بردن کند همراه او برو چون
صبح شد بطریق مامور شده بود قیام واقدام نمود واین مضمون را بزبان جاری میساخت نظم محب آل حیدر باش
ای دوست اگر دشمن کشد خود از تنت پوست وبعد از مدح ومنقبت شاه ولایت پناه بدستور سابق
نان وحلوا طلب نمود جوانی برخواسته گفت من حاجت ترا برآرم واو را بخانه خود برد چون مداح بدر خانه رسید دید
که خانه همان خانه است که لحاجت او را اخصاء نموده اند اندیشه بخاطرش رسید بالاخره با خود گفت چون امر
شاه ولایت پناه است درعجائب میکرد آوردن گناه است رباعی من داده ام اختیار خود را بشما هر نوع که میکنید
خود میدانید وداخل الخانه شده قرار گرفت وآن جوان سفره کرم واحسان کسترانیده ونان وحلوا حاضر
کردانید چون الحال مشاهده نمود از روی تعجب وحیرت زبان بگشود وگفت دیروز در اینجا ظالمی اعضای
مرا بریده وبر اعمال من انداخت وتو امروز ابواب شفقت ورحمت میکشائی وبا من هیچ نوع کدورت
نداری سرّ این معنی را بیان نموده مرا از حیرت وتعجب خلاصی ده بیت خلاصی ده مرا از حضرت ای دوست که کند
ازین اینجا دشمن پوست جوان گفت آن شخص بظلم وستم نمود پدر من بود وچون آن ظلم وجوری که بتو کرده مرا سیلا
ونهایت ملول واندوهگین کردید وچون شب بخواب رفتم امیر المومنین را در خواب دیدم که از روی غضب متوجه
پدر من کردید گفت ای خرس سیاه وبجزای الجبر با مداح ما کردی درین دنیا مسخ کردی ودر آخرت از دوزخ نجات
نیابی ومن از هول آن واقعه بیدار کردیدم پدر را بصورت خرس سیاه دیدم در ساعت بجا ستر زنجیری در کردن
او کردم ودر این خانست بچشم تا او را مشاهده نمائی وموجب نشاط ومسرت از نخل دوستی ومحبت شاه ولا
بچینی ومداح چون خصم خود را بصورت خرس سیاه دید زنجیری در کردن شکر الهی نموده بر آن ملعون خطاب
کرد که دوستی امیر المومنین مرا باینجا رسانید وعداوت با او ترا باینجا کرسید ودر الحال برق غضب الهی
شعله ور کشته آن خرس سیاه را بسوخت از جوان چون حال آن منوال دید از مذهب باطل بدین درکردا

شده بسبب دوستی محبت امیر المومنین واهل بیت آنحضرت خود را از عذاب وعقاب نامتناهی ابدی محفوظ ساخت
در کتاب ثاقب المناقب ودیگر کتب طرفین از واقدی نقل شده که گفت روزی نزد حضرت هرون الرشید در تم
علمای بغداد همه حاضر بودند هرون خطاب بشافعی کرده که بیان نما چند حدیث در مناقب وفضایل امیر المومنین
از روات وثقات بتو رسیده شافعی گفت یا امیر الفاسقین از پانصد زیاده است پس خطاب بمحمد بن اسحق
کرده گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت بیان میکنی گفت از هزار تجاوز است بعد از آن رو بطرف محمد بن یوسف
کرده گفت تو بگو گفت ای امیر واصحاب تو خائفم وخوفم که ایمن باشی واعلام کنی گفت با تو زد هزار مسند ومثل آن مرسل بمن خبر
من رسیده که از تو هم لشنوم گفتم من اینکه این زیاده را خبر محمد بن یوسف گفت روایت نکنم از آن کنه نخواهم بود هارون
کفت فضیلتی که من خود مشاهده کرده ام وباعث توبه واستغفار من شده از ظلم وتعدی بر اولاد علی ابیطالب کنم پس حضار
جمیعاً گوش را پهن کرده التماس اعلام آن نمودند گفت که یوسف بن حجاج که نایب وکماشته من در دمشق مرا اخبار
نمود که در دمشق خطیبی است که زبان بسبب حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام کشوده واز منع من
ممتنع نمیشود در باب او حکم است باو نوشتم که او را مقید نزد من بفرست چون حاضر شد از وی پرسیدم که تو علی را به
میکوئی گفت ای احباد من دوست او کشته شده اند ومن ترک سب او نخواهم کرد گفتم نمیدانی که علی هرکرا کشت بامر
خدا ورسول بوده توبه کن والا ترا بعقوبت تمام بکشم گفت هرچه خواهی بکن نه خود تا او را دشنوم من صد تازیانه
بزنند ودر حجره کردند بقصد آنکه فردا او را عقوبت کنم ودر آن اندیشه بودم که او را چه سیاست کنم چون بخواب
رفتم دیدم که درهای آسمان کشوده شد رسول خدا وامیر المومنین وجبرئیل علیه السلام نازل شدند وبا
جبرئیل جامی بود رسول خدا جبرئیل را گفت جام را بعلی ده وشیعیان او را بنداکن جبرئیل گفت جام را بعلی داد با واز بلند
کفت یا شیعه العلی یا شیعه شوخلق بسیار آمدند واز غلامان ومقربان من جهل کس که همه را میشناسم حاضر شدند
وعلی علیه السلام از آن جام همه را آب داد لیس یافی زیادتی نمودند که آن دمشقی را بیار چون او را آوردند آنحضرت گفت یا
یا رسول الله این خود غیرتی که جام را دشنام میدهد حضرت سید کاینات او را دشنام کرده است میکوید گفت یا علی
فرمود که الهی او را مسخ کن وانتقام علی را از دوستان وبعذاب الیم کرفتار کردان ومتوجه آسمان شدند ومن
حضار اسان از خواب بیدار شدم غلامی را گفتم دمشقی را بیار چون آمد که بغیر از سکی در آن حجره چیزی نیست گفتم

سک را بیار چون آمد سکی بود که کوش او بجای خود ابروحشم فرو رفت وبسر اشاره میکرد چنانچه کوئی عذر میخواهد بفرموده
بادم همان خانه اش بودند واکنون در آنجا در اینجا است وهرون امر فرمود که آن سک را حاضر کردند کوشش کوش آدمی
وباقی اعضای وجوارح مشابه سک زبان میخاید وعذر خواهد بیمجبانید شافعی گفت این مسخ است ومن
بنیستم که عقوبتی باو رسد بفرمای تا او را ببرند همان جا از شش بود ولحظه نکذشته بود که صدای عظیم هولناک شنیدیم
چون تفحص آن کردند ساعقه بام آن سوراخ کرده سک را سوخته بود بیت نام او هرکه کفت وهر که شنید ابتر اد
جزای خویش رسید باب چهل ودوم در ذکر بعضی از احادیث وروایات وحکایات که دشمنان حضرت امیر المومنین
ومعاندان ذریه طیبین بمرضها وعقوبتهای کوناکون در دنیا کرفتار شده اند از آنجمله در کتاب کشف الغمه وشواهد
النبوه ولوامع الانوار ذکر شده که امیر المومنین علیه السلام در روز بالای منبر فرمود منم عبد الله وبرادر رسول
الله ووارث مصطفی ناکح سیده النساء هر که غیر از من این دعوی کند وخوتم او را عقوبت خود کرفتار کند
مردی برخواسته گفت کیست که او را خوش نیاید که کوید انا عبد الله وانا اخو رسول الله بجرب کفتن جنونی در مرد ما
پیدا شد چنانچه پایش کرفته از مسجد بیرون کشیدند وبیان بلاد بلیه که هرکز در خاطر نمیکذشت مبتلا شد ودر
آمده که فی الحال جلا مقش کرفته بجهنم واصل شد وممکن که این قصه چند بار در داده باشد نظم چراغی را که ایزد
برفروزد هر آنکس کند پف کند ریشش بسوزد ودر کتاب بکشف الغمه مذکور است که حضرت امیر المومنین علیه السلام
بیکی از اهل نفاق گفت که تو اخبار لشکرها را بمن بر منزل هادیرمی رسانی واو انکار نموده بود نمود آنحضرت
یاد نمود که اگر دروغ میکوئی سوکند بکا ذب باشد خوتم تو را کور کند وآن ملعون بعد از هفت روز
کور ونابینا شد ودر کتاب لوامع الانوار ذکر شده که شخصی حکایت امیر المومنین علیه السلام آمده سخنی گفت
آنحضرت گفت دروغ نکوئی کر اکر دروغ دعا کنم تا کور شوی گفت دعا کن من از دعای تو باکی ندارم بدعای آنحضرت
در ساعت کور شد بیت هرچراغی که حق برفروزد تا ابد ریش مدعی سوزد شیخ جمال ابن بابویه آورده که حضرت
امیر المومنین علیه السلام بعد از فوت رسول کاینات از چهار کس شهادت روز غدیر خم را وکلام معجز نظام
حضرت مقدس نبوی من کنت مولاه فعلی مولاه طلب نموده وآن چهار کس کتمان شهادت نموده بلعنت خدا
تم کرفتار شدند وهر یک از ایشان بدعای آنحضرت بمرض وبکبیر وعذاب ومعایب کردیدند اول انس بن مالک که

بنفرین آنحضرت ببرص ومرضها ودیگری کرفتار ومبتلا شدند چنانچه در باب احوالات انوصیت کذاشش یافته دوا
اشعث بن قیس الکندی که بدعای آنحضرت کور شد ودیگری خالد بن یزید که بدعای آنحضرت بطریق زمان جاهلیت
مرد وهم چنین براء بن عازب بنفرین مولای مومنان در غربت هجرا در بلخ بعقوبت مرد وآن ملعون از اصحاب معاویه
حاکم یمن ودر اینجا بجهنم واصل شد نظم کل من زم نفسه بوجه سما بجمع النفس بوجهه ابدا ومن آنجماعتی که بسبب عناد
آنحضرت بعقوبتی کرفتار شده اند حریز بن قیس است واکاوی بود صاحب مال وجاه روزی از احوال آبا واجداد
خود استفسار نمود باو کفتند که علی ابن ابیطالب آباء واجداد تو را یا همه از کسی از خویشان وخویشان تو قتیل دنیا
آن ملعون باد وسر همراه سواد وهمراه سپاه روانه نجف اشرف شد که نلاقی وتدارک نموده اهانت مرقد
روضه مقدسه ومنیفه وسکنه آن مکان بهشت نشان رسانند وچون بنجف اشرف رسید خدمه آن مشهد
مقدس از خوف وترس از سپاه وروضه منوره که آوردند وداخل روضه شده کفت الجعل قوابا واجداد
واقوام مرا کشته وکفتکوی بی ادبانه نسبت بسرور اوصیا نمود در این اثنا در انگشت مبارک حیدری که از لسان
در زبان ذوالفقار از مرقد مطهر منور برآمده چنان بکردش درکه مثال خیار تر بدو نیم شده در ساعت سنگ
سیاه شد وتا حال آن بت پرست مانند بت سیاه بدر حصار افتاده ملک کوب متردد دین است وبعد از دیدن
وا قصه هرید ونصف آن ملعون را بترازو ومیزان در آوردند بنوعی مساوی وبرابر بود که بکیمیای تفاوت
واختلاف نداشت وفرد وسی طوسی از این واقعه خبر میدهد رباعی شهی که زنده بد وانکشت حرة را بدو نیم
برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انکشت وبدان ای ناصبی دین که بکی از سلاطین ذوالاقتدار به بغداد
رسید بسر قبر حنیفه ملعون آمده قبر آن نجس پلید را شکافته استخوان رمیم او را با آتش قهر وغضب پادشاهی
سوخته چند کاه قبر او را استراح خاص وعام کردانید وبعد از آن سک سیاه بکشته را در آن موضع دفن
نمود وشاعری مناسب انتقام گفته بیت آنست امام کوفه انکشت شوی ازهره وقلیس کافری کشت از آنکه صاد
بران ریده وکوئی یکی نکرد انکشت حکایت یکی از دانشمندان در به کاشان وفقر ناچیز اتفی حشر خیر چنین فرمود
که مرا دوستی بود با کمال صلاح ودانش وورع وزهد وتقوی ودر اقوال وکفتار او اهتمام تام داشتم واو چند
این دو شعر را ورد زبان خود نموده مداومت مینمود روزی بجهت اتفاق بخدمت آن متقی رسیدم کمال محبت

وسرور در ناحیه او بود او مشاهده نمودم از خبر او پرسیدم گفت دوش بخواب مولای مومنان و یعسوب
دین اهل جنان اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام دیدم آنحضرت بن خطاب مستطاب فرمودند
کر آن شعری که در مدح زبان خود ساختی بخوان در خدمت آنحضرت از خواندم تبسم نموده بلطف و مهربانی بسیار
بمن کردند و من از فرح و شادی از خواب بیدار شدم و آن ابیات آنست که ذکر شده پس بدان ای که ای باشی
که هیچ درد و دوری ... دوستی و محبت ذکر فضایل و مناقب امیر المومنین و اولاد طاهرین او و دشمنی و عداوت
و نفرین و دوری از دشمنان ایشان نیست و ابن حسام فرماید هذا عقیدتی و طریقی و مذهبی یا رب بدین
عقیده نجاتم باوری طوبی و محبی و فوزی و مرتقی بابن ها اهل بیت نجاتم چه لسبیها و در کتاب فتوحات القدس
و کشف الغمه از ابو القاسم حسن بن مطهر مشهور است بابن الوفا منقول است که روزی در مسجد الحرام نشسته بودم
در مقام ابراهیم کثرت عجیب و جمعیت غریب مشاهده نمودم چون نزدیک ایشان رفتم راهبی را دیدم جبه صوفی
در بر داشت و بغایت خوش محاوره و روی هیکل در باب مقام ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در صومعه
نشسته بودم ناگاه دیدم مرغی بزرگ بصورت عقابی از هوا فرود آمد در کنار دریا سنگی نشست و ربع بدن
انسانی قی کرده پرواز نمود باز آمد ربع بدن انسانی نزدیک ربع اول قی کرده متوجه هوا شد بهمین طریق چهار
مرتبه فرود آمده ربع انسانی قی کرده پرواز مینمود تا تمام بدن انسانی بران سنگ کنار ... طیران نموده تا
گاه دیدم که اجزا ... بقدرت حضرت قادر ذو الجلال بیکدیگر التیام گرفته بیکی انسانی درست شده
مردی که بغایت منظور و خوش ... ناگاه دیدم که باز آن مرغ در رسید و بمنقار ربع بدن او را جدا کرده
برد و همان که دیدم چنان چهار دفعه ربع ربع از بدن او می برد ما بقی بدن اضطراب تمام مینمود تا تمامی
را برده پرواز نمود من از مشاهده و معاینه آن امر عجیب و صورت غریب حیران و متفکر شده تاسف و پشیمانی
پیش خود میخوردم که کاش در وقتی که آن شخص برخواسته بود و اعضایش درست گشته از او سؤال میکردم که
کیست و سبب این عذاب عظیم چیست در همین ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور و روش روز گذشته
آمده ربع ربع بدن او را قی کرده تا اجزا و اجزای بدن ... تمام شد و بهم متصل گشت من استعجال در
دعا نموده خود را باو رسانیدم و از احوال مرتکب و ... پرسیدم گفت عبد الرحمن بن ملجم و بدین ...

اولاد بنی آدم و حضرت علی بن ابی طالب وصی رسول آخر الزمان را شهید ساختم از نمود خدا ایتحا این مرغ را بر من کماشته
و هر روز چند مرتبه مرا چنین از یکدیگر جدا کرده بلع مینماید و بعد از آن قی میکند چون زنده شوم باز مرا بابی خواری
و زاری میکشد و هر گاه که بمحض عداوت باطنی با آنحضرت هرچند تحرطه نمود و نرسد ابد الاباد از دوزخ خلاصی
نجات نیابند مر مرا بعی که شناسی قاتل او چه باشد و این یکنوع عذابیست که مشاهده شده است و یقین که
ابن ملجم ملعون را چندین هزار قسم عذابها و چه نوع بلاها و مصیبتها از برای او حضرت قادر ذو الجلال اماده و مهیا
کرده باشد و در کتاب کشف الغمه از زهری روایتیست که او گفت عبد الملک مروان از من پرسید که در روزی که علی
ابن ابی طالب مقتول شد از غرایب چه علامت بود من گفتم علامت او و روز این بود که هر سنگی که از بیت المقدس
برداشتند در زیر آن خون تازه بود عبد الملک چون این سخن بشنید گفت من و تو درین حدیث موافق یکدیگر
و یکی هستیم ... و در آن کتاب آمده از حضرت خاتم الانبیا منقولست که آنحضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله پرسیدیم که
یا رسول الله بدبخت ترین مردم چه کسی است گفت آنکس که ناقه صالح را پی کرد و دیگر آنکه تیغ بر فرق تو زنند یا علی
و چنین در آن کتاب آمده که شخصی از مبغضان و معاندان اهل بیت رسالت نزد منصور دوانقی آمده بهتان و
فتنه ای چند در حق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نمود پس منصور آنحضرت را طلب نموده گفت فلان و فلان ...
داده که تو اینها کرده فرمود اگر او را حاضر کنی من خاطر نشان تو کنم که او خبر دروغ بمن گفته اند و بهتان است
منصور آن شخص را طلبیده گفت تو چنان و چنین از حضرت بمن خبر داده گفت بلی گفته ام و شروع بقسم
نمود امام علیه السلام فرمود رخصت ده که چون قسم بخورد من او را قسم دهم گفت بده فرمود که بگو برئت من الله
و من حوله و قوته والجات الی حولی و قوتی لقد فعل جعفر کذا و کذا آن بدبخت چون گفت همان کلام را بزبان آورد
بزبان نگذشته بود که پای بر زمین میزد تا بجهنم رفت رباعی با چون تو فرمانکه دم دشمنی زند مشکل اگر امان
مرا نخواهم خصم تو را نعل از تجلیل میکشند از عرصه وجود سوی عرصه عدم و در کتاب مناقب المناقب از شیخ
منصور دوانقی روایتیست که آمدند نزد منصور هفتاد مرد از اهل بابل پس منصور ایشان امر بکشتن خود
طلب نمود و گفت شما را ثانی سحر یاد اندیشه از خود امام موسی بن عمران و تحقیق که جعفر بن محمد مثل شما
ساحر و کاهن است پس شما سحری بکار برید که او از آن عاجز باشد و اگر چنان کار کنید بهم شما جایزه

و مال بسیار دهم ساحران بی ایمان هفتاد صورت سباع و درنده ترتیب دادند هر کدام از آن جماعت صورتی
که ساخته بودند در پهلوی خود از آن گذاشته و منصور در بالای تخت نشست و تاج بر سر گذاشته و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام را طلب نمود و چون آنحضرت داخل مجلس منصور شد دید که آن جماعت ساحر ترتیب
داده بودند خطاب بان ساحران نموده که وای بر شما آیا میشناسید مرا من حجت خدایم مثل آن حجتی که بر باطل
ساخت سحر ایشان شما را در روزگار موسی بن عمران پس آنحضرت با آواز بلند ندا فرمود که ایها الصورة المثلة
لیاخذ کل واحد منکم صاحبه باذن الله تعالی یعنی ای صورتهای مثالی ساخته شده بگیرید هر یک از شما
صاحب خود را بفرمان خدای تعالی پس بجستند هر یک از آن صورت سباع و گرفتند صاحب خود را و در همان
مکان خوردند و منصور در بالای تخت از هوش رفت و چون بهوش آمد گفت بپناه بخدا میبرم یا ابا عبد الله
بمن رحم کن و بعد از این که توبه کردم که باز گشت نکنم بمثل این کار هرگز پس امام فرمود که ترا عفو فرمودم و از
کردار زشت تو گذشتم پس منصور گفت یا سید امر فرما سباع را که رد کنند ایشان را آنحضرت فرمود هیهات
اگر رد میکرد عصای موسی آنچه فرو برده بود رد کردندی این را طلب نمود با او گفت کاری کن که کاظم علیه السلام
مجلس هرون خجل و منفعل شود آن ملعون قبول آن امر نمود چون حضرت امام علیه السلام بمجلس هرون حاضر شده
و سفره بینداختند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دست مبارک دراز نمود که نان بردارد مرد عزیمت خواند
نان از پیش کاظم علیه السلام طیران نمود و در پیش هرون ملعون شروع بخنده کرد امام علیه السلام اشاره بصورت شیری
نمود که در پرده نقش بود که بگیر این دشمن خدا را در ساعت آن شیر از مکان خود حرکت نموده آن قوم را فرو برد
هرون و اهل مجلس همه بیهوش شده بیفتادند چون بخود آمدند هرون گفت که آن شیر را بگو که آن شخص معزم را
بد هر کس رد کنند سایر ... علیه السلام فرمود که اگر عصای موسی حبال و سحر را رد کردی این صورت شیر
این شخص را رد میکردی و دیگر از دشمنان اهل بیت رسالت و نبوت که در دنیا جزای کردار و کفتار خود گرفتار
شد حمید بن مهران بود که در حضور مامون الرشید با حضرت امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا شروع بگفتگو نموده بی ادبانه و گستاخانه با آنحضرت سلوک نمود و با آنحضرت گفت اگر راست میگوئی
که امام و پیشوای مردم توئی و دعای تو در درگاه خدای مستجابست این دو صورت شیر که بر روی ساده

پیش مامون است بمن مسلط ساز که اگر بدان دعا معجز و کرامات بمن نشود حسب الالتماس آن ملعون شاه خراسان
و مولای مومنان اشارت دو صورت کرده که الخارجی را در حضور مامون از هم کنده او را خوردند و از جسم
پلیدش اثری نگذاشتند و این حکایات مشهور گشته و یقین مذکور است و چون تطلب حاصل است بهمین قدر
اکتفا شد اگر کسی خواهد که مفصلا بران مطلع گردد بعیون اخبار الرضا و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب مشارق
انوار الیقین و در بحجة المباهج و کاشف الحق روایتیست که در زمان متوکل عباسی عباسی که امام هادی است که
نان و دلیل نان را هوا میرفت نوبت سیم آنحضرت غضبناک شده بصورت که در پرده نقش بود امر فرمود که آن
ملعون را از هم دریده خوردند و اثری از و نگذاشتند و این حکایت بطریق مختلف در کتب معتبره ذکر شده ممکن
که چند مرتبه واقع شده باشد و در کتاب کاشف الحق آمده که معروف ناصبی با آنحضرت دروغ چند گفت و بعد
آن قسم خورد آنحضرت فرمود بخدا یا این مرد دروغ گفت و قسم بدروغ خورد و تو منتقم از کاذب همان روز
بیمار شد چو روز دیگر در گذشت و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که جزای کردار خود در دنیا دید
جعده بنت اشعث است و مشهور با سما ست که زهر امام حسن علیه السلام داده بدو معویه منزل ها داد و فدای
زهر هوا آن بجعده داد و آن ملعون آن زهر را در کوزه آب امام حسن علیه السلام کرده و سبب فوت و شهادت آن سبط رسول
همان بود چنانچه شاعری از شعرای زنان گفته رباعی مبادا کوکه از زن مهر جوید که از نسل زنی شوهر زده پدید
و بعد از شهادت آنحضرت بدانچه معویه جعده بدمشق رفت با امید آنکه زن یزید پلید گردد چون بدمشق رسید
فرموده معویه گیسوی جعده را بدم استر بستر میکشید تا کرده با افکندند چون سنگ فرسنگ بیابان رسید تا ...
و بادی بجهنم رسیده او را در بر بوده بدریا افکندند تا بجهنم و دیگر کس نشانی ندارد و در کتاب فتوحات القدس
از کتاب کفایة المومنین نقل شده که معویه فرمود که جعده را در زندق خشک ... تا سر بدریا دادند و ایام با انتقام آن
امام همام در زندق حیاتش بگرداب فنا فرو بردند مولای مومنان و سرور متقیان در صوفای زنان فرموده
نم ذکرهن فالهن وفاء ریح الصبا وعهدهن سواء یکون قلبک ثم لاالخبیر وقلوبهن من الدداء خلاء
بیت زن باد مکن که و فاشان جسته چون باد صبا ست عهد ایشان همه سست باشند و شکستند دل هم بیستان
هر کس بدو اداوی سازند و بهست باب چهل و یکم در ذکر بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت که در خواب بکیفر از دو

امام ... نقی علیه السلام حاضر بود و سفره اندا ... شعبده باز ... بحیله و مغال ... چون ... شعبده نمود که تا سر مرتبه ... بر ...

ماموردقتل ایشان شده اند و در عالم خواب ان خارجی را کشته اند یا آنکه در عالم خواب انخارجی از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین ندیده کرا و را بطریق دیگر خلاص ساخته است از انجمله در کتاب کشف الغمه از حضرت
امام حسین منقول است که ابراهیم بن هشام المخزومی والی مدینه بود و هر روز جمعه و عید در منبر سب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام میکرد در یکی از جمعها من در پهلوی منبر او بودم او را خواب بردم خواب شدم دیدم که قبر مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکافت و از انجا مردی سفید پوشی بیرون آمد مرا گفت که یا ابا عبد الله تو را
اندوهگین نمیسازد آنچه این مرد شقی میگوید گفتم بلی گفت چشم بگشا ببین که خدا با او چه میکند
از خواب بیدار شدم دیدم که از انجا در زمین افتاد و بادرک الاسفل جای قرار و آرام نگرفت و باز نزد
کتاب آورده که یکی از صلحا گفت شبی در خواب دیدم که قیامت قایم شده و خلایق در حشر و نشر و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر نشسته و حسنین علیهما السلام مردمان را آب میدادند پیش ایشان
رسیدم گفتم مرا آب دهید حضرت رسول فرمود که تو را آب نخواهند داد زیرا که در همسایگی تو خارجی هست که
علی را لعن میکند و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله مرا قدرت منع آن ملعون نیست حضرت رسول
تیغی داد و فرمود که برو و او را بکش من او را کشتم پیش حضرت رسول آمدم آنحضرت ... فرمود ای
حسن او را آب ده امام حسن علیه السلام مرا آب داد کاسه را گرفتم نمیدانم که از ان آب خوردم یا نه که
بیدار شدم و وضو ساختم بنماز مشغول گردیدم ناگاه آواز آمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند
بعد از لحظه گماشتگان حاکم همسایهای مرا گرفته من پیش حاکم رفتم و اقرار کردم حاکم گفت جزاك الله خیرا
و الجمع ازان تهمت خلاص شدند و در کتاب فتوحات القدس مذکور است و اقوی که از دانشمندان
اهل ان طبقه رضا داستان تاریخ خود نقل نموده که در موصل شخصی بود پاسبان شهر و دشمن حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود و سب آنحضرت میکرد در شبی شاه ملک در خواب دید که حضرت رسول صلی الله
و حضرت امیر المؤمنین بخانه ان پاسبان آمدند و حضرت رسول بمولای مؤمنان گفت کشنده کافر این و جا
هدان گفت که رو کردن این پاسبان زن که سب تو میکند و حضرت علی علیه السلام بمیان دو کتف او زد چون
صباح شد او را دیدند کشته و میان دو کتف او شکافته در انشب باشاه چهل کس دیگر این خواب دیده اند

دیگر زینت ملک موصل گواهی دادند و نیز در ان کتاب مسطور است در موصل مردی بود با احمد حمدون العدوی
مشهور و دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و جمعی میرفتند نزدیک یکی از ایشان آمد و گفت چون بمدینه طیبه
رسی از زبان من بحضرت رسول بگو که عجب ازتو که دختر خود بعلی بن ابی طالب دادی آیا چه چیز از و پسندیدی شکم فربه
یا سر بزرگ و سوگند داد او را که این پیغام را برساند و چون آنشخص بمدینه منوره آمد و در انجا بخشود و از یاد او برفت
شب مولای مؤمنان را در خواب دید که پیغام آنشخص بگذار و او صباح بروضه مقدسه آمد و پیغام بگذارد و چون
بار دیگر بخواب رفت آنحضرت را در خواب دید که بااو در منزل آن فاسق در آمده و در را بگشوده و بکارد وی سر او بجدا
از بدن و کارد را بالحاف او پاک کرد و کارد را در زیر در خانه او در خاک کرد و چون صبح شد صورت خواب را
دقیقا دقیقه تاریخ ان را نوشتند و صباح او چون در موصل او را سر بریده یافتند و ملک موصل جمعی از همسایهای
او را که در معرض تهمت خون او بودند محبوس نمود تا آنکه الجماعت از حج مراجعت نمودند و احوال قتل ملعون و محبوس بودن
الجماعت را شنیدند نزد ملک موصل آمدند و قصه را باز گفتند و ملاحظه لحاف نمودند چنانکه در خواب دیده بودند
بودند آلوده بخون دیدند و کارد را در زیر در خانه یافتند و تاریخ قتل الشقی موافق بود بان شبی که آن را
دیده بودند و ملک موصل محبوسان را نجات داد و جمع کثیری از نواصب از اعتقادات فاسده خود که دیدند
در سلک اهل ایمان انتظام یافتند و در کتاب لوامع الانوار مذکور است که یکی از دوستان اهل بیت رسالت
در خواب دید که قیامت آشکار شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و حسنین در کنار حوض کوثر
مردمان را آب میدادند آنشخص پیش سید المرسلین آمده آب طلب نمود آنحضرت او را آب نداد او گفت یا رسول الله
من از دوستان تو و اهل بیت توام سبب آب ندادن من چیست آنحضرت فرمود بلی تو دوستدار و محب اهل بیت
هستی اما در همسایگی تو منافقی هست که دشمن علی و اولاد اوست و تو او را منع نمیکنی ای مرد مؤمن گفت بلی یا رسول الله
من قادر بقتل آن ملعون نیستم آنحضرت کاردی باو داد که بکش و برو سر آن ملعون را از تن جدا کن آن مؤمن رفت سر او را
از تن جدا ساخت و چون آن مرد از خواب بیدار شد کارد خون آلود در دست داشت و جمع آن خارجی را کشته در بستر
دیدند و حاکم شهر خبردار شد همسایهای آن ملعون را بعلت خون او گرفت و چون آن مؤمن حال را دید آن منوال مشاهده
نمود نزد حاکم رفت حقیقت حال را عرض نمود حاکم او را خلعت داد الجماعتی را که بعلت خون گرفته بودند عذر خواست

و خلعت داد و نیز در ان کتاب آورده که ابو علی بن عبد الله و او از پیرمردی که نام او بزرد بود روایت میکند که مردی را
در شام دیدم که نیمی روی او سیاه بود پرسیدم از سبب آن گفت من نذر کرده ام که هر که سبب آن از من پرسد بگویم
پوشیده ندارم بدانکه من عظیم دشمن امیر المؤمنین علیه السلام بودم و ذکر آنحضرت را بناسزا بسیار میکردم یکشب حضرت
بخواب من آمد و گفت تو آن کسی که حق مولای مؤمنان امیر المؤمنین را ناسزا میگوئی طپانچه بر یک جانب روی من زد
چون بیدار شدم یکنیم روی من سیاه شده بود و در کتاب مجمع البحرین روایتیست که کشنده مردی بود و چشم کور و دست
و پا نداشت و میگفت الهی مرا بیامرز و از آتش دوزخ نجات ده او را گفتند که چه کرده که هیچ نمانده که با تو نکرده الله
انتقوبت در سوقی گفت من با قاتلان امام حسین بودم در کربلا و چون وی را شهید ساختند زیر جامه در پای
او بود و بند نیکو در او بود و چون خواستم که آن بند را بیرون کنم آنحضرت دست راست برداشت و بر ان نهاد
من دست وی ببریدم پس دست چپ بر ان نهاد دست چپش را نیز ببریدم و قصد کردم که بند را بیرون کنم ناگاه
شنیدم آوازی مهیب بگوشم رسید بترسیدم و از دهشت و هراس خواب بر من غلبه کرد در میان کشتگان بخواب شدم
چنان دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه علیهما السلام سر آنحضرت را برداشته بوسه میدادند
و حضرت فاطمه علیها السلام سر شاه شهیدان را بوسه گرفت و گفت ای فرزند که ترا کشت که خدا بکشد آن قوم را که ترا بکشت گفت
شمر ملعون مرا کشت و این جوان دو دست من ببرید و اشاره بمن کرده گفت خدای تعالی هر دو چشمت کور کند و هر دو دست
و پایت قطع کند در حال بیدار شدم و هیچ نمیدیدم و هر دو دست و پایم بیفتاد و از دعای آنحضرت در حق من
هیچ نماند مگر آتش دوزخ و نیز در ان کتاب آورده که از ابن ریاح روایتیست که گفت مردی نابینا دیدم که در سر کربلا
قاتلان امام حسین حاضر بودم از سبب کوری او مردمان میپرسیدند گفت ما ده کس بودیم که در کربلا در قتل امام
حسین حاضر بودیم و من هیچ تیر نزدم و نیزه نزدم و شمشیر بجانب او نینداختم چون آنحضرت را شهید ساختند ما ده کس
بمکان معین خود شدیم و من نماز خفتن کزارده بخواب شدم دیدم که کسی پیش من آمد و گفت رسول خدا ترا میطلبد
و کسان مرا گرفته نزد آنحضرت بردند و او در صحرائی نشسته بود و حربه در دست داشت و نطعی پیش وی انداخته و
شمشیری از آتش در دست داشت و آن نه کس که با من بودند با امر آنحضرت ان فرشته هر یکی را حربه ای زد و ایشان بوی آن آتش
در شعلهای ایشان ... دو زانو نشسته و سرخی بود پیش حضرت رسول رفتم و گفتم السلام علیک جواب نداد آنگاه سر بزیر داشت

و گفت یا عبد الله پرده حرمت مرا دریدی و عترت مرا بکشتی و حق من نگاه نداشتی و چنین کارها کردی گفتم یا رسول
الله من شمشیر نزدم و تیر نینداختم گفت راست گفتی ولیکن سیاهی لشکر ایشان بودی بنزدیک من آی نزد یک وی
شدم طشتی خون پیش وی نهاده بود گفت این خون فرزندم حسین است از ان خون مرا سرمه در چشم کشید چون بیدار
شدم کور بودم و نابینا دیدم چنین نظم از برق ستم هر که زد آتش بشهیدان شد سوخته صاعقه قهر الهی و زهر که
المیافت دل از شر مظلوم حقا که بساید الم نامتناهی باب چهل پنجم در ذکر آنکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین
را خدای تعالی بدوزخ نمیبرد و آتش دوزخ بر ایشان حرام است رباعی فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست ما دست و
دامن معصوم مرتضی در کتاب طرایف ابن طاوس قدس سره از کتب اهل سنت در تفسیر آیه عم یتساءلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون چنین نقل شده که در وقت جنگ حرب خیبر حضرت امیر المؤمنین رسول و حضرت
نزد آنحضرت بنشست و گفت بگو که این امر بعد از تو بکه تعلق خواهد داشت آنحضرت فرمود که با آنکس که نسبت هرون
امت موسی و در ان حال این آیه نازل شد عم یتساءلون یعنی از چه سوال میکنند اهل مکه عن النبأ العظیم از خبر عظیم که
از خلافت حضرت امیر المؤمنین باشد الذی هم فیه مختلفون آنچنان خبری که ایشان در ان اختلاف دارند کلا سیعلمون
این ردیست بایشان که زود باشد که بدانند حقیقت خلافت او را در وقتی که منکر و نکیر از ایشان در قبر سوال میکند
باشند چنانکه هیچ ملکی در مشرق و مغرب نباشد مگر که منکر و نکیر از ایشان در قبر سوال کنند از ولایت و خلافت علی
بن ابی طالب علیه السلام بانکه طریق که از خدا و رسول امام تو کیست و در کتاب کاشف الحق از حافظ ابو نعیم که از علماء
اهل سنت است در تفسیر آیه کریمه و قفوهم انهم مسئولون عن النبأ العظیم که حضرت رسول در وقت تلاوت این آیه فرمود که بدین
کار بندگان میپرسند ولایت علی را در قبرهای ایشان پس نمیماند هیچ کسی را در مغرب و مشرق و خشکی و دریا مگر آنکه چون
از دنیا بیرون رود ولایت امیر المؤمنین را از او میپرسند منکر و نکیر از و سوال نماید که خدای تو کیست و دین تو چیست
و پیغمبر تو کیست و که امام و جانشین رسول خدا میدانستی و نیز در ان کتاب آمده از عبد الله عباس مرویست که سید
کائنات فرمود که از صراط گذشتن ممکن نیست تا با آنشخص کتاب و ولایت علی همراه باشد و شیخ عبید و یکی که از دانشمندان
اهل سنت است در یکی از مصنفات خود در تفسیر آیه کریمه و قفوهم انهم مسئولون از ابو سعید خدری روایتست
حضرت رسول فرمودند که انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب یعنی خلایق همه در روز محشر سوال خواهند کرد از

ولایت علی بن ابی طالب است یعنی در کتاب کاشف الحق از رسالهٔ صراط مستقیم در تفسیر آیهٔ کریمهٔ قل انّنی هدانی ربّی الی صراط مستقیم
از حضرت صادق روایت نموده که حق سبحانه و تعالی خطاب مستطاب بنبی نموده و فرموده یا محمّد بگو و بهینکان خود ظاهر
کردان که من بسبب رسالت خدای هدایت نموده الله تعالی محبت و دوستی علی بن ابی طالب و در کتاب معانی الاخبار
از مفضل بن عمر روایتست که سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق از معنی صراط آنحضرت فرمود که صراط طریقی
است که بان شناخته میشود خدای تعالی و صراط دو است صراطیست در دنیا و صراطیست در آخرت اما صراط دنیا آن
امامیست که واجب است اطاعت او پس کسی که بشناسد در دنیا امام خود را و حق او را داند و بیروی او را و هدایت یابد
بگذرد از صراطیکه در آخرت جسر جهنم است در آخرت هرکه نشناسد در دنیا حق امام را بلغزد قدم او از صراط
کرده آخرت و بیفتد در آتش دوزخ و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق روایتست از قول خدای تعالی الصراط
المستقیم که امیر المؤمنین علیه السلام و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در روز قیامت بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و هیچ احدی از صراط نتواند گذشت مگر
آنکه برات دوستی تو داشته باشد و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که چون آیهٔ
کریمه و کل شیء احصیناه فی امام مبین نازل شد برخاستند ابوبکر و عمر و گفتند یا رسول الله مراد از امام مبین تورات
است آنحضرت فرمودند نه گفتند مراد انجیل است فرمودند نه گفتند مراد قرآنست فرمودند نه بعد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام آمده فرمود این آن امامیست که شمرده است خدای تعالی در وی علم همه چیز را و در کتاب جراح در تفسیر
آورده است که مراد از آیهٔ کریمهٔ اهدنا الصراط المستقیم اینست که خدایا ارشاد کن ما را بمحبت مصطفی و اهل بیت او
که علی ابن ابی طالب است و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و در کتاب توحید آمده که از تفسیر آیهٔ کریمهٔ اولئک یبدّل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما از حضرت امام جعفر صادق تحقیق سؤال نمود آنحضرت فرمود که می آورند مؤمن
گناهکار را در روز قیامت تا بایستد و خدای تعالی متوجه حساب او میشود و مطلع میشود بر حساب او و هیچ یک از
مردمان دیگر آن مؤمن مطلع بر گناهان خود میشود اقرار و اعتراف مینماید و سیئات خود خدای تعالی سیئات او را امر
او محو کند و در عوض حسنات ثبت مینماید و ظاهر میکند او را بر اهل بهشت و فرمود این آیه در شأن گناهکاران دوستان
شیعهٔ ماست و مضمون در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام روایتست در تفسیر لا یسئل عن ذنبه انس

ولاجان که مراد اینست که هرکه بعقیده صالح بوده و بولایت اهل بیت رسالت باشد و از کتاب معتبر نموده یعنی
از دنیا بیرون رود او را دیرزخ که عبارتست از وقت نزع تا حشر این همه معذب کرداند که چون داخل حشر شد پاک
شود او را گناهی نمانده باشد که از او سؤال نمایند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه السلام
روایتست در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم مراد از نعیم دوستی ما اهل بیت است بیت بود ایمان بی حب تو
علیست شاهد این معنا نص جلیست و در کتاب جامع الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که
حضرت رسول فرمود هرگاه مؤمن بیرون رود از دنیا او را گناه باشد … و سیئات جمیع اهل دنیا باشد بدرستی که
مرگ کفاره گناهان اوست بعد از آن گفت هرکه لا اله الا الله باخلاص بگوید و بیست از شرک و هرکه بیرون رود از
دنیا و شرک بخدا نیاورده باشد داخل بهشت میشود پس این آیه را حضرت رسول خواند ان الله لا یغفر ان یشرک به
و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک و محبیک یا علی یعنی خدای تعالی نمی آمرزد هرکه با او شرک بیاورد و میامرزد
غیر ایشان هرکه را خواهد و شیعه و دوستان تو ای علی راوی گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود گفتم
یا رسول الله این از برای شیعه منست گفت آری بخدا قسم بدرستیکه شیعه تو بیرون نمی آیند از قبور شان و میگویند
لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب پس میایند ملائکه با جامهای و تاجها بسوی ایشان … و برشتهها و
… و وارد کرده ایشان را میبرند تا بهشت و اندوه ناک نکند ایشان را فزع اکبر و ملاقات میکنند ملائکه ایشان را
و میگویند این آن روز نیست که خدای تعالی بشما وعده کرده بود و مولای مؤمنان کلام معجز نظام فرموده که ترجمهٔ آن
اینست بیت سعی چو کرد هدایت ما … ولایت ما … که پا بر … در باب قرآن
حدیث آیه ما … در رسالهٔ … که … از اصحاب امام جعفر صادق بعد از شنیدن این سخن از جناب
او متوجه شده فرمود که تشفیع برد دوستان خدا مکن بدرستیکه چون محبت خاندان و ولایت … گناهی شود
آن گناه مستحق عذاب الهی گردد بیوجه تر او را مبتلا گرداند … با نقصان مال یا از جانب فرزندان و عیال یا
… گرفتار شود یا در وقت موت جان دادن … سخت کرده اند بنوعیکه در روز قیامت از گناهان پاک باشد
و مستوجب دخول بهشت گردد بیت بندم چه ازین باد فنا سخت … از لطف خدا باشدم هیچ خطر … باشدم از …
… و نیز در آن کتاب از آنحضرت نقل شده که در جواب یکی از ملاعین دشمنان

فرموده در حالتی که از جهت طعن و زبان درازی درباره شیعیان خاندان اسناد شرب خمر نموده و حاصل کلام جواب
آنحضرت در این مقام اینست که از آبا و اجداد خود از رسول آخر الزمان و آنحضرت از جبرئیل و او از رب جلیل جلّ جلاله
و اعظم افضاله شنیدم که گفت یا محمد حرام گردانیدم دخول فردوس را بر جمیع شیعیان وقتی که تو و علی و شیعه شما داخل
شوند و هرگاه یکی از شیعیان شما گناه کبیره از او واقع شود یا شده باشد او را مبتلا گردانم در دنیا ببلاها و بلیتی چنانچه در
روز قیامت از خدا … باشم و مذکور است در آخر این روایت آنحضرت متوجه آن ملعون شده فرموده که بعضی گناهان
کبیره که از شیعه اثنی عشریه واقع شود که دشمنان دین بان خوشحالی نموده ایشان را از آن جهت مستحق دخول نار دانند
گناهان مذکور در دنیا حصول یا امر استحقاق دخول نار برطرف کرده و در کتاب کلینی مسطور است که یکی از
منافقان بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام زبان گشوده در مجلس آنحضرت اسناد فسوق و گناهان کبیره بر
فرقهٔ اثنی عشریه … شماتت نمود و حضرت در جواب او کلامی که ترجمهٔ آن اینست تکلم فرموده که
شیعیان آن خاندان از ارتکاب خطیه نموده و بتوبه و انابت موفق گشته باین عنوان حاضر دیوان … کردند
… داخل بهشت گردیده و بعضی شفاعت کنند ما را … حال … امانی و آمال و از
جمله روایات منقوله در این مقام که در فرح بخشی خواطر خاص و عام از شیعیان و محبان دودمان سید الانام است
در رسالهٔ مرقاه … که … از سماعة بن مهران از حضرت امام جعفر صادق روایتست که آنحضرت بسماعه
خطاب نموده فرمود که بدترین مردم کیست سماعه گفت یا ابن رسول الله بدترین مردم مائیم حضرت امام علیه السلام از این سخن
بنوعی غضبناک شد که رخسارهٔ مبارکش … گردید و از روی آزردگی خاطر اقدس تکیه نموده و تکرار کلام
سابق فرموده سماعه جواب داد و بعد از آن حضرت امام علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود شما که
محب و دوستان اهل بیت و شیعهٔ ایند بیش از همه امر میشود بدخول بهشت و ایشان را … اشارت فرما
و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند نمیدانیم مردی که در دنیا ایشان از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب و عقاب
میدانستیم کجا رفتند و حال ایشان چگونه است و مضمون مسطور موافق مدلول آیه شریفه است و ما لنا لا نری
رجالا کنا نعدهم من الاشرار و بعد از این قسم از بشارات دیگر باره متوجه سماعه شد فرمود که هرکه از شما گناهی
از او صادر شود چون روز قیامت شود بپای خود متوجه درگاه الهی شده ما را شفاعت کنیم و بعد از آن فرمود

که والله داخل آتش نشود از شما ده کس و الله داخل آتش نشود از شما پنج کس و الله داخل آتش نشود از شما سه کس و الله
داخل آتش نشود از شما یک کس و در کتاب بشارات المصطفی لشیعة المرتضی از حضرت امام جعفر صادق روایتست که
متولی حساب خلایق در قیامت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمایند و هر ظلم و حق الناس که
بر ذمهٔ شیعهٔ ما باشد از جهت که حق ماست در مقام حساب میشود هرچه از حق الله میان شیعیان و
میان خالق ایشان باشد خدای تعالی بایشان میبخشد تا آنکه داخل نمیشود احدی از شیعیان ما بآتش دوزخ و در
کتاب … از علمای اهل سنت است منقول است که حق سبحانه و تعالی جلّ جلاله فرموده ولایت علی بن ابی طالب
حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد بولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام حصار منست هرکه در
حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت میکند که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بتوحید
ذات خداست بیت هیچ عمل از کفر او گناه نیست هیچکس را در حرمش راه نیست و در کتاب فتوحات القدس از
حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مؤمنان نموده فرموده ای
علی خدای تعالی تو را آمرزیده و اهل بیت و شیعهٔ تو را و محبان شیعهٔ تو را و محب محبان شیعهٔ تو را آمرزیده و در کتاب کشف
الحق آمده که محمد بن زکریا شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سجده شکر میفرمود
الهی بحق … یعنی خدایا بحق علی که ولی تست … و نیز در آن کتاب ذکر شده
که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را داخل عبای خود کرد … دست مبارک
بدعا برداشت و فرمود اللهم احرزنی … یعنی الهی حشر کن ما را …
روایتست که روزی مولای مؤمنان و سرور متقیان امیر المؤمنین علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
عرض نمود که یا رسول الله طلب آمرزش کن از خدای تعالی از برای من حضرت سید کائنات هر دو دست مبارک بدرگاه
الهی برداشته فرمود که خدایا بحق امیر المؤمنین که امیر المؤمنین را بیامرز امیر المؤمنین علیه السلام از این مناجات
حضرت رسول در تعجب … حضرت رسول فرمود یا علی بحق آن خدای که جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که نزد
خدای تعالی از تو شریف و مکرمتر کسی ندیدم که او را شفیع آمرزش تو بدرگاه آمرزنده گناهان سازم … سبب
تعالی مسئلت نمودم … و در کتاب مشارق انوار الیقین آمده

آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مؤمنان نموده فرموده که یا علی اعمال شیعه تو عرض میکنند
یعنی در هر جمعه بر من شادان میشوم از کردار نیک ایشان و طلب آمرزش میکنم از برای گناهان ایشان در کتاب فتوحات
القدس مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اول ما یسئل عن العبد حبنا اهل البیت یعنی
اول چیزی که از بندگان سؤال کرده میشود محبت و دوستی اهل بیت است و نیز در آن کتاب آمده که جمیع انبیا در شب
معراج بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ما همه مبعوث شده ایم بشهادت لا اله الا الله و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت
علی بن ابی طالب و در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ذکر شده که حضرت رسول روزی داخل خانه زوج بتول
شد مسرور و خوشحال سلام بآنحضرت کرد مولای مؤمنان بعد از رد سلام فرمود که یا رسول الله هرگز ندیدم ترا باین
سرور و خوشحالی و بهجت این روز پس سید کاینات فرمودند آمدم من که بشارت دهم ترا بدانکه درین ساعت فرود
آمد بر من جبرئیل و گفت که ملک جلیل ترا سلام میرساند که بشارت ده علی را که شیعه تو از تابع و عاصی همه اهل بهشت اند
و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این بشارت را شنید سجده شکر نمود و دستهای خود را بر داشت و گفت گواه
باشد خدا بر من که بخشیدم بشیعیان خود نصف حسنات خود را پس حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام هر یک
خدا را گواه کرفتند که نصف حسنات خود را بشیعیان علی علیه السلام بخشیدند پس حضرت رسول فرمودند که
نیستید شما کریمتر از من گواه باش یا رب که من بخشیدم بشیعه علی نصف حسنات خود را و خدا تعالی
جل جلاله فرمود که نیستید شما کریمتر از من بتحقیق که آمرزیدم جمیع گناهان شیعه علی را و محب او را و دلیل بر این
قول خدای تعالی است در قرآن مجید ان الله یغفر الذنوب جمیعا و در کتاب فتوحات القدس آمده که حضرت رسول
فرمود که در شب معراج در آسمان چهارم خانه دیدم از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا محمد این بیت المعمور است حق
سبحانه و تعالی این خانه را قبل از آسمان و زمین به پنجاه هزار سال آفریده است و داخل این خانه شو و نماز کن و چون داخل
شدم جمیع انبیا بمن اقتدا کردند و بعد از اتمام نماز از حضرت رب العالمین خطاب آمد که ای سید المرسلین از این پیغمبران
بپرس که ایشان را پیش از تو از برای چه فرستاده بودیم من گفتم ای پیغمبران حق تعالی شما را پیش از من از برای چه فرستاد
گفتند بولایت و دوستی و محبت و فضیلت علی بن ابی طالب و در کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بشارت ده شیعیان را و انصار خود را به ده خصلت اول پاکی طهارت مولد دوم

حسن

حسن ایمان ایشان بخدا سیم دوستی داشتن است خدای تعالی ایشان را چهارم وسیع و گشاده گردانیدن است خدای تعالی قبر
ایشان را پنجم نور دادن صراط است خدای تعالی از پیش چشمهای ایشان گرد شدن و ضیاء ان از صراط با سانی بگذرند ششم دور داشتن
است درویشی و فقر را از چشم و دلهای ایشان هفتم دشمن میکند خدای تعالی با اعداء ایشان هشتم ایمن و محفوظ نه
از خذلان نهم میپرند گناه و سیئات ایشان دهم ایشان با من خواهند در بهشت و در خصال ابن بابویه از حضرت
امام ناطق جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمودند که خدای تعالی عفو کرده و دور داشته از شیعه ما شش
خصلت جنون و جذام و برص را و پسرهای دو زنا و سایل بکف و شیعه از این شش عیب محفوظند و در کتاب فتوحات
القدس از حضرت رسول مرویست که آنحضرت فرمودند که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است در
هفت موضع که هول و شدت ان موضع عظیم است اول نزد وفات دوم در قبر سیم در وقت برخاستن چهارم نزد کتاب
پنجم در وقت حساب ششم نزد میزان هفتم در وقت عبور از صراط و در کتاب ملتقطات از حضرت امام جعفر صادق
روایتست که آنحضرت فرمود که در حق و محبت ما که اهل بیت نبوتیم بر سایه میریزد گناهان را از بندگان خدا هم
چنانکه میبرد باد سخت برگ را از درخت و در کتاب امالی مسطور است که حضرت رسول خطاب بولی نموده
فرمود یا علی منم شفاعت کننده برای شیعه تو فردای قیامت و در حق کلام حضرت رسول خطاب بولی نموده
و در حقی که با ایستم در مقام محمود که آن مقام شفاعت است پس بنما بر ده ایشان را بایر خود وفردا که شوند
در روز قیامت و مختص خدا نشوند محروم بد و بینم یاران علی شراب کوثر نوشند و اکناف وطی کنند در باغ نعیم و در
کتاب عیون اخبار الرضا روایتست که حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمودند شیعه علی رفع عنهم القلم یعنی شیعه
امیر المؤمنین را قلم از ایشان بر داشته شده گناه و خطیئتی در نامه اعمال ایشان ثبت نکرده و در کتاب جامع الاخبار
از سدیر صیرفی روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که شیعه ما همه ایشان از اهل بهشت
نیکو کار و بدکار ایشان و ایشان تفوق و زیادتی که بهم خواهند داشت باعمال و کردار ایشانست که هر که بندگی
و عبادت خدا بیشتر کرده باشد و زیادتی که بهم خواهند داشت باعمال کردار ایشانست در بهشت مرتبه و مقام
و بلندیست و در کتاب روضة الواعظین از حضرت مفضل بن عمر روایتست که آنحضرت فرمود که حقتعالی میداند
شیعه علی و عترت او را بعد از و در روز قیامت و کرامت که بیکدیگر شفاعت میکنند کند که از ایشان را بجد در بهشت و محروم

در بهشت و طالفه از عرب و بعضی گویند کرد در عرب و شیعه و منعه هیچکس بهشت کو سفند ندارد و مراد بدو کو سفند
ایشانست یعنی بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر از شیعه شفاعت گناه کاران میکنند و در بعضی روایات آمده
کرد ربیعه و مضر و قبیله الدالانات انبیا سلف در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین روایتست که شیعه
علی رستگاران اند در روز قیامت علی و شیعه او رستگاران اند که ایشان قابل بهشت و زنان اند و در کتاب فتوحات القدس
از ابو ذر غفاری که رسول صلی الله علیه و آله انگشتری خود را بسلمان فارسی داد که کلمه لا اله الا الله بر آن نقش کند سلمان
بحکاک امر فرمود که تا محمد رسول الله را نیز بر آن نقش کند چون آن انگشتری بنظر سید کاینات رسید آنحضرت سه
سطر بر آن دید نقش شده و نوشته کرای سه سطر چیست سلمان گفت یا رسول الله خواستم لا اله الا الله بر
آن نقش کنند محمد رسول الله را بر آن نقش کردم حضرت رسول فرمود سطر دیگر چیست حضرت جبرئیل نازل شد از
ملک جلیل نزول نموده گفت یا رسول الله حضرت عزت جل جلاله ترا سلام میرساند و میگوید که لا اله الا الله
خواست تو بود محمد رسول الله خواست سلمان بود که بر آن نقش کرد و خواست ما آن بود که علی ولی الله بر آن نقش کنیم که
بی ولایت علی کلمه شهادت درست نیست و نیز در آن کتاب از امالی ابن بابویه نقل شده که سید کاینات فرمود که
هر که دوست دارد آنکه را او بکذرد بر پل صراط هم چو باد تند و داخل بهشت شود بحساب پس باید که دوست
دارد ولی و وصی و نایب و خلیفه مرا بر اهل من و بر امت من که علی بن ابی طالب است و هر که خواهد که در آید آنکه او
در آید در آتش دوزخ پس باید که ترک ولایت و محبت علی کند بعزت و بزرگی خدای تعالی که علی باب الله است
یعنی دریست که هر که از آن در در آید بخدا راه یابد و علی صراط مستقیم است یعنی براه راست دستی حق را میبرد و دینی
که او دوست آنکس که میپرسد خدا تعالی از ولایت او روز قیامت و در آن کتاب از حضرت امام حسن علیه السلام
روایتست که آنحضرت فرمود که همسایه ما یهودی بود که خدمت ما کردی و حرمت ما نگاه داشتی و اظهار محبت
و دوستی ما بسیار نمودی آن یهودی فوت شد مرا از حضرت رسول بر سید که ای جد بزرگوار آن یهودی که
فوت شد خدمت ما بکو کرده و همیشه دم از محبت ما میزد و بر طبق آن آثار محبت و دوستی ظاهر میشد
فردای قیامت حال او چون باشد حضرت رسول فرمودند که ای جگر گوشه من خدای تعالی آن یهودی را در دوستی شما
ضایع نکند که فردای قیامت در دوزخ از کل خانه او را بیرون سازند که حرارت آتش ضرری با او نرساند بسبب محبت

تمی

شما و در کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره از انس بن مالک روایتست که حضرت سید کاینات فرمود داخل
بهشت میشود از امت من هفتاد هزار کس که ایشان را نه حساب و نه عذابی باشد پس بطرف علی علیه السلام
ملتفت شده فرمود که جماعت امت شیعه تو اند و پیش رو ایشان خواهی بود نظم موالیان علی را چکار با دوزخ
که دشمنان علی هیمه دوزخ اند کفا فی رسیده است بصحت ز راویان حدیث که شیعه را نچشد خدای کرده خلاصی
دیگر از آنحضرت مرویست که اگر جمیع مردمان متابعت دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام میکردند خدا تعالی
نمی آفرید دوزخ را و در کتاب مصباح انوار الیقین از ابن عباس روایتست که حضرت رسول فرمودند که جبرئیل
گفت قسم بذات اکرم الحق لخلق فرستاده که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست داشتندی هم چنانکه
تمامی اهل زمین مثل تمامی اهل آسمان او را دوست میداشتند حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را خلق نمودی و در
مسند احمد حنبل از خطیب خوارزمی در مناقب خوارزمی از انس بن مالک روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود دوستی علی حسنه است که ضرر و نقصانی نمیرساند بان هیچ سیئه و گناهی و بغض و دشمنی علی گناهیست
که نفع و فایده نمیرساند بان حسنه و ثوابی نظم حب علی هست اگر در دلت نیست مقرّ تو بتهای تو ور بود
بغض علی در دلت دوزخ جاوید بود جای تو و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه السلام
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود که خدای تعالی دو شهر است یکی در مشرق و یکی
در مغرب و در دور هر شهری حصاریست از آهن و هر شهری را هفتاد هزار در است و از دری تا دری یک
فرسخ است و در هر دری هفتاد هزار است از خلایق که هر یک از ایشان بزبانی تکلم میکنند هفتاد هزار
لغت و هر لغت زبانی جدا و لغت و زبان دیگر است پس جدا که میدانم لغت و زبان ایشان را و ما حجت خدائیم
بر ایشان حکایت در تاریخ سراج القلوب روایتست که مردی در کوفه دکانداری بود که انواع ماکولات و غیره میفروخت
و از اولاد سپهر هر کس هر چیزی که میخواست تسلیم میداد و قیمت طلب نمینمود و بنام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مینوشت تا بعد از مدتی چند بسبب حوادث روزگار جمعی آمده بالخاطر آورد چنانکه ترک
دکان نمود و با فلاس مبتلا گشت روزی یکی از نواصب بر او بگذشت بشماتت گفت چرا از مولای خود
طلب نمیکنی او پریشان و کوفته خاطر بخانه رفت و چون در خواب شد حضرت رسول را مشاهده نمود که نشسته است

وامام حسن علیه السلام در پیش او نشسته است گفت چون من سلام کردم جواب من از روی رحمت باز داد و با من گفت که
بنشین بکو که دام و بدر هوچن از بمانید ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از پس آن حضرت در خواست و گفت
اینک دام او در آورده ام و کیسه بدست من داست پس من گفت که قضای حوایج فرزندان من بکو به باشی همانا که
قبول دایم پس چون بیدار شدم کیسه زر بدست من بود و چون نگاه بدقت خود کردم همان بود که داده بودم و بی کیت
در حال من چندان شد که در یکو فرزاندن غنی و تو بی بود نظم روحم چکنید مفارقت انیکو کو بید چه داده تخم اعمال
اعمال تو بو کویم بیان حال از دو عا امید تحریم غلی بنا شدم چیز دیگی باب چهل و ستم در ذکر ایات و احادیث که
دعا بابیکه وارد شده که مبغضان و دشمنان حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دابوی
بهشت هرگز بمشام ایشان نخواهد رسید و هرگز از دوزخ نجات و خلاصی نخواهد یافت و ایشان از طاعت و عبادت
نفع و فایده نیست بیت تسبیح خادجی که بمزد دنو حید است در کردن سکان جهنم طناب کن و در کتاب فتوحات
القدس آورده در تفسیر ایه کریمه ان الذین لا یؤمنون بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی بدرستی که آنجماعتی که ایمان
بقیامت نمی آورند از صراط مستقیم در راه راست بکنار وند و محدث حبیل گفته که مراد از صراط حق و آل محمد است
و ابن مردویه که از مشهوران اهل سنت است روایت نموده که آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
حضرت فرمود که مراد از ناکبون الجماعتی اند که از ولایت ما بناحق معرض صراط مستقیم ولایت و محبت اهل
بیت باشند و نیز در کتاب فتوحات که از عیون اخبار الرضا نقل شده که رسیده کانیات فرموده که حرامست بهشت
بر کسانی که بر اهل بیت من ظلم کردند و حرامست بر قاتلان ایشان و حرامست بر آزار ایشان و معاون مبغضان ایشان
و حرامست بر کسانی که دشنام کنند ایشان را و حرامست و بعد از آن ایه کریمه خواندند اولئک لا خلاق لهم فی الا
خرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم یعنی این گروه که نصیبی نیست ایشان را از
رحمت الهی در آخرت و سخن نکند خدای تعالی با ایشان و نظر نکند بسوی ایشان در روز قیامت و پاک نکرداند
ایشان را از لوث ذنوب و گناهان و مر ایشان راست عذاب دردناک بیت بی مهر علی چراغ ایمان تار است
دین که نه کنار است بی ذکر علی و آل در روز حساب که بسجده جبرئیل بوزنا راست و نیز در ان کتاب روایتست
از حضرت رسول الله از حضرت جبرئیل علیه السلام از ملک جلیل جل جلاله که حضرت عزت فرمودند که هر که دشمن شد

من بتحقیق که او بمرتبه آمده بجنگ من و هر که جنگ کرد با اهل بیت من بتحقیق که فرود آمده با عذاب من و هر که تو لا کرد
بغیر ایشان فرود آمده بغضب من و هر که غالب آمد غیر ایشان بتحقیق که مر ابیدا داده کرده پس مر او راست آتش
دوزخ و در کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس روایتست که حضرت رسول فرمودند که دشمن علی بیرون
می آید از قبر و در کردن او طوقی باشد از آتش و بر او شیاطین نشسته باشند و لعن کنند او را تا آنکه بصحرای قیامت
برسد و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده که حضرت سید المرسلین فرمودند بحق آنکسی که مرا بحق
بخلق فرستاده که اگر یکی از شما هزار سال بایستند در میان رکن حجر و مقام ابراهیم و عبادت خدا کند سیصد هزار
سال دایم الصوم و قایم اللیل باشد و بوده باشد او را بوادی و حی زیادی طلا و انفاق کند در راه خدا و عبادت
هم و آله او باشد جمیع را آزاد کند و بعد از آن شهید شود میان صفا و مروه پس ملاقات نکند در روز
قیامت دوستی دارد علی را خدای تعالی هیچیک از عبادات او قبول نکند و او را سرنگون بآتش دوزخ اندازد نظم
که هر عمر شوی حق کداز غیر عبادت نکنی هیچ کار در حرم کعبه عبادت کنی که بر صد باد زیادت کنی جمله کتابی
که فرستاده حق کشف شود بر تو حرف بحرف با همه کشف عکی امات تو با همه قرب مقامات تو که نبود مهر علی
در دلت آتش سوزنده بود منزلت و در کتاب کشف الغمه از امر سلیم روایت نموده که حضرت خاتم الانبیا
فرمودند که ای ام سلیم بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خدای تعالی را در میان رکن و مقام عبادت کند
و بطاعت او مشغول باشد و با وجود این عبادت عظیم دشمنی علی در دل او بنا باشد و آن حضرت تو او دشمن دارد
بر روی کاو در خدا وند قهار او را بنکال عظیم و عذاب الیم و عقاب جحیم مبتلا کرداند و در کتاب من لا یحضره
الفقیه از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که آن حضرت فرمود که بهترین بقاع
مکان میان رکن و مقامست و اگر مردی عمر کند با عمر نوح دایم الصوم و قایم اللیل باشد در آن مکان پس ملا
قات کند خدای تعالی را و دوست ندارد ما را آن عبادت در پاست نفعی باو نمیرسد و در کتاب مصابیح القلوب
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که آن حضرت فرمودند یا علی تو حجت و دلیل و راه نمای
جمیع مردمانی بعد از من هر که ترا دوست داشت واجب میشود او را بهشت و هر که ترا دشمن داشت مستحق
دوزخ نخست و سوگند بخدائی که مرا بحق به نبوت برگزید از جمیع خلقان و رسالت که اگر کسی بندگی و عبا

خدای تعالی کند هزار سال قبول نمیکند خدای تعالی عبادت او مگر بدوستی تو و دوستی امامانی که در تو اند
و این دوستی بی قبول نیست مگو بدوستی و سیزاری از دشمنان تو و دشمنان ائمه هدی که از فرزندان تو اند و این
خبر را جبرئیل امین از حضرت رب العالمین بمن آورده پس هر که خواهد مؤمن گردد و هر که خواهد کافر و خواجه الملة
والدین محمد طوسی قدس سره فرموده لو ان عبدا اتی بالصالحات غدا و ود کل نبی مرسل و ولی او صام ما صاما
صوام بلا ملل و قام ما قام قوام بلا کسل ... ثم لم یلق فی الحشر یوم البعث معتقدا الا حب امیر المؤمنین
علی ... و در کتاب مشارق الیقین از ابن عباس و ابو هریرة روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چون
رفتم من باسمان ... معنی که سوگند خورده ام بذات خود و من اخذ دیدم
که نیست ... کامل و مستحق باشد الا من که داخل بهشت شود جمیع امت تو ... که از رفتن بجنت
ابا و امتناع نمایند پس گفتم خداوندا کیست که ابا کند و امتناع نماید از دخول بهشت پس ندا رسید از حضرت عزت
جل جلاله که بتحقیق که من اختیار کردم جهت نبوت و علی را از برای ولایت پس کسی که ابا کند از حضرت عزت جل جلاله
که بتحقیق که از دوستی علی بدرستی که امتناع نموده است دخول در بهشت و از برای آنکسی در بهشت داخل نمیشود الا
بمحبت علی و بهشت حرامست بر انبیا تا آنکه داخل شود تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و ذریه و شیعه شما پس گفت یا محمد
علی خلیفه و امامت بعد از تو و ... از امت تو مخالفت او خواهند کرد و بهشت حرامست بر هر که خلاف او کند
و دشمن او باشد پس بشارت ده علی را باین کرامت و بی شک از جانب منی ... باشد که بیرون
آید از صلب علی یازده نقیب که از ایشان یکی ... باشد که نماز کند در خلف او عیسی بن مریم و پر سازد زمین را از
قسط و عدل هم چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت امام
جعفر صادق مرویست که ما بین رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و هم چنین ما بین قبر حضرت رسول
و منبر روضه ایست از روضهای بهشت و اگر بنده عبادت خدا کند در یکی از این دو موضع هزار سال و مر او را
بیرند در هزار آتش آدم چنانکه ذبح کوسفند میکنند پس ملاقات کند خدا را و بدوستی و محبت ما خدای تعالی
بخود و اجب که دانیده است که او را در آتش دوزخ بیندازند و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر

صادق روایتست که آن حضرت فرمودند بخدا قسم که اگر کسی سجده خدا کند تا آنکه کردن او از طول سجده جدا شود خدای
تعالی عبادت و خضوع و خشوع او را قبول نمیکند مگر آنکه دوست داشته باشد ما را که اهل بیت رسالت و نیز در کتاب
قصول المهمه نقلست که پیغمبر خدا فرمود که هر که منکر ولایت علی علیه السلام بوده باشد خدای تعالی غضب کند بر او باشد
و قبول نکند از وی هیچ عملی و هم چنان فرشته در وقت مردن او را آنقدر جرح کنند او را سیاه روی و ازرق چشم
و در کتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آن حضرت فرموده سوگند بانکسی که نفس و حیات
محمد در دست اوست بدرستی که اگر بنده بیاید در روز قیامت و عمل هفتاد پیغمبر با او باشد اعمال او پسندیده
و مقبول درگاه الهی نمیشود تا آنکه دوستی من و اهل بیت من داشته باشد بیت بحق پیغمبر بحق خدای سبحانی
بحق احمد مرسل رسول ربانی که دشمنان علی را نماز نیست درست اگرچه پیشانی کنند بپیشانی و در کتاب جعفر
الابرار و بحر المناقب و لوامع الانوار از سید مختار صلی الله علیه و آله مرویست که آن حضرت فرمودند یا علی بدرستی که
اگر بنده عبادت خدا کند مثل عبادت حضرت نوح و بوده باشد او را بقدر کوه احد طلا و انفاق کند در راه
خدا و پیاده از منزل خود هزار مرتبه حج کند پس کشته شود در میان صفا و مروه و ترا دوست نداشته باشد
یا علی بوی بهشت بمشام او نمیرسد و داخل جنت نمیشود و صادق نیشابوری این مضمون را در رشته نظم کشیده
نظم بی کوید شنوید بوی جنت کسی کو با علی جوید عداوت هزاران سال بر سر عبادت کند با حج حرم
در مخاوت طلا مقدار کوهی کو کند صرف میان مروه و صفا بازد بلی جو ... نباشد داد او در پیش احمد ... ثنا
از بهشت و حور ... و اخطب خوارزم نقل نموده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت خطاب با امیر المؤمنین
علیه السلام نمود و فرمود که اگر کسی تمام عمر روزه دارد و شب حرمی عبادت نماید و اگر طلا داشته باشد از اموال
تمام در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میان صفا و مروه کشته شود و بولایت تو ایمان نیاورده باشد
با وجود این طاعات و عبادات بوی بهشت که بانصد سال راه میرود بمشام او نرسد و از حضرت امام جعفر
صادق روایتست که او را خبری کرده در روز قیامت از بندکان سؤال میکنند بما در روز قیامت از دوستی ما و محبت ما که اهل بیت رسالت و نبوتیم پس هر که او از بدوستی ما کرده باشد و حق ما را شناخته
و با این عقیده از دنیا رفته باشد قبول میکند خدای تمام نماز و روزه و زکوة و حج او را و اگر حق ما را نشناخته

بدرستی ما اشتر باشد و حق تعالی ایشان قبول نمیکند خدا هیچ خیری از اعمال ایشان و گوارا نیست که حب علی و آل نبوت
نبوده امید شفاعت از رسولت نبوده که طاعت حق جل جلاله آورده و همه عمر مشغول طاعت بوده و در کتاب فتوحات
القدس از ام سلمه رحمها الله است که حضرت رسول فرموده تا ام سلمه بشنوید که اگر یکی از شما ... که بنده بنده
خدا کند هزار سال از عمر هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در کعبه است و بعد از آن با دشمنی علی ابن ابی طالب
لقا او را بر روی در آتش اندازند سرنگون و در کتاب بحر الحیوة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که در شب معراج حضرت باری تعالی جل ذکره رسول صلعم خطاب فرموده که ای محمد بدرستی که اگر بنده عبادت
من کند تا آنکه ضعیف شود و بگردد مثل مشک کهنه ... بدرستی و دوستی تو و علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام نداشته باشد و منکر حق ایشان باشد من او را ساکن نسازم در بهشت و در سایه عرش او را جا
ندهم ... خدا تا آنکه ... [illegible] ... احمد ... مرتضی فاطمه ... حسن و حسین
کتاب ... ذکر شده که جبرئیل امین بر رسول ... نازل شد و گفت ای محمد
سلام میرساند و میگوید که خلق کردم هفت آسمان را و آنچه در وی است و هفت زمین را و آنچه در وی است و خلق
نکردم هیچ مکانی ... از میان رکن و مقام ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت من کند
در آن مکان از روزی که خلق آسمانها و زمینها کرده‌ام و ملاقات کند مرا و منکر دوستی و محبت علی باشد
هرآینه او را ... در جهنم و در کتاب تفسیر المعانی شیخ طوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گفت یا محمد بدرستی که خدا تو را سلام میرساند و میگوید بشارت ده برادر خود
علی را که عذاب نمیکنم هر که او را دوست دارد و رحم نمیکنم هر که او را دشمن دارد و در کتاب عقاب الاعمال از ضیاء
ابی العلاء روایتست که شنیدم از حضرت رسول که میفرمودند که اگر انکار حق امیر المؤمنین میکردند همه اهل آسمان و
زمین هرآینه خدای تعالی عذاب میکرد همه ایشان را و داخل دوزخ میساخت جمیع ایشان را نظم ... تمام
عالم ... احسان ... هیچ قبول ... روز کرد ...
کتاب مفتاح الکرامه روایتست که حضرت رسول روزی خطاب ... بحضرت صحابه فرمودند
که اگر روزه گیرید تا آنکه باریک شوید چون زه کمان و نماز کنید تا آنکه خم شوید و تا کردید مثل کمان هیچ نفع

وفایده

وفایده بشما نمیدهد و باعث نجات و خلاصی شما نمیشود از عذاب دوزخ تا آنکه دوست دارید علی را و
در کتاب عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اگر بنده عبادت کند خدا را
رکن و مقام ابراهیم و روز روزه باشد و شب در بندگی ایستاده تا آنکه مو ابروهای او چشمهای او را
فرو گیرد و ... در کتاب مظهر العجایب گفته
که عمر او دو صد سال باشد ... [illegible]
کذا ... [illegible] ... در کتاب از حضرت امام جعفر
صادق مرویست در حدیثی که ذکر آن طولی دارد ... که اگر بنده از بندگان خدا در میان رکن و مقام
ابراهیم در کعبه باشد ... تا آنکه ... حق و حرمت ما را که اهل بیت نبوت
سالها خدای تعالی ... عبادت او را قبول نمیکند ...
... در کشف الغمه و احسن الکبار
و کتاب منهج الفاضلین و دیگر کتب اصحاب و تابعین مذکور است که مردی نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد
و گفت من مردی از اهل شام از محبان شما که اهل بیت نبوتید و همیشه بشما تولا نموده‌ام و از دشمنان شما
... و پدرم از محبان بنی امیه و ... بنی امیه بوده
... ایام حیات ... مال بسیار داشت ... از مال خود نصیبی
بمن نمیداد و اکنون ... طلب مال او کردم نیافتم
... حضرت امام محمد باقر علیه السلام ...
... حضرت امام علیه السلام
... زود
... محمد بن علی بن حسین ...
... امام علیه السلام شدم ...
معلوم کنم ... امام علیه السلام رسیدم ... آن حضرت نشسته

ومن داد بعد از ان بشرف ملازمت آنحضرت مشرف شدیم وسلام کردیم وامرد شاه گفت ای پسر رسول خدا
ودو دیده حضرت مصطفی در پیش بر بقیع درختم وندا کردم که یا درجان حردی نزد من آمد وگفت درجان منم چه
حاجت داری من دعقد را یاد دادم وگفتم مرا محمد بن علی بن حسین نزد تو فرستاده او گفت مرحبا به رسول امام
انقان حجة الله علی خلقه من دعقد را بجای آمد وگفت الحال بخشای تا من بپیش تو باز نزد تو آوردم درجان بوقت وبعد از
ساعتی باز آمد ومرد سیاهی همراه او بود ودر نحیه سیاهی در کردن داشت پیراهن سیاهی پوشیده وزبان او
دهنش بیرون آمده بود گفت این نیست بپیش تو اما نا بامر آتش وود دو جحیم وجرعه جهنم وعذاب الیم رنکها را متغیر
کرده وشکل او مبتلا کردانیده او را گفتم تو کیستی پیر من گفت آری گفتم بچه سبب باین بلا مبتلا شده گفت محبت
انکر نبی امیه در دل دوست داشتم واهل بیت رسالت را دشمن بودم واکنون پشیمانم ومال من در فلان مکان در
در زیر ستونی مدفون است وان صد وپنجاه هزار دینار است بود از او داد وپنجاه هزار دینار از ان تسلیم
ملازمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام بنما وباقی تراست وآن جوان شامی گفت که اکنون من میروم بشام که آن
پنجاه هزار دینار را بیاورم وبعد از اندک زمانی بازگشت وآن پنجاه هزار دینار را جهت امام علیه السلام
آورد آنحضرت در شان او دعای خیر کرد وامرد بمکان خود مراجعت نمود تا بدانی که دوستی ومحبت اهل
بیت علیه السلام نفع وفایده دنیا وآخرت است وعداوت با ایشان باعث خزی وخسارت دائمی است

نظم که هست مهر حیدر صفدری تو بدل ٭ که صد هزار محبت هست عزم دلان ٭ که نیست حب شاه ترا او پلید دون ٭
که صد هزار سال کنی طاعت اختیار ٭ آن طاعت تو فسق شمارند در وحشر ٭ جز اسفل مقام نباشد نیاورد داد ٭

حکایت در کتاب فتوحات القدس آورده که مردی را شهید کردند در راه خدای تعالی فرشتگان که موکل بودند
کفتند عجب شهیدی بود این مرد که در برای وی در بهشت نگشادند وحوران استقبال روح او نکردند حق تعالی
وحی فرستاد به ملائکه که نظر کنید چون نظر کردند در دفتر او دیدند پر از طاعت وحسنات ودر فرشتگان گفتند
خداوندا چرا در آسمان نگشادند برای عملهای این بنده پادشاه عالم فرمود که در آسمانها جهت عملهای او
گشوده نمیشود ولهم نمود ملائکه که تا ببینید عملهای این بنده را هر چند خواستند بردارند نتوانستند
حضرت عزت جل جلاله فرمودند که طاعت وعبادت بنده را مرکوبی است که تا آن مرکب نباشد عمل مقبول

نشد

وان دوستی ومحبت علی وحرمت زنان ومحبت دنیای انبیا شیمان ومستضعفان ایشان قرینکان نبوی محبت اهل بیت
از ... ایشان نوشیده که حضرت الهی وهمه انبیا ان مبینت حق تعالی امر فرموده شما اعمال اهل ایمان را بمکان خود دردوه وقاهر
ذوالجلال بانبیا امر فرموده که امر نمایید با اعمال او در درجه ذکر شده ما قال ثم الصوم اما البنوة منهم تلوح
وانوار الائمة تلوح بهاهر دخی الله خزائن علمه فضلهم من الحمیل مودع ولا عمل یجی بغیر حبهم اذا اما یوم البعث
للخلق جمع ولو ان عبدا جاء لله جاهدا بغیر ولاء آل العبا لیس ینفع باب چهل وچهارم در بیان بعضی احادیثی که
بعد از خلفاء ثلثه در فضیلت ایشان وضع نموده اند وبهتان وافترائی که نسبت بحضرت رسول داده اند
وتلبیس علام بحث از علمای مرتبکین منعقدند پنج که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که من قال علی ما لم
اقل فلیتبوأ مقعده من النار یعنی کسی که کوید بمن بهتان وافترا کنند بدین النجری که پس آید ما افترا نسبت مکان
وادم کاه او در آتش دوزخ ضمیمها قال ثبت هر خبر قال الله وقال الرسول فضل خدا فضل بدنبال فصول
ولا جل احادیثی که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی اینست که حضرت رسول آورده پنجی روزی بیرون وید دست
دست خود را بابابکر داده ودست چپ را بعمر داده فرمود که هکذا نبعث یوم القیمة یعنی بابین روش روانکه حشر خواهم
در دولت قیامت ای ما صبی بدانکه این حدیث مخالف کتاب الله است زیرا که حضرت عزت باری عز اسمه در کلام
مجید فرموده کل امرء بما کسب رهین یعنی هر مرد رهین عمل خودست ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وحضرت مقدس
نبوی فرموده اذا اتاکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافق فاقبلوه والا فردوه علی الحائط ودر
الحدیث مخالف کتاب الله است صحیح نباشد ورد کردن ان واجب ولازم است حدیث دیگر از احادیث موضوعه
سید کائنات فرموده ان مثل ابی بکر وعمر مثل جبرئیل ومیکائیل فی السماء شیخ ابو علی طبرسی قدس سره در کتاب احتجاج
ذکر نموده که یحیی بن اکثم در مجلس مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سوال نمود از صحت وسقم این حدیث حضرت
امام علیه السلام در جواب فرمودند که جبرئیل ومیکائیل دو فرشته مقربند وهرکز مخالفت خدای نکردند ویک لحظه
از عبادت خدا فارغ نشده اند ابابکر وعمر مثل ایشان نبودند وپیش از تکلیف که مسلمان بودند یا مسلمان شدند اوقات
در کفر وشرک بوده وهال وعقیده اینست که تشبیه کنند ایشان را به حضرت رسول صلی الله علیه وآله ابابکر وعمر را
بجبرئیل ومیکائیل حدیث دیگر در کتاب فصول الحق آورده که مخبر صادق فرموده که در ساق عرش نوشته دیدم

لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق و عمر الفاروق و عثمان ذوالنورین ای ناصبی بیدین حاشا که خدای تعالی نام
نام خود را و اسم کرامی حضرت کائنات را که ... مطهر از هر چه ... و کجا این است که چنین کند با نام جمعی که مدتها
بت پرستیده باشند و چهار دانک عمر خود کافر باشند و ایام کدام بلید از افعال ذمیمه و اعمال کبیره ایشان که علمای
شما در کتابهای خود نوشته اند باعث این شد که نام آن سه بیدینان وقتی با اسم حضرت عزت جل جلاله و در ایام نامی
حضرت رسول باشد حدیث دیگر بطلان الحادیث باطل انکه سنیکا بیانات فرموده اند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
یعنی که اصحاب من بطریق ستاره اند هر کدام که اقتدا کنید هدایت می یابید ای ناصبی جواب این کلام ناصبی خام
چون است هرکاه بهر یک از اصحاب آنحضرت اقتدا توان کرد این خصوصیت با ابوبکر و ... در ... ندارد حضرت
امیر المومنین علیه السلام یکی از اصحاب ... و جمعی که بعد از رسول اقتدا با آنحضرت نمودند هدایت یافته باشند پس چرا
شما حکم بکفر و فسق الجماعت میکنید و دیگر علمای شما جمعی از اصحاب را نام میبرند که مرتد شدند از انجمله ابن ابی
سرح که کاتب وحی و از اصحاب آنحضرت بود مرتد شد ... خلاف ... نکرد ... قرار یافت
الصبح و امثال او اقتدا توان نمود و یکی از اصحاب جمعی که منافق بودند ... اصحاب ... باعث
هدایت نشود و علمای شما در اکثر کتب خود ذکر نموده اند که ابابکر و عمر و عثمان از اصحاب ... که
از وضع این حدیث ... آن بود که معتقدان ... و اعوان ... منافقین ... ما قیل
بیت صحابه که چه ... کالنجوم الله ... حدیث دیگر که سنیکا بیانات فرموده اند
فرموده اند ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر ... کهول اهل بهشت اند و کهول کسی را کویند که
در میان سی تا پنجاه باشد و در احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام کفت
که چه میفرمایی شما در حق این حدیث آنحضرت فرمودند که این حدیث کذب و محال است زیرا که اهل جنت
تمام جوان خواهند بود و در بهشت کهل نخواهد بود و این حدیث را وضع نموده اند بنی امیه که ضد حدیثی باشد
که سنیکا بیانات فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة ... رحمه الله در مقام جواب
این حدیث موضوع باطل آمده میفرماید ... که این حدیث موضوع است صاحب کتاب استغاثه که از
علما اهل سنت است ... اعتماد ندارد و میکوید که ... رسیده که حضرت رسول فرمودند

کراهل

کراهل بهشت داخل بهشت خواهند شد در حالی که ساده و بیمو و سرمه در چشم کشیده باشند و شبیران و هرکاه چنین
باشد پس کهل در بهشت نباشد و ابابکر و عمر هم از ایشان نخواهد بود و ان دو منافق در بهشت داخل نشوند و بعضی
از متعصبان آن کروه در مقام جواب با وهم کیش خود در آمده کفته اند که معلوم میشود ... که صاحب کتاب استغاثه شر
ذکر کرده است که بر قول داوی این حدیث اعتمادی نباشد و کهلان نیز داخل بهشت نشوند و ... حرفه
در کتاب مصایب النواصب در مقام جواب از ناصبی آمده که میفرماید که بر فرضی که این حدیث در محل اعتبار
نباشد و قول صاحب کتاب استغاثه را قبول نکنید ... میفرمایند درین حدیث که علمای شما در محل اعتماد شما
میدانند ... کدام را درین حرف ... ... و در صحاح الستة و دیکر کتب معتبره شما ثابت است که رسول
میفرماید الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانان اهل بهشت اند لازم
می آید تعارض میان این دو حدیث که سید کهول با کهول و سید جوانان با جوانان داخل بهشت شوند و حسنین
در حالت از دنیا جوان بنودند و در سن کهولیت بودند و هرکاه خدای تعالی بعوض جوان کند بعضی کهول بر
بهشت داخل سازد و عدالت بعمل نیامده باشد و این محض کفر است و دیکر آنکه علمای شما در صحاح الستة
ذکر نموده اند که پیره زنی بخدمت سنیکا بیانات آمد و التماس دخول بهشت نمود آنحضرت فرمود که پیره زن
بهشت نمیشوند پیره زن بکریه افتاد حضرت رسول مژده اش داد که مزاح میکردم و حق سبحانه و تعالی فرموده انا
انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا خلاصه معنی آیه آنکه انجا جوان شوند و در بهشت روند و ملاجامی این
را بنظم آورده است بیت کوه ان زال کهن سال سوال ... ای ... خصال ... انا ... میکوید یکی یکی
و دو شیره شوند که در آن منزل پاکیزه شوند و نیز باتفاق و یقین حضرت رسول را داخل صلی الله علیه
فرمودند که اهل الجنة شباب ... لا یدخل الجنة ... اهل جنت همه جوانند و پیر داخل بهشت نمیشود ...
کامل جامی میفرماید که اهل قبل از اتفاق داریم مبنی که سنیکا بیانات فرمودند که الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة من الاولین والآخرین و ابوهما خیر منهما و مبتدعان بدعت اداء ... منفیض ان نموده این حدیث را
وضع نموده اند و الا در بهشت کهول و پیر نباشد و هر که در دو امام حسن و امام حسین سید و مهتر ایشان
باشند ... که اهل بهشت این حدیث موضوع ... مراد از بهشت دنیا است ... آنکه ... کردن

وبهشت

باشد در بنا است چنانچه حضرت رسول فرمود اللهم احی الموتی و حشرنا الکافر یعنی بنا نشان مومن و مشتکا واست
واگر واضع این حدیث میخواستند که فرق الجمل بر وی جهت اذنا سنی داشته باشد میبایست که چنین درهم باقد که ابوبکر
و عمر سید کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر چنین پیران اهل الجنت اند ازبرای آنکه این در هنا فرق از این کهولت که از
سنی است که انجاه تجاوز نموده بیند و ابابکر هشتاد و سال و عمر شصت سال در حکم کهولت بودند گفت اما آن ناصبی
که وضع این حدیث نموده این قدر ادبی و نادان بود که هیچ فرق از کهول فرق نکرده و همچنین دل ها پاکش شاد نموده
که پیر چند درهم با فقیر الکی و کهول را از هم فرق میتوانست نمود این گلام حرفات را وضع نمینمود حدیث دیگر
از احادیث موضوعه آنکه حضرت سید کائنات فرمود که جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد خدا سلام میرساند و میگوید که ابوبکر را از من سلام برسان و بگو که او را بدیهی که من که حقا و ندم از تو راضیم آیا
تو از من راضی هستی یا نه در کتاب احتجاج آورده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام در صحت
این حدیث سؤال نمود آنحضرت فرمود که قال الله و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب
الیه من حبل الورید آیا خدا تعالی نمیدانست که ابوبکر از او راضی است یا خشمناک که سؤال کند از او ای ناصبی گمراه
بدانکه الله تعالی عالم السر و الخفیات است بکلیات و جزئیات واقف و مطلع است که ابوبکر بجمیع وجوه از خدا تعالی
راضی بوده باشد حضرت عزت جل جلاله از آن واقف و مطلع است و احتیاج بسؤال کردن نیست و بعضی الله تعالی
از رضا و خوشنودی ابوبکر مستغنیست و از آن محتاج نیست که از و بپرسد که تو از من راضی هستی یا نه و بعد از آنکه الله
تعالی رضا کرده باشد وقوع آن واجب باشد و اگر عدم وقوع آن ممتنع و محال باشد و الله تعالی از چیزی که محال باشد
نپرسد و چگونه عاقل تجویز نماید که الله تعالی با یکی از بندگان گوید که من از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی یا نه
ای ناصبی نادان اگر الله تعالی در کدام حال از و راضی شد آیا در روزی که از او راضی شد که پیغمبر خدا را در میان
لشکر کفار گذاشته فرار نمود یا در جنگ خیبر که آنکه منهزم شد و لشکر اسلام را منهزم کرد یا در غزای
ذات السلاسل که از وسط راه مراجعت نمود یا آنکه از جهت تخلف از جیش اسامه نمود یا از برای آنکه خلافت
امر خدا و رسول او متصدی منصب امامت و خلافت شد و حق امیر المؤمنین علی علیه السلام را غصب نمود
یا بجهت آنکه خلاف امر خدا فدک را از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام انتزاع نمود یا از برای آنکه بخلاف فرمان

خدا و رسول

خدا و رسول حکم بارتداد و مالک بن نویره و قوم او کرده مردان ایشان را کشت و اموال ایشان غارت کرده زنان
ایشان را اسیر کردانید و بعضی ابوبکر که چهل و شش سال در کفر و شرک بوده و گوشت و پوست و عروق و اعضا
و احشای او به خمر و اکل میته و پرده شده بود و انواع ظلم متعلق را به حضرت رسول الله و سایر ناس کرده چنانکه
شمه از آن در این کتاب مذکور شده بود و انواع چگونه جایز باشد که خدای تعالی از او راضی باشد و با رسول خود فرماید
که من از ابوبکر راضیم از و بپرس که او از من راضی هست یا نه حدیث دیگر از احادیث باطله آنکه حضرت رسول فرمود
ان مثل ابی بکر کذبنی الناس و هو صدقنی و امن و زوجنی ابنته و جهزنی بماله و واسانی بنفسه و جاهد معی
ساعة الخوف یعنی کجا است مثل ابوبکر که مردم تکذیب من کردند و او تصدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود را
بمن داد و بمال خود بمن همراهی کرد و با من بنفس خود مواسات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس در این
حدیث شش نسبت جهت ابابکر قرار داده اند ای ناصبی جواب خود را بشنو اول آنکه میگوئی که تصدیق حضرت رسول
نمود و ایمان آورده بگو دادم و تشبادی میکنیم که تصدیق و ایمان در اینجا یک معنی دارد اما ابابکر چه چیز زیاد تیست
در ایمان آوردن و صحابه دیگر هر کس ایمان آورده در حقی بود که دیگران تکذیب میکردند اگر ایمان او بیست با شلم
هم ایمان آورده اند فضیلت او چه چیز است الی که دعوای آن میتوانستی کرد که اول بار رسول ایمان آورده و قبول
میکردیم اما چه فایده که در این گفتگو عاجزی محقق است که ابوبکر بعد از بعثت حضرت رسول هفت سال کافر بود
چنانکه در کتاب وسیلة المتعبدین از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که
ان الملائکة صلت علی و علی علی سبع سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی بدرستی که ملائکه بر من و علی هفت سال
صلوات فرستادند پیش از آنکه غیری از آدمیان مسلمان شود دیگر آنکه دختر خود را برسول داد حضرت رسول
از اول تا آخر هجده زن داشت و هر یک از ایشان داشتند که هم او باشد و دیگر آنکه تجهیز بمال حضرت رسول داد
بعضی از مکه و مدینه نمود و قطع نظر از آنکه ابوبکر ملای مکتب دار و خیاط بود و کمال فلاکت داشت آیا آن
مال را پیش از هجرت در مکه صرف پیغمبر نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت رسول کدام لشکر در مکه
داشت بجای فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج بمال ابوبکر شود و حال آنکه همچون خدیجه کبری زن
که مال داری و توانگری او در میان قریش دیگر نبود و همه را صرف او میکرد و از برای وی داشت چنانچه اهل تاریخ

آورده اند که چهل هزار دینار در مطبخ خدیجه بود مال ابوبکر در برابر مال خدیجه نماید و اگر این لطف هم یابی نه باید
هجرت بود خود در همه تواریخ و سیر مذکور است که ابابکر شتری بچهارصد درهم در وقت رفتن بمدینه خریده بود
تا رسول الله چهارصد درهم او نداد بر آن شتر سوار نشد و در مدینه ابابکر محتاج بود و یاری انصار بود و بنی
دختر او اسماء بمزدوری معاش میکرد و در پیش کوه محتاج و عاجز و حاجی ابی جرعان بود چون این حال دانسته باشی
و تخفیف خود نمیداد و این درهم و خرج نمیکرد و او که نهایت صله رحم با ایشان کرده و بنابر همه اینان و اصحاب حدیث اتفاق کرده اند
الله و در جمیع کتب الصحاح والسنن نیز آمده که چون آیه نجوی نازل شد جمله صحابه از نجوا و از تصدق مناجات ستدن
کردند الا حضرت امیرالمؤمنین که دیناری داد که با سید کاینات مناجات و گفتگو میکرد و یکدینار تصدق میداد چون که
آیه و اشفقتم نازل شد حکم آیه نجوی منسوخ شده هیچ کس با نجوی عمل نکرد و با سید کاینات مناجات ننمود پس اگر
ابوبکر در حیات نزول آیه نجوی قادر بود که یکدرهم یا یکدینار صدقه کند و با حضرت رسالت سخن بگوید و سبب بخل ترک
مناجات با سید کاینات کند چگونه تواند که چهل هزار دینار یا درهم به آنحضرت انفاق نماید و اگر نداشت و بر
یکدرهم قادر نبود کسی که بر درهمی قادر نباشد چگونه تواند که چهل هزار دینار انفاق نماید و مع ذلک اجماع حا
صلست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسبب آنکه چند قرص نان جو که تمام آن در ایام قحط و غلا دریغ
هم باشد به مسکین و یتیم و اسیر ایثار کرد حضرت الله تعالی سوره هل اتی را از اول تا آخر در شان آنحضرت و بیان
فضیلت و علو مرتبت او فرستاد کسی که چهل هزار دینار بحضرت سید انبیا انفاق و ایثار نماید چگونه تواند
بود که حضرت ملک غفاری در شان او آیه نفرستد این ... ما در شرح نمودیم در بیان بطلان و عدم صحت
این حدیث مفتری که منبت صاحبان الباب ... سبیل جهاد در ساعت خوف
اگر در ملت ... دفع ایذا و دفع دشمنی در ملا ... کرده باشد نیست و بر زبان یا بتیغ و سنان و اگر هم
یکبار باشد یا در تاریخی مذکور باشد و اگر چه بدروغ باشد قبول است ... بلال میگویند که ابابکر بلال را
از کفار خرید و او را بعد از خلاصی داد اما صاحب استیعاب در ترجمه بلال از عبد الله بن مسعود نقل کرده که بلال
مسلمان شده بود با ابابکر و عمار و مقداد و سر کوه یکی کفار ریسمان در گردن بلال کرده میگردانیدند و ابی بکر
قدرت خلاصی او نداشت و ای ناصبی ... ابوبکر ابن مالک الحجاج رسانیده بود که بلال را بخرد مگر آنکه ابو ...

پریشانی در معرفتی که حاجی ابی جرعان بود و کاسه لیسی میکرد چه تواند فرزند خود چیزی ذخیره نموده باشد که از آن ...
ابابکر بلال را خرید و بعضی که بلال را خرید ابابکر باشد بقول صاحب کتاب استیعاب که از علمای شماست که میفرماید
که ابابکر قدرت بر خلاصی بلال نداشت هرگاه کسی ... خرید خودش از بلال ... نجات نتوانند داد دیگر از چون قدرت
داشته باشد و این خرافات را صاحب هوش و فهم قبول نمیکنند و انجا در مستقیم الحراف نمیروند و مولوی
معنوی فرموده بیت گفت آن بالک عطا الای سکان ∴ هیچ دالکرده دنیای کار دعان ∴ یا شب مهتاب ... سک
ست کرده بدریا از نسیم ... مرفشاند نور و سگ عوعو کند ∴ هر کسی بر خلقت خود میتند حدیث دیگر از احا
دیث موضوعه و بتسبیل علم صحت آن روایت کرده اند که حضرت رسول فرموده انک یا ابابکر اول من یدخل الجنة
من امتی یعنی بدرستی که تو ای ابابکر اول کسی باشی که داخل بهشت شود از امت من ای ناصبی بدانکه این حدیث منقوض
بحدیثی که جابر الله ... و سلمان و دیگر علمای شما در تفاسیر خود ایراد کرده اند که حضرت رسول بحضرت امیر
المؤمنین علیه السلام گفت یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا
و ذریتنا خلف ازواجنا و شیعتنا من ورائنا یعنی ای علی اول کسی که در بهشت داخل شود من باشم و تو و حسن
و حسین و زنان ما و ... فرزندان ما در پیش و خلف ما ازواج ما باشند و شیعه ما در عقب ما باشند و هما
و موافق این حدیث ... ای ناصبی ... بمقتضای آیه کریمه ... کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم
و خلیفه ... است ...
حدیث دیگر از احادیث موضوعه ملت ... که سید کاینات فرموده که حضرت الله تعالی ...
من ... ابابکر ... ای ناصبی ... عدم صحت این حدیث ...
کاشکی ... آنحضرت رسول ...
میراث ... است ...
دیگر از احادیث موضوعه آنکه سید کاینات فرموده لا یبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر یعنی
البته باید که باقی نگذارید در مسجد در ... الا ... خانه ابوبکر ...
ای ناصبی بدانکه عدم صحت این حدیث واضح است بحدیثی که در مسند براء بن عازب و ابن عباس و احمد حنبل ...

خود که اینرا بکی بی هذا یم فرموده ان الله اصطفی من الملئکة رسلا ومن الناس پس چگونه ممکن باشد که نقل نبوت
نماید بگوید از آن کسی که برگزیده است او را بکسی که شیطان او را آورده باشد و نیز جواب این هر دو حدیث موضوع در کتب اهل خلاف
مذکور است بخصوص صاحب کتاب سواد و بیاض که از بزرگان آن طایفه عظام است در ذکر طبقات مشایخ بسبط
عظیم آورده که در نوبت عمر از حذیفه یمانی پرسید که چون تو منافقان را میشناسی بگو من از منافقانم یا نه که من در دین
معین شک دارم بکسی یا کردن اسلام خویش شک باشد چگونه شاید که وحی بوی نازل شود و شریک خاتم الانبیا
باشد و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر یا بوبکر تو دشمن باشد چرا اقصی مراتب و بلندترین درجات درجه نبوت
و این درجه را بی عظیم از عمر بسبب محمد فوت شده و آنچه ایشان نیز هرگاه وحی تاخیر شده باشد حضرت رسول متاسف
گشته و بر عمر خشم کرده باشد و هر روز ده بار هر یک دشمن خود را میدیده باشند یا اینکه عمر نیز نیک مرد بود که
از خدمت لات و عزی محروم شد آیا این درجه لجبر یافته باشد و نیز میان دوستان و عیبان عمر معروف است که
خلاف آنچه علم خدا بان تعلق یافته محالست پس خدا بیقین عالم بود که او را از رسول دانست یا نه اگر دانست وقوع عش
محال باشد در رسول الله صلی الله علیه و آله از محال خبر داده باشد و این نیز محال المؤلف گوید همیشه سنیان ملح
دائم که ما مقام ایشان لستم من شیعه ام مصدق دل میگویم لعنت بر عمر که هست از نسلک کنم حدیث دیگر از اخبار
حدیث موضوع که حضرت سید کاینات فرموده ان الله یضع الحق علی لسان عمر یعنی بدرستی که حضرت الله تعالی
نهاده حق را بر زبان عمر ای ناصبی اگر این حدیث حق و صدق است و حق بر زبان آن ملعون ناطق بود چیزی نگفتی که
خلاف قرآن بودی چنانچه در صحیح بخاری و دیگر کتب تفاسیر و احادیث شما مسطور است که عمر روزی بمنبر گفت
که هر که زن خود را بیشتر از چهار صد درهم مهر کند من حد بزنم زنی برخاست و گفت ای عمر سخن تو اولی است
بقبول کردن خود یا در سخن خدا تو عمر گفت سخن خدا اولی است زن گفت خدا تعالی فرموده وان اردتم استبدال زوج
مکان زوج وآتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا یعنی اگر زنی را طلاق دادی تا زن دیگر خواهی و قنطار
باو داده باشی از آن باز نستانی و قنطار پوست گاوی است که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر گفت کل الناس افقه
من عمر حتی المخدرات یعنی همه شما فقیه‌تر و داناتر اید از عمر حتی زنان پس و نیز روایت کرده اند که عمر در منزل سفر روی
بجمعی از اطفال کودکان بگذشت که بازی میکردند عمر با ایشان گفت از آن دویدی که از شما مفارقت کردیم

مسند خود از زید بن ارقم و غیر ایشان از علمای بزرگ سنی در کتب خود ذکر نموده اند و هیچ یکی از ایشان خلاف بغیت
که چند تن از صحابه در مسجد رسول درها باز کرده بودند و آنحضرت امر فرموده که بربندند این درها بغیر از در خانه
علی ابن ابی طالب ابوبکر و عمر و باقی صحابه برنجیدند پس در آن باب سخن کردند و غیبت آنحضرت نمودند و چون گفتگوی ایشان بآنحضرت رسید
کاینات رسید بیرون آمد و بعد از ثنای الهی فرمود که من هیچ چیز نبستم و نگشادم مگر بامر خدا حدیث دیگر که عمرو عاص
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که را دوست تر داری یا رسول الله گفت عایشه گفت از مردان گفت پدر او
ای ناصبی گمراه جواب بشنو اول آنکه این حدیث باطل است بحدیثی که در کتب علمای شما از انس بن مالک روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که خدایا بفرست کسی را که با من در خوردن مرغ بریان شریک باشد و محبوبترین خلق باشد
حضرت علی حاضر آمد بتفصیلی که در احوالات امیر گذشت و اگر صدق بودی عایشه یا ابوبکر حاضر شدندی باز ثانیا
دیگر است حدیثی که خود روایت میکنند که از عایشه پرسیدند که کدام دوستتر بود از خلقان نزد حضرت پیغمبر گفت فاطمه
گفتند از مردان گفت شوهر او و مع هذا از غایت بغض و از حمیت مردی دور است که زن زن ناسق فاجری چون
عمرو عاص گوید که من زن خود را دوست میدارم با آنکه رسول صلی الله علیه و آله همیشه از عایشه و حفصه در آزار
بوده چنانکه قبل از این در باب احوالات ایشان سمت گذارش یافته نظم هر کس که بمرتضی تولا دارد از سنی مذهبی
تبرا دارد آن کس که بود زجان محب صدیق مهرش بدلم چه جای جان بتن جا دارد حدیث دیگر اگر بعد از من مبعوث میشدیم
هر آینه عمر مبعوث میشد هر آینه رسول میکردند او را رسالت میدادند و در کتاب احتجاج شیخ ابوعلی طبرسی مذکور
است که یحیی بن اکثم در حضور مامون بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمائی در باب این حدیث آنحضرت
فرمودند که این حدیث کذبست و کلام حق تعالی راست و راست است از این حدیث قال الله تعالی و اذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح و هرگاه حق تعالی عهد و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکن است بتبدیل میثاق و عهد
خود کند و عمر را بپیغمبری رساند و همه پیغمبران علیهم السلام هرگز شریک بخدا نیاورده اند پس چگونه بپرستد بر پیغمبری
عمر یا که مشرک بوده و اکثر ایام او بشرک گذشته حدیث دیگر هرگز جبرئیل دیر نشد آمدنش نزد من که گمان نکردم
با او که الا بعمر نازل شده در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
صحت این حدیث نمود آنحضرت فرمود که این حدیث کذب و محال است و حضرت رسول شک نداشت بر پیغمبری

محر

نديدم يكى از اطفال با او گفت تو حضرت رسول را ديده اى عمر و اين سخن ميگوئى ديدن رسول هيچ چيز نيست عمر
مشتى خاك برداشت و بر دهن انداخت و گفت كل الناس اعقل من عمر حتى الاطفال يعنى همه مردم از عمر عاقل ترند تا كودكان
اگر حق بر زبان عمر ناطق بودى هرگز زن و كودكان او را الزام ندادندى حديث ديگر انكه از احاديث موضوعه انكه حضرت رسول
فرمود كه چون مرا باسمان بردند داخل جنت شدم در بهشت كوشكى ديدم از طلا و ديدن او مرا بتعجب آورد و مايل ديدن
آن شدم پرسيدم كه از كيست اين قصر گفتند عمر بن خطاب هيچ چيز مرا مانع نشد از دخول آن كوشك الا آنكه ميدانستم كه
غيرت تو اى عمر اى ناصبى بدانكه عدم صحت اين خبر ظاهر و هويداست جهت انكه چون حضرت سيد كاينات قصر و كوشك
خود و جميع انبيا را ديد تعجب نكرد و كوشك عمر را ديد تعجب نمود و ميل بان فرمود بايد كه كوشك عمر از كوشك رسول
و ديگر انبيا و رسل بهتر باشد و لازم آيد كه او از حضرت سيد كاينات و باقى انبيا افضل بوده باشد و محقق است
كه رفعت درجه و علو منزلت و مرتبه هر كس در بهشت بقدر فضيلت و ثواب و علم و عمل آنكس خواهد بود اى
ناصبى بى غيرت شرمت باد كه از غيرت عمر سخنان در ميان آرى و اگر ترا نيز غيرتى ميبود حرف غيرت عمر نميزدى
و اگر خواهى كه از بى غيرتى آن ناپاك زاده فى الجمله اطلاعى حاصل شود اين كتاب را از اول تا آخر از روى تامل
و انصاف مطالعه كن و در هر حرف شك داشته باشى بكتب اصحاب خود رجوع نما كه بر تو ظاهر و محقق شود كه
آن حرامزاده كه رفتار بعمر او ... چه مقدار نفور بوده و خاطر كثيف خود را جمع دار كه در آن قصرى كه مافوق
مرتبه انبيا و اوليا است و ايشان را در آن راه نيست تو و او در انجا بخاطر جمع داخل خواهيد شد بيت ما را
چه پروا مستى و نامرد نبود / تو جهش از مخنثى كرد نبود / رو سر خيم از صحن على در بر دو جهان / زان روست كه گوش
پدرم زرد نبود / حديث ديگر انكه سنيكان بنات نموده كه عمر سراج اهل الجنة يعنى عمر چراغ اهل بهشت است و در
كتاب احتجاج شيخ ابو على طبرسى قدس سره آمده كه يحيى بن اكثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقى از اين حديث
سؤال نمود آن حضرت فرمود كه اين حديث محال است و اين را وضع نموده اند از براى آنكه در بهشت فرشتگان
مقرب و آدم و محمد و جميع انبيا و مرسلين خواهند بود و ايشان آنمقدار نورى خواهند داشت كه محتاج باشند
بنور عمر اى ناصبى ببين بدانكه عمر سراج اهل بهشت باشد حال از دو صورت بيرون نيست يا بهشت محتاج است
بسراج يا نه اگر بهشت محتاج بسراج باشد حال از دو صورت بيرون نيست يا عمر پيش از انبيا و رسل در بهشت رود

بالجمله زنى

يا بعد از ايشان اگر پيش از انبيا عمر به بهشت در رود نتواند بود كه كسى اكثر عمر خود سجده و عبادت اصنام و اكل حشير
و شرب خمر صرف كرده باشد پيش از انبيا در بهشت رود و اگر بعد از انبيا در بهشت تقدير صحت اين خبر انبيا و رسل بايد
در تاريكى ايستاده باشند تا زمانى كه عمر كه چراغ اهل بهشت است برسد و بعلى تقدير عمر فاضل تر از انبيا و مرسلين
و جايز نباشد كه مفضول مقدم باشد بر فاضل و ديگر گويند كه سراج عبارتست از نور و روغن عمر و عمر را در سراج روى
اوست حال از دو صورت بيرون نيست يا نور و روغن عمر بيشتر از نور و روغن انبيا و رسل باشد يا كمتر اگر نور و روغن او
كمتر باشد احتياج بنور و روغن او نيست كه خود روغن عمر بيشتر از نور و روغن انبيا باشد او از ايشان فاضلتر باشد
و هر كس گويد عمر افضل از انبيا و رسل است بلا خلاف كافر باشد حديث ديگر آنكه سنيان روايت كرده اند هذان السمع و البصر
گفت يعنى ايشان گوش و چشم منند اى ناصبى خر بدانكه ابن حنبل فرياد ميكند كه اين از احاديث موضوعه باطله است
چشم از براى ديدن و گوش از جهت شنيدن است كسى را چشم و گوش ميتوان گفت كه در ديدن يا شنيدن كامل باشد چشم
يا گوش افتخار كند كشته اند كه حديث و عيد بمنزله اعضا ميند كه يكى كار دست كه از نفى آيد و يكى شغل زبان عمر كه
تمام عمر خود با سفر و مقام در مقام انكار و اعتراض بود كه هر چه حضرت رسول گفت همه را ملعون گفت چه احتياج كه
و چه احتياج گفتن ديگر ابا بكر كه مرد دانش موافق راى رسول بود و نه با حضرت او بايد رسانيد كه از كر ... نبا شد
اين را سمع و ابصر گفتن هيچ وجه مناسب ندارد مگر آنكه مراد آنكه از چشم اعور و از گوش كر باشد و ميتوان گفت كه
كه ابهمى را انسيان بخود نسبت دهند در برابر بجاى ديگر كه استعمال چشم و گوش ميكنند آنست كه مادر و پدر
و فرزند خود را با ستارى شاگرد خود را يا دوست و محبوب خود را چشم و گوش گويند عمر فرغ غليظ سالار ...
را ابا بكر پير مبهوت سى سالرا چشم و گوش گفتن از فصاحت و بلاغت بلغا و فصحا دور است
اين معنى است و حداكن كه صاحب انصاف ميابد و قبول ميكند نظم گويند بنى دو حق بو بكر و عمر كه گفتست كه
كه هستند مرا سمع و بصر با شد كه اين صحيح مسول شوند چون هر دو حبش از بلاى حيدر حديث ديگر انكه ابن عمر
گفته كه من با كسى حرف ميزدم در حضور حضرت رسول كه آيا بعد از وى كه افضل باشد آن حضرت شنيد و گفت ابو بكر
پس عمر پس عثمان اگر اين حديث راست بودى عمر چنين در قسم نداشى كه فى الحال قسم ميدهم كه منافقم يا نه
و ابو بكر نگفت كه مرا شيطانيست كه از راه ميبرد و مرا فريب دهد كسى كه رسول او را آنمرتبه دهد شيطان او را چون تواند

میدهد و اگر این حرف بوی از راستی داشتی سیصد صحابی بر قتل عثمان چون اتفاق میکردند حدیث دیگر آنکه حضرت
رسول فرموده لو نزل العذاب لما نجا منه الا عمر بن الخطاب یعنی اگر فرود آید عذابی نجات نخواهد یافت از آن مگر
عمر بن الخطاب و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که یحیی بن اکثم در حضور مأمون بحضرت امام محمد تقی علیه السلام
گفت که جبرئیل [illegible] در صحت این حدیث آنحضرت فرموده‌اند که این محال است و کذب و باطل است که خدای تعالی فرموده
وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون یعنی هرگاه که خدای تعالی خبر داده باشد که
عذاب نمیکنم ایشان را مادام که رسول من در میان ایشان باشد و مادام که ایشان طلب آمرزش و توبه کنند حدیث
دیگر که حضرت رسول فرموده که شیطان از سایه عمر میگریزد ای ناصبی کسی که چهار دانگ عمر در بت‌پرستی و شرب
خمر باشد چون شیطان از سایه او بگریزد و دیگر آنکه شیطان باعتقاد ناقص خود کار [illegible] آنست که در روز قیامت
سید کائنات و آل آنحضرت را شفیع ساخته خدای تعالی توبه او را قبول خواهد کرد ممکن است که از سایه عمر بگریزد
که مبادا عمر او را بهوی از راه ببرد و چیزی چند بفرموده عمر از او صادر شود که تدارک آن نتواند نمود و به
سبب آنحضرت رسول او را شفاعت نکند حدیث دیگر که آنحضرت فرموده که شیطان آنچه انبیا را از راه برده مگر
عمر که او را نتوانست از راه ببرد ای ناصبی سبب عمر بهتر از پیغمبران جمیع انبیا باشد از برای آنکه شما خود کتابی
جمع نموده اید در [illegible] چند [illegible] از انبیا و مرسلین خطا و معصیت چند نسبت داده اید
و عمر را منزه از لوث ذنوب و عیوب میدانید و کسی که افعال آن باشد که در کتب خود یاد نموده اید شیطان
چه حد که او را از راه تواند برد و صد مثل شیطان سلطنت را از او تعلیم میباید گرفت و آنچه او در مکر و حیله
میدانست حاشا و کلا که شیطان [illegible] نموده باشد حدیث دیگر که شیطان در زمان خلافت
عمر خلق را بفواحش و عصیان نمیداشت و از عمر میترسید ای ناصبی چند [illegible] چندین هزار [illegible] خلق
را [illegible] شیطان از خدا و انبیا نترسید و اکثر مردم را گمراه ساخت و انبیا را
بقتل داد و از عمر [illegible] بترسید پس عمر افضل از خدا و انبیا باشد و دیگر آنکه علمای شما در اکثر کتب خود آورده
اند که پسر عمر [illegible] عاشق شد و با او فساد کرد و عمر او را حد زد تا در زیر تازیانه بمرد
کار از برای [illegible] ترتیب دهد پس [illegible] شیطان [illegible]

فلا یداعز (?)

و تا [illegible] غایب حدیث دیگر از احادیث مخترعه باطله که حضرت رسول فرموده که از یاران و صحابه من ده کس از اهل بهشت اند ابوبکر
و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده جراح و ایشان را عشره مبشره میخوانند ای
ناصبی اگر این حدیث بوی از راستی داشتی چرا ابوبکر در محل وفات بعائشه دختر خود میگفت [illegible] رسول
از من درگذر [illegible] شده و مثل این روایت در کتاب فضائل [illegible] و دیگر کتب شما بسیار ذکر شده که عمر در وقتی که در سکرات
بود گفت کاشکی عمر را مادر نزادی و در دیگر کتب شما بسیار ذکر شده که عمر میگفت کاشکی [illegible] حیض زنان بودی و انسان
نبودمی و اگر عثمان از عشره مبشره بودی مهاجر و انصار و صحابه سید مختار باتفاق [illegible] او را بقتل نرسانیدی
و طلحه و زبیر قصد قتل آنحضرت نمیکردند زیرا که اهل بهشت قصد قتل اهل بهشت نکنند والا لازم آید که فرقی
میان اهل بهشت و دوزخ نباشد و سعد بن وقاص از اصحاب عقبه است و از اهل شوری است و با امام امیر المؤمنین
علیه السلام بیعت ننمود و بآنحضرت گفت [illegible] تو بیعت میکنم که شمشیری بمن بدهی که بشناسد مؤمن را از کافر و کافر را
بکشد و نکشد مؤمن را و اگر سعد از عشره مبشره میبود یقین که با حضرت امیر المؤمنین که باعتقاد شما خلیفه چهارم
است بیعت مینمود [illegible] از اصحاب عقبه است و بموجب کلام الهی که ان
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار از اهل دوزخ باشد نه مستحق بهشت و عبدالرحمن بن عوف نیز از اصحاب
عقبه است و از اهل شوری است و در شوری بعلی [illegible] گفت که من ترا بخلافت اختیار میکنم که بسیرت
ابابکر سلوک کنی آنحضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم پس رو بجانب عثمان کرد که من ترا خلیفه می
سازم که بروش و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی عثمان قبول کرد که من ترا خلیفه میسازم و با این نحو گذشت با عثمان بیعت
نمود و ای ناصبی از روی انصاف نظر کن که چون اهل بهشت باشد شخصی که راضی بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خدا نه
[illegible] و آن منافق گوید که سنت ابابکر و عمر را [illegible] و گفتار ایشان خلاف امر خدا [illegible] حضرت مصطفی
است و در کتب شما ثابت است [illegible] ابوعبیده از اصحاب عقبه است و ابی [illegible]
که ایشان از عشره مبشره [illegible] اهل [illegible] نفاق که حضرت رسول نموده الله حاشا که ایشان [illegible] اهل
بهشت باشند [illegible] سعید بن زید است که از جمله عشره مبشره است و [illegible] وضع
نموده است علی العمری کان بالناس [illegible] و فی العلم بالاحکام [illegible] فما عذر قوم اخروه وقدموا عتیقا

وهو ملحق بالشرفها حدیث دیگر آنحضرت فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجماع نمیکنند امت من بر گمراهی و انکه ورد
گمراه ناصبی سیاه الخیرها بر افضلیت ابابکر وضع نموده اند این ناصبی این حدیث خلافت که اجماع کرده باشند امت بر امامت
و خلافت ابابکر اند بر این انکه محقق و متفق علیه است که بنی هاشم و جمعی کثیر از اکابر صحابه مثل سلمان و ابوذر و مقداد
و عمار و حذیفه و سعد بن عباده خزرجی با تمام قبیله خزرج و زید بن ارقم و اسامه بن زید و بریده اسلمی و سهل بن حنیف
و خالد بن عاص و ابو الهیثم بن تیهان و عثمان بن حنیف و خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و مالک بن نویره
و با مثل او بنی حنیفه انکار امامت او نمودند و زکوة باو ندادند و ایشان را مستحق کردانیدند با اهل رده چنانکه در باب
مطاعن او ذکر شده و ابو قحافه پدر او در بیعت ابابکر نبود و چنانچه در مفصلا ذکر شده پس چگونه صادق باشد که امت
نکردند
اجماع کردند بخلافت و محقق است که همه امت بر امامت ابوبکر اجماع کرده اند بلکه اهل مدینه بر امامت او اجماع
و بر تقدیری که اجماع را در خلافت شرط دانیم با انکه اجماع واقع نشده خبر موضوع ناصبی را قبول کنیم و از
دلایل عقلی و نقلی چشم بپوشانیم میباید که عثمان واجب القتل باشد و کشتن او موجب اجر و ثواب است و بوده باشد
و او کافر کشته شده باشد چه اکثر صحابه راضی بودند مهاجر و انصار اجماع کردند و کشتن او و چون او را کشتند
قتل او کافر هرگاه باجماع نصب امام و خلیفه توان نمود بطریق اولی باجماع قتل و عزل خلیفه جایز باشد و بدانکه
بانکه امت در لغت عرب بمعنی جماعتست و اقل جماعت سه است و بعضی گفته اند که اقل جماعت دو است و نسبت
و خدای تعالی یک کس را نیز امت خوانده چنانکه در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در قرآن مجید فرموده
که ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا و حضرت رسالت پناه قیس را امت تنها خوانده و فرموده یحشر الله قیسا
یوم القیمة امة وحده پس بر تقدیر تسلیم صحت حدیث مذکور میتواند بود که مراد از لفظ امت در این حدیث حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و تابعان سعادت قرین او باشند و دیگر انکه حق سبحانه و تعالی کثرت را در کلام مجید
مذموم یاد نموده چنانکه در آیه کریمه لا خیر فی کثیر من نجویهم و آیه و لکن اکثرهم لا یؤمنون و آیه و ما امن معه الا قلیل
و مثل این آیات در قرآن مجید واقع شده بسیار است که حق سبحانه و تعالی کثرت را مذموم یاد نموده است حدیث دیگر
ناصبیان میگویند که عمر بن حنیفه روایت نموده اند که او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که کدام یک از مردان افضل اند
بعد از تو گفت ابوبکر گفتم بعد از او گفت عمر و ترسیدم که اگر بگویم بعد از او کیست بگوید عثمان گفتم بعد از تو

من بعد از

من بعد از او بهتر منم من مردی ام از مسلمانان و اگر این حکایت افترا نمیبود چرا امام حسن و امام حسین علیهما السلام در وقتی
که ابوبکر بر منبر بود دامن او را کشیده میگفتند بجای پدر ما چه جهت چرا رفته نشسته و چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
تا شش ماه از بیعتش تقاعد میکرد و اگر نه باعتقاد شیعه هرگز امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و امام
و امام بلا فاصل او بود با دیگران چرا بیعت میکرد و از انکه اکراه آن غصب حق آنحضرت نمودند بر سر او چه نقصان رسید
و مولوی معنوی در مثنوی فرموده بیت زاغ در باغ بنغمه زاغان زند بلبل از آواز خود کم کی کند حدیث دیگر
که امیرالمؤمنین علیه السلام افترا نموده اند که آنحضرت فرموده خیر الناس بعد النبیین ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین
مردم بعد از پیغمبران ابوبکر است پس عمر پس خدا بهتر داند ای ناصبی بد مذهب اگر این راست میبود چرا در هیچ خطبه نیست
که از ایشان شکایت نکرده باشد و اگر در هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه شقشقیه در شکایت بس است و اگر این گفته
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میبود آنحضرت نگفتی که اگر نه آن بودی که مردمان قریب العهد بکفرند هر آینه بالسیف
جهاد میکردیم و لیکن میترسم که بکفر برگردند بغیر از صبر چاره ندارم و اگر این حدیث راست بودی ابوبکر بر سر منبر بگفتی
که لست بخیرکم و علی فیکم یعنی بهتر نیستم و مرا از دست بدارید و لیاقت منصب خلافت ندارم و حال انکه علی در میان شماست
که شایسته مسند خلافت است چه هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام او را خیر الناس گفته باشد خود نفی خیریت از خود
نمیکرد و نیز اگر عمر بهترین مردم بود بعد از پیغمبر مکرر نمیگفت که همه مردمان دانا ترند
از عمر حتی زنان پس در خطای او دلیلی دیگر بر عدم صحت این حدیث است که محققان روایت کرده اند از ابن مسعود که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام بهترین مردمانست و هر که ازین
معنی اباء نماید کافر است ای ناصبی ازین حدیث افتاده منزل در از مهر علی
کی جمع توان نمود با ظلمت نور حدیث دیگر در کتاب فصول الحق ناصبیان آن است که عثمان در
خلافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت فرمود که عثمان هر چه خواهد بکند بر وی چیزی نباشد ای ناصبی اگر رسول
صلی الله علیه و آله این سخن اعمال الخیر خواسته است کافه خلایق را شامل است و اگر افعال شر خواسته است غرض کفر است
که گویند الخیر خدا حرام نموده است رسول خدا بعثمان حلال کرده است و دیگر انکه عثمان در آن وقت طفل بود
و در دخت بوجود پاره میکرد که از شد که قلم تکلیف از وی برداشته باشند حدیث دیگر انکه

اکر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حیاء عثمان فرموده الا استحی ممن استحی منه ملائکة السماء یعنی آیا شرم نکنم از انکه
ملائکه اسمان از وی شرم میکنند ای ناصبی بحیا اکر مراد از حیا و شرم همین بود تا نام حیا و شرم عثمان بر وی دید اما ملائکه
بعثمان رسانیده الله یا نسبت با دخیانتی کرده الله یا عثمان احسان و نیکوئی بسیار با ملائکه نموده یا نعمتی بایشان
یا نفع کرده ایشان حزنی و دهشتی یا از ما استجلاب منفعتی نموده الله یا این حیا و شرم از انکه مخنث بود چنانکه بعد از سر
شکسته شدن بود یا از ان بود که چون با یهودی دعوی داشت یهودی بجا اکر حضرت رسول راضی بود او قبول نکرده
بنزد حاکم یهودان رفت که رفع محاکمه کنند یا از ان بود که امر بخلافت و احراق مصاحف نمود یا از ان بود که دانه و
حضرت رسول را که رد ایشان [illegible] نموده گرداند یا از ان بود که ابا ذر که از صحابه رسول بود او را نفی اخراج
کرد یا از ان بود که عبدالله مسعود را چندان زد که بان سبب بعد [illegible] فوت شد و عمار یاسر را انقدر زد که
چهار نماز از وی فوت شد یا از ان بود که بمال المسلمین قمار و فساق [illegible] بودند و فرشتگان اسمان نظر بای
افعال او از وی شرم میکردند حدیث دیگر انکه حضرت پیغمبر فرمود عثمان برادر من و رفیق من است در بهشت [illegible]
دیگر انکه آنحضرت فرمود که عثمان بی حساب بر بهشت میرود و هر کرا افعال و اعمال این باشد [illegible]
او از کتب شما نقل شده چون برادر و رفیق حضرت رسول نباشد و چرا بی حساب به بهشت میرود دل تخویش کر
تو نیز چون او رفت و رفیق او خواهی بود نظم چو هر جام جم از طینت و کان دیگر است تو توقع زکل کوزه گران میدار
حدیث دیگر انکه پیغمبر فرمود که صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز کنید در عقب هر نیکوکار و فاجر بدکار
و هر کس که اندک عقل و شعوری باشد میداند که این از احادیث موضوع است و نماز در خلف فاسق [illegible]
اعتبار ندارد و [illegible] واجب است که وضع این قسم مزخرفات میکنند بواسطه انکه منکر فسق و فجور خلفا
کنند بشنو اینکه حدیث دیگر که در فضیلت عمر [illegible] وضع نموده اند در کتاب [illegible] مالک
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت هشتاد سال عمر را نبینم و بعد از ان او را
ببینم که [illegible] که حشر او از رحمت خدا و قوام او از وجه باشد کویم که کجا بودی کوید
در [illegible] که خدای تعالی [illegible] اسلام میکردیم و با هم مناجات میبودیم خدای تعالی میگفت که این عوض
[illegible] که در دنیا [illegible] الله فی الواقع [illegible] که چنین [illegible] و جدال با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

نموده

نموده باشد و چنین هر کس را از صحابه و تابعین و سلاطین کشته باشد و سبب [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] باشد چگونه خدای تعالی با مومنان نکند [illegible] حدیث دیگر در کتاب کامل [illegible] از کتب اهل سنت
نقل شده که خدای تعالی امر فرموده اید که چون در قیامت [illegible] بر تخت نهند در بالای عرش و خدای تعالی در زیر آن
تخت نشیند و [illegible] در بالای آن تخت قرار گیرد حدیث دیگر که در فضیلت ابو حنیفه وضع نموده اند در کتاب تبصرة
العوام از کتب آن طبقه ضاله نقل شده که حضرت سید رسل فرموده اند که ابو حنیفه سراج امتی یعنی ابو حنیفه چراغ امت
منست ای ناصبی کسی که چندین احادیث وضع نماید و [illegible] فتاوی باطل از وی یادگار مانده و اکثر محرمات را بر روی
خود حلال سازد چون چراغ امت نباشد دیگر انکه ناصبیان میگویند که [illegible] بر افضلیت ایشان
میکند یکی فتحهای [illegible] است ای ناصبی پیغمبر خدا خبر داده بود که تا سی سال دیگر این فتوحات در خواهد داد و
بلاد مفتوح خواهد شد بخلافت هر که میبود سرداری هر که باشد میشد و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای ثلثه
[illegible] حرکت نکردند بجائی نرفتند که ایشان دخل باشد لشکر اسلام [illegible] شنیده می
رفتند و فتح میکردند ایشان [illegible] بود که فتوحات را از فضیلت ایشان شمردند دیگر میگویند که [illegible]
بفضیلت ابابکر و عمر میکنند آنست که خلافت در زمان ایشان رونق تمام داشت ای ناصبی از ابتدای دنیا تا حال
چندین هزار پادشاهان ظالم بجهنم رسیده اند مثل فرعون و نمرود و شداد و امثال ایشان را در رونق حکومت اینها
زیاده و رونق ایالت ابابکر و عمر بوده از برای انکه بعضی از اینها دعوای خدائی کردند و اکثر اطراف و اکناف عالم
متصرف اینها بود [illegible] رونق ایام سلطنت از فضیلت کی توان شمرد دیگر در کتاب فصول الحق از روات ثقه
آن طبقه ضاله روایتست که عمر لشکر [illegible] ساریه را امیر ایشان نموده بود و جمعی از کفار [illegible] کرده بود
عمر از مدینه [illegible] مشاهده نموده آواز داد که یا ساریة الجبل الجبل و ساریه آواز عمر را شنید [illegible]
بدانکه کفار [illegible] از نواحی ان بکمین [illegible] و رسول خدا بران مطلع نشد تا جبرئیل امین از
حضرت رب العالمین این خبر [illegible] عمر از هفت صد فرسنگ راه ساریه را دید و آواز
ساریه [illegible] عمر و ساریه افضل از حضرت پیغمبر باشند الحق در جهت این دو
[illegible] امام [illegible] باید که از هفت صد فرسنگ راه آواز او برسد عجب از [illegible]

خود را بشمشیر رسانند و ممکن است که آواز الملعون در آنوقت بشماتیه رسانیده باشد و امروز هی فرماید شمارا بآیت
شنیدن آواز الملعون نباشد و لشکر وای ناصبیرا گمان بود که تو هین در جمیع حدیث به بیضاوی در سما
مجروح نیز تعجباد سیمانی دیگر جمع نمودن عثمان مردم را بر این مصحف اند انداختن و جمیع او میرا نسند اعناصبی این از جمله
مطاعن او است نزد ی فضایل او و بیان آن در مطاعن عثمان ذکر شده دیگر عثمان را ذوالنورین میخوانند باد عای آنکه
دو دختر حضرت رسول در خانه او بوده این خلاف وکذب است و اورا در این فضیلتی نیست از برای آنکه
هالا بنت جحش خواهر خدیجه بودند که چون مادر ایشان بمرد خدیجه ایشان را تربیت کرده بود و پدر ایشان ابو
مالک بن نباش بود و یکی از آن دختران را بعقد خود در آورد را از فعه کشت و دیگری را خواست با او نیز شکوی میکرد
و در بعضی روایات آمده که یکی از آن دختران را عقد نمود و صوری مقاربت نکرده و دیگر آن دختر فوت شد و در بعضی
از تفاسیر شیعه مسطور است که چون سیدی بسیل فتح مکه معطل بود و امکان مقدور را از لوث کفر و شرک مطهر
و پاکیزه ساخت امرکرد که در هیچ جا اگر مغیره حال عثمان را بیابند او را بقتل آورند الملعون در شب پنهان از عثمان پنا
برد و در همان شب عثمان او را بانو ثقی داده از مکه بیرون نمود و چون آنلعین را هیچ جایی بود بند تعلین او کسیجز باتی
مجروح شد و چون معمّ شد از ترس آنکه مبادا کسی او را بیجوید و بقتلش آورد پناه بنخلستانی برد و قرار گرفت و امین
جبرئیل امین نشید المرسلین رسانید و حضرت رسول مولای مومنان را امر فرمود که بآن نخلستان در آمده مغیره را
بقتل رسانید و چون این خبر بعثمان رسید بگمان آنکه خبر بیرون رفتن مغیره را از مکر زوجه او بحضرت رسول
رسانیده که باعتقاد اهل سنت دختر حضرت رسول بوده و بعقیده شیعه دختر خواهر خدیجه کبری بوده آن مظلومه را
بقتل خون مغیره چندان بزد که از هوش رفت و چون این خبر بپیغمبر رسید حضرت امیرالمومنین علیه السلام را
فرمود که بخانه عثمان برود و آن بیچاره را از دست آن ظالم نجات دهد حیدر کرار ذوالفقار را کشیده متوجه خانه
عثمان شد و چون عثمان از آمدن مولای مومنان خبردار گردید از کوشه بدر رفت و آنحضرت داخل سرای او
شده آن مظلومه را مجروح و اعضا شکسته برداشت و بخدمت پیغمبر برد و شب دیگر آن مظلومه بجوار رحمت حق پیوست
و خون او در گردن عثمان بماند و در آن شبی که آن مظلومه فوت شده عثمان زنا با کنیزک آن شهیده نموده و صباح جنب
در تشییع جنازه حاضر شد حضرت رسول فرمود که هر که جنب است برگردد از کفش آنحضرت عثمان برگشت دیگر

بارده

بان الحضرت فرمود که هر که جنب است برگردد و اکنون میگوییم که او کیست عثمان انیس تبرا دخوفی آنکه مبادا آنحضرت مردم را
از این معنی مطلع سازد بیهانه آنکه دلم درد میکند شروع بناله و فغان کرده برگردید و اکثر احادیث موضوعه
باطله در زمان بنو امیه طاغیه باغیه بهم رسیده که معاویه ملعون امر نمود که هر کس یک سخن از فضایل علی علیه السلام
بر زبان راند او را بکشند و زر میداد که مردم وضع احادیث در باب خلفاء ثلثه و بنی امیه و بنی العاص نمایند و مثالب
ایشان را بمناقب و معایب ایشان را بفضایل بدل سازند و آن را بر بلاد و امصار فرستاد تا معلمان باطفال
آموختند نقلست که جمعی ستم ظریف که عقیده بهلول را میدانستند باو گفتند که اعمال ابوبکر و عمر را باکردار سایر
امت وزن کردند ایشان بر امت راجح آمدند بهلول در بدیهه گفت که این خبر صحیح است الجمد در میزان خصوصی
بوده است از این احادیث موضوعه و دلایل ضعیف آن سر منافق حریت میکردی ظاهر الحق بوده
کمتر و ملاحظه خاطر تا پاک کردم و در این باب بهمین قدر اکتفا نمودم و اگرنه زیاده بر این احادیث موضوعه باطله
و بتبیین علم صحت و بطلان آن جهت تو ذکر میکردم بیت هرکو که بر تقی تولا نکند در دیدن دین خود تبرا
نکند اخراج ز دنیا چه کنند ش بینند جز دوزخ هیچ جا نکند حدیث دیگر در بیان شمه از قبایح ناصبیان
باب چهل دویم
سنیان و سنیان لعین بحضرت عزت جل جلاله را با انبیا نسبت میدهند و کافر اهل سنت را عقیده آنست که آنچه
واقع شده از خیر و شر و عبادات و فسوق و فواحش همه از جانب خدا است و گویند خدا دست را
بر پشت حضرت آدم مالید اصحاب یمین را برای بهشت بیرون آورد و دست چپ مالید اصحاب شمال را برای
دوزخ بیرون آورد و نیز تجویز وقوع معاصی از انبیا معصومان نموده اند و بعضی از ایشان کفر را بر انبیا
خواه قبل از بعثت و نبوت بوده باشد و خواه بعد از آن جایز داشته اند و هم چنین سهو و غلط و خطا و نسیان
بر ایشان نسبت میدهند از آنجمله در کتاب طرایف آمده که در کتاب فصول الحق از علماء اهل سنت روایت
که نوح خمر خورد و عورتش برهنه شد حام بخندید و سام بپوشید چون نوح احوال را شنید دعا کرد که فرزندان
حام اولاد بنده سام باشند با آنکه خود از حضرت رسول روایت میکنند که خمر بر جمیع انبیا و امت
ایشان حرام بوده و هرگز حلال نبوده و در کتاب طرایف از کتب اهل سنت نقل شده که در روز قیامت
خلایق بنزد هر یک از انبیا آمده التماس شفاعت مینمایند و هر یک عذری آورده تا بنزد حضرت ابراهیم

آیند و التماس شفاعت نمایند کویند امروز غضب الهی در نهایت شدتست ومن در دنیا سه دروغ کفته ام که امروز
از عهده آن بیرون نتوانم آمد ونیز کویند که ابراهیم در قدرت حق تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نمود وکویند
دم حیات که موسی خون بنا حق ریخت ودر کتاب طرایف از صحیح بخاری ومسلم نقلست که چون ملک الموت بقبض روح
حضرت موسی آمد لطمه بر روی او زد که چشم او کور شد وابو هریره کفت که ملک الموت بظاهر مردم میامد از آن بعد دیگر
پنهان می آید ونیز روایت کنند که چون زلیخا میل یوسف کرد یوسف هم قصد فجور کرد ناکاه یعقوب را دید که انکشت
بدندان کرفته است وکویند نشسته بود یوسف در موضعی که وقت مباشرت نشینند وکویند داود عاشق زن اوریا
شد واوریا را بغزا فرستاد وکشته شد وداود زن اورا بخواست ودر مقبره اوریا رفت وکفت ای اوریا مرا بحل کن که
بزن تو عاشق شدم وترا بجهاد فرستادم تا کشته شدی وزن ترا بخواستم ومیکریست تا خدا تعالی توبه اورا قبول
کرد وکویند که از برای سلیمان دختر پادشاه جزیره را اسیر کرده آوردند وآن دختر را سلیمان بسیار دوست داشت
وآن دختر از فراق پدر بسیار متألم بود سلیمان بدیوان فرمود که تمثال پدر او کشیدند وابلیس اورا بسجده
تمثال پدر امر کرد وهم کنیزان با او موافقت کردند ومدت چهل روز همه پرستش آن صورت کردند وکویند سلیمان
بسبب خاتم پادشاه شد ودیوی صخر نام آن انکشتری را بدزدید وبجای سلیمان چهل روز نشست وبا حرمهای
او صحبت داشت وآصف برخیا فهمید وصخر بکریخت وخاتم در دریا افکند وآن را ماهی فرو برد وسلیمان مزدور
ملاحی شده بود ماهی بمزد باو داد چون شکم اورا اشکافت خاتم را یافت وبمکان خود رفت ونیز در کرفت ودر
کتاب تبصرة العوام از کتاب التیسیر که از کتب مخالفین است نقل کرده که وقتی که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
را باسمان میبردند مست بود از نبیذ وکویند حضرت خاتم النبیین چهل سال بر دین جاهلیت بود ونیز کویند که حضرت
رسول الثقلین در نماز صبح قرائت سوره والنجم نموده وبعد از آیه که افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری
خواند تلک الغرانیق العلی ومنها الشفاعة ترتجی وآن کلام کفر محض وشرکست چکونه بر پیغمبر خدا اسناد توان کرد
که اقرار واعتراف بجلالت قدر وعلو منزلت اصنام واوثان نماید وامیدوار شفاعت اصنام واوثان باشد
وعلامه حلی قدس سره در این باب فرموده نعوذ بالله من هذه المقالة التی تنسب النبی صلی الله علیه وآله الیها
وتوجب الشرك فما عذرهم عند الله وعند رسول الله یعنی پناه میبرم بخدا از این کفتکوئی که نسبت میدهند حضرت پیغمبر را بآن

کرموجب شرکت

کرموجب شرکت است وچه خواهد بود عذر ایشان فردای قیامت نزد رسول وکویند که حضرت رسول عاشق زینب
دختر جحش زن زید حارثه شد وزید بکراهیت اورا طلاق داد وحضرت رسول زینب را بنکاح در
آورد وهم چنین اهل سنت ومخالفان بدعت روایت کرده اند که حضرت رسول نماز عصر را در حضر دو رکعت
کذارد واصحاب کفتند یا رسول الله نماز را قصر کردید یا فراموش نمودید آن حضرت حقیقت از استفسار نمود
عرض کردند که شما نماز را دو رکعت کذاردید وعمر در آن کواهی داد آن حضرت رسول برخاست ونماز را اعاده
نمود بیت هر روز میفشانند وسلک بانک منی زند ؛ سد را بر روی پس خشم تو با ما عتاب چیست ؛ ونیز [illegible]
روایت کرده اند که جمعی در کوچه ساز مینواختند ورقص میکردند وبلهو ولعب مشغول بودند ورسول
بیرون رفته تماشا کرد وباز آمد ومرا کفت تو نیز میخواهی که تماشا کنی کفتم بلی یا رسول الله مرا بر دوش مبارک
خود برداشت تا از دیوار خانه نظاره وتماشای آن نمودم وسه مرتبه مرا کفت یا عایشه آیا سیر شدی
میکفتم نه ومقصود من آن بود که منزلت خود در نزد رسول الله بدانم ناکاه عمر در آمد وخلق جمله
رمیدند ومتفرق شدند ورسول کفت من نظر میکنم بسوی شیاطین جن وانس که همه از عمر میکریزند
ای ناصبی کدام عاقل روا میدارد که زن خود را بر دوش بردارد که نظاره کوچه وبازار کند وتماشای
لهو ولعب نماید وآن چنان امور که هیچ یک از اراذل الناس نسبت نمیتوان داد بر پیغمبر خود که اشرف کاینات
وخلاصه موجودات است اسناد میکنند وعمر ملعون را در صلاح وعفاف وغیرت بر وی ترجیح میدهند که
مولوی معنوی فرموده بیت در شب مهتاب مه را بر سماك ؛ از سکان عف عف ایشان چه باك ؛ ونیز روایت
کرده اند که رسول از غزا باز کشت زنی پیش وی آمد کفت یا رسول الله من نذر کرده ام که اکر بسلامت باز
آئی دف بزنم وسرود بکویم رسول فرمود که اکر نذر کرده بعمل آور والا ترك کن زن شروع ورقص کرد ودف
میزد وسرود میکفت علی وابا بکر وعثمان در آمدند وآن زن بکار خود مشغول بود وچون عمر پیدا شد زن دف را
پنهان کرد پس رسول خدا کفت ای عمر شیطان از تو میترسد که این زن در حضور من وهمه یاران دف میزد وچون
ترا دید دف را پنهان کرد ای ناصبی بیدین آیا دف زدن طاعت بود یا معصیت اکر طاعت بود نبایستی که در حضور
عمر مردم ترك عبادت کنند واکر معصیت بود چون میشود که رسول خدا واصحاب او مرتکب معصیت شوند با آنکه

قدرت بر دفع و دفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا بترسد و از همه پیغمبران نترسد و با اعتقاد فاسد شما
جمیع پیغمبران را شیطان وسوسه کرده و از ایشان خطائی سر زده عمر رسید آیا این حرف از پیغمبر یا فتنه باشی که گاهی حرف
و خطا از رسول دور باشد عمر را جای منباشد بیت یا قوت را مقابل خرمهره نهند سنگ سیه برنج زند
مخزنه و نیز گفته اند که جایز است که پیغمبری یک دو سخن بدیهد و بجهت اخص و احصرا شیا دروغ گوید و در کتاب تنزیه
الانبیا سید مرتضی و دیگر کتب علما مشروحا ذکر اینها شده و سینیان تمامی بنا بر انکار قباحة ابابکر و عمر و عثمان
کنند کفر و ظلم و انواع معاصی را حوالة بمشیت و تقدیر الهی مینمایند و اعتقاد اکثر ایشان اینست از ازل تا ابد هر چیز
واقع میشود همه فضل خداست و مطلقا فایده بر هیچ عمل مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابوجهل و
یزید همه برضا و تقدیر خدا تمام است و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ و جمیع اشقیا و بت پرستان را ببهشت میشاید
قبحی ندارد بلکه نیکوست و اینها را و اولی اطرو غایه هر چه دو دهد و مضایقه و احترازی ندارند بلکه را لغب و
بلند و پیغمبران مرسلین را بمثل خود و پیشوایان خود میشمرند و خطی میشمارند چنانچه مولوی معنوی اشاره بان نموده
نموده نظم کار پاکان را قیاس از خود مگیر • گرچه باشد در نوشتن شیر شیر • جمله عالم زین سبب گمراه شد • کم کسی ز ابدال
حق آگاه شد • همسری با انبیا برداشتند • اولیا را همچو خود پنداشتند • گفت اینک ما بشر ایشان بشر • ما و ایشان بسته
خوابیم و خور • این ندانستند ایشان از عمی • در میان فرق بود بی منتهی • هر دو صورت گر بهم ماند رواست •
آب تلخ و آب شیرین را صفاست • هست ترکیب محمد لحم و پوست • گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست • گوشت
دارد پوست دارد استخوان • هیچ این ترکیب را باشد بیان • کاندر آن ترکیب باشد معجزات • کز همه ترکیبها گشته مات •
کافرانی ویران شده است او بر نحام • گر بیش دست و بر این شهاد و حرام • تو همی بینی که ابلیس لعین • کو شعری از آنشم
آدم نظارگی • چشم ابلیسانه را یکدم ببند • چند بینی صورت آخر چند چند • در نیابد معنی را تو بگشای تا ابر بینی در قفا
دو جو فهما • که نیز فوق ابلیس عنید • بی بقو میراث الست چون رسید • و اکثر کتب مذاق ملا مسیحا جان شیرا
دارند که چون به بخارا رفت و انجا بتدریس مشغول شد و مخدوم که ملا مشرب لوندان انجا را خوش کرده با جا
و اوباش صحبت میداشت شاگردان آخوند رعایت حقوق استاد شاگردی نمودند مکرر بکنایه آخوند را اخبار
کرشاید مخدوم زاده را منع کند و آخوند بتغافل میکذرانید تا آخر سطافت شد صبر نتوانستند که در مجلسی

بگویند گفتند که فلانیان پیر را مباحی ... شب با حطابی میبینند و چنین و چنان میکنند مولانا تبسم نموده فرمودند
که عجب ابتراست که باد عوی عقل و شعور باین قسم حرفها ... داده اید معدا ان که اجبر میگوید وقوع داشته باشند
نقص از طرف او چه نقصان میرسد و در کتاب کامل بهائی آمده که منصب جبریه را ابتدا در اسلام معویه رواج داد و اکثر
اهل سنت جبری و مذهب اند در روزی جبری با مجوسی را دعوی کرد با سلام مجوسی گفت اسلام بدست من نیست خدا
تعالی چنین خواست جبری گفت راست گفتی ای مجوسی و نیز در آن کتاب آمده که غلامی بود عبد الله بن داود نام
از غلمای اهل سنت و جبری بود و اتفاق افتاد که قادری در مجلس عبد الله آیه قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت
خواند غلام در علم جبر استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن آدم خدا تعالی مانع شد اگر من انجا حاضر بودی گفتمی
خداوندا تو او را از سجده کردن منع کردی شیعه در ان مجلس حاضر بود گفت ای غلام از خدای تعالی شرم نداری که
رای ابلیس لعین اقامت حجت میکنی ابلیس با همه شیطنت مکر خویشتن از برای خود ان حجت نگفت و نیز در این کتاب
آمده که مجبری گفتند الم تر انا ... الترک و جبری گفت نناهب است ... از برای انکه زمان بعثت بخانه خود
یکی از غلامان خود را دید که با کنیزی از کنیزان او صحبت میداده و شروع در تادیب ایشان نمود غلام گفت که از قضا
و قدر بیست و از انتقیری نیست نمرد گفت که قضا و قدر پیش من دوستر است از ... وان غلام را از دعوی و
راغب اصفهانی در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنت و بدعت داخل خانه خود شد مردی را دید که با زن او
صحبت میداده و تادیبی نمود اشتر و غرا سیاست نمود که این حکایت نیست و عمل قبیحت کرد او تو صادر شده و از زن
میکفت که این کار با اراده و اختیار من نیست و از قضا و قدر است و امرد در تادیب او مبالغه تمام داشت و میگفت
زنا میکنی و این چنین عذر با موجب میگوئی زن فریاد برآورد و گفت آه آخر تو ترک سنت کردی و مذهب اخنبای
کردی و مراد از ان عمل مستتر شده تا یا نزد دست انداخت و عذر نفایر پذیرفت از او معذرت خواست و گفت
از اهل سنت حقا حکایت در کتاب مجمع الفاضلین و در کتاب کامل بهائی ذکر شده که در زمان محمد بن سلیمان و گفت
که از ملوک بنی امیه طاغیه با غیر بود عالمی بود شیعی و جریان را ... مذهب او نزد سلیمان میگویند محمد بن سلیمان
جبری بود روزی علمای مجبره پیش محمد حاضر شدند و التماس کردند که عالم شیعی را حاضر کن تا ما کسر او کنیم و اهانت
بعضی رسانیم از برای انکه میگوید که بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر با اراده و مشیت و تقدیر

اللّه تعالی بنیست و دایما طعن در مذهب ما میزند و بکفر و تضلیل علمای اسلام میکند و این چهار مذهب را قبول ندارد
در آ و حجاز ملوک بنی امیه را بد مذهب و مخذول و فاسق بلکه کافر میکوید محمد بن سلیمان امر کرد که او را حاضر کردند چون
حاضر شد آن عالم را تهدید و توبیخ بسیار کرد و بعد از آن کفت میکویند که تو میکوئی که بنده فاعل فعل خود است و افعال
نیك و بد او را باراده و مشیت و تقدیر اللّه نمیدانی اگر این سخن که بتو نسبت میکنند بر ثبوت رسد ترا بخواهم کشت
عالم شیعی کفت که میخواهم کلمه چند بعرض رسانم اگر رخصت دهی بعد از ان حاکمی اگر قتل کنی اگر سیاست فرمائی محمد بن سلیمان
کفت هر سخن که میخواهی بکوی عالم شیعی کفت فرض کنیم که دیشب من و شخصی دیکر در صحبت تو بودیم و از تو انواع فساد و معاصی
و فجور از زنا و غیره بظهور آمد چون روز شد و از خدمت تو جدا شدیم من در میان مردم ذکر عدل و عفت و پارسائی
تو میکویم و مدح و ثنای تو میکویم و از افعال قبیحه که از تو مشاهده نمودم کتمان مینمایم و آن شخص دیکر آنچه از تو دیده با مردم
میکوید و افشای اسرار تو میکند تو از ما کدام را دوست داری محمد بن سلیمان کفت ترا که ستر ما کردی دوست
دارم و نسبت کم و او را که افشای کرده دشمن دارم و سیاست مینمایم عالم شیعی کفت سبحان اللّه هر گاه که تو گناه کرده
و مرتکب افعال قبیحه شده نمیخواهی که من باز کویم خدای که پاك و منزه است از جمیع افعال قبیحه و اعمال الشنیعه چگونه روا
دارد و رضا دهد که شریك اهل عالم و کفر اولاد آدم و معاصی فساق و اجلاف و قتل انبیا و اوصیا و جمیع الخیر حرام کرده
شده را و اسناد نماید نظم کر همه را کر منطبق اینست بیت سنی مذهب رینست **باب چهل و ششم** در کفر اهل سنت
و ارتداد ان گمراهان بی ملت و باعث کفر الجماعت مطابعت شیطان امت کذاب مرتاب عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب
کردید کراهت از اختیار اطاعت اهل بیت رسالت منحرف نموده سالك طریق عناد شان کردانید و پیروی ایام
پیروان سرکافر در احکام شریعت مطهره اعتماد بر رای فاسد و فتاوی باطل ایشان نموده بمقتضای آن عمل
نمودند و از این جهت کفار و انظار عیب صحیح ایشان منتهی بارتکاب مفاسد عظیم شد و الحق شایسته ارتکاب احادیث
نموده بود و الحق منتا سبب مرتبه نبوت و رسالت و امامت تواند شد با آنکه از اضلال کسری از نسکان خلاف
الحق را از رحمت کرده و تجره کردانید و از این جهت متفرق بهفتاد و سه فرقه شدند و یکفرقه که شیعه اثنی عشریه اند
ناجی و باقی هالك شدند چنانچه عارف بلینا بوری گفته نظم بعد احمد کشت هفتاد و سه فرقه امتش زان یکی ناجی و باقی
هالك شدای هوشیار من کرفتم دامن آل علی را زان میان هر که را خواهی تو بین از یکی زان کی اختیار من خود بکشتی نوح

بجی

با نبی و با وصی که زمین طوفان بگیرد آسمان آفت بیارد رستگار آنکس که بود با اصحاب کهف من کرد با آل رسول حق
نباشم رستگار او را دلیلی که روشن و ظاهر است در کمی دارند هنا صیان سیدیی و سنیان لحیی و مخالف و موافق
در ان خلافی نیست حدیثی است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد
مردن او مثل مردن ان کسانیست که پیش از ظهور اسلام مرده باشد و از ابی سبیل روایت است که حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روزی با حضرت امام جعفر صادق بن خطاب نمود فرمود که یا ابا سبیل والله لا یقبل الصلوة الا
منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم یعنی ای ابا سبیل بخدا قسم که نماز و زکوة و حج از هیچ کس صحیح و قبول نیست مگر
از شما که شیعه اثنی عشریه اید و از دوستان ما باشید که عبادات شما تمام مقبول درگاه الله است بیت و مذهب
درست نمازش درست نیست ای کی نخستین کوش وضو کند در کتاب فتوحات القدس آمده که سلیمان
فرمود که در شب معراج حضرت عزت جل جلاله بمن خطاب نمود فرمود که یا محمد من ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین
را از اصل نور خود آفریدم و ولایت و دوستی شما با اهل آسمان و زمین عرض کردم هر که قبول کرد از مؤمنان شد
و هر که انکار کرد از کافران باشد یا محمد اگر بنده عبادت من کند تا منقطع گردد حیات او و چون بمن رسد و منکر شما
و اهل بیت شما باشد او را نیامرزم الا که مقر و معترف باشد بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد میخواهی که
ایشان را ببینی کفتم بلی کفت نظر کن بجانب راست عرش چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی صلوات
الله علیهم اجمعین را دیدم کرد موضع فراخ و سبع از نور ایستاده اند و نماز میکردند و مهدی در میان ایشان
مانند کوکب دری میدرخشید کفت یا محمد اینها اولیای من اند و این فرزندان تو اند و حجتهای من بر خلق من و مهدی کشنده
خواهد عترت کشت بطلان ذو الجلال من و عزت من که این حجت من است و از اولیای من است و انتقام خواهد کشید
از اعدای من و این حجت با اولیست از من و این هادی و مهدیست و این حدیث دلیلیست ظاهر بر کفر ناصبیان سیف
و مبغضان وصی سید المرسلین و منکران ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در کتاب فضول الحق ابن معاذلی
از ابوذر غفاری روایت نموده که حضرت رسول فرمود که هر که دشمن علی را حلال دانست و جا بنشین من بجز ندانند بعد از من

اکابر است و او مقابله کننده با خدا و رسول است و در کتاب منهج الحق جمال الدین مطهر حلی از ابی مسعود روایت نموده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در وقتی که خدای تعالی آدم علی نبینا و علیه السلام را خلق کرد و روح در بدن
او دمید حضرت آدم عطسه آمد گفت الحمد لله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که حمد کردی مرا ای بنده من الهی از عزت و جلال
تو و آن دو بنده بودند که ایشان را خلق خواهم کرد ترا در دنیا خلق نمیکردم **نظم** اگرچه هست بصورت تو ابتدای آدم
ولکن بمعنی تو ... بابای **ع** حضرت آدم گفت آن دو بنده مقرب درگاه تو از من بوجود خواهند آمد خطاب بعزت
باو رسید بلی ای آدم سر بالا کن چون آدم نظر ببالا کرد دید که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد النبی الرحمة و علی
الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکره خاب و خسر قسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و اقسمت
بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی یعنی نیست معبودی و آورنده کاری که رسول او باشد مگر خدای
تعالی و محمد را فرستاده است بحجت بر خلقان و علی امامت کننده حجت بر همه خلقان است و هر که شناخت حق علی را
پاک و پاکیزه گشت و هر که انکار کرد حق علی را ملعون و زیان کار گشت و منکر خداوندم سوگند خورده ام بعزت
و بزرگی خود که در بهشت برم آن کسی که فرمان علی برد و مطیع او باشد اگرچه فرمان من نبرد و مطیع من نباشد و سوگند
خورده ام بعزت و جلال خودم که داخل سازم در آتش دوزخ آنکه فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد اگرچه فرمان من برد
و اطاعت من بجای آورد و انکار دوستی امیر المؤمنین آنست که بعد از پیغمبر صلعم او را امام و جانشین آنحضرت ندانند
و دیگری را بر او ترجیح دهند و هر که او را امام و جانشین حضرت رسول نداند بتحقیق که منکر نبوت حضرت
رسالت است چنانچه رسیده که اثبات فرموده من جحد امامة علی بعدی فقد جحد نبوتی و من جحد نبوتی فقد
جحد ربوبیة الله یعنی هر که انکار امامت علی کند بعد از من بدرستی که انکار نبوت من کرده است و هر که انکار نبوت من کند
بتحقیق که انکار الوهیت خدا کرده است و در کتاب کافی روایت زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از
حضرت منتقل بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مروی گشته که اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره
تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته علیه ما کان له
علی الله حق فی ثوابه و ما کان من اهل الایمان مضمون عبارت آنست که حضرت رسالت فرموده که اگر کسی تمام شب
عبادت و تمام روز صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه خدا تصدق نموده و در تمام عمر او

حج نموده

مرفه حج گزارده باشد و با وجود این اعمال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد که بدانند که ولی مفروض الطاعه کیست
از جانب خدا کیست و چه کسی است تا ولایت او را قبول نموده جمیع اعمال او بدلالت آن ولی خدا واقع شده که در روایت
داده در کار الهی استحقاق اجری و ثوابی نبوده از زمره اهل ایمان شمرده نباشد **بیت** رهبری چو کرد بی باک
هر سو راه هست **ع** مرد سر گشته چه داند که کجا باید رفت **ع** و در رساله قاضی ... که روایت آمده از محمد بن
مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که آنحضرت فرموده کل من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام
له من الله فسعیه غیر مقبول و هو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی بوسیله عبادتی که نفس خود
را در آن غایت جهد و سعی نموده باشد و او را امامی از جانب الله تعالی نباشد سعی آنکس در آن عبادت قبول
حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه و حیرت در بین دریای خون خوار از نفس اسان او لا کشتی **نظم** در آن کشتی نجم ... ز نفس
بدکار و بکی ... چندان نشد که از ... سبب داری ... در بین دریای خون خوار ز نفس اسان او کشتی
در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها نجات از راه ... عزت ... اشفا ... سینا
و در کتاب فتوحات ... از امالی ابن بابویه نقل شده که حضرت سید رسل فرموده من فضل احدا من اصحابی علی
علی فقد کفر یعنی هر که تفضیل دهد کسی را از اصحاب و یاران من بر علی بتحقیق که او کافر باشد و تفسیر در آن کتاب
تفسیر آیه کریمه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آمده که مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله است که هر که لا اله الا الله
میگوید مؤمن است و مثل زده بشجره طیبه یعنی اصل درخت دین ایمان است و ... او ست
فرع اوست و روزه ماه مبارک رمضان پوست اوست و حج شاخ و برگ اوست و ولایت اهل بیت میوه
اوست همچنانکه درخت کامل نباشد الا بمیوه و هم چنین درخت دین اسلام کامل نباشد الا بولایت و
متابعت اهل بیت رسالت و این دلیل واضحی است ... ناصبان ... و در کتاب ...
الائمه از حضرت امام محمد امیر مؤمنان علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده الائمة من
اثنا عشر اولهم علی و آخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی و اولیائی و حجج الله علی امتی بعدی المقر بهم مؤمن و المنکر
لهم کافر یعنی امام و پیشوا بعد از من دوازده اند اول ایشان علی و آخر ایشان قائم آل محمد است که ایشان خلفا و او...
مسند و حجتها و خدا اند بر امت من بعد از من اقرار کننده ایشان مؤمن است و منکر ایشان کافر **نظم** کی میر علی

و خیانت نبود، از وی تحریر نشانت نبود، اثنی عشری آن بنا است پیغمبر، از دوزخ جاودانی امانت نبود و در کتاب
روضة الواعظین از جابر بن عبد الله الانصاری روایت است که خطبه خواند از برای ما رسول خدا و گفت ای
مردمان هر که دشمن دارد اهل بیت مرا بر انگیزاند خدا تعالی او را روز قیامت جهودی جابر گوید گفتم یا رسول الله
هر چند روزه گیرد و نماز کند که مسلمان است و در کتاب فتوحات القدس از امالی ابی علی اوجمر نقل شده که عبد الله
بن سمره روایت کند که از سید کاینات سؤال نمودم که یا رسول الله ارشاد کن در راه نجات و رستگاری
فرمود که ای پسر سمره هرگاه که مختلف شود رایها و عزمها و پریشان شود عقلها و رایها بر تو باد که علی بن
ابو طالب چنگ زنی که او پیشوای امت منست و خلیفه و قایم مقام منست بعد از من او است فارق که تمیز
میکند میان حق و باطل هر که از او سؤال کند جواب دهد و هر که از او طلب ارشاد کند راه نماید او را و هر که
حق کرده نزد او یافت حق را و هر که از نزد او التماس هدایت کرد هدایت نمود او را و هر که پناه برد باو ایمن شد و هر که
چنگ در زد باو نجات داد او را و هر که اقتدا بآنحضرت کرد راه نمود او را ای پسر سمره سلامت یافت هر که دوست
و مسلم داشت او را و هلاک و ناجی شد هر که رد کرد او را دشمن داشت ای پسر سمره علی از منست و روح او از روح
منست و طینت او طینت منست و او برادر منست و من برادر اویم و او شوهر دختر من فاطمه است که سیده زنان عالم
است از اولین و آخرین است و دو پسر که از وست سیدهای جوانان اهل بهشت حسن و حسینی و نه امام از فرزندان حسینی
که نهم ایشان قایم امت منست پر میکند دنیا را از عدل و داد هم چنانکه پر بود از ظلم و جور و بنی در آن کتاب از
سلمان فارسی روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمده گفت حق
ثم فرمود که گرامی ترین خلقان نزد من محمد است و برادرش علی بن ابو طالب و فرزندان که معصومند و امام
گردانیدم ایشان را هر که حاجتی باشد چون حق والا او را وسیله و شفیع سازد مطلب او را بر آورم و ببرکت ایشان
بلایا از بندگان دور سازم و اگر بنده را در طاعت و عبادت من تقصیری واقع شده باشد چون بعلی تولا
کند و از دشمنان او بیزاری نموده و پیامبرم که علی را دشمن دارد و از دشمنان او تبرا نکند هر که بروی رحمت
نکنم و در کتاب نصوص الائمه آمده که سید رسل فرمودند که امام و پیشوای خلایق بعد از من دوازده اند نه
کس از ایشان از صلب حسینی علیه السلام اند نهم ایشان قایم آل محمد است پس خوشا حال آنکس که ایشان را دوست

دارد

دارد و بد احوال کسی که ایشان را دشمن دارد و شیخ نور الدین ازدی گفته نظم چنانکه هست فلک را دوازده تمثال
که آفتاب در دوره میکند مه و سال * در آسمان ولایت دوازده برجند * چه آفتاب ولایت هر دو اوج کمال
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود و لا یبالی الناصب صلی ام زنا یعنی در میان نماز کردن
و زنا ناصبی فرق نیست خواه با این مشغول باشد و خواه بآن پس مجمل آنست که ناصبیان خدای و پیروان ابابکر و عمر
و عثمان این تصدیع نکشند و رنج بیهوده در کردن نماز و روزه برند و مراد از ناصبی آنهااند که بعد از حضرت رسول
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابو طالب علیه السلام را امام و پیشوا نمیدانند و دیگری بر آنحضرت ترجیح میدهند و در
از آنحضرت مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و آن کسانیکه بر ما ظلم کرده الله آنکس کافر است و از اسمعیل
جعفی روایتست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از حال کسی که دوست دارد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
را و تبرا از دشمنان او نکند و بگوید که امیر المؤمنین در پیش من دوستر است از جماعتی که مخالفت آنحضرت کرده اند
پس آنحضرت فرمود که او دشمنی و دوستی را با هم ممزوج کرده است و او دشمن است نظم نشانه محبان شاه مردان را
که با مخالف او دشمنند با دل و جان * بدشمنان علی دعوی محبی آنکه * دم از محبت او میزند زهی بهتان * و از آنحضرت نیز
مرویست که با شیعیان خود میفرمودند که نیست فرق میان شما و میان مخالفان مگر به تبرا و بیزاری از دشمنان
ما پس کسی که مخالفت میکند با شما در این امر از و تبرا کنید و از وی بیزار شوید اگر چه او علوی و فاطمی باشد
اذ الحکم تابع لاسباب مذهبه فاهو من اسه و کان الحکم حینا منه طبعا لان الحکم جمع اسه فیه
که محبت خود تولا نکند و دشمنان ما جمیع تبرا نکند پس شک سید بد خصال باشد بر آن سید انکر دها خصال ابا
و مشهور است که شیخ جمال الدین مطهر حلی قدس سره با سیدی سنی مذهب بحث میکرد و آن سید جانب یزدان
خود را نگذاشته از جانب خصمان ایشان گفتگو میکرد و بحث سنی مذهب بحث میکرد و در بین بود که سید سنی میگفت
بر آل محمد صلوات فرستادن جایز نیست شیخ فرمود که خدا تعالی در قرآن مجید و اهل مصیبت صلوات فرستاده
که فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة پس چرا بر آل محمد صلوات جایز نباشد سید سنی گفت صلوات
باهل مصیبت است آل محمد را چه مصیبت رسیده که بر ایشان صلوات جایز باشد شیخ گفت مصیبتی که بر آل محمد رسیده
هیچ کس نرسیده است و چه مصیبت ایشان بجایی باشد که تو خود را سید میگویی و از ذریت ایشان میدانی و صلوات

بالعجز چنانکه نداری و پادشاه مغفور و مبرور شاه اسکنه الله مناسب این مقام فرموده شعر هر کو هر کو کوید کردی
شیر اهر واست٭ از امر زدنی کی ایمان جنانست٭ فرزندهای اکر حتی نکند٭ فرزند من نیست که زنسل عمراست٭ و
در کتاب توحید از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که حق تعالی کردانید علی علیه السلام را نشانه میان خود و
خلقان خود هر که او را شناخت او مومن است و هر که انکار او کرد کافر است و هر که نشناخت حق او را در کمراهی
ضلالت افتاد و هر که دیگری را بر او ترجیح دهد مشرک است و هر که دوست و محب او شد داخل بهشت میشود و در کتاب
لوامع الانوار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی امیر المومنین علی بهترین بشر است
و هر که قبول ندارد پس او کافر است و نیز ابن مردویه که از علمای اهل سنت است این حدیث که در کتاب خود نقل
نموده و در کتاب فتوحات القدس از مناقب ابن مردویه از ابی هرون عبدی مرویست که گفت رای و اجتهاد من همچو
رای و اجتهاد خوارج بود و حق جهاد فرض عمل کردند یکی را ترک نمودند پس یکی از حضار گفت ای اباسعید کدام است آن
چهار که بان عمل کردند ابو سعید گفت نماز و روزه و حج و زکوة آن مرد گفت پس کدام است آن یکی که ترک آن کردند ابو سعید
گفت دوستی و ولایت علی بن ابی طالب آن مرد گفت که کدام است آن یکی که از او ولایت او با این چهار واجب و مفروض است
ابو سعید گفت بلی آن مرد گفت پس بدرستی که الجماعت کافر شده باشد که حق ولایت مرتضی علی را بجا نیاورند ابو سعید گفت که
ماچه کناه باشد و اعتقاد و علم الهدی و شیخ علی عبد العالی است که مردمان در عصر اثنی عشری و کافی و اینکه ناصبیان
سبب محبت اهل بیت رسالت وجود میشود از فعل یقولون ما الرفض قلوبهم خواهد بود زیرا که اقوال و اعمال
ایشان بخلاف آن کواهی میدهند تا آنکه جمعی از ایشان در روز عاشورا سرمه شادی بچشم میکشند و اعمال ایشان خلاف
آن کواهی میدهند و بسم ایام عید مبارکباد و فتح و عید میکنند و اکثر ایشان مانند اهل ماوراء النهر و شام بغض
حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را شرط ایمان در اسلام میدانند و دشمنی آنحضرت را در روایت احادیث صحیح و تفسیر
صحیح اند و از احمد حنبل که امام آن قوم ناصبی و از اولاد ذو الثدیه و ناصبیست در مسند حنبلی روایت است که میکفت
الرجل لا یکون مومنا حتی یبغض علیا قلیلا و در کتاب حقائق الحق آمده که قاضی ابن خلکان که ایشان بر طبع خنافس است
است در کتاب وفیات الاعیان کفته که ان محبت علی لا یجتمع مع التشیع یعنی تحقیق که محبت علی بن ابی طالب با تسنن
جمع نمیشود و از این قول ظاهر شد که دوستی ناصبیان اهل بیت را از این قسم دوستی است و کفام هنا فی الدنیا عادا

لاخرة

الاخرة نادا او غزالی که مشهور بحجة الاسلام و از دانشمندان آن طبقه کراهست در کتاب صراط المستقیم آمده است که هر کس که
کوینده شهادتین است آخر به بهشت خواهد رفت مکر کسی که میان جمع مسلمانان مسعد خلاف کرده و سبب افتراق
و خلافت میان امت علی بن ابی طالب باشد و خلافی که هرکز منقطع نشود و بعد از این هر کوید که او خلق کوش میجو می کنند
ان خلاف را ایشان محروم ابد الدهر و باز کوید که چکونه میجو می کنند و خدا تعالی در ازل حکم کرده و بر ایشان نوشته و تقدیر
نموده او ناصبی بدین هر که درین سخن و کفتار فاضل کافر نادان به دیده انصاف نظر کند و بیلت اندیشه نماید که معویه
و جمیع بنی امیه و بنی عباس را از اهل بهشت کردانیده و علی بن ابی طالب که خدا او را تمام نفس رسول خوانده و زوج بتول کرا
دانیده و چندین آیه در شان او نزول یافته و چندین هزار حدیث حضرت رسول در فضایل و مناقب آنحضرت فرموده از
اهل دوزخ خواند استغفر الله من هذا الهذیان و الکفر الصریح و شافعی در بعض آن کافر احمق مشاهده کنید او که انکار
کفت خلافی که هرکز منقطع نشود دیگر باره کوید که اکر بعض او نشود آن اختلاف که علی کرده از ایشان محروم و بدار و نیز
کوید که آن حکم خدا بود و دفع تقدیر نتوان نمود و او ناصبی حقا که درین ناحق باطل تر بحقست که کسی چنین کفری بکوید
او در حجة الاسلام نام کنند و از خدا و رسول اندیشه نماید و هر که از این احادیث و روایات و حکایات که ذکر شد
دلیل قاطع و برهان ظاهر است در کفر ناصبیان سنی و سنیان لعین و خواجه حافظ شیرازی در خلوص اعتقاد خود
کفته بیت ای دل غلام شاه جهان باش شاه باش٭ پیوسته در حمایت لطف اله باش٭ از آنکه روضی علی پنتکام است٭
کوز احمد زمانه کو مرد راه باش٭ از نیستان هر دو سپاهی بمفر٭ کو قاف تا بقاف منافق سیاه باش٭ هر جدا آشنا نمی
کو تقوی طلب کند٭ خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش٭ امروز زنده ام بولای تو یا علی٭ فردا بروح پاک امامان کواه
باش٭ دستت نمیرسد که چینی زباغ کل٭ باری بپای کلبن ایشان کیاه باش٭ حافظ طریق بندکی شاه پیشه کن٭
وانکاه در طریق چه مردان راه باش٭ **باب چهل و هفتم** در نسب ابو حنیفه لعین و فتاوی باطله آن سنی
و مقالات مناسب این باب در کتاب رجال و مشکات که از کتب معتبره اهل سنت است ذکر شده که نام ابو حنیفه
نعمان است و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر نعمانی کابلی است و ذوفای غلام یکی از بنی تیم و آزاد شد و در سال
هشتادم از هجرت آن سنی بوجود آمد و در سال صد و پنجاه از هجرت وفات یافت و هفتاد سال عمر او بود و در
آن ملعون کویند که در ایام رضاع بدبو او ملعون را بحمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آوردند و بلغای حضرت

امیرالمؤمنین بر مسند امامت رسید و از غاصبی بانکر اجماع امت است که در سال چهارم از هجرت حضرت امیرالمؤمنین
بجوار رحمت ایزدی پیوست و ابوحنیفه در سال هشتادم بوجود آمد پس چگونه از جانب آنحضرت رسیده باشد و حال آنکه
علامه در تفسیر خود آورده که اصل حنیفه نیز مذهب جدید و خلفای بنی عباس را منقلب میخوانند و شاگرد حضرت امام
جعفر صادق بود و چون نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید و جمعیت مردم بآستان ملایک پاسبان حضرت امام
جعفر را دوام مشاهده نمود منصور اندیشه مند گردید در سال صد و سی از هجرت ابوحنیفه و مالک را طلب نمود و خلعت
بسیار و وظایف هر سال بسیار از برای ایشان مقرر داشت و چون مردم زمان از همیشه بنده دینار بودند و خواهند
بود و طلب جاه و منزلت و مال است اما و الحکام لازم طبایع بشر است چنانچه الحال این از ابنای روزگار مشاهده میشود
آن هر دو ملعون فریب زخارف دنیا خورده بامر منصور عباسی هر کدام احداث مذاهب کردند و منصور ملعون
جهت شاگردان ابوحنیفه وظایف مقرر داشت و جمعی را موکل نمود که همیشه در دولت سرای حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام و در دروازه خانه ابوحنیفه ملعون حاضر باشند که هر که بر خدمت آنحضرت میرفت یکمثقال طلا از او میگرفتند
و ایذا و آزار بسیار باو میرسانیدند و هر که بنزد ابوحنیفه شقی میرفت یکمثقال طلا باو میدادند و اعزاز و احترام
بسیار مینمودند نقلست که در وقتی که حنیفه شاگرد حضرت امام جعفر صادق بود و اکثر اوقات در خدمت آنحضرت
بود و در خاطر داشت که دعوی امامت و رهنمای خلقان نماید لهذا در وقتی که حضرت امام علیه السلام دست مبارک
میشست آب دست آنحضرت را جمع نموده در آبگینه و ظروف ضبط مینمود که در ایام خلافت خود حجت معجزه بکار برد اتفاقا
در حالتی که متصدی امر امامت گردید جمعی از هر طرف بجهة استشفا بدر نکبت سرای آن شقی جمع آمدند و او پس آن
ظروفی که آب دست امام علیه السلام داشت دعوی کرد که از آن آب آورده و آن بیماران شفا دهد معجزه و کرامات خود
شمرد همه ظروف را شکسته و آبها ریخته یافت ملول و محزون اراده بازگشت نمود دید که یکی از ظروف قطره آبی در
مانده بر بند آن را برداشت و بروی مجروحی مالید شفا یافت و این باعث اعتقاد مردم باو شد و معجزه و کرامات
خود شمرد همه ظروف را شکسته او محض جهل بود و در کتاب احتجاج مذکور است که مؤمن الطاق را با ابوحنیفه
مکالمه بسیار واقع شد چنانکه یکبار ابوحنیفه باو گفت که تو میگوئی که رجعت در دنیا واقع خواهد شد بگفت
آری گفت هزار دینار بمن بده و چون رجعت کنم از من بگیر باز باره مؤمن الطاق گفت که تو کفیلی بمن بیاور که در رجعت

کی

کی انسان خواهی بود و خنزیر نخواهی بود و نیز در آن کتاب آمده که مؤمن الطاق ابوحنیفه دست هم را که چند مرتبه دیدار
کوفه میکردند شنیدند بیرون آید که کسی منادی میکند که محکوم شده که طفلی را گم نموده باشد مؤمن الطاق گفت که طفل گمراه
ندیدم اما اگر شیخ گمراه میخواهی اینست بنا کرد دست او بدست بوتیم دهم جنبی در انکتاب ذکر شده که چون حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بدار بقا انتقال فرمودند ابوحنیفه مؤمن الطاق را دید گفت امام تو مرد گفت آری اما امام تست که
از مهلت یافتگانست و نخواهد مرد تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در آن کتاب روایت کرده که روزی مؤمن الطاق
متوجه مجلس ابوحنیفه شد چون ابوحنیفه را نظر بر او افتاد از روی تمسخر و عناد با اصحاب خود گفت که قد جاءکم
الشیطان علی الکافرین تؤزهم ازا یعنی گاهی شیطان بر شما وارد شد و ابوحنیفه و اصحاب او را شیطان الطاق میگفتند
و علمای اهل سنت و جماعت ابوحنیفه را مذمتها نمودند شعبی که از علمای اهل سنت است میگفته که کفش خالی بهتر است
از ابوحنیفه سفیان و مالک و حماد و اوزاعی و شافعی گفته اند که در دنیا نشده در اسلام کسی که شومتر باشد
از ابوحنیفه و هم چنین شافعی میگفته که نظر بکتابهای ابوحنیفه نمودم صد و سی ورق از آن بخلاف کتاب خدا و سنت رسول
دیدم و مالک میگفته که ابوحنیفه ضرر بر امت بیشتر از ضرر ابلیس و ابن مهدی میگفته که فتنه در دین اسلام
بعد از دجال عظیم تر از فتنه ابوحنیفه نبود حکایت در کتاب احتجاج آمده که یکی از علمای امامیه فرموده که روزی
با فضال بن حسن همراه بودم بمجلس ابوحنیفه رسیدم دیدم که درس میگفت فضال گفت من از اینجا نمیروم تا ابوحنیفه
را الزام نسازم من گفتم ابوحنیفه از علمای زمانست و خلیفه ها و معتقد او و عباد او در الزام رهد و خجل شوی
فضال گفت دلیل و حجت ها آنان رحجت و دلیل مع غالب میشود بعد از آن نزد ابوحنیفه رفت و گفت که
مرا برادریست که میگوید بعد از پیغمبر بزرگتر است در افضلیت و سب میکند ابابکر و عمر را و میگوید بعد از رسول خدا
افضل عالمیان علیست و هر چند من او را نصیحت میکنم و میگویم که بعد از رسول افضل ابی بکر است و بعد از آن عمر
از من قبول نمیکند و هر چند که من دلیل او میگویم او دلایل مرا رد میکند و دلیل دیگر جواب من
میگوید امروز بخدمت تو آمدم تا مرا دلیل چند تعلیم کنی تا بروم و با برادر خود بحث کنم و دلایل او را جواب بگویم
ابوحنیفه این حکایت بشنید تامل بسیار نمود و بفضال گفت که برادر خود بگو که چون تفضیل میدهی علی را بر
کسانیکه همگاه پیغمبر نشستند یکی در پیش پیغمبر نشستی و یکی در بسیار و همگاه پیغمبر بغار رفتی یکی در میان ایشان دیگری

دعلی از دو برفیق و با انکار جهاد کردی فضال چون این سخن بشنید گفت ابو حنیفه را ویله من ابی بحر را یا بی ادب چه خود گفتم
ولهذا هر چند هر بشر را آید و حدیث جواب من گفت ابو حنیفه گفت برادرت در جواب چه گفت فضال گفت برادرم
جواب گفت که چون تفضیل مبتنی کسانی اگر نشسته باشند بر آن کسانی که جهاد کنند فی سبیل الله بمال و نفس خود
خواهم در حق ایشان فرموده و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما و این آیه را بر وی خواند ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله و میگوید که بموجب این دو آیه علی افضل است ابو حنیفه
گفت با برادرت بگو که چون تفضیل مبتنی علی ذکر بگیاه داد او منع بود در مدفون شد بر آن کسانی که با سیر در ملک خالك
و بخانه مدفون شد فضال گفت من این سخن با برادر خود گفتم این آیه را بر وی خواند یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و گفت محقق است که قبر حضرت رسول در خانه آنحضرت بوده و حضرت پیغمبر صلی الله
و دو نفر را اذن نداده که ایشان را آنجا دفن کنند پس غصب کرده باشند و خلاف شرع شریف نموده باشند
بیت هر آنکه غصب کند بیت سید مختار / بیت بیت کر باشد خدا از وی بیزار / ابو حنیفه گفت بگو با برادرت که عایشه
و حفصه که یکی دختر ابو بکر و دیگری دختر عمر هر دو زنان حضرت رسول بودند در عوض صداق و مهری که
کرد در تصرف حضرت رسول داشتند پدران خود را در آن جا دفن کردند فضال گفت که من این سخن با وی گفتم
این آیه بر وی خواند یا ایها النبی انا احللنا لك ازواجك اللاتی آتیت اجورهن پس معلوم شد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت نفس خود خواستی الا آنکه اول مهر ایشان را دادی و بعد از آن تصرف نمودی پس یقین که
صداق ایشان در ذمه حضرت رسول نمانده باشد و بغیر حق ایشان را در آنجا دفن کرده باشند ابو حنیفه
گفت با برادرت بگو که ایشان به علت میراث تصرف نموده پدران خود را در آنجا دفن نمودند فضال گفت من این با او
گفتم جواب من گفت که با برادرت بگو که در مذهب شما حضرت رسول را میراث نبوده و فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام
انتزاع نمودند باین علت که حضرت فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نرث و لا نورث ما ترکناه فهو صدقة و چون از
برای فاطمه میراث نبود که دختر رسول خدا است دختران غیر چون میراث برند و بر تقدیری که خانه رسول
صلی الله علیه و آله قسمت نمایند از نه یکی حق عایشه و حفصه از ثمن هفتاد و دو یک
نمیشود هیچکدام مقدار دو قبر در تصرف ایشان نخواهد بود ابو حنیفه را اعرابی شد که شاید مرد را دو کند

خود دخود را

خود را فقیه است و از او بی شبهه و را الحق و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمه فرموده بیت
رافضی نبود کسی را که امام مرتضی باشد بدنیا و السلام / ابو حنیفه لعین احداث و مسائل بسیار و حکایات قبیحه
و روایات ذمیمه بسیار نموده از آنجمله در کتاب مفتاح الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که اگر زنی در مشرق
باشد و وکیل وی او را بعقد مردی در مغرب در آورده و مرد بعد از چند سال بمشرق آید و زن خود را حامله
و چند فرزند رسیده و آن زن شوهر را ملاقات نکرده و فرزندان که هم دارد با با فرزندان تعلق بآن
مرد بیچاره دارد و قاضی حنفی حکم میکند که فرزندان از آن مرد زن خود بر نسبه است و فرزندان او میراث میبرند
و او نیز از فرزندان میراث میبرد و هر چند آن مرد الحاح کند که من با این زن هرگز نرسیده ام میگویند ای فرزند
از منت قاضی میگوید که احتمال دارد که محتلم شده باشی یا انزال منی نموده باشی یا با زن دیگر جماع کرده باشی
نقال منی ترا بجهت تو نقل نموده باشد منی تو بمنبر با با حجر چسپیده باشد و باد از او برداشته بشهر
برده باشد و آن منی را به فرج خود گذاشته حامله شده باشد و نیز جایز میدانند که یک فرزند نه و بیش یا
زیاده هم رسد دیگر آنکه اگر مرد زنی را بعقد خود در آورده فی الحال در حضور قاضی زن را سه طلاق بدهد
آنحال زن طلاق داده شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندی زاید تعلق بشوهر دارد دیگر آنکه مردی در سفر
باشد و دو کس گواهی دهند که او مرده است پس زن عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دوم فرزندان
هم رسد چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع فرزندانی که از شوهر دوم هم رسیده بشوهر اول تعلق دارد
از او میراث میبرند و او نیز از ایشان میراث میبرد دیگر از فتواهای آن سگ دین آنکه اگر کسی پسر پانزده ساله بمیرد
صد ساله گوید تو پسر منی یا نواده منی امرد موی صد ساله پسر آن پانزده ساله میشود و از هم میراث میبرند و اگر آن
مرد صد ساله بنده آن پسر پانزده ساله باشد آزاد میشود دیگر از فتاوی او آنکه هرگاه دو مرد عاقل دعوی
و حمل کنند در یک طهر و از آن زن فرزندی آورد در صورتی که احتمال داشته باشد که فرزند از یکی از ایشان بود
آن فرزند بهر دو ملحق میشود و آن پسر از دو پدر میراث میبرد و آن دو پدر از آن پسر میراث میبرند اما بر یک کس
ملحق نمیشود اگر صد کس دعوی طفل کنند با ایشان ملحق میشود و آن فرزند از آن صد کس میراث میبرد و آن
صد پدر از آن یک فرزند میراث میبرند و دیگر گوید که اگر کسی دو کنیز داشته باشد و طفلی هم رسد و هر یک

اری دو کنیز دعوی کنند و این یکفرزند را از نسب و هو لای خود دارند و فرزند بهر دو کنیز ملحق میشود دیگر جائی
میدانند لو اطه را بالپسری که او را باجاره گرفته باشند و دعوی بودن خواهر را بعد از عقد چنانکه در یکی از کتب فقه
حنفی این بیت ذکر شده ولیس فی لواطه من حد ولا یوت الاخت بعد العقد و دیگر فتاوی و انکار کرده ی
اجاره بگیرد زنی را جهت رخت شوی یا خبازی یا دیگر صنعتها پس با آن زن نزدیکی بخوابد و فرزندی کند از زن حامله شود
فرزند تعلق بایشان دارد و حد از وی ساقط میشود دیگر در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که
که چون کسی با کسی بیدکس بخسبد و با محارم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و غیر آن دخول کند حد از وی ساقط
میشود و بنی بابی حنیفه ذکر شده که جائی داشته که با غیر مقاربت کند زنا محض بود و واجب نیست بر وی حد دیگر
اگر کسی بحرم محارم خود را بنکاح در آورد و جزئیست بر هر که با بصیرت و بینش بوده باشد در این مسائل و فتاوی
ابو حنیفه نقل کند متعه حلال نداند و لکن نسبت ایشان طعن میزنند که چرا بقول خدا و رسول عمل نموده متعه را
بد نموده و از هر عجب آنکه با این طهارت مولد شیعه اثنی عشری را حلال زاده میدانند و در نسب ایشان طعن
میزنند که چرا بقول خدا و رسول عمل نموده سخن شیطان امت طعون کذاب عمر بن الخطاب را در تحریم متعه نشنیده اند
چنانکه یکی از شعرای ایشان حلیقه شاکر گفته قولا افض من باطیب مولد قول الحریف لجلاف دین محمد نکح النساء
تمتعا فاولدوا من تلک النساء فانی طیب المولد و شیخ شهید قدس سره در جواب آن حرامزاده فرموده عربیه
ان التمتع سنة موروثة وورد الکتاب به ودین محمد لفظ الحریف علی الاسود وشنعها فی الامهات دلیل طیب مولد دیگر
جایز میدانند که بی بوده وضو سازند و دیگر آنکه در وضو اول پاها را بشویند و بعد از آن دستها را و بعد از آن
روی را بعکس آنکه خدا گفته فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق و دیگر جایز میدانند بر نبیذ وضو ساختن هرگاه طبخ
یافته باشد و دیگر پوست جمیع حیوانات سوای پوست خوک پاک میدانند و داود که یکی از پیروان ابوحنیفه است
پوست خوک را بدباغت پاک میداند دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه هرگاه سگ را ذبح نمایند طاهر است و جلد
میته او بدباغت پاک است دیگر جایز میدانند پوست سگ را دباغی کرده در نماز بپوشند و پوست مرده را جای نماز
خود سازند و نماز در زمین مغصوب گذارند و سجده و فصل اذی کنند بر شئی که خشک نباشد و تکبیر نماز را
بزبان فارسی که بگوید خدا بزرگ است یا هندی یا ترکی یا غیر آن بجای آورند و در عوض سوره مدهامتان یا آن حمد

کردوده

کرد و برگ سبز است بگوید و بعد از آن سر خود را اندکی بلند کند و آنکه ذکر در رکوع گویند و طمانینه نمایند و بعد از آن سجود
روند و فاصله در میان دو سجده بمقدار شمشیر جایز بدانسته و وضع پیشانی را در حالت سجود به محل سجده در حال نماز
واجب نمیدانند و مجزی میدانند در وضع جبهه و انف و طمانینه در سجود واجب نمیدانند و مجزی میدانند و اگر جبهه در تحت
مکان سجده حرزه نمایند و پیشانی را بر آنجا گذارند از سجده ثانی مجزی میدانند و تشهد اول و صلوات را واجب نمیدانند
و جلوس در تشهد ثانی واجب میدانند اما تشهد را واجب نمیدانند و صلوة را بدعت میدانند و خروج از نماز بیکی از امر
میز جائز میدانند بسلام دادن یا بحرف زدن یا خروج ریح از موضع معتاد میگویند پیش از سلام اگر باد معده را سر زند نماز
درست است و اگر سهو را واقع شود نماز باطل است و سجده شک بعد از نماز بدعت بیت حذر کن از چنین کردن
نماز که اگر داری با این حضرت نیاز که هر التضعی کرانی باشد نمازش درست و نفر منع کند انش و الحق نماز کرانشا
میکنند مجوس بسترد که کسی که بر بند وضو بسازد ... که ذکر شده نماز کند و بعد از آن بادی لاتق
سر و دیش دیگر سر او مرت و مذهب خویش رها کند او نماز او چون عقد نکاح که برابر است و در کتاب
حیوة القلوب و در منهاج الکرامه مذکور شده که بعضی از فقهاء در مجلس پادشاه حنفی مذهب صفغان حنفی را
مذکور ساختند بوجهی که مذکور شد و در آن مجلس بعضی از علمای حنفی بودند چون آن پادشاه آن را شنیده
از مذهب حنفی بیزار و حیران گشت و مذهب حق اختیار کرد دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه جایز میدانند که مشرکین
داخل مسجد شوند باذن مسلمانان دیگر جمع در میان نماز و عصر و نماز شام و خفتن جایز نمیدانند مگر در سفر
و خواه در حضر دیگر گویند هرگاه کوشت را و ساقط میشود و دیگر گوید بسبب موت جمیع زکوة و کفاره ساقط میشود
دیگر میگوید که صغیر و دیوانه بیت و پنج سال که رسیده مال او را تصرف او باید داد و دیگر زن رشیده بالغ هرگاه
نداشته باشد مال او را بار میتوان داد و اگر شوهر داشته باشد زن را جایز نیست که تصرف در مال خود کند مگر
باذن شوهر این از همه عجب است که امام تمام مال صغیر و دیوانه را باو عطا میکند و مال رشیده عاقله را منع
مینماید دیگر از فتاوی باطل او آنکه هرگاه کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند که او زنا کرده تصدیق گواهان کند
حد ساقط میشود و اگر تکذیب گواهان کند حد واجب دیگر شتر داری شتر خود را در مکانی گذارد و بر شتر
خود جبین باز باشد اگر دزد او را با کلید از بالای شتر بدزد دو قطع ید واجب نیست و اگر خود جبین را با کلید

و چیزی از آن بدزدد قطع ید او واجبست دیگر جایز میدانند که جنب هرگاه خوابیده باشد در کنار حوض آن شراب خرما دیگردد در خواب مجوض میفتد انقضا بت بیرون آید و پاک میشود دیگر جایز میدانند که دو سال فرزند در رحم مادر باشد دیگر کسی بدزدد شخصی که صاحب مالی وارد کنند ملک او میشود هم چنانکه کسی بدزدد و جامه بدوزد یا کند مال دزد میشود و اگر صاحب کندم آن را آرد خواهد که از دست دزد بگیرد و اجرت آرد کردن بدهد یا صاحب کرباس خواهد که اجرت دوختن یا رنگ کردن با او بدهد و مال خود را اخذ کند بر دزد لازم نیست که اجرت گرفته انقیاد برضا رد کند و دزد مالک آنهاست و اگر مبادا ایشان مناقشه و جدال شود صاحب کندم و یا صاحب کرباس کشته شود خون او هدر خواهد بود و اگر دزد کشته شود صاحب کندم یا صاحب کرباس را در عوض خون او بقتل میرسانند دیگر هرگاه شخصی ده هزار دینار دارد و کسی بدزدد هرده دینار را بمروج ساند ملک او میشود و بر حلال گشت دیگر انکه هرگاه مسلمانی کافری را بکشد مسلمان را در عوض کافر می کشند دیگر انکه هرگاه شراب را بجوشانند حلال میشود دیگر انکه اگر جنبی بر نیت وضو دست بچاهی که پر از آب باشد بکند تمام آن آب نجس میشود و اما از بعضی وضو دست در چاه کند آب چاه بر طهارت خود باقی میماند **حکایت** روزی بهلول در حالت جنونی گذارش بدر سرای ابو حنیفه ملعون افتاد چون بدر خانه او رسید بایستاد و گوش بدر خانه او کرد شنید که ابو حنیفه با اصحاب گمراه خود در حکایت نشست و میگوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سه سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول نمی نماید اوّل انکه میگوید که حضرت واجب الوجود را نمیتوان دید و کسی نخواهد دید آیا چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد من معقول نیست دوم انکه میگوید بنده فاعل فعل خود نیست و ایشان را در نفس خود اختیاری هست این سخن پیش من بسیار سهو و خطا می نماید سیم انکه میگوید که شیطان در دوزخ معذب خواهد بود این چون بود که شیطان از آتش است چگونه از جنس خود معذب شود این نیز معقول نمی نماید بهلول علیه الرحمه چون این سخنان بتمامی شنید داخل خانه ابو حنیفه شد و کلوخی برداشت و محکم بر سر آن شقی زد و بگریخت جماعتی از شاگردان ابو حنیفه ملعون از پی او دویدند و بهلول را بگرفتند و پیش ابو حنیفه آوردند و میخواستند که او را آزاری برسانند ابو حنیفه نگذاشت از جهت انکه بهلول نزد منصور دوانقی که خلیفه بود اعتبار تمام داشت و قرابتی نیز با خلیفه داشت ابو حنیفه گفت او را پیش خلیفه باید برد تا خلیفه

ادب نماید

ادب نماید ابو حنیفه با جمعی از اصحاب خود بهلول را برداشته نزد خلیفه بردند و حقیقت حال را عرض نمودند خلیفه برآشفت و با بهلول عتاب و عتاب نمود که چرا بی ادبی کرده و بر امام کلوخ زدی بهلول گفت بلی کلوخ زده ام اما از انحضرت البتّه خلیفه گفت بپرس گفت ای ابو حنیفه از این کلوخ که بر تو زده ام ترا چه واقع شد گفت سرم درد میکند بهلول گفت بنما درد را بمن تا ببینم گفت ای مجنون درد را نمیتوان دید گفت ای ملعون درد موجود است یا نه گفت بلی گفت ای ابو حنیفه تو دعوی میکردی که چون تواند بود که چیزی موجود باشد او را نتوان دید پس چون درد موجود است چرا بمن نمی نمائی ابو حنیفه شرمنده شد دانست که تعرض بهلول از چه جهت بود دیگر بهلول گفت ای ابو حنیفه از این کلوخ که بر تو زدم بایست که از کلوخ هیچ بتو ایذا و تشویش نرسد چرا که تو از خاک و من خاک بر تو زدم و تو دعوی کردی که شیطان با آتش معذب نخواهد شد که او از آتش است و آتش از آتش چون معذب شود پس بایستی تو هم بایست که از این کلوخ که بر تو زدم آزاری بتو نرسد دیگر انکه گفتی که بنده فاعل فعل خود نیست و بنده را هیچ اختیاری نیست که این کلوخ که بر تو زدم از آن من نبود و بنده را هیچ اختیار نیست و هر چه میشود از خداست پس این کلوخ که بر تو زدم از من چرا میطلبی چون مرا اختیاری نیست هر چه کرد خدا کرد و از من تقصیری واقع نشد که موجب قصاص باشد چرا مرا گرفته نزد خلیفه آورده ای ابو حنیفه از روی ابو حنیفه منکوب و منفعل و شرمنده از مجلس خلیفه برخاسته بمنزل خود رفت و شیخ عطار الرحمه گفته **نظم** راه حیدر گیر و دین مصطفی ٭ غیر این معنی نگویم هیچ جا ٭ راه راه مصطفی و آل اوست ٭ چون بدانستی بدان کان راه نکوست ٭ من بتو صد بار گفتم صد هزار ٭ دست اندر دامان حیدر دار ٭ راه حیدر رو که تا اندر ره او نور حق بینی همه همراه او ٭ راه راه اوست دیگر راه نیست ٭ هر که در این راه دیگر جز چاه نیست ٭ **باب چهل و هشتم** در بیان احوال شافعی و مسایل و فتاوی او شافعی علم از مالک و از محمد بن حسن الشافعی هم در پیش ابو حنیفه شقی آموخت و نام او و نسب او در حسب است محمد بن ادریس بن عثمان بن شافعی بن سایب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف و مصنف کتاب بعض الحق در آن کتاب ذکر نموده که من در کتابی دیدم احوال شافعی که یکی از اصحاب او نوشته بود که اکثر اوقات شافعی از حضرت توان نمود اما در حینی وفات بغایت از غم امید شدیم دید که در جمیع غسل و تکفین خود یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام نمود و وصیت کرد که او را دفن

امام موسی علیه السلام مدفون ساختند و حاضر اعتقاد او در شک شدند که در حنفی بوده ابراهیم بن عباس و خلع مال و جاه
خود را از اهل سنت معلوم ساخت چنانکه جمعی میگویند که پدر و سه نماز نکنند اخر الامر گفتند که از شدت تب و تب یا
مرض هذیان میگفت رجوع بآن کردند در کتاب ذخیرة العقبی فی جمع مفتاح الکلام ذکر شده که مصنف آن کتاب شیخ
جمال الدین حسین بن مطهر حلی میفرماید که بسیاری را مشاهده کردیم که در باطن مذهب امامیه داشتند و خشیه
و طلب ریاست مانع می آمد از اظهار آن ایشان را دیدیم یکی از علمای حنابله را که گفت من مذهب امامیه دارم گفتم
پس چرا مذهب حنابله درس میگوئی گفت وقتی که در مذهب شما اسب و استر و جامههای فاخر و زینت نیست
شافعی مرید بود آهو پوست در محل او بر خوش روغن در حلوی میبوده حدیث نقل میکرد و اکثر شاگردان او
پسران سگیل صاحب حسن بودند در حقی که از مذاکره و مجلس علم ملول میشدند با ایشان ساختن شطرنج
میشد و ساز و سرود را اکثر ایشان میسرود و از فتاوای شافعی آنکه شطرنج را حلال میدانند که از نوای و نیت مانع
نادرست باختن جایز است و اکثر ایشان احلال میدانند و نبیذ را بتابعی پاک میدانند و جایز میدانند که
مشرکین را در مسلمانی داخل مساجد شوند الا مسجد الحرام و نیز تجویز کرده است که کسی زن خود را در حال
حیض در حالی حضور طلاق بگوید و با اعتقاد ایشان این طلاق منعقد میشود و با آنکه شافعی از عبد الله بن
عمر روایت نموده است که من زن خود را در حال حیض طلاق دادم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منع
نمود و حال آنکه بمذهب هر چهار ایشان طلاق دادن در حال حیض در حالی حضور زوج جایز است و هم حنفی
هرگاه مردی نزد قاضی حاضر شده ادعا نماید که فلان زن زوجه منست و قاضی داند که دروغ میگوید اما دو گواه
کاذب حاضر ساخته گواهی ناحق بر طبق ادعای آن مرد بدهند و قاضی حکم بزوجیت ایشان کند آن زن بآن مرد حلال
میشود و نیز اگر شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول او اجنبی را رغبتی بآن زن بهم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن
قبل از دخول او را طلاق گفته و او عقد کرده و دو گواه کاذب بر طبق آن دعوی نزد قاضی بگذرانند و قاضی بمقتضای
آن حکم کند حکم قاضی در این امر نافذ است و بر شوهر حرام و بر این مدعی کاذب حلال میشود و جماعت حنفیه
مسائل خلافی ندارند دیگر اگر کسی رفع خون را دست بمالد وضو باطل میشود و اما اگر خون و سگ را مس کند وضو
باطل نمیشود و دیگر جایز میدانند که بلفظ بیع و تملیک و هبه زنی را عقد کند خواه ذکر مهر نماید و خواه نه

باشد

باشد و مالک را اعتقاد آنست که اگر ذکر مهر ننماید صحیح است و اگر نه باطل است و یکی پوست مرده هر حیوانی بوده باشد
غیر از سگ و خوک بدباغت پاک میدانند و میگوید هرگاه حدثی از کسی در میان نماز واقع شود از بول و غایط و در
موضع معتاد بقصد وضو بردن رود و بول و غایط کند و بعد از آن وضو سازد و همان نماز اول را اتمام میکند و نیز
میگوید که محل قنوت بعد از رکوع است و تشهد اول صلوات در نماز پنج واجب نمیدانند و نیز میگوید که مخیر است
مسافر در میان قصر و اتمام در سفر مباح و جایز میدانند قصر را در سفر معصیت و جایز نمیدانند جمع میان نماز ظهر و عصر
و میان نماز شام و خفتن و میگوید تا فاصله ننماید نماز درست نیست و هرگاه که قصر در نماز جایز باشد جمع میان نماز
ظهر و عصر و شام و خفتن جایز است و مالکیه نیز این اعتقاد دارند و نیز تقدیم نماز عصر بر ظهر جایز میدانند هرگاه اراده
داشته باشد که هر دو را در نماز ... کنند دیگر اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را بعمل آورد کفاره بر او واجب
میکرد که بجماع افطار کند در این حال کفاره واجب میشود ای اجماعی هرگاه که اکل و شرب و جماع هر سه مفطرند فرق در میان
چیست که با کل و شرب عمدا کفاره واجب نشود و بجماع واجب شود و دیگر شوهر نمیرسد که منع زوجه خود کند
از حج واجب دیگر قبل از دخول هرگاه کسی زن خود را طلاق دهد واجب میدانند که کل مهر را بدهد و نیز گوید طلاق
قبل از نکاح صحیح است مثلا گوید هر زنی را که بعد از این تزویج کنم طلاق است و بعد از آن هر زنی را که نکاح کند حرام
خواهد بود و ابو حنیفه و مالک را اعتقاد آنست که ظهار قبل از نکاح واقع میشود و جایز میدانند که فرزندی ... سال
در رحم مادر باشد و ناصبیان حرام زاده میگویند که شافعی در چهار ... در رحم مادر بوده است و جایز میدانند که
مردی عقد خواهر رضاعی خود را و مقاربت کند بر وجه واجب نمیشود و نیز جمع بین الاختین را جایز میدانند علمای
چهار مذهب هیچ کدام جایز نمیدانند و عقد دختر عمو و خاله و فرزندی که از ایشان بهم رسد حلال زاده نمیدانند و دیگر
مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و جمیع محرمات که خداوند تعالی در قرآن مجید تحریم آن کرده که حرمت علیکم امهاتکم
وبناتکم واخواتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم واخواتکم من الرضاعة وامهات
نسائکم وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل
ابنائکم الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما هرگاه از زنا حاصل شده
باشد او را جایز میدانند که عقد نموده دخول نماید و نیز جایز میدانند که هرگاه اسباب تحریم جمع شده باشد

بود حلال است یعنی مادری که خواهرش باشد مثلا زید با دختر خود حمیره نام جماع کرد و پسری عمر نام در وجود آمد حمیره هم
مادر و هم خواهر عمر خواهد بود و دختری که او را از دختر خود هم رسیده باشد هم دختر و هم دختر زاده باشد و هم که
خاله اش نیز باشد مثل آنکه زید دو دختر داشته باشد یکی سلمی نام و یکی هند نام و با هر دو دخول کند از سلمی دختری
نام در وجود آید و از هند پسری خالد نام هم رسد در این حالت سلمی هم دختر و خاله پسر خالد خواهر بود و نکاح ایشان را جایز
میدانند و این مذهب مجوس است و یکی از شعرا مناسب این مقام گفته بیت در مذهب ایشان زنا حلال است باعمه و خاله
این چه کار است با مادر خویش در چه کارند در هر نفس خویش تخم کارند با دختر خویش بعیش کوشند چون میوه نخل
خود نوش شند این پاکی اصلشان زدین است فرزند حلال زاده این است حکایت در کتاب فضول الحق آمده که
در تاریخ الف هجری مولانا احمد روزبهان شیرازی که از اجله علمای شافعی است و بتعصب و عناد ملعون مجوسی بود و چون
در میان قزلباش که شیعه بسیار دارند و غلامان حبس کرده اند در شیعه ماندن مشکل است موافق اعتقادات فاسد خود عمل
نماید از وطن و مولد خود دوری نموده و بنزد اکبرشاه والی هندوستان رفت و اعتبار تمام یافت و کتاب دار شد
با علمای مذهب شافعی و انسان آن و بشکست مذهب شیعه و مذهب آن قیام مینمود و چون اکبرشاه فوت شد
و سلطان سلیم بجای پدر والی آن گردید در مذهب خود تحقیقی نداشت و امر نمود که طوایف ام موافق دین و مذهب خود
عمل نماید در مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتفاقا در دفع مولانا احمد روزبهان در اثبات مذهب شافعی
نفی مذهب شیعه سخن میگفت و مولانا نقی شوشتری که از علمای نجیب اثنی عشری بود در آن مجلس حاضر بود و
احادیث و سخنان احادیث موضوعه عترت از ناجی مینمود تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد و پادشاه
هندوستان گفت که از طرفین دلایل مذکوره میدانند و حق ثابت نمیشود و در عرصه مجادله و الکفاری بنشست
در باب حقیقت هیچ کدام از این دو مذهب ظاهر شد و آن دو عالم بمباهله قرار دادند و دست هم داده بنشست
موعد مباهله را مقرر نمودند و در شب هفتم جای خادم مولانا احمد روزبهان بکتاب خانه رود آتش در کتاب
خانه افتاد و روزبهان خود در کتابخانه افتاد که آتش را فرو نشانند اتفاقا در های کتابخانه بهم آمد و از
بسیاری دود راه گم کرد مثل سرگین با آن خادم بسوختند و پادشاه و تمامی و اعیان هندوستان متنبه شده
در مقام هواداری شیعه در آمدند و از برای مولانا نقی دوست و دشمن تحفها فرستادند و از جمله امرای

دوی الاقتدار رشد دایا اولی الابصار و شیخ عطار علیه الرحمه در کتاب مظهر عجایب گفته نظم شاه ما الله و لایت
مرتضی است بوهری از بحر الطاف خدا است همچنین مشرب امیدانی امام از انکه زادن است او فاده حرام هر که را مادر زنا
با اولاد ار وجود او چنین نا پاک زاد هر که را مادر مطهر آمد است مقتدا شرعی که حبیب اله است باب چهل و نهم
در ذکر احوال مالک و فتاوی آن مرد و مالک امامی است و از قبیله حمیر بود و از سیدی از شاگردان حضرت
امام جعفر صادق بود و احادیث مسایل در دین نمود و بغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در دل داشت و بغض و
عداوت مالکی و حنبلی با مولای مؤمنان بمرتبه ایست که ملاحظه می کنند که اطفال ایشان بچه چیز رغبت بیشتر
دارند نجوت اطفال می آورند و میگویند که عمر از برای تو فرستاده است و چون چند روز بگذرد چیزی از وی
میدزدند و بآن کودک میگویند که علی آمد و از او نهید تا دوستی و محبت عمر و بغض و عداوت امیر المؤمنین
حیدر در طفولیت و خورد سالی در دل ایشان قرار گیرد و شیخ عطار علیه الرحمه فرموده بیت امیر المؤمنین را بی
چه دانی که بغضش را توانی جان نشانی ز بغضش راه در دوزخ بپیش گیری ز حبش در ولای او بگیری و در بحار
مالک دف و آلات سازها مینواختند و حکم بابا حت آنها میکرد نقلست که مذهب خوارج داشته و نیم خورده سگ و
را مکروه میدانند و غیر از آن اصباح میدانند و جایز میدانند که اگر کسی غیر آب نیم خورده سگ نیابد بآن وضو سازد
و در میان نماز بنا بر عطسه کاری حرفی میتوان زد و سجده شکر را بعد از نماز مکروه میدانند و گفته که اگر
کسی پا کمر او دو وضو داشته باشد و بر نسیان چیزی بخورد روزه باطلست و مالک و احمد حنبل متفق اند که اگر
کسی ماه شوال را بر بیند جایز نیست که افطار کند تا دیگری نگوید که ماه را دیدم و مالک گوید که حج واجب میشود
بر آنکه داند که در راه بسؤال و طلب میتواند رفت و زاد و راحله در کار نیست و ابو حنیفه را این عقیده نیست
و مالک گوشت جمیع حیوانات بری و بحری را حلال میدانند و در کتب فقه مالکی مذکور است که کل ما یدب
علی الارض حلال بنوعی خورده و دری دعای زاد میرود و خوردنش حلال است و گوشت خوک و سگ استثنی
و حکم و حرمت آن کرده اما سگ و خوک را پاک میدانند که زن تا هفت سال حامله باشد و خدا را جسم میدانند و حی
را بجز نسبت میدهند و میگوید که متی الحساد در رکوع کامیت و طمانینه واجب نیست و جایز میدانند لوا طه
را با غلام و مملوک و شافعی نیز تصدیق قولش نموده و یافعی از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعی است نقل کرده که

در باب وطی غلام از استاد خود شافعی شنیدم که گفت لم یصح عن النبی فی تحلیله ولا تحریمه شیء والقیاس انه حلال
یعنی از پیغمبر آن باد نرسیده که گفته باشد وطی غلام حلالست یا حرام ما قیاس دلالت بر آن میکند که حلال باشد و
مشهور است که مالکی غلام خرید و از مالکی دیگر خواست که وطی غلام کند نزد قاضی رفت گفت که غلام
معیوب است و وطی او ممکن نیست قاضی حکم کرد که بایع مبیع را که غلامست پس بگیرد و جعفر بن سلیمان مالک
داود درویش را اشید و شتر سوار کرد و او خلف در جام جم فرموده بیت ای وطی غلام خویش مباح دفتر بد بنام
خویش مده نتوان زد بکشته مالک خوطر در بر طرحین هالک باب چهاردهم در احوال احمد بن حنبل شیبانی
و بیان بعضی فتاوی او و اعلمون از اولاد ذی الثدیه است از اولاد خارجی است که حضرت امیر المؤمنین ع ذی
نهروان بقتل رسانیده و در کتاب فصول الحق آمده که احمد بن حنبل از فرزندان ذهیر هروی است و احمد حنبل
جولاهی میکرد و عامی و جاهل بود و معتقد یزید پلید بود و هر که یزید را لعن میکرد انکور را غلی و واجب القتل
دانست و جماعی دانستند که برای یک پسته بنگ بجهت تقویت دماغ بخورند و زیاده از آن تجویز نکرده و گویند که اگر
سک سیاه یا الاغی از پیش روی مصلی بگذرد نماز او را ساقط میسازد و آن نماز را قطع باید کرد و دیگر محتاج
باعاده آن نیست و در کتاب دقایق الاعیان که از تصانیف اهل سنت است ذکر شده که احمد حنبل میگفته که
محبت علی بن ابی طالب با سنت جمع نمیشود و در مسند جعفر آمده که احمد حنبل میگفته که تا کسی بغض علی نداشته باشد
اگرچه اندکی باشد او سنی نخواهد بود از وی پرسیدند که آن اندک چه مقدار باشد گفت بقدر جوی و محمد بن حرب
حنبلی مذهب چون دید فتوای او معطل شد از مذهب او تبرا نمود و بدین شافعی در آمد و اکثر حنابله را اعتقاد نیست
که حق سبحانه و تعالی جسم است و بعضی از بندگان مخلص او را ببینند و او نیز ایشان را ببیند و با بندگان مخلص خود مصا
فحه و معانقه میکند و ذکر اوصاف الهی بعینه چنین نموده الله که بر بالای عرش نشسته و از هر طرف بشش انگشت از
اشار خود از آن زیاده آمده که از سر تا سینه خالی و مجوف است و تا پایین گوشت و مصمت و موی مجعد سیاه است و بینی
خنده و کویر نیست بجناب حضرت الهی میدهند و در کتاب الامام النواصب آمده که داود ظاهری که از علما
است که خدای تعالی جسمی است طویل عریض و عمیق و در کتاب مبلغ الفاضلین آمده که داود ظاهری که از غلات
آن گروه با اهلاست اعتقاد او اینست که الله تعالی جسمی است که او را گوشت و خون نیست و اعضا و جوارح مثل دست

وپا

وپا و چشم و گوش و غیر آن دارد معمی پرسید که دلیلش دارید بر آنکه گفت لیعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما
وراء ذلک یعنی معاف دارید مرا از فرج و لحیه خدا و سؤال کنید از غیر این هرچه خواهید و نیز میگوید که هر شب
جمعه جمع تمام از آسمان بزمین می آید بصورت پسر امردی بر خری سوار و نعلین در پا دارد و کنار نعلین خلال از
لؤلؤ است و در گوش خدا گوشواره است و تا صباح منادی میکند که هل من تائب و هل من مستغفر بنا
بنا بعضی از حنابله در بغداد در پشت بام مسجدها آخورهای بسته اند و در آنجا جو و کاه میکرده اند از برای آنکه هرگاه خدا
بزمین آید خر او در پشت بام گرسنه نباشد و در پشت بام احیا میگیرند که در وقتی که خدا بزمین آید مشاهده جمال
او کنند و گفته اند که در طوفان نوح خدای تعالی چندان گریست که درد چشم بهم رسانید و فرشتگان بعیادت او
او رفتند و در کتاب طرایف علی بن طاوس رحمه الله از کتب حنابله نقلست که خدای تعالی بعد از مخلوقات نظام
و ضبط آن بر پشت خوابید و یک پای خود را بر روی پای دیگر انداخت و گفت کسی که این کار را بکند بسزا نرسد که مثل این فعل
از مقصد و بیاید و نیز در آن کتاب آمده از آن طبقه ضاله نقلست که خدای تعالی بالای آسمانها بر عرش نشسته و پس
او قرار است و رسول خدا فرموده که من امت خود را داخل خانه سازم که خدا آنجا باشد و هم چنین در آن کتاب آمده
از اسماء بن مقاتل منقولست که از مسیله کاینات پرسیدند که خدای تعالی از چه چیز است فرموده که از آب عما
نه از آب زمین و نه از آب آسمان و الحیوان بود که اسبی آفرید از آن دوانید تا عرق کرده خود را از عرق او خلق کرده ای
تا صبی گرامی کلام الملحدین این را قبول کند که اسبی را خدا خلق کند و خود را از عرق اسب ایجاد کند او خالق اسب خدا
بود هر لینه پیش آفریدن اسب موجود بود و چون تواند شد که از عرق اسب او مخلوق شد و نیز در آن کتاب
آمده که خدای تعالی از عرش باسمان دنیا میآید و بعضی از حنابله را اعتقاد آنست که دریاها از آب دهن خداست
و نیز در کتاب طرایف ذکر شده که حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که در روز قیامت که جمیع مردمان
در صحرای محشر حاضر شوند هر گروهی با معبود خود بیایند بعد از آن خدای تعالی نزد موحدین آمده گوید چه چیز
میخواهید گویند خدای تعالی را میخواهیم گوید که منم و چه کار شما الکاه ایشان طلب دغیر کرده خدای تعالی خندان
خندان خود را بایشان نماید و پیش افتاده همه خلایق از عقب او روند و هر یک از مؤمن و منافق را نوری
بخشد چون بجسر دوزخ رسد الجانّ تلاقی چند باشد که هر کس را خدا خواهد بجهنم کشد باقی از آن جسر عبور نمایند

بعد از ان بود معنا حقایق بطرف شاه اولاد و صفای عالم خود باشد ای ناصبی جنبلی میکوید که بودن خدا شامل مؤمن
و منافق خواهد بود و بعد از ان میکوید که معنا فوق را میبرد و این خلاف عقلست و هر سفیه و نادانی میداند که هر کرا
بود آلهی در بابد چون میشود که او را بحکم و فتوی در دوزخ کنند و معنی در ان کتاب ذکری شاه کرده در قیامت بعد از انکه
خدا تعالی کفار را بدوزخ فرستاده خود را بادرش صورتی بجمال پرستان نماید ایشان کویند تو پروردگار ما نیستی و این
کلام میان خلقان و خدا تعالی چند مرتبه تکرار یابد خدا تعالی فرماید که میان عابد و معبود علامتی هست فرقیا
کویند بلی الحال خدا تعالی ساق خود را بنماید ساختن ایشانرا بسجود مامور کرداند هر کس در دنیا بالاخلاص بندکی کرده
کند و هر کس بندکی بریا کرده ان پشتها قدم خشک کردد و هر چند خواهد که سجده کند نتواند انکه خدا تعالی بصورت
با ایشان نماید همه خلایق تصدیق نمایند و کویند تو خدای مائی تعالی الله عما یقولون الظالمین علوا کبیرا و
قصص جنبلی این کلام در جام جهنم بخواهی و عام ظاهر است و هویداست و محتاج بر بیان نیست و در کتاب
مفتاح الکرام آمده که یکی از صلحا و اتقیای حنابله پسر خوش صورتی در بهشت بام مسجد جامع دید کمان کرد که
پروردکار است در پای پسر افتاد و تضرع میکردی و لیس کمان انکه امرد فاسق است و اراده ناشرع را
مرتاد و او در تا انکه جماعتی آمده ایشانرا از یکدیکر جدا کردند و قاضی زاده که در ان دیر صالح بود آورده که
یکی از اهل سنت شخصی با تفاق پسر خوش که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بیکی از مشایخ حنابله کذر کرد شیخ مذکور
متوجه مکالمه پسر شد در اثنای آن زیاده از اندازه عذر نمود و رو بجهتی که پسر بود کمان شد که مکر شیخ را میل نفسانی
بهم رسیده از جهت غلبه شهوت انسانی انقدر مکالمه مینماید و چون در مذهب ایشان بر معانقه و اصرار ربی ازلوا لهو
نیست و اکثر علمای ایشان لواطه را جایز میدانند شبانکاه پسر خود را بداشته متوجه سرای شیخ کردید و التماس
نمود که اکر شیخ را لذتی از پسر در خاطر کذشته مطیع و فرمان بردار است شیخ در جواب کفت که جهة الخیر من دین
مکالمه پسر از ان جهت بود که مذهب ما اینست که حق سبحانه تعالی بر شکل و شمایل پسر خوش صورتی نزول مینماید
کمان من این بود که پسر تو حق تعالی است که بدین هیئت نزول نموده نعوذ بالله من هذه المقالات الباطلة و الاعتقا
دات الفاسدة فاعلیهم ما عند الله تعالی و در تاریخ آل عباس آمده که احمد حنبل شیبانی از حنفی و شافعی نهی
مینمود و معتصم بالله عباسی فرمان بقتل او داد و فرمان باطراف فرستادند که او از جمله کمراهان است

و منها اینکه ان بوده در احمدی بالله اورا ملعون میخوانند و میغفر بوده کرو بر لعنت علمای حنفی و شافعی جنبلی چند باد
میدهند کران نیز دلالت بر کمراهی ایشان میکند و حنبلی و مالکی نیز در افشای قبایح حنفی و شافعی اخفوه تنقیصی
رافع نشده اند و هر کاه اهل چهار مذهب مختص باطل نیست بیکدیکر اینها کویند کسی را چرا اعتماد مانده و چرا اعتبار کیرد بر
قول ایشان و طرفه انکه باد اجماع نموده اند بحث این چهار مذهب و این چند بیت را ابن شهر اشوب در مطاعن مذ
اصحاب ذوالاذناب و پیروان عمر بن خطاب در سلک نظم انتظام داده عربیه الشافعی من قوله و هو امام اللعب بالشطرنج
غیر حرام و ابو حنیفة قال و هو مصدق فی کل ما قد قرّر من الاحکام شرب المثلث و المنصف جائز فاشرب علی امن من
الآثام و اباح مالک الفقاح باسرها من کل جاریة و کل غلام و الحنبلی اباح وطی غلامه و بذلک یستغنی عن الارحام فاشرب
و لط و ازن و قامر و احتج فی کل مسئلة بقول امام و این یکی از شعرای این معنی را در شعر نظم کشیده بیت شافعی کفته که
شطرنج حلال است حلال نرد بنا نهد که حرج راست نفرموده امام بوحنیفه فرموده که بید در باب شرابه که از چوب شده نجوف
تا نبود بتو حرام حنبلی کفته که کر دانکه بغم درمانی بنشنه بیاد تناول کن دست خوش بجرم مالکی مبرهن جواهر مالک
اوهم از پس تو بجو تو کنده طی غلام نیکو و مجبوره کون میکن و هر بار قماره که مسلمان این چهار امامست تمام

باب پنجاه یکم

فی النوادر بدانکه تعصب و عداوت و دشمنان و محبان عمر بن الخطاب با غلامان و موالیان حضرت
امیر المؤمنین بمرتبه ایست که اعتقاد با کثر مسایل و فتاوی شیعه اثنی عشری دارند و از جماعت و عناد ترک آن نموده
چنانچه شارح کشاف و شارح مجادیه کفته اند که قیاس مقتضی آنست که صلوات بر هر یک از احادیث مسلمین توان
فرستاد لیکن چون رفضه این خود شایع میدانند ما منع میکنیم بر اهل بیت رسول و غیر او بر این جهت انکه بر غیر متهم
نکردیم مکروه میدانیم و هر کاه ذکر اهل بیت میشود بر ایشان صلوات نمیفرستیم مطهرون نقیات و جیبهم تجری الصلوة
علیهم اینما ذکروا و بعضی از علمای ان کروه کمراه کفته اند که ما تجویز فاصله میان نبی و آل در صلوات شیعه کردیم و هم چنین
میکویند که در نماز شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد و چون شیعه را فضه است در نماز ترک آن کرده
ایم و ال راد اخل نیکیم و ابن حجر که یکی از متعصبین اهل سنت است در باب دهم از کتاب صواعق از شافعی شعر چند نقل
کرده در مناقب اهل بیت الطهار و ان اشعار اینست یا اهل البیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفا کم
فی عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له یعنی اهل بیت رسول الله دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قرآن

ذکر کرده و آن را واجب علامت سنی ساخته‌اند و تحت الحنک فرو گذاشته و در نکتۀ مقام وعلی حرمت شما همین بس است که هرکه در نماز
بشما صلوات نفرستد نماز او بموجب قول شما مقبول نمی‌باید اما ناصبی بی اعتقاد کشته شافعی که امام شماست نماز هیچ یک از شما را
درگاه الهی نگردد و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط باشد و نیز مصنف هدایه حنفی گفته که انگشتری در دست راست داشتن
سنت نیست لیکن چون شعار رفضه است ما در دست چپ میکنیم و یکی از شعرای فرقه ناجیه در باب استحباب ختم یمین
و کفار اهل سنت این سنت را فرموده عربیه قالوا تختم بالیمین وانما مارست ذلک تشبها بالصادق و تقربا منی
لال الحمد و تباعدا من کل منافق الغاصبین و درجم لخاتم اسم النبی الحبیب و الخالق مراد بصادق در اینجا قطعی حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام اول کسی که ختم بیسار نمود معویه منزل هاویه بوده و اهل سنت و جماعت فی الحقیقه اهل
معویه غاویه و جماعت یزید پلید اند از سنت نبوی اعراض نموده عمر و عاص بوده و نیز چنانکه جهر کردن بر بسم الله
الرحمن الرحیم در نماز جایز است اما چون اهل بدعت که رفضه باشند این را شعار خود ساخته‌اند ما ترک نموده‌ایم
بعضی از علمای شافعی گفته‌اند تسطیح قبر سنت است چون شعار رفضه شده ما تسنیم را اولی میدانیم و جمعی گفته‌اند که وضو
ساختن از حوض افضل است ما آنرا در رفض حوض و مسح پای دانیم و اهل سنت و خراسان بدعت شیعه را رافضی نام کرده
و عیب کرده‌اند که ایشان خود را رافضی اند که ترک مذهب حق کرده میل بباطل نموده‌اند چنانچه شیخ عطار علیه الرحمة گفته بیت
هر که او گوید بمومن رافضی / او شده در هر دو عالم خارجی / خارجی را غیر دوزخ جای نیست / در بهشت عدن او را پای نیست
خارجی و ناصبی را مرده دان / خود منافق را بدوزخ برده دان / و نیز الحال متعصبان ماوراء النهر شیعه را نجس دانند و کسی که پیش شیعه شنند
که ماکول و ملبوس رفضه است خوش طبعی گفته که مراد از این چیست که سنیان مردن را اختیار نمی‌کنند و در کتاب
مجالس المؤمنین آمده که اکثر در بلاد اهل سنت مانند شام و ماوراء النهر کسی انگشتری در دست راست داشته باشد از بلای
استیلا و استیفای ایذا بسیار می‌رسانند و برفض و بدعت منسوب سازند و عجب آنست که ایشان از نجاسات
احتراز نمی‌نمایند و بول و غایط را نشویند چون حمار خود را بد بو دارند و سنی پاکیزه اعتقاد باشند و جمعی که آیه
و انزلنا من السماء ماء لیطهرکم به خود را بشویند و اطاعت قرآن و فرموده رسول نمایند رافضی و مبتدع خوانند
شیعه ایشان را ناصبی و خارجی و یزیدی و مروانی و قدری و جبری خوانند چنانچه در کتاب کامل بهائی و دیگر
کتب شیعه و غیر شیعه اهل سنت با این نامها مفصلا ذکر شده نقلست که روزی عجب اتفاق یکی از شیعه را گذار

بکانی

بکانی افتاد که امام حنفی مذهب است که استبرا و استنجا نماید دید که آن دنبکی پاره پنیر از میان عمامه بیرون آورده و آن را
ازهم گشوده مخلوط نجاست بود آن پنیر را بمقعد خود مالید و بهم پیچیده و در میان عمامه گذاشت و وضوی ناقص
بطریق مذهب خود ساخته داخل مسجد شد و با امامت ناصبیان مشغول گردید حکایت در زمان سلطان حسین
کورکان در هرات مرد کانی بعد از آنکه هفتاد سال عمر خود را در مذهب اهل سنت گذرانیده بود و بمذهب اثنی
عشریه اشتغال نمود چون ناصبیان از احوال او مطلع شدند در مقام مؤاخذه او شدند و آن پیر بیچاره را گرفته نزد
سلطان حسین میرزا آوردند و گفتند که این مرد رافضی شده بموجب فتوای علمای حنفی واجب القتل است سلطان را
بخاطر رسید خواست که در قتل او تاخیری واقع شود از وی پرسید که بکدام حجت و دلیل از مذهب حنفیه مذهب را
اشتغال نمودی مرد کادنی عرض کرد که بیان دلیل کردن یا دو دکان دارم که بعمل کادنی مشغول بودم همیشه شلوار
حنفیان مشاهده میکردم که بجهت شستن بمن میدادند پر از نجاست میدیدم و شلوار شیعه را پاک و پاکیزه مشاهده نمودم
بان دلیل و حجت از مذهب حنفیه اشتغال بمذهب شیعه اثنی عشریه نمودم و آنکه شیعه اثنی عشریه ناصبی را دم دار و
دنبکی و ذوات الاذناب میخوانند از باب عناد و تعصب نیست بلکه در واقع ایشان دم دارند و بعضی مشاهده دم
نموده‌اند چنانچه نقلست که شخصی ناصبی را مکشوف العورت مشاهده نمود در عقب او دید در موضعی که حیوانات
دم بیرون میآورند که چهار انگشت دم داشت و زیاده و کم نیز گفته‌اند گویا هر یک از نواصب را که تعصب و
عناد زیاده است دم او بلندتر باشد و نیز روایت است که شخصی با ناصبیان جماع مینمود در اثنای حرب و ضرب
دم او را مشاهده نمود از حقیقت حال او پرسید او گفت که بعضی از مردان و زنان ما این را دارند و نیز نقلست که
کیسه مالی در حمام ناصبی را خدمت میکرد در آن اثنا دست او بدم آن دنبکی رسید آن ناصبی گفت که اگر کشف این
سر نمائی سرت از قلعه بدن سبک سازم و تا آن ملعون در آن شهر بود امر را اظهار آن نکرد و یکی از شعرا مناسب
این مقام گفته نظم سنی که به لباس مردم دارد / زندان ز سنک و عفیش نکه دم دارد / مانند ستارۀ ذوات الاذناب
هرچند باسمان رسد دم دارد و ابو حنیفه و مالک شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودند و شافعی
شاگرد مالک بود و احمد حنبل شاگرد شافعی بود این چهار مذهب از زمان حضرت رسول تا زمان منصور عباسی
که صد و بیست سال باشد نبود و در زمان منصور بهم رسید بیت در دوره بنی النبی و حتی بودند / یا من تو بگو که

که هیچ سنی بوده‌اند از یاد چهار دانگ فتی بکرید باقی چنداکر ایلیس متی بوده‌اند و مع هذا علما و دانشمندان اهل سنت و جما
را اعتقاد آنست که دین و مذهب شیعه در زمان حضرت رسول نبود و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بهم رسید لهذا مذهب شیعه را مذهب جعفری میخوانند و یکی از شعرا اشاره بان نموده بیت صد شکر که من مذهب
جعفری دارم با جعفر عجب هوای جیدین دارم گر مهر و محبت از من مطلبی من جوهری مطابع جوهر دارم و عوام اهل سنت
را عقیده آنست که ابتدای مذهب شیعه از زمان پادشاه جمجاه ملایک سپاه مروج مذهب حق ائمه هدی
عشری شاه اسمعیل موسوی صفوی اسکنه الله فی اعلی درجات جنانه و اطال الله الملک و السلطنة فی ذریته
و اولاده الی آخر الزمان بهم رسید و نمیدانند که هر که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بلافصل بعد از پیغمبر امام و خلیفه
میداند و شیعه است و هر که ابوبکر پیشین را خلیفه میداند او سنی است بلی زمانی تقیه بود و شیعه در هر ولایت
و هر طایفه و قبیله بسیار بوده‌اند و بمضمون حدیث التقیة دینی و دین آبائی که از حضرت صادق علیه السلام روا
کرده‌اند اظهار مذهب نتوانستند کرد و از خوف و ترس اخفا و ان میمودند از الجمله از شهرهای مشهور که در روز ظهور اسلام
بوی تسنن بمشام ایشان نرسیده و همیشه ناصبیان ایشان را شیعه میدانستند چون قم و کاشان و سبزوار و ا
باد و مشهد مقدس است که هر سال حرمان عمر لعین و ناصبیان سنی و دجال از ایشان میگرفتند اند یکی بعلت
که معمول و متعارف است و یکی بعلت تشیع چنانچه مشهور است که یکی از پادشاهان اهل سنت بسبزوار رسید
متعصب عناد امر بقتل و سبی ایشان نمود یکی از مقربان آن بد مذهب باو گفت شاید در این شهر کسی از اهل
و جماعت باشند و مسلمانان را نشاید کشتن ابلعون بمردم سبزوار گفت که اگر در شهر شما ابوبکر نامی بهم رسد
دارید من از سیاست از قتل و اسیر شما میگذرم انعلامان بکنید که شاه ولایت چون میدانستند که
شهر ایشان باین نام کسی هم نمیرسد هر چند بمردم شهر خود تکلیف نمودند و در هیچ و ویرانه با ایشان عرض کردند
که یکی از آن مومنان یکساعت خود را ابابکر نام کند تا ان پادشاه از سر قتل این جماعت بگذرد هیچکدام راضی نشده
متفق اللفظ گفتند که ما بقتل و اسیری راضی میشویم و این نام زشت را بخود نسبت نمیدهیم عاقبت الامر کرد
مفلوج بدقیافه‌ای بهم رسانیدند که در وقت عمر خود ما اللّٰه یک بنیاد نبود و هر که شکم او سیر نشده بود از الم
و ناری او را مال بسیار دادند تا او را خود را ابوبکر نام کرد و بیرون ان ناصبی بردند چون چشم او بابوبکر عملی افتا

گفت

گفت ابابکر چنین میباشد ان محبان شاه ولایت پناه و فرمودند که در شهرها ایشان ابابکر هم نمیرسد مولوی معنوی
اشاره باین بیت نموده بیت سبزوار است این جهان بیمدار تا چه بوبکری درو در خار و زار و صاحب عجم در باب
تشیع اهل قم هجایی طرفه حکایتی ایراد نموده که چون ابوبکر نامی نبطل آوردند گفته که بعد از چند روز ابوبکر نامی بجهت
آوردند این چنین کسی است که قم خلق خداست در اثنای عتاب و خطاب او یکی از ظرفای قم عرض نمودند که الحال
هرچه خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام انیس و پرورش نمی‌یابد و چون امیر الاحرار از طایفه طبیبی نبود بی اختیار
خندید و ایشان را بخشید و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و پنج از هجرت دختر
بسبب آنکه اهل قم در آنجا سب صحابه نمودند اهل اصفهان جمع کثیری را از ایشان کشتند و اموال تجار را مؤاخذه
مصادره بمال بسیار نمودند و شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض آورده که اصفهانی از قمی پرسید که از کدام
محله گفت از شهر رندان کشان اصفهانی ورد ما نه گفت معنی مفهوم نیست قمی گفت که معنی آنست که چون
کوه ارم کوه آه را اینجا مفهوم میشود که قم بنا شد الا شیعی و اصفهان نبود الا سنی الحمد لله و المنة که در ایام
دولت سلاطین و پادشاهان صفویه موسویه انار الله براهینهم الجلیله و خلد الله ملکهم و سلطنتهم الی یوم
القیام انوار ایمان و هدایت بمرتبه‌ای پرتو داد آن ولایت تا فقیر که صد قم در اصفهان کم است و بارها الحق
منابی کاشان در برابر کوچک داشتیم و عبید زاکانی در بعضی از رسایل خود آورده که عمران نامی را در قم میزدند
کسی گفت که چون عمر نیست چرا او را میزنند دیگری در جواب گفت که او عمر است و الف و نون را از عثمان دز
دیوان او بوده و دیگر اهل کاشان از ظهور اسلام تا حال شیعه صادق العقیده بوده‌اند چنانچه بعجایب از اهل الا
ایشان در باب قتل عمر مزل سبق ذکر شده و در بعضی از رسایل ملا عبید زاکانی مذکور است که شخصی
کاشانی در ادکوچه بعزوجهت تقاضا چی خواست که کاغذ تقاضا نویسد پرسید که چه نام داری گفت ابوبکر گفت
بیرون گفت عمر گفت چنین گفت عثمان تقاضا چی متحیر ماند گفت چه نویسم دلال گفت کهی محمود بنویس خداوند
مرده دیگر اهل استرآباد از زمان خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه السلام تا حال شیعه اثنی عشری بوده‌اند
بوی تسنن بمشام ایشان نرسیده و مخالف و موالف را در تشیع اهل استرآباد سخنی نیست و در زمان هر یک
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ایشان خمس و زکوة خود را بخدمت آن حضرت میبرده‌اند و مسایل فر

دوستی را از معصوم تعلیم میکرفته‌اند و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بان بلده مشرف بوده و در مسجد انجا نماز کرده‌اند
و الحال ان مسجد با قیست مشهور بمسجد الحرام امام حسن عسکری علیه السلام است چنانچه در کتاب ثاقب المناقب و در کتاب
کاشف الحق و کشف الغمه و فصول المهمه و دیکر کتب طرفین مذکور است که جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده که سالی
بحج میرفتم و مردم استراباد و جرجان مال بسیار همراه من کرده بودند که در سامره بحضرت امام حسن علیه السلام رسانم
خون
چون بحضرت رسیدم بنشستم و پیش از آنکه بپرسم آنحضرت فرمود که خبر باو است بمبارک خادم
بده آنچه با تو داده‌اند و آنچه با من میدادند اما مقصود باید بود که میرسانی و فرمود که امروز
من بسیار شد که نیکه کفتم شیعه تو در جرجان همکی سلام میرسانند فرمود که چون بجج روی بخانه مراجعت خواهی نمود و
تا بوقت درسیدن بجرجان خواهی رسید در روز جمعه سیم شهر ربیع الاول در اول روز داخل شهر خواهی شد و
و در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید بسلامت بود که حرمت پا با چه بانست بجرجان میرسانند و شریف
بشرتی تو حق تعالی کرامت خواهند نمود او را اصلت نام کنند که او از دوستان ما خواهد بود و نیز کفتم یا بن رسول الله ابراهیم
ست
بن اسمعیل خلجی از شیعیان شما است و هر سال از او تا صد هزار درم بدوستان شما میرساند و محتاج بعضی اند
فرمود که خدا تو اورا امرزید و فرزندی با وکرامت کرد بکوی پسر خود را احمد نام کند پس از خدمت امام حسن
عسکری علیه السلام مرخص شده بمکه رفتم و در همان روزی که فرموده بود بجرجان رسیدم نوید آمدن امام حسن
دادم و در خانه من جمیع جمع شدند و هر کس و لایحی و مسائلی که داشت مهیا ی رسیدن آن شد هدی آخر
همان روز امام حسن بمکان موعود رسید و ابتدا بسلام نمود و بلیک بر پای بوسی آنحضرت مشرف شدند
فرمود که من وعده کرده بودم یا جعفر بن شریف که در اخر این روز با شما عهد تازه کنم و نماز ظهر و عصر را بر سمن
دای کرده‌ام و بنزد شما آمده‌ام حاجتی و مسئله کردانید و بطلبید اول نصیر بن جابر کفت یا بن رسول الله پسر
جابر را چشم بو شیده التماس دعا دادم که حق تعالی چشم او را باز دهد فرمود او را بیاورد و چون پیش آورد دست مبارک
بچشمش مالید شفا یافت پس یکیک می آمدند و حوایج و مسئلتی که داشتند عرض میکردند و همه السنه حل
مشکلات نموده دعای خیر نموده و بسامره معاودت نمود و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده که در وقتی
مرد غریبی بملا جامی علیه ما علیه دچار شد از وی پرسید که چه کسی بمرد کفت که سیلم وطالب علم داشتی یا دی ملا
جامی کفت لحتصار در کلام مطلوبست میبایست کفت کای مطلق و خود را و ما را از این همه کفت و شنید و فارغ

ساخت

ساخت و دیکر از شهرهای که مردم ان مشهور بتشیع اند بحرین است در سال هشتم از هجرت فتح ان دیار شد
و از ظهور اسلام تا حال اکثر مردم انجا شیعه اثنی عشریه اند مشهور است که عرب بحرینی را کرابابکر و عمر و عثمان را
دشنام داده بود ناصبیان سبیلی او را کرفته و جمعی نشانده کرد شهر میکردانیدند و پرسید که این چه کناه کرده است
مردی کفت ابوبکر را دشنام داده است عرب بحاره بالحنان بلیه بنا و رده و از روی در بان مرد عتاب نموده طاقت
کفت هذا الاثنین عمر و عثمان این ناکس و اموش مکن در محنت بوی کرمی تفصیل نموده ام که عمر و عثمان را نیز دشنام داده ام
کادی
دیکر از بلاد اسلام که همیشه مردم ان شیعه اثنی عشریه اند جبل عامل است که مثل نقطه سفیدی که در پیشانی
باشد در میان ناصبیان صیدا و ملتابیان عمرلحی واقع شده الله مع هذا در تشیع مشهور و هو و فند ان
البثر
جمله تعصبات عوام شیعه انجا یکی ان است که اکر بایشان میکفتند که ابوبکر در ایشان یا کوزه یا سبوئی تمام است
فرامی بخشند و ان کوزه را میشکستند و این ستم ظریفی ملت در انجا مستمر بود و از این سبب جمعی بسیار با ایشان
میرسید تا انکه روزی ناصبی از علما زمان عامل انجا یکی از شیعیان صاحب الجهد العقیده انجا دچار شده که
نشست
از اسباب که خانه آمده را بیان آرد بخانه صیدا و که نظریق معهود از روی خرافت با و کفت ابوبکر در ایشان اورد
اران
ان شیعه چون خالی از زیرکی نبود در جواب کفت که این نیست اری همراه سبوئی آرد بیرون خواهم کرد و بعد
این جواب لطیف در میان مردم مشهور کردید و ان ستم ظریفی با خر رسید و آخرای فاصبوح دین مکو نشنیده ‌ع
را
کتب تواریخ مطالعه نموده که مسعود سال تمام مصر و حوالی ان و مغرب و غیر ان را پادشاهان اسماعیلیه
داشتند و همه شیعه بودند چنانچه در تاریخ یکارستان مذکور است که از پادشاهان اسماعیلیه معز الدین الله
علی بن جوهر خادم خود را بر استاد کران مملکت بحیطه تصرف درآورد و خطبه اثنی عشریه خواند و این واقعه
در شهور ثمان و خمسین و ثلثمائه روی نمود و خطیب در روز جمعه در مسجد مصر این کلمات صفت آیات را در سر
منبر خواند اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و الفاطمة البتول و الحسن و الحسین سبط الرسول الذین
اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا و صل علی الائمة الطاهرین المعصومین و در روز جمعه دیکر مؤذنان را بکفتن
کلمه حی علی خیر العمل مامور کردانید و بعد از ان معز الدوله بمصر آمد مصر را پایتخت نمود و در سیف الدوله
بمصر آمده که از آل حمدان بود و در زمان او ان حاکم حلب بود بو اسطه تشیع که داشت امر نمود که در مساجد حلب

ان کمالات دانوشیروان و منتهای مدت حکومت عراقین را پادشاه دیالمه داشتند همه شیعه بودند و در زمان
پادشاهی دیالمه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله از دنیا رحلت نمود و اتفاقی شیعه در بغداد بودند که هفتاد هزار کس بوجنانه
او امان گذارده‌اند و ابتدای پادشاهی دیالمه در سنه ثلثمائه هجری بوده یکی سلطان سنجر یکی سلطان شاه شیعه بود و باعث
تشیع او آن بود که بعد از فتح سمرقند و تمکن سلطان سلطنت و جهانداری فرا گرفت بحکم ثنائی نوشت که
مذهب اهل سنت حق است یا مذهب شیعه خلفاء ثلثه بر حق اند یا ائمه اثنی عشر و کدام مذهب باطل و کدام ملت
بر حق است حکیم علم الهدی قصیده گفته بوی فرستاد که بعضی از آن اینست نظم جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند
یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن از گذشت مصطفی و مجتبی جز مرتضی عالم دین را نشاید کو معتبر داشتن ادنی
خرد سلطان ملک شرعی میدانی و در تاج و تخت و پادشاهی جز که منجز داشتن از پس سلطان دین پس حق بی داد از
جز علی و عترتش محراب جز بد داشتن مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد حق زهرا بودن و دین پیمبر داشتن الکه
صنف
ادنی را بر علی داری مقدم بر سنی نیست او را در ره دین قدم قنبر داشتن هست تقلیلات شیطان کفتها در نهان
غالبا عفو که خدا و جهل آن کفترا باور داشتن سلطان انوشیروان حکیم هدایت یافته خود را در جرگه غلامان
ولی
و عمو البیان حضرت امیر المومنین علیه السلام در آورده و شیعه در زمان او الحال بوده‌اند و مشهور است که کنبد مبارک
است
مطهر امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در زمان سلطنت آن پادشاه بامر و فرمان او ساخته شده
که
و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که کنبد مبارک آنحضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمی است
وزیر سلطان سنجر بود و صاحب کتاب زینة المجالس که در سنه اربع و الف تصنیف نموده ذکر کرده که کامل التواریخ
دیده که سبکتکین کنبد امام همام امام رضا علیه التحیة والثنا را خراب کرد و مردم طوس خلایق را از زیارت
آنحضرت منع نمودند و شیعه ممنوع نشده در خفیه و پنهان خود را بروضه آنجناب و امکان جهت نشان
رسانیدند و زیارت آنحضرت مشرف میشدند بیت یکطواف مرقد سلطان علی موسی الرضا هفت هزار و هفتصد
و هفتاد حج اکبر است تا اینکه سلطان محمود حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام بخواب دید که اشاره بآن کنبد خراب کرده فرمود تاکی چنین خواهد بود صباح آمدن سلطان
محمود فرمان داد بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر مرقد مطهر منور حضرت امام رضا علیه السلام است

بنا نهاده

بنا نهاده با تمام رسانیدند و پس عمید سوری خراسانی سرکار عمارت آنحضرت بود در سنه کمال الدین خواندمی در
ست
ثواب شاه خراسان فرموده بیت یکطواف مرقد سلطان علی موسی رضا هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است
و بعد از آن سلطان محمود شیعه اثنی عشری گردید و در احترام شیعه سعی و اهتمام داشت و بعضی از پادشاهان یعقوب لیث
بن
شیعه اثنی عشری بوده چنانکه در کتاب معجم البلدان مذکور است که بسمع یعقوب لیث رسانیدند که ابو یوسف
او
سفیان بن معقل بعثمان بن عفان لعن میکند یعقوب لیث خبر نمود که ابو یوسف را بیاورند تا سیاست کند و ذ
گفت ایها الامیر بعثمان بن عفان سجزی که شیخ شماست و طعن میکند و عثمان را خلیفه میدانند یعقوب گفت مرا
بود
گمان نبود که طعن شیخ میکند او را از ذمه خلفاء ثلثه و بعضی در وقت پادشاهی در سلسله بوادر یعقوب لیث
و سرداران او همه شیعه بوده‌اند و مجوز که تشیع علی داشت که اکنام تا امروز در پیش او همه بوده‌اند فی الحال اقتصاص او
کعبه
میفرمود و آن پادشاه نیک اعتقاد میگفته که همین دلیل در افضلیت علی مرتضی مرا بس است که تولد او در حرم کعبه
ولله
بوده و این درجه و منزلت مخصوص آنحضرت است و شک در این ندارد چنانچه سید حمیری رحمه الله گفته
فی
و حرم الا له امه فی البیت حیث فناؤه المسجد بیضاء طاهرة الثیاب کریمة طابت وطاب ولیدها والمولد
فی لیلة غابت نحوس نجومها و بدت مع القمر المنیر الاسعد ما لف فی خرق القوابل مثله الا ابن آمنة النبی محمد
در معنی علی بن چه گفت و هر چند در خانه حق زاده بجانش سوگند تیغ فرزند که خانه را ... شکل بیت
شعر
کرباسلاش بجای فرزند و بعضی الجایتو سلطان که مشهور است بسلطان محمد خدابنده و از نسل چنگیز خان است
و
بوده و کتاب استوفی ... باب رواج مذهب حقه ائمه اثنی عشر سعی جمیله بعمل آورده و مدت
سال در ایام دولت آن عاقبت محمود مذهب شیعه رواج داشت و در منابر خطبه باسم نامی حضرت امیر المؤ
من
منین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میخواندند و تبرا از خلفاء ثلثه میکردند و در تمام قدر و منعا
شت
بود بسبب تشیع آن بود که او از کثرت مذهب تسنن میل نمود و اکثر اوقات با علمای مذاهب مختلفه صحبت میدا
هب
و روزی در مجلس سلطان اهل سنت و جماعت ابواب مناظره و مخاصمه بروی یکدیگر کشوده و در دفعه
ن
و بیان مثالب یکدیگر کوشیدند بیت کشادند بام در فتنه بان بلا و غم کرده کردن روان بسان خروسان
صب
شام جنگ فتادند باهم بمنقار و چنگ یکی ز ایشان بجوار لف و حرف و جواب ... تشیع مذ

میکرد و او بجوان نکاح مادر و خواهر و دختر و بخلوتر از بنا طریقی انکاشت خشم خود نمود و از این مقوله شکست
مذهب ایشان مینمودند و بطریق استهزا و افسوس باهانت استخفاف یکدیگر میکوشیدند و سلطان از این معنی بغایت
آزرده دلگیر شده از مجلس برخواست بحرم رفت و اهل حرم نیز این گفتگو را شنیده بر سلطان عرض کردند که این چه
دین و مذهب است اما این فرزندان دایم هرگاه نیز لغو جرح جایی باشد و ممکن است که این معنی بهاینها سرایت کنند
و سلطان از تشنیق آزرده ساخته الجایتو کاه اراده آن مینمود که بیاسا و یاسون چنگیزخان رجوع نماید و با امرای
خود گفته که این چه آیتی بود که ما کردیم و یاسا و یاسون چنگیزخان و دین آبا و اجداد را گذاشته بدین دین در آمدیم که
بچندین شعبه منقسم است و این رسوا بود در میان ایشان قایم که با مادر و خواهر خود نزدیکی میکنند و چون تجربت
طاعت و عبادت و تکالیف شرعیه تبغ و مشقت بسیار کشیده بود یکبارگی ترک مسلمانی نمودن بر وی
شاق و دشوار بود و قریب یکسال سلطان در این اندیشه بود که در سنه تسع و سبعمائه عزیمت بغداد نمود
و از الجایتو زیارت نجف اشرف رفت اتفاقا در آن مشهد مقدس صورت خوابی دید که دلالت بر تقویت مذهب
سلطان مینمود و طرمطا که یکی از قربان امرای درگاه شاهی بود و در عقل و تدبیر و نظیر بدیل نداشت و متشیعه
خاص و غلام باخلاص حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود مکرر تکرار بتقریبات حرفها در میان می آورد که
سلطان را از مذهب تسنن برگردانند و سابقا عرض داشته بود که غازان خان که اعقل و اکمل جهانبانان بود
بسبب فهم این اعتقادات میل بمذهب شیعه گذاشت طرمطا گفت اکثر و بعض مشهور است سلطان بانگ بروی
زد که ای بدبخت می خواهی که مرا رافضی سازی طرمطا بتمهید معذور بود اختر گفت شیعه آنست که میگویند
پادشاه بعد از چنگیزخان از اولاد و اقوام کران نزدیکان چنگیزخان بودند بالجمله بعد از خواب دیدن پادشاه
در باب حقیقت مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر طرمطا فرصت یافته مجددا سلطان را
باختیار مذهب تشیع ترغیب و تحریص نمود بعرض رسانید که شیعه مذهب خود را با اهل ملت رسول نسبت
میدهند و معارف و بنیه خود را از ائمه اطهار و اهل بیت ابرار فرا گرفته اند و از ایشان روایت میکنند و هم
حدیث و روایتی که سند آن بائمه اطهار میرسد در محل اعتبار مثبتا دند و اخبار علمای اهل سنت از احادیث و
روایاتی که نقل کرده اند از خلفاء ثلثه یا از ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل و غیرهم الا موافق کلام الله

باتفاق

باتفاق یکی از روات شیعه سند آنرا بائمه اطهار میرساند قبول میکنند و آن را رد مینمایند و کثرت این چهار مذهب اصل
را قبول ندارند و مضمون صاحب البیت ابصر بما فی البیت یعنی که اهل بیت رسالت دانا ترند بشرایع اسلام از دیگران
چنانکه در کتاب ملتقطات ذکر شده که حضرت امام جعفر صادق اشاره بدست مبارک بجانب منزل خود نموده
فرموده اند کل شیء لا یخرج من هذا البیت فهو باطل و یکی از شعرای فرقه ناجیه گفته اذا شئت ان ترضی لنفسک
مذهبا ینجیک یوم البعث من لهب النار فدع عنک قول الشافعی و مالک واحمد و المروی عن کعب الاحبار
و قال اناسا قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری بیت حد شکر شافعی نیم حنبلیم نز بر مرد بود
الشوکا بلیم با مذهب این و آن نباشد کارم من پیرو قول فعل آل علیم سلطان پرسید که در میان الجماعت
بسیار است و در این وقت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر مشهور بعلامه حلی از جمله علمای عصر وحید دوران
داست در علوم معقول و منقول عدیل و نظیر ندارد و سلطان از این معنی شادمان شده علامه را
طلبید و الجناب بعد از آنکه سلطان او را طلب نماید چون شنیده بود که سلطان محمد در مذهب اهل سنت
خاطرش متزلزل شده و اراده آن دارد که ترک آن مذهب نماید و کتاب بنام سلطان تصنیف نمود در باب
امامت حضرت امیرالمومنین و اثبات حقیت مذهب شیعه و ابطال ملت سنت یکی موسوم بمنهاج الکرامه
فی معرفة الامامة و دیگر موسوم بنهج الحق و کشف الصدق در علم کلام علامه آن کتابها را برداشته باتفاق
فخر المحققین طاب ثراهما که فرزند دلبند و قرة العین ارجمند او بود در اوایل شباب و حداثت سن
بمرتبه اجتهاد رسیده بسلطانیه آمد و چون شیخ داخل مجلس سلطان شد سلطان و اهل مجلس او را اعزاز
و احترام بیش از پیش نموده در صدر مجلس جایش دادند علامه کفش خود را برداشته در پهلوی خود گذاشت
سلطان و حضار را این امر متعجب شده در خاطر گذرانیدند که این عرب سفیه و دیوانه است و سلطان
وجه آن را استفسار نمود علامه در جواب فرمود که در زمان حضرت رسول ابوحنیفه کفش مبارک را دزدیده بود
دادند دید و چون در مجلس سلطان جمعی از حنفی مذهب هستند بگمان آنکه چون امام ایشان کفش دزد
مباد که حالا بعان در پیروان او سنت و طریق خود را بعمل آورده کفش مرا بدزدند از این سبب کفش خود را
ضبط و حفظ نمودم علمای حنفی مشکلی شده گفتند در زمان حضرت پیغمبر ابوحنیفه کجا بود و بعد از

بعد سال بشیخ ابوحنیفه هم رسید علامه گفت مرا معذور دار که سهو کردم شافعی کفش رسول را دزدیده
بود علمای شافعی نیز گفتند شافعی که در زمان حضرت رسول نبود علامه فرمود که پس مرا در یافته مالک کفش
پیغمبر را دزدیده بود علمای مالکی از جای در آمده گفتند که مالک در زمان حضرت رسول نبود چرا افترا و بهتان
با بندها میکنی علامه فرمود که من اشتباه کردم احمد حنبل کفش پیغمبر را دزدیده علمای حنابله گفتند که احمد بن
حنبل در زمان حضرت پیغمبر نبود امرا بعد از حضرت رسول متکفا و مدتها هم رسیدند پس علامه فرمود که چون
که هیچکدام این چهار مذهب در زمان رسول نبود پس چگونه بهم رسید علمای اهل سنت خجل و مبهوت شدند
و بطلان عقاید ایشان بر سلطان و اهل مجلس ظاهر شد و عارف نیشابوری علیه الرحمه فرموده نظم
چار دیدی کار هر دو دان بود : این چهار دیدی نیز بنیان بود : و الجایتو سلطان از علامه التماس نمود که در حضور
او وضو ساخته نماز بگذارد و ند شیخ بآداب مقرره در حضور پادشاه وضو ساخته دو رکعت نماز بر
خضوع و خشوع تمام بجای آورد و علمای اهل سنت نیز حسب الامر سلطان بطریق خود وضو کرده نماز
ناقص فاسدی گذاردند بیت نماز و روزه ات چون هیچ باشد : ز طوق لعنت صد پیچ باشد : سلطان
اندوهش و طوع علامه بسیار خوش آمد و اشاره بمناظره و مباحثه نمود چون روز دیگر شد مولانا نظام
الدین عبد الملک مراغی که شافعی مذهب بود و سرکرده علمای حنابله و الزام داده بود در علوم معقول و منقول
یکانه زمان و در مباحثه و مناظره فایق از اهل عصر و زمان و در زمان او لا اقضی القضات ممالک ایران بود
و دیگر علمای اهل سنت و جماعت ترتیب مقدمات مباحثه نموده بمجلس سلطان حاضر شدند و جناب افضل
العلماء و المجتهدین جمال الدین حسن بن مطهر حلی حاضر شدند و بعد از آن مباحثه مشغول شدند و جناب شیخ
بدلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیت مذهب فرقه ناجیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم و ابطال مذهب
اهل سنت و جماعت خذلهم الله نمود چنانکه پادشاه و کلاء و امراء و وضیع و شریف و خاص و عام از این معنی کما
واضح شد بیت چه در مجلس شرح وانو نشست : زبان برکشاد و دهن ها ببست : بکلک مصاحف بیانی
که داشت : ابدها چه نقش نگین برنگاشت : سر از کوی صورت بمعنی کشید : قلم بر سر حرف دعوی کشید [illegible]
از ضرع [illegible] سمند سخن تا بجائی براند : که قاضی چو خر در وحل باز ماند : علمای دانشمندان اهل سنت و جماعت

مبهوت

و متحیر ماندند خایف و حاضر شدند و سلطان و اکثر خواص مقربان مذهب تشیع اختیار نمودند و حسب الفرمان
سلطان در سنه ثمان و سبعمائه در ممالک ایران تغییر خطبه نموده نام خلفای ثلثه را از خطبه انداخته باسامی حضرت
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقش و مزین ساختند و حی علی خیر العمل در بیان اظهار کردند و در کتاب
مجالس المؤمنین ذکر شده که در تمامت ممالک الجایتو سلطان مذهب شیعه انتشار یافته الا در قزوین که [illegible]
مشایخ نمودند چنانکه مولانا حیدری اشاره بآن نموده خادم اندر ولایت قزوین چون عمر در ولایت کاشان
و در تاریخ نگارستان مسطور است که چون احکام و ارقام الجایتو سلطان بجمیع قلمرو خود فرستاد همه اعلا
نموده خطبه اثنی عشری بر سر منبر خواندند الا مردم اصفهان که بتعصب و عناد و زندیه بآن امر راضی نشدند چون
خبر مخالفت ایشان بسلطان رسید لشکر و حشمها معدود بقتل و اسیر و تاراج ایشان مقرر داشت و چون
که لشکر بدان سرحد رسید اهالی اصفهان از غضب سلطان خوف حد اخیر نمودند و خطبه اثنی عشری جاری [illegible]
نثارها کردند و سلطان در رواج دادن مذهب شیعه مبالغه تمام داشت و طریقه مرضیه و تصویر بجا آورد مد
و در آن باب مساعی جمیله بظهور رسانیده و مدارس و بقاع الخیر بنا کرده مدرسان تعیین فرموده وظایف
جهة ایشان مقرر بود نام نیک بر صفحه روزگار بیادگار گذاشت و سرای آخرت هم خود را معمور و آباد می
ساخت و در شب عید فطر سنه ست عشر و سبعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوست و دوازده سال پادشاهی
کرد و ده سال شیعه اثنی عشری بود و عمرش سی و پنج سال از ماه هجده روز بود و بعد از فوت او علامه بجانب
حله معاودت نمود و عارف نیشابوری در حقیقت مذهب حق اثنی عشریه فرموده بیت مذهب حق یک بود
نه چار چار : این سخن نقلست از هشت و چهار حکایت در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان [illegible]
دیوان عم لعنی آن سر لعین دیگر در رد مذاهب شیعه امامیه کتابی نوشته بود و از او در مجالس و مردم می خواند
و اضلال شیعه می نمود و از بیم آنکه مبادا که یکی از فضلای شیعه رد آن نماید از یکی نمیداد که بنویسند و شیخ جمال
الدین حسن بن مطهر حلی که همیشه در پی آن بود که آن کتاب بدست آید تا رد آن نماید لاجرم علامه استاد شاگردی
کرد در ابتداء تحصیل علامه هرچند در پیش آن ناصبی خوانده بود وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود چون
آن خارجی ناصبی نخواست که یکباره دست رد بر سینه علامه گذارد و گفت سوگند یاد کرده ام که بیاده از

بکشت این کتاب را پیش کسی نکذارم علامه را نفرین نمی‌نمیت دانستم کتاب را که کرفت و مجاز بود که بعد ازین امکان
از انجا نقل نماید و چون بکتابت آن اشتغال نمود و بعضی از شب بکذشت خواب بر وی غلبه کرد حضرت صاحب
الامر علیه السلام ظاهر شد و با شیخ کفت که کتابت را بمن بکذار و تو خواب کن و چون از خواب بیدار شد بکذشت
حضرت صاحب الامر کتاب تمام شده بود دیکر از سلاطین مشهور حسام الدوله بود و از تشیع بجهت غلو دا
کرجو لج میر خشم یکی از ایشان کفت که چون بمدینه طیبه رسیدی سلام من بحضرت رسول صلی الله علیه و آله برسان
و بکوی که اکر ابوبکر و عمر در جوار تو مدفون نمی بودند بسر و چشم هر اینه بزیارت تو می آمدم دیکر در تاریخ
ککارستان آمده که ابو القاسم بابر جوکی بن میرزا شاهرخ در روزی با خواص و مقربان نشسته و تنکری
دست کرفته و شتر ان خوانده اسامی دوازده امام برو نقش بود یکی از حضار کفت در کدام زمان بوده باشد
میرزا کفت بنام منست ها نهوی کفت که شما از مردم نوع دیکر اعتقاد دارند میرزا کفت هر کس هر نوع اعتقاد
دارند کو هیدارد من بطریق ابا و اجداد خود شیعه اثنی عشری و درست دار اهل بیتم دیکر از نوادر شیعه
مجد الملک است که در عرف بود در ایام و زیارت کا در بکذاهی بکرفتند و نام کارد ابوبکر بود اما
شیعه بود و چون او را نزد مجد الملک بردند کفتند او را مصلوب سازند حاضران کفتند این مرد شیعه است
کفت شما کفتند که ابوبکر نام دارد و آن شیعه میبود هر کس بدین نام راضی نمی شد و یکی از شعرا فرقه ناجیه اثنی
عشریه کفت لا یقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابی طالب حب علی واجب لازم فی عنق الشاهد و
الغایب لو شق قلبی لرای وسطه سطرین قد خطا بلا کاتب العدل والتوحید من جانب وحب اهل
البیت من جانب هم خمسة و الله احبتهم محمد و ابن ابوطالب و فاطمة الزهراء و ابناها رغما لانف النا
العائب ای ناصبیان میدنی و پیروان ابابکر و عمر لعین نوع شما از ابتدای جلوس میمنت مانوس پادشاه جم جاه
ملایک سپاه مروج مذهب اثنی عشریه شاه اسمعیل موسوی صفوی طیب الله مضجعه و اسکنه الله فی
جنان قدسه تا حال که شهر محرم الحرام سنه ست و سبعین و الف هجریست روز بروز شیوع در رواج
مذهب ائمه هدی در ترقی و تزاید است ملت مخترع باطل شما در تزلزل و تنزل و در اکثر امصار و اقطار
عالم شیعه اثنی عشری بسیارند بالخصوص در ممالک ایران که بیمن عدالت و رعیت پروری پادشاه دین پناه

ظل الله

ظل الله السلطان بن السلطان ابن السلطان الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان خلیفة الرحمن واهان شاه
عباس ثانی موسوی صفوی خلد الله ملکه و دولته الی ظهور صاحب الزمان که این پادشاه حمیده خصال
سالک سلسله پادشاهان موسویه مرتضویه است شیعه بخاه حال بی تقیه و ملال بلعن و طعن خلفا
ثلثه و تابعان ایشان مشغول مشعوفند و خطبای فصیح بیان و بلغای خوش الحان در منابر و مساجد لعن
و طعن ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة و العذاب و النیران مینمایند و علانیه جن و انس بشوباد و کم مباد حی
و شتر زبان در کوچه و بازار بی تعب و آزار یکایک از امامان و پیشوایان ضلالت شما را بجو و بدی یاد
میدهند که اکر در انجا حاضر شوید بغیر از غصه در دره و درغ و حلا در خود علاج و چاره ندارید و شیعه را
بهتر از مهر و ولای اهل بیت اطهار و لعن و طعن و تبرا از سر ملعون غدار نوشتر و زاد راه آخرت و باعث
نجات و خلاص از شدت و سختی عذاب و عقاب دوزخ و حسرت و ندامت بهشت نیست چیزی که باعث است
نجات و خلاص در دنیا کوزن درستی مرتضی علی است و امید از لطف و مرحمت سبحانی و کرم و شفقت یزدانی
جل جلاله و عظم شانه آنست که درین روزی بمدد و استعانت حضرات ائمه اثنی عشری پادشاه دین پرور و
عساکر نصرت مآثر مکه معظمه و مدینه مشرفه و عتبات سدره مرتبات و باقی معموره دنیا را از کفر و لوث مذهب
باطله و پاکیزه ساخته در منابر و مساجد در حرمین الشریفین و اماکن مقدسه و باقی شهرها و مدائن خطبه
عشریه خوانده تبرا و لعن خلفاء ثلثه نمایند اللهم العنهم لعنا وبیلا و سخطا عظیما ابدا فوق العهد العذاب
و نکالا لا بعد النکال و اغفر لی و لابائی و امهاتی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق سید المرسلین و علی حیدر الکرار
و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین کتبه الفقیر اقل الخلقه
بل لاشیء فی الحقیقه محمد باقر ابن محمد رضا الهمدانی بتاریخ یوم شنبه پنجم
شهر رمضان المبارک سنه اربعین و مأتین بعد الالف من
الهجرة النبویة علیه الف التحیة اللهم اغفر لی
و لوالدینا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات
بحق محمد و آله سنه ۱۲۴۰